





دیباچه بیاض بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین امام قلی میرزا

چه زاین بیاض دلارا اندازه و رنگین پر و بابت که از جلد نگارین شهپر نقش
و نگار گشته و طاوس پر خط و خالیست هر ورقش صفحه کشیده از اوراق
رنگین چمن ملون نسخه مجموعه العنب پرورست که شیرازه بند اوراق دلهای
پریشان گردیده و مخطط دلبریست که بر بیاض گردن خوبان یک قلم خط
باطل کشیده سر صفحه اش از بسمله دلبرها چنین است که ابرو وسمه کشیده و
سرلوح پرگارش چیست شرح یوسف طلعتیست و زلیخا زلفه گان مصر دلبری
در پیش رو با عتراف هر املاک کریم آنکه اگر وصف زیب او را قش نگارند
ورق طلای مهر از خجالت آب شود و اگر از جداول روان بخش صفحاتش رقم زنند

جدولهای

چشمه حیوان عرق جبینت تراید با صفای کاغذش اگر بچشم آهوان ختن بنگرند بار
عبن خط وار شوق گلهای بیاض صفحه اش اگر غنچه گل چون بلبل با هزار دستان
نغمه سرا شود سزا بیاض گردن خوبان در پیش صباحت اورقش گردن دعوی نتواند
افراخت وصفای سینه حوران بهشت لعبه ارت صفحه لطافت سرشش نتواند بهواخت
عنبری عنوانش با غنچه هیچ بهار از گلستان نیز خلعه و از غیرت کلام رنگینش غنچه
در عروق لعل بدخشان افسرده مدادش از سرمه چشم حور العین مرکب و نقاطش
چون نقطه موهوم دهان خوبان از صفا لبالب هر الفش سرو نازیست در آغوش جانان
در ازکشیده جا محبوب رعنائی که از زمین اسپار زیر سر قشاب جا گزیده هر حرف
باشیر پر پروینه در جمله ناز بر بالش پرگیه نموده و هر حرف نالش شیوع دلربائیست
که تا نیخ خود در صفحه عالم ندیده بلکه تا لش مشتریست که فلک سحر طراز برام کمان
بر کیوان طنز زیر ساخته و نقش جمیش طلسمیست که خامه جادو نگار برای تسخیر قلوب
جادو نگاهان غماز زیر پرداخته چشمه سار حروف حالش دلهای گمره دلان را از بایه

حیات بخش قصیده حروف ابیات شیرین حرکات حی و زنده و دار شهید الف الطاف لبش
طوطیان شکرخای بر رز شکر خنده و به توسط از جیم سخن و سخن خوب به ناتمام از حرکت
دال و دل نقش دلبران ابدال وار الف بدل کشیده و از های رنگ دل از دست
داده و در کیه بند سطور مشک تر کشیده اگر در هوای ذال مهر تابش ذره است کاینات
از ور پرست کعبه سزد و در ابجد ار شیر ربیع روان اصحاب راز راز دو سمت
وزای غمگسارش چنبر زلف زیبای نازنینان مسرت زاد و دندانه سینش در تهذیب معنی را
کلید وار شین شیرین شمایلش شور و شین در دهن شکر لبان بدید از رنگ صاد
صاد دیش حیرت چشم غزالان یکه در صحرا کرده واز دهن دایره ضاد شیر چاک
گریبان هر دامن خوبان رسیده روشن ضمیر بیضا و ضیای ماه جهان ز راز و صفحه
لفظ طالبش طاوس مستی است که بال ساحت گلشن از رخ طرز باب طیران گشته
وظای فرخنده ظهورش محبوبیکه از حسن ظاهر خلوت نظر را منظر اقامت صفحه
و حرف عینش در سیاهی ابرو ترک سیه مستی است که در عین خمار به بستر ناز تکیه

[illegible]

نهد غین غزالی است که از ظلمات سیاهی کوی سطر جاری کرده و با حور العین راست
که منظاره فردوس صفحه اش دیده سرمه کشیده و در خیابان نظر از سیده غین
غالیه فامش شوخ غنچه دهانی که خط پشت چشم از غمزه نغز دکان نموده با شاهد
هرجائی که از رخ غلط کاری درو افتاده باغ با غبرهم آغوش گشته از غیرت
فای باصفایش نافه آهوان چین بر خویشتن پیچیده واز فیض همای قافش کوه قاف
مشهور آفاق گردیده در وصف کافش همین کافی که دلبری کرسی است خنجر بکف
و کاکل مشکین وش آویخته و در تعریف لامش همین واقف ده کلبن کاف
پیوند یافته و ساحت صفحه از چمن دامن گلچین گل اوقات ساخته و هر نکته میمش از روی
مهر باشک دهان و پرچهره کان عقده هزار نی بسته واز رشک دایره نونش
هاله از ماه نو ناخن حسرت بر دل شکسته صورت واو دلکشش در اوراق
گلگون ژاله ایست بر ورق لاله نشسته یا مخمور مستی در گلشن ناز از نیه خون
دریای سرد افتاده نی نی غلط گفتم شکن زلف فرنگ زاده کان گره کرده یاد آن

شبیه ایست که بر لکر جان خود کشیده با شمع حسنش ادائی که در هر حور مانند روح
ارمیده صفحه اش از های چشم عاشق نظر بازیست که از غنم معشوق ها بهای
کریه نمهٔ یا دلبر مقبس زلفی که به شرح حشمتها نج از سر بهد بسلیمان ربعه لام الفی شر
لای باده روح بخشش لفظ و معنی است مراحه رف صفحه را لؤلؤ للالات یا خلوت
سرای خوبی را عروس عبید بالا بای عنبر بلشش زلفه بم است یا در بحر نظم یا
نثر لالی توام هر بیتش جنبر دل ارباب وفا از معنی حقیقت مالامال و هر غزلش در رشت
بیاض صفحه حسن غزالی پر خط و خالی مهشن مطلع دلفروزش طبیعه مهرانور
بفروغ جا وصف صفای حسن مطلعش مساحت صبح صادق در روغ هر مصرع
برجسته اش از اشارات لطیفه شوخ نظر بازیست که گوشه ابروی یار ریعاشق بیدل
نمهد و هر شعر نازکش از حسن ادا دلبر مهی مینماید که شیوه دلبری را بدقت ادا فرمود
در وصفش همین بس که حضرت والا مرتبت شاه جهت سفینه افرینش منتخب
مجموعهٔ دانش و بینش شیرازه بند اوراق اهلیت و فرد دیباچه طراز

لدرون

کتاب دولت و جهانبانی شاه هر لحه از لحظه های بنده پرور اما مقطع بیر از الس بچه
طبع میدال لکی ربه ترمین ان بخو حشمه و در جوش همی کافی چمن عالیپایه
نظر التفات با تمام ان انداخته امید که چندانکه فضا پر دهور وغ لیات
شهور و مشتری بیل و نهار و بحر طوبی زمان و باعث فصول ثبت سفینه وجود
و بقا باشد ذات کامل الصفات این شاه بیت دیوان ایجاد نقش مجموعه
خلود دوام باد **دیباچه قباله نکاح** گلگونه حمدی که عذار عذرا زای ورق را به
زیب و جهی گلگون نماید و غازه شکری که رخسار عروس دلارای صفحه را به بلکو
زیب و ظهور ارایه سزاوار جمال جمیل حضرت [illegible] ست که اسمان
در حریم حرم صنعش شاهدیست هر هفت کرده از ماه و مهرش تیته طلا در پیشانی
و شرف افتابش در سر بدر تابان در خلوت سرای قدرتش دلبر
قمر طلعتی است در پیچه شب دختر نما و جمع کوکب کیشه نقده با فتش در رو
دا طلس کلبه و زر تار شیر در بر مشک بیز طره سنبلاش از عنبر افشانی شانه کش

صنع بیمثال اوست و در خضاب شفق و سفیدهٔ صبح در چهره نگار صبح الوجه نهار
از غالیه سازی ماشطهٔ لطف لایزال و حلیه گر غنچش نو عروس مهر سلو در منظر عالی
رواق سپهر هر صبح برای آرایش بر سر طشت سیمین افق می نشاند و هنگام
سار و جنبش هر شام از انجم طبق طبق در و گوهر برسم شاباش بر فرق گوهر ابرار
می فشاند بر سر معجر شیر و شکر فجر از تار شعاع خورشید کله زر است و بر طرف
هندوی خوراک شان فلک از سلک ثریا عقد او نیز صورت آرای آرایش از رنگ
زرین از نور و عنبر مشکین از شب دیجور بجبهه و گیسوی دلبر فتنه خوی جهان پاشیده
و مشاطه اختر آرایش از پیاله طلای بیضا برابر و سمای هلال وسمه نور روان از
سیاهی شب کحل سرمه بچشم شوخ لاله ستین و شهور کشیده مهر انور در کف قمر آنش
کو بالبیت وبا و ماه فرق دختر جبین ماه در انجمن شهود اثار جلالش شاهد است
انبانگف مخضب از رنگ بخت حنای عاطفتش همیشه در خضاب است
و از آنکه کرمش در طارم چرخ چنبر زم نگار رسته پنجه آفتاب از دواج

ابا علوی

ابا علوی با امهات سفلی از نتایج حکمت بالغه اوست و اطفال موالید ثلاث
از مشیمهٔ عدم زاده صنعت کامله او صورتگر صنعتیه بعشر بیصره آن اصوّرکم فاحسن
صوّرکم نقش بند هیولای ذکور و اناث است و چهره پرداز فیض منبعش
برقع کشای نهفته رویان حجله عدم الذی یخلقکم فی بطون امهاتکم
خلقا من بعد خلق فی ظلمات ثلث در قصر عقود رستی مبتلاج و
کرفه ای جسم و روح را عقد ارتباط از اوست و در غرفات مناظر عقود اخلاط
اربعه را حسن اختلاط از و از لطف جسیمش نبات هر نباتی نامخو هر کل
زمینی است و از فیض عمیمش درخت هر درختی بارور میوه شیرین شمسا قران
اشجار سلو پیرایه رعونت از و در بر است و غنچه دهانان شکوفه و ازهار سلو
چادر بعینه عصمت از و در سر از ابر گشند قطره بیریم رضب امواطفه در شکم
ازان قطره لولوی لالا گشته وزین صورت تن سرو بالا کشیده و به نطفه را صورتی
چنین کفه است براب صورتگری سبحان الذی خلق الازواج کلها

عما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لا یعلمون

واز انشر رده ش چو شیره فکر در نبود رکنون و کهش عوان معانی بکر جلوه دلآ

وکوهر کران بهای نعت و منقبت جناب عالی نبی امی لقب است که برج ابرج

کونین بغازه کاری شاطه شفاعت اوست و تکوین عالم و نوالد بنی لعم از

بطن عدم بطفیل حضرت مفترض الطاعه او کر نبودی ذات پاکش افرینش را ب

نا ابد جوا ستردن بودی آنچه عرب اعنی نور پاک و نیر تابناک بهین فرزند

مادر فلک و مهین سلاله چهار ان افلاک سید ولد لعم و اخشت نبوت را

ترتیب زین خاتم خاتم الانبیا و سید الاصفیا علیه من الصلوات

ازکاها ومن التحیات انماها مادام الاثنان زوجا

والنیران یدوران حضیضا واوجا ولآل امثال

درهای محمدی و جواهر زواهر سلسله هاشمی شاهش و ابدار استان

زوج بتول رسول و اولاد امجاد او که دراری اربعه فلک خلافت و دراری

بر جهار

طبیعه اصلاب رسالتند با که گرزات فرقات سرمدی نجف در غیر دوام اوت

وشیوخ کبنی فروز ماه در حرم سرای جلالشان کمینه کنیزیست قمر سیما نام بچه کی ان

قصور ملکوت در حجال عفافشان از غایت دامن دوشنده و کریمه حوران طرایق

نولاشان منوجب تزویج حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون

زال زشت دنیا که ام الفساد و بیت فتنه زاو شوهاست خانه بر انداز

هستی شوها نفوس قدسیه ایشان را مطلقه است بسه طلاق و بسبب نسبت

ذات ذیشان ایشان عنبرچه کوهر نکار شب دوش بند سیمین ماه وابن

بور صبح و طوق طلای خورشید و جیفه زرین مشتری و کلی مکعب الکلبی و برج دارها

افلاک باکیز و غلام زهره و بهرام اجهات عنصر راحق الصدارت

الذي عندهم قاصرات الطرف اترابا ویدعون فیها

بفاکهة کثیرة وشرابا وهم دراری اصلاب الطاهرین وکاشف

للاستار عن وجه فوائد علوم الاولین والاخرین و نعت

غرض از ضرورت تکرار این نقطه و بیک و چهره آرائی این صحیفه فسحت
و ازین معنی طعنه زن لوح جبین خوبان و دلکش وش دار حروف و نقطه
رشک فزای خط و خال صفحه رخسار دلبران پریوش کشور است
که چون وحدانیت محض ذات خداوند از صمد و فردانیت است و به یگانه بر وجه
الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد است و بفحوای
الرجال قوامون علی النساء لطیف و قوام سلسله بنی آدم از
منوطات و بمضمون تناکحوا تناسلوا انتظام عقد توالد و تناسل
بمناکحت مربوط چنانکه بمقتضای حکمت بالغه سبحانی لاو جهات افراد و ازواج را
در عقد حصول از ازدواج با اسباب و حصول علت و معلول احتیاج است
و نتاج صور مواد در تولد مراتب بقابلیت ماده و ماده قابله محتاج الی
باصره در آئینه خانه چشم در پس پرده زجاجی هم آغوش حور ملک دیده می شد
دیده بیدار قرة العین خویش روشن نمیکرد و ناز بر روی شکنی نقاب شب که
در این معنی

درین کهن قصر نوامین به همخوابگی ماه قرین نمیگشت خلف الصدق صبح صادق را
در کنار نمیگرفت مادام که قطره ابر نیسانی در رحم صدف قرار نگیرد و مریم وار در
شاهوار زاید فاخره زیبنده جهان ازواج سحابه حجره صدفخانه از صلب کان جواهر
فروزان و از درخشان لعل درخشان لعل نیابد نهال دختر رابه ...
بیوند در بر گرفتن ثمرة الفؤاد فواکه لطیفه مقدور نیست و بی مماحست آب
و گل نوباوه کان محبوب از مکامن بطون جلوه گر عرصه نمو و ظهور نه بناء
علی هذا المعنی بمدلول فانکحوا ما طاب لکم من النساء درا اینکه
شاهد سرایان بهار زلف زنگی شب را از بستان نفس لب پرلبش پشت
آمیخته و جبهه صباحت سرشت صبح را از سفیدآب نیاشیر صبح تراز
صبح مناکحت مهوشان ساخته خندان لب پر تبسمش نمک بعرصه آفاق
ریخته و از نیشخندان دهان شیرین تکلمش شور از ساحت جهان برانگیخته شب
دلفروز شب جهیزاو زیور ایش طاهر و روز بهجت انداز روش مانند شب

و صدای غوانی مسرت بکنگره قبه خضرا در ارژنگی رشک ده چتر طاوس بود
و بسیط غبرا در فرح بخشی غیرت افزای حجله عروس در بزم فلک زهره چنیاگری
نشسته و جدی از منطقه برای خدمت کمر بسته مطالع ازمنه حسن و منافع قرب بود
و ادوار اربعه اوتار چار تار سرود فرازهاله دایره میزد عطارد قلم کوبیت گرفته
خطبه انبساط می نمود ناهید چنگ می نواخت و مجمره شب هنگامه طرب گرم میکرد
و بهرام برسم غلامان خدمت بپای می آمد و مشتری به عمامه زرین علاقه و دراعه
النور سر و بر آراسته صدر انجمن گشته زحل برای نظاره در گوشه بام فلک رصد اقامت
افکنده قیقاوس زینت افزای بزم تاج مکلل بر سر نهاده جنان و لنگ ذنب
محفل آرائی ایستاده دلفین خیک بر دوش گرفته از روشنی چشمک آب
میکشید کواکب سیاره لنگ ابری بر کمر بسته با بهوی شفق از خم سپهر لبالب ارغوان
گلگون را می بخشید عنقا صلای سرور بساکنان عرش در میداد و زبانه زبان
بترانه میگشاد ذنب عقده از دل می گشود و راس سر بر آسمان می سود قلب دل
از دست

از دست داده مقدم و مؤخر از هجوم تماشاییان مقدم و مؤخر السفینه
نهر ریو میزد و مجره عقد و مغز فره دف و کف الخضیب کف نشاط بر در بوق
ابار عبالیه وارفی گشته سفینه بارباب نشاط افراخته غراب از زرق خفقت
جناح به طیاری خدمت بچه رخشنده رقص رقص میکرد و جاثی علی رکبتیه
پای سکونت بنات النعش انتعاش می نمود و قصعه المساکین ناز و نعمت
بزرین کلاهان جمع می نمود باطیه شربت می ریخت و پروین عقد می بست
و شاه المذبوح خودکشی میکرد اسد از جبهه چار چشم نگاه بود و سهم بالابکه
تیر قدری زکش شاهراه فلک بود از حیرت تماشا سهیم اه حاملی الراس
الغول با سر حیرت میکرد و ذات الکرسی برای دفع کزه چشم در ابه الکبری
می جرا و مراه المسلسله سلسله ها اجنحه و صلیب از نار زنار زرین حمایل
ساخته ممسک الاعنه راعنان صبر و توان از دست رفته و سهیل اهل رقم را
اهلا و سهلا و مرحبا گفته از لب امیزش ضدین شیوع یافته ماه حنیط الکتان

فرش مهتابی فلک ساخته واز بسکه نزهت سرای سپهر شایان تماشا گشته
تنین رامیس رو بحیش شده از قلب العقرب برق امید جسته ثوابت سیر
میکردند وسیارات محو نظاره گشته در مقام حیرت ثابت بوده
افتاب ضیاء و ذهبیت بود و قمر کمر ضیا فانه و زهره زهرا کرم چنگ
و چغانه سپهر از کواکب با هزاران چشم برای تماشا می گشت و خورشید
اشرفی شاهجهانی نثار میفرمود قمر از اتصال زهره را چنانی تنگ در بر
گرفته بود که اگر ماه نو می شد عمر شده هاله مینمود و سعد اکبر که برای مشتری گرم
نظر بازی بود که اگر سالی میگذشت نظر از ان بر نمیداشت اسمان بیچه گشتر
افتاب را اگر ما گرم از تنور افق بر آمده برای نهاری اماده ساخته و فلک
از دانهای کواکب نقلات زرافشان ریخته و پوخته انتشار گر حوان
موشک شهاب می انداخت و مهتابی ماه می سوخت و بزم آرای دوران بر طاق
اطلس سموات از کهکشان حوربندی کرده بمفاد ولقد زینا السماء

الدنیا بمصابیح از ثوابت و سیار چراغان می افروخت لعبتگر جهان
در پس پرده شب بازی نسل از صورت ماه نو بیک بازی میکرد و هندوی
ملاعب شب از بیضه صبح مرغ آتشخوار خورشید بر می آورد و لولی مهر چرخ بسیان
بازی خطوط مدارات را بنهایت می رسانید و از چنبر چرخ بدر می رفت و شعبده گر
ساز فجر چنین از لب طاقچه بازی مهرهای سیمین نجوم را گم میکرد از نف مهر آتش
سوزان و مجمر فروزان از زیر خرقه ظاهر می نمود گاهی زر خورشید را شب می
مغرب برده در جیب مصری افق بر چنین پیدا می نمود و گاهی در چرخ فلک
سپهر گردون اطفال شوخ چشم اختران را بچرخ می انداخت و در
عشرتکده خاک نیز بابهار ری آب بر آتش لاله ریخته و نسیم سحر گاهی هر اکجیه
روح بمشام اهل جهان امیخته گل از انبساط در پیراهن نمیگنجید و دهان غنچه
از خنده بهم نمی امد و چشم نرگس از شادی بخواب نمی رفت و غنچه در
کمال مستوری پرده پوش می امد و شکوفه از فرط خنده و شگفتگی از خود میرفت

گل مخمل در بر گل زمین فرش گشته و زنبق نزد دماغ نشسته بنفشه از ناز بساط
تکیه گاه و یاسمن پاس از دل بچه گل از ناز زیر سر لحاف خفته و سوسن بصد زبان
آفرین گفته غنچه گل گل میشکفت و شبنم بار زیور در می سفت حسن یوسف
چمن حسن یوسف عزیز و زلف عروسان لبان زلف عروسان و لاله بر صنوبر دلبر
از دست داده و درخت آزاد به بند گیسوی عروس شمشاد نوازش هم
خاص بود و سرو با صندل فاخته ضرب رقاص چنار به دست افشانی رحواسته
و بید مجنون لیلی اساطره پریشان ساخته سهی قدان حدایق رافتها مشجر در بر
و غنچه لبان یاسمین از ملابس گل بندی بوته دار اراسته بیکر نیلی نرگس را
قصب آبی دربا و صحن چمن از شعله شقایق خوش نما گل آتشین آتش
می افروخت و لاله از سیاهی داغ زغال سرخ مسکر و صبا باد میزد
و شبنم از ابر گهبار شگوفه نقش می ریخت و نامیه از شاخچه گل شاخ نبات
در لطافت ضمیر چمن سفید گلبن از اوراق درحضال آتش برگ می ساخت

عنبر نرگس می بیخت فاخته از بال خود فاختری می انداخت و مرغ شباهنگ
شادی می ساخت قمری کوکو ترتیب میداد و طاوس از شهپر ملمع سایبان حیون
می افراخت طوطی طوطک میزد و بلبل جان می نواخت اوای هر لطافت بر لاط
خوشنوائی بود و لحن هر مرغ بانگ عشق بر سار سرور بود و جباری
مجبور خروس در خروش بود و تنین بترانه و ترنگ درجوش نغمه
غزالان همه قول زاغ بود و قنبره بنوای چکاوک سرود سرای باغ به سماع
بلابل رفع بلابل میکرد و عندلیب از غم دل عنا دل میبرد شغل آواز
عودنوازان قماری آتش بجان عود قماری می انداخت و تندرو از صفیر
نفیر و منقار نقاره میزد و لحن مینا بو چرخ مینو میرسید از فرط میمنت
جغد جباس بوم سفید همای جلوه کرد همای از پیراهن سفید سعادت
همایون فر عروسک لبان عروسان تتاری بر بالش بر لحیه لکه لکلک
بالک لک سرور لک لکه گوان یا به استراحت دراز منقار لک بزبان دری

بفلک نوا خانی میکرد و هدهد کلاه نشاط بر هوای پرانیده کبک قبای سبکی خارا
در بر کرده درکمال عظمت و شکوه دامن بر کمر نغمه تیغ بازی میکرد و چهچه یار
لباس موجی الوان پوشیده از الحان زردوزی مینزد و ماوراء النهری خواند
در چهار رکن جهان قانون خرمی ساز بود و در پنجگاه در جهات سته هفت
اقلیم ارغنون سرور بلند آوازه از فرط غنا هر قنبری در چهار حصار دوران
شادروان مروارید برافروخته و از اوج نوا هر بینوایی در تخت طاوس
جهان این جمشیدی و سرود خسروانی ساز داده نغمه رهاوی رها داده
دلها از نقارات غم و از شده کلبانگ شادی شام حجاز و عراق نوروز عرب
و عجم مخالفین با موالف در آشتی و نهفت مغلوب نالهٔ شب راه سحر
خارج آهنگان مقام راستی مویه کنان در دایره حسرت متحیر و کوچک
و بزرگ صفاهان و تاجیک و ترک نشابور سوی بیاتی و نهار آنان زفرخ
روز بر شهناز و تهی مغزان کله خورنگ طنبور را بناخن حسرت چنگ زده
لکنی.

سینه محنت طراز اوج حضیض نغمات زیر و بم بهم چنگ نشاط برده
در غم کوره نشینان فنا و نهاوند لبان عشاق وصلی دیده
طرانه پرواز زمزمه سرور و زنگوله بندان زاهدی و بیزار از دولت
گدای شاه خسروانی مقام در هر مقام دستان نشاط و حبور راز شور
سماع سامعه در حصار صماخ سرگرم سماع و وجد و حدی خوانان سرود
سرایان دلکش رقص انگیز دلهای لیلی وشان لب نگار رولوی حجاز و کبد
نغمه بوسلیک به سماک و سمک و نواهای ماهور روز کرد و سینه
جمهور گرجان میرسید و عشر عشیر این هنگامه و مقام عشیران بان
هنگ مراد در دوگاه ابد و ازل گوش زمانه نشنیده و نخواهد شنید
خم در رگ تاک در جوش بود و پیاله با دختر رز هماغوش ایاغ
از دست رفته سبو بسر غلطیده باده در خم فلاطون خم نشین بود صاف
ضمیر صراحی در کشف ساق بلقیس ساق شرابا طهورا قدر

شرح ممّن یه من فؤادی زجوش و خرمی کنند جهان بود

زمین را ناز با بر آسمان بود در سلک نکاح مرتبط و در سمت عقد

دوام منخرط ساخت غلغل القا به فلانه بالقاها را رقم در باب مذهب

آنکه بیگلربیگیان عظام و حکام کرام و سادات عالی مقام و علمای

اعلام و فضلای کرام و ذوی احتشام و اهالی شرع مبین و واقفان مسالک

حق و یقین و کلانتران و کدخدایان و روسا و رعیه کافه و قاطبه

قاطنین و جمهور سکنه و متوطنین ممالک محروسه شاهنشاهی

و مستظلان سایه قصر معمور دولت ابد مدت ظل اللهی بمکارم بیدریغ

خاقانیه و عنایات از حد افزون خاقانیه امیدوار بوده بدانند

که چون شاه اسمعیل صفوی در سال نهصد و شش خروج کرد جمعی از عوام

کالانعام را با خود متفق ساخته باعتبار اغراض نفسانیه و ریاست

دنیاویه در میان اهل اسلام قدح ورزید و بر رسم زنادقه بنای

رفض

و رفض گذاشت و باین وسیله احداث مفتی عظیم میان المسلمین کرده

لوای نفاق و نزاع افراشت بطوری که کفره در مهد امان آسایش

گزین شد، خروج و دماء مسلمین معرض تلف درآمد در شورای کبرای

صحرای مغان که در تاریخ نادری مذکور است در حینی که جمهور انام

و کافه خاص و عام ایران از نواب همایون ما استدعای قبول امر

پادشاهی میکردند با ایشان تکلیف فرمودیم که در صورتی مسئول

ایشان مقرون بقبول خواهد شد که ایشان نیز از عقاید فاسده

و اقوال کاسده که از بدو ظهور شاه اسمعیل در میان اهالی ایران شیوع

یافته نکول و حقیت خلافت خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین

را که مذهب آبای همایون و اروغ میمون ما بوده بجان و دل و لسان

اذعان بقبول کنند از رفض و تبرا تبرا و بولای ایشان تولا نمایند

و برای تأیید این معنی از علمای اخیار و فضلای این دیار استلزام الکتاب

طفر شعار و پرتو انوار حضور مهر آثار نبوت تحقیق فرموده همگی
بعرض اقدس رسانیده اند که بعد از بعثت حضرت سید خیر المرسلین صلی الله
علیه واله واصحابه اجمعین هر یک از صحابه راشدین رضی الله عنهم در ترو
یج دین مبین و بذل نفوس و اموال و هجرت از اوطان و عیال و
اعمام و اخوان اختیار نموده لوم لوام لئام و طعن و تعییر خاص و عام را
بر خود قرار داده بانجهة شرف صحبت خاص جناب حضرت رسالت مآب
اختصاص یافته پیرایه پوش تشریف نزول آیه واقع هدایه السابقون
الاولون من المهاجرین والانصار الذین اتبعوهم
باحسان گردیدند و بعد از رحلت حضرت سید الابرار بنای خلافت
باجماع صحابه کبار که اهل حل و عقد کار امت بودند بر ثانی اثنین
اذ هما فی الغار صدر نشین خلافت احمد مختار ابوبکر صدیق رضی الله
عنه و بعد از او بنص و نصب اصحاب بر فاروق اعظم مزین المنبر
والمحراب

والمحراب عمر بن الخطاب و بعد از ان بشوری و مصلحت و اتفاق بر جناب
ذو النورین عثمان ابن عفان و بعد از او بحضرت اسد الله الغالب
مظهر العجائب و مظهر الغرائب علی ابن ابو طالب علیه السلام قرار یافت
و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود باهم سالک طریق و
فاق و معرا از شوائب خلاف و نفاق رسم اخوت و ایتلاف
رعی و ملحوظ و حوزه دین مبین را از تطرق شرک و کین مشرکین مصون
و محفوظ میداشته اند و بعد از خلافت خلفای اربعه با زاء ائمه اسلام
در اصول و عقاید متفق بوده اند اگرچه بمرور و دهور و نقص ریف
عوام و شهور باعتبار اختلاف علمای اسلام در بعضی از فروعات
از قبیل ادای صوم و صلوه و حج و غیره اختلاف راه یافت ولیکن
در اصول مذهب و محبت و اخلاص بحضرت رسالت پناهی و اولاد
و اصحاب او نقص و قصور و خلل و فتوری راه نیافته تا زمان ظهور

شاه اسمعیل همین دستور مستمر بوده ایشان نیز بر همین نهج حکم اقدس وارشاد
ام مقدس ترک اثار مبتدعه وسب ورفض منفعه محبت وولای ان چهار
رکن ایمان دین مبین کرده در ازای این معنی ما نیز سریر سروری الکلونشی
میمنت مانوس اقدس تزیین داده تعهد فرموده ایم وعهود جمسه معهوده را
باعلیحضرت فلک رفعت سلطان البرین وخاقان البحرین خادم الحرمین
الشریفین ثانی اسکندر ذو القرنین پادشاه اسلام پناه برادر دودمان
سلطان ممالک روم اعلام وان مطلب بر وفق مامول پذیرای
اختتام سازیم که مقدمات مذبوره بتائید اللهی قریب بحصول ودر
شرف انجاح ووصول است دراینوقت که ساحت دربند مطلع
ماهچه رایات فیروزمند ومقر کوکبه موکب اسمان پیوند بود
بتجدید مزید التاکید از برای استحکام ان کار وتوطین خاطر
حقایق منیت مدار علامة العلمائی افضل الفضلائی مجتهد الزمانی ملاعلی اکبر

بالله

ملاباشی وباقی علمای کرام که در رکاب ظفر انتساب حاضر وبقبس
انوار خدمت فیض مظاهر بوده در مجالس خلوات استعلام فرمودیم
همان مراتب سابق را بموجب تذکره سجله مسجله معروض داشتند
وبهر جهة حجاب شبهه وابهام از پیشگاه ضمیر اقدس مرتفع ومادّه
تشکیک وتردید مندفع گردیده بحد یقین پیوست که همگی رفض
وبدع واختلاف از فتنه انگیزی شاه اسمعیل بوده والا در صدر
اول الی بدو ظهور او همگی اهل اسلام در مناهج اصول نیز بر یک
طریقه ثابت وراسخ بوده اند بنا رعلی هذا المقال بتائید ربانی
والهام سبحانی حکم اشرف اقدس اعلی از موقف عزّ وعلا شرف
صدور یافت که بنحویکه از مبادی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسمعیل
همگی ایشان خلفای راشدین را خلیفه بحق دانسته از سب ورفض
محترز باشند وخطبای کرام ونقبای عظام در روس منابر اسامی

ومناقب و محامد خلفای کرام را مذکور و جاری ساخته در تحریر و تقریر
نام ایشان را مرضی یاد نمایند و خلاصة الفضلاء الکرام علامی فهامی
میرزا محمد علی نایب الصداره ممالک محروسه خاقانی زانه فرموده‌ایم
مضمون حکم همایون را بهسکه و روی نفوذ یک القاب ایشان نیز
بسمع اذعان و قبول اصغا نموده تخلف از مدلول آن را موجب
عذاب الهی و مورد سخط و غضب نامتناهی دانسته در عهده شناسند

دیباچه وقفنامچه برای مزرعه جعفرآباد و عباس‌آباد و مومن‌آباد ملک خجسته

سپاس فزون از حد لائق قیاس وقف مزرعه آلای و الای جناب
رب الارباب است که دهکده عالم جبروت را بالمام همت غیر مالک ات
و ملک ملک و ملکوتش منزه از اشتراک سهیم و مشارک ثور
در زیر آهنگار قدرتش گاو لیست کاری که از مجره بند در کهکشان سهامیه
والنجم و اختر کبوتران برجی که در هوای شوقش بال افشان و معلق

ناتی حی

زنان بچرخ افتاده سنبله در مزرعه دایره فلک از کشت زار صنعش خوشه‌ایست
و حاصل کونین برای راهروان طریق اطاعتش توشه‌ای کره خاک از اراضی گونش
قطعه زمینی است که از جوی کار شروب گوهر و جمع بیرون مزروع فیضش
دهقانی که با داس هلال بخوشه چینی خرمنیده رقبات رقبه انام از خاص و عام
دربند ملکیت و قید زراعت و املاک شش دانگ جهات سته امکان در تحت
تصرف و جنس دیبار او و بدانه ریزی قطرات سحابی زمین شبیه صدف را
قابل نمو حبوب لالی نموده و احداث قنوات علوم بی پایان در اراضی
صدور انبیا و رسل و اجرای قنات معارف و ایقان در جداول
قلوب اولیا و هادیان سبل فرموده مرا و را رسد کبریا و منی ملکش حرثت و
دانش عز و در ردی که خوشه‌چین نامحصد قلم از کشت زار بیان درجه ایشان
لایق جناب بزرگوار است که مقصد اصلی از بنای مزرعه جهان
حصول حاصل ذات پاک اوست و علت غائی از احیای اراضی موات عدم

بمواد بکتاری گوهر تابناک او وصلوات طیبات بر آل و اصحاب او باد که جگر ابرار
ملت جعفری را بهین سالارند و حدیقه دین مصطفوی را نازل ابر بهاری آبیاری
سپهر ارجمندی آبروی ایشان کیوان است و اطاعت شرعشان عبیه اباد
بندگی و مؤمن ابرار ایمان را حصه و سامان و بعد بر واقفان مواقف
توفیق که استقرار قرای امور توفیقیه که عهده مخفی نخواهد بود که در سرایش
زندگی نشاندن درخت نیکوکاری مثمر اثمار برخورداری از امهات
و در زراعتگاه دنیا که مزرعه آخرتست افشاندن تخم رستگاری بسبب
ادراک ربع رستگاری در وقت حصاد علیها بنا علیه وقف صحیح
شرعی نمود فللّه دیباچه وقفنامچه که بر کتب خود نوشته فرائد طرائف
حمد و سپاس و ظرائف فرائد شکر بیقیاس که نتیجة الاصداف غرّ و سحاب
وتحفة للاشراف ملامع تواند بود نثار محفل قدس واقف السرائر است
و شمسه آفتاب و قبسات ماه جهانتاب و جذوات سیارات

ومرا

و مرافقت ثابتات و مطالع افق و طوالع صبح و اشراقات ضیاء الانوار
و ملکوت بیضا و اثنا عشریه بروج و هب کل الانوار نجوم و کشف الخفا
فجر و غره و دره هلال و بدر و اسرار خفته شب و تلویحات روز و
تجربه مجردات عقول و درّ مکنون مفردات نفوس مخفی از حکمت لاابهی
اوست و سبحه ثریا و سلسلة الذهب کاهکشان و حیرت الابرار خمسه
متحیره و هفت اورنگ سبعه سیاره و منطق الطیر قسم الدجاجه و جام
جم حشیه و مطلع السعدین زهره و مشتری و کشکول قصعة المساکین و انوار سهیلی
شعری و همای همایون نسرین و عنقای مغرب غراب و نگارستان کف الخضیب
و تاج المآثر الکلیل و قطاس میزان و ممالک و مسالک ربع مسکون و خطط
مصری امصار و آثار البلاد و هفت اقلیم و طبقات سموات شرذمه از داستان
جلال او قرابادین لیل و شرح افزای نهار و منهاج مجره و حادی چرخ برین و
بحر الجواهر سپهر و غث و سمین برای ماه و مهر و اقطاب قطبین شمالی و جنوبی و شیخ

نفیس نفوس و عقول و ذخیرهٔ جواهر و اعراض و اسباب و علامات
عالم اسباب از قانون حکمت کامل الصناعه اش تذکره ایست مغنی و شافی
و کلیات قرون و دهور و تعریف سنین و شهور و موجز دقایق و ساعات
و تشریح توالی و آنات و شرح فصول اربعه و مقالات سته جهات
و دخیره و هبیه معادن و دواعی اللذات نفس نباتی و حیات الحیوان
روح حیوانی و هیاکل وجود انسانی از فواید افضلیه قدرت شامله اش
تحفه ایست جامع و کافی و مفتاح ماه نو و لوامع البیان قرار زخرف
بدیع ابداع او نکته ایست و سطح مستدیر ارض از خطوط تذکره جلالش
نقطه رشحات سحاب و نفحات صبا از گلشن راز صنعش در قیت
و محاسن برق رعد و صواعق محرقه برق و صوارم محرقه نیازک
از شهاب الاخبار رفتارش سبق از حکمت الغنی صنعهٔ کامله در مستهل
هر ماه بر حاشیه قدیم چرخ کهن با شارات ارقی هلال حاشیه جدید

بودانو

بردانو و بمضا انا زینا السماء الدنیا بمصابیح سراج سپهر را المصباح
بسراج المنیر ماه و نبراس الضیا مهر کمشکوة فیها مصباح
منور ساز د لوامع الاشراق جمشید از انوار جلالیه سوگندش گویت
بر عالم امکان تافته و لوایح بسیط غبرا بر کتاب سر مکتوم قدرتش
شرحی مبسوط که بخط غبار تحریر یافته صبح انور درکی بگانه آثارش
تفسیر بیضا و بیت که به آب طلای آفتاب و سرخی شفق رقم گشته
و مکاتیب لیالی و ایام در نظر قدرت عالم آرایش نظام التواریخی
که کاتب قدرتش سیاهی ظلمت و بعیدی صبح و بعیداب صنیع فهرست
نوشته کتاب السماء و العالم سپهر از کارگاه رفتارش نگاریست بر جواهرِ ستة
و جسم هیولائی ز جمال جلالش شاهدیست که با در و مرجان جواهر
فرده صورت آراسته اوراق بسایط در دبستان ابکار کاغذ مشقی دبیران
ابداع اوست و مداد مرکبات در مکتب تکوین همه مشغل چو مان اختراع او

برصدف از خوض بحر حقایق کلکش دیده نظاره لب آب مروارید آلکلکه
وحجر درج کان کتاب یاقوتی که در وصف کتابی گوهر داتش بعبارات
رنگین تالیف گشته خاک تیره را بمواهب علیه در حله خانه وخمرت
طینة آدم بیدی اربعین صباحا مجمع غرایب و مظهر
بدایع صنایع ساخته بمفاتیح عنایت ابواب جنان هدایت و تکریم چهره
گشاده غبار از فرق سعه را از عواطف جلیه درکارخانه کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف مخزن اسرار و کاشف استارکه در مدرس تعلیم
وعلم آدم الاسماء کلها کتاب علم الیقین شناسایی حقایق اشیا
بر دامن نهاده به صیقل ارشاد تجلیه مرآت جنان و تصفیه سنجنجل دل که مدارک
حواس و مسالک خیال و مرآة العقول قوت عاقله و نهج الحق حقوق
و نهایة الادراک مدرکه و نهج البلاغه نطق و افصاح فصاحت آلکلی
تقریر و خصایص انسانیت کرامت فرمود و بلطف کامل کنز الدقایق
دانش

دانش وحقایق بینش و عوارف معارف و معارف عوارف و مهذب
خصال و تهذیب مکارم اخلاق بدست قبول داده استبصار بصیرت کافی
وعیون بینایی شافی و محجة البیضاء عقل وافی و صفای ذهن صافی از مبدا
فیض افاضه نموده از قاموس قدرت کامله و مجمع البحرین حکمت و صنعت شامله
در بزلیغات لطیفه بساحل ظهور آورده زبان گویای نفس ناطقه را مفتح المفاتیح
ابواب فرهنگ و هوش گردانیده و بدستور مهذب و رسم معرب
اصلاح منطق انسانی نموده و هدیناه النجدین صحاح از ازاله سقام
و صراح از ابهام بازشناسانید تا بیاموزد این اسباب تسلیک نفوس
الی حضرت القدس نموده معارج حق یقین و مدارج معرفت رب العالمین
بمقصد واصلین و مقامات عارفین شناسانید و متوسط این استعداد کمال قدر
حق شناسایی و تمهید قواعد بندگی که فواید جلیله از عمر ابدی و عیش سرمدی
ما لا عین رأت و لا اذن سمعت دریابند و در اعزاز لغت

دیباچش و جواهر زواهر مدح و ستایش که دره بیضای کیش و لدان مخلدون
ونثر لالی صدف و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون توانند بود
شایان روضه بهیه جناب صاحب کتابیست که جوهر الفضیه عقل اول فیض یابی
خاتم رسالت اوست و در النظیم نفس کل آویزه گوش نبوت او البلاغه
کتاب عزیزش اِنَّ هٰذا لَشَیءٌ عَجِیبٌ و دلایل اعجاز قرآن حمیدش
تبصرة و ذکری لکل عبد منیب با آنکه قلم بگرفت قلم نسخ بر صحف
ابراهیم و زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی کشیده با آنکه ورق
ننوشت لوح محفوظ تخته ابجد خوانان مکتب تعلیم او گردید اگر شب بیت
انتخاب وجود مسعودش سبب نگشتی صحایف قدر اجزای زمانه را بدفتین روز
و شب بهم نپیوستی و اگر بیان معانی ذاتش بدلیلش غرض نبودی دست قضا
مطول سنین و ملخص شهور و مجمل ساعات را رشته طول زمان شیرازه
نبستی اگر نور شریفش باعث کشف اسرار نشد نکته برجسته سپهر از
لجاز

کتاب لیس عدم نقل دفتر وجود منکشف و اگر ذات مقدسش مرجع مضمرات
نمی آمد مضامین پیچیده گردون و معانی سربسته افلاک از صفحه هستی عیان
نمیگردید یوم تبلی السرائر که دبیر شفاعتش رقم بخشش زنند صحایف
اعمال مذنبین را کسی مجری و معتبر نداند و یَومَ نَطوِی السَّماءَ
کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلکُتُبِ که بر نسخه عنایتش قلم از رحمان عملها برگیرد
حاشیه خط ذی گناهان صادره و کتاب سیئات هفوات نارسا
کسی نخواند عنوان تعلیقه الکرایم توقیعش اِنَّهُ آتَیناهُ الحِکمَةَ
وَفَصلَ الخِطابِ و دیباچه رساله رسالتش الحَمدُ لِلّٰهِ الَّذی
أنزَلَ عَلیٰ عَبدِهِ الکِتابَ مهد شرع شریفش منابع
اصول و فروع و شمس الآفاق نور کرامتش بیش از انفجار فجر تکوین
در طلوع ضمیر منیرش جامع حقایق حدوث و قدم وجود مسعودش علت غائی
تالیف کتاب وَخَلَقَ الإنسانَ ما لَم یَعلَم اعنی ورده تتمه

در بای اکبار صغری وکبری مبدا و معاد محبوب حضرت رب العالمین
ثمره پیش رس حدیقه کنت نبیاً وآدم بین الماء والطین
زبده و خلاصهٔ عالم وگزیده سلسلهٔ بنی آدم مغیث الحق وغیاث
الامم بیان الاحسان وکتاب الکرم کشف الغمه وهدایت الامه
سید الرسل وافصح البشر علیه من الصلوة ازکاها ومن التحیات
انماها مادام البحر محیطا والارض بسیطا والدهر مطولا والشهر
مفصلا ونفایس فنون تسلیمات تحیات بر والی ولایت
من کنت مولاه سابقه سالار رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله که حدیث سابق وخاتم از
جوامع الاخبار خلافتش روایت وکریمه الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی از کتاب الدین
لامتش ایت کنندن در خیبر از حمله حیدری غزواتش ثابت

ومعجزات

ومعجزات انبیا واولیا از مناقب مرتضوی فضایل وفتوحاتش کتابی
سیف مسلولش در احقاق ملت بهترین کلام احتجاج برهان قاطع است
ونکت بدیعه کلامش در تنقیح احکام شرایع اسلام نور ساطع کتاب
موالاتش نامه بیزاری از نار جحیم است ومظهر خلافش مستوجب حرمان
روح وریحان وجنة نعیم اعنی باب مدینة العلم وکان نصاب
مدارج حلم بلد الامین ایمان را رکن رکین وشهرستان ولایت را حصن
حصین منبع انوار طیبین وطاهرین وجامع علوم اولین وآخرین
صحیفهٔ کاملهٔ قدرت لم یزل عارف رموز نهایت ابد وبدایت ازل
مروج مذهب المذهب بالامر الجلی نور الوجه الباهر الالهی مشرق الشمس ومطلع
السعدین بعلم و من الابکار کتاب الیقین مولی الثقلین ابی الحسنین
علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام واولاد واحباء آنحضرت
که شموع خاندان خیر البشر اند وکتاب خانهٔ ابکار را نسخهٔ هادی عشر جامع

اثار دوازکلالند وکمیت رسالت را کتاب ال مستغرقان بحر گناه را
سفینة النجات شده وگم گشتگان ظلمات ضلالت را عن الجهلا جواهر تقریر شان
بوقت بیان جوامع جامع الانوار شریعت است وقول وخبر شان در مجمع
بیان کشاف معالم تنزیل و تأویل خاتم نبوت خاتم النبیین اقصح وهنند
وولایت رسالت را فصوص ارکان عالم دینند ونخبه خاندان
ابداع وتکوین اعلام الهدی ومصابیح الدجی عروة الوثقی وکتاب الحجة
لاهل الدنیا علیهم من لطایف طرائف الدعوات اشرفها ومن الصلوة
اکملها مادام یواقیت النجوم متلالیة وعدة الشهور متوالیة وشوارق
البدر طالعة ولمعات الشمس لامعة اما بعد غرض از تحریر این ورقه
وتهیه این مقدمه انست که چون اوراق کثیر الفواید که بوسایل ان ذخیره
عقبی وسرمایه ایمان توان اندوخت واز انوار مرضیه اش چراغ
خلاصی در راه عقاب اعمال توان افروخت سیه نامکان صحیفه

سوء عمل را باعث تحصیل رستگاری ودر ماندگان کتاب مرقوم کننده
کار را سبب رفع شرمساری وسیاحان طریق نجات را زاد المعاد
وسیاحان بحر المنن فی حق طلبی را ذریعه ادراک گوهر مراد وعاملان
معالم اصول ودین که راه منتهی المطلب ومقصد اقصی وطالبان
صراط المستقیم را ارشاد الی منتهی المرام وغایة القصوی ودر موافق وقفوهم
انهم مسئولون گرفتاران علت عصیان را باعث شفا ودر محاکمات
روز جزا واماندگان تیه حیرت را نجات بخشا بعد در رشاد اولی موجب
حصول مقاصد وافیه وسبب وصول بمطالب علیه ومآرب کافیه بوجه شافیه
باشد ودر عقبات عقبی انیس صالحین وحلیه متقین ولال اخطار ودرع
ابرار ومفتاح فلاح ومصباح نجاح وحرز لالان ومسکن التهاب نیران
الاحراق که بحر حسنات اعمال ممتنع اند بولهت انبده حقیر وحج [illegible]
رحمت قدیر محمد مهدی ابن محمد نصیر وقف صحیح شرعی نمود تمامی قرآن مجید

وفرقان حمید وجمیع کتب فقه وتفسیر وحدیث وکلام وغیرها من الفارسیه
والعربیه واللغویه والادبیه متملکات خود را که ثمره ما حصل وذخیره ایام
عمر صرف جمع وتحصیل انها گشته فی الحقیقه هر یک تحفه عرضین ومایه
سعادت دارین میتواند بود بموجب تفصیل علم وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ
لَا رَيْبَ فِيهِ خالصا لمرضات الله بر اولاد ذکور واولاد اولاد
ایشان نسلا بعد نسل وبعد از انقراض ایشان بر اقربا وذوالارحام
کما فرض الله وبعد هم بر اعلم واتقه بلد بحیث لا یباع ولا یوهب
ولا یرهن ولا ینقل عن البلد ان کان تفوض تولیته الی عالم البلد عمده
شرایط انکه نسخه را زیاده بر شش ماه نزد احدی نگذارند وبدون
قبض با جدی ندهند وقلم نسخ بر قواعد وکیفیت ان نکشند
رقم جناب ملا مهدی سبزواری نوشته انکه فضیلت وافادت پناه حقایق
وکمالات دستگاه علامی فهامی صاحب الفضل والافاده محمد جهدر

[illegible]

سبزواری بتوفیقات جناب باری موفق وبعواطف بی پایان خاطر
عالی مستوفی بجه بداند که مکتوبی که بانضمام جو لوله وعا اهدا یافته بود
سمت وصول پذیرفت بمیمنه بازوی ظفر قرین کعبه در این اوان فیروزی
نشان که بتوفیق ایزد منان تسخیر هرات وتدمیر سرکشان ان دیار
وجهه همت والا بود حسین بلور محمود با افاغنه غلجایی بمصداق
اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَ ذِكْرَ اللَّهِ حزب دست
غازیان را فرد هوش کرده بمفاد انکه صید را چون اجل اید سوی صیاد
رود از قلعه ها بمعاضدت والفت را ابرایلی که شاید بیاری یکدیگر
از دم تیغ فولاد پیکر بهادری طایع غازیان که جوهر وَمِنْهُ بَأْسٌ
شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ ازان پیدا وتصویرش در عالم وهم
چاک افکن قلوب اعدات جانی بسلامت بدر نبرد بخاشاک راه
بر سیلاب ولشخص کذر بر افتاب بند نداز انجا که همیشه تابید

حضرت داور مقدمه بخشش مرکب نصرت اثر و فتح و ظفر طلیعهٔ لشکر
ضیغم شکن غضنفر فر و بمضمون آیهٔ کریمه وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا و
سپاه عنبر ناصر صفت و سروش أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ
يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ باهتزاز منهیان لاریب سامعه افروز دل حقیقت نگار
بود همان لعل برگشته بخت اشرار دلیل آمد کاروان صید بپای
خود آمده را لشکر خویش دانسته بهمراهی جنود عنایت بنوائی با خروش
بحر خروش يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ
لَائِمٍ و گروه فیروزی نیوش يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ
بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ كتائب لما جرد و سیف قهرمهم
يضربها الغشوم كتائب توکل کتائب جزو و کل و تکیه بر لطف
سید رسل و هادیان سبل که کوس قیامت غریو رزم ساز را
بلند آوازه و لوای کشورگشا بر افلاک فرسخته باذن سلطان اقلیم

ولایت ارتقا

ولایت ارتقا علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا با تخت جولان و تدبیر
بموجب عدت مور و صولت شیر از ارض اقدس حرکت واقع شد تا یار
کرا خواهد میسر بکه باشد وَاللَّهُ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ لاجرم لشکر گیتی
و جنگ جوی و تیپ آرای و جهان پوی باعث جز این نیست که شرع ملت
مصطفوی بهواداری شکوه حمایت نبی از خرخر فتن مصون و کافه
خلایق بهمین ودیعه حضرت خالق اند از تطاول قهرمان قهر
اعادی مامون بهم کام ممالک و ثغور فراخ و نفد مذهب حق در عرصه گیتی
رواج باید برفرازندگان علم علوم که دایا فکنان امور مسلمانیند للکوات
و چنانکه لشکریان به بذل جان و ارباب مکنت بصرف مال در راه
دین و دولت ذخیره اند و زرع دشت ابدیه میسپاشند ایشان فراخور
قدرت و توان دست سعی بلند و با فواه جیره دعا که لشکر خصم افکن
و سپاه دشمن شکن بهتر از آن نمی باشد اعانت و یاری غازیان ظفرپیوند

نمایند و فی الواقع همیشه گشایش قلاع و فتوح بلاد از نفحات
ایزدی بدستیاری دست دعای بندگان هنرور و به برکت انفاس
قدسی اساس متقیان کامیاب رایت فتح و ظفر بوده لهذا میباید
که آن فضیلت مآب بمقتضای شیوه دین داری در مناطق مظان اجابت دعا
تمامی صلحا و علما و درویشان ذیشان را که در معرکه جهاد اکبر سر و برا
بدرع ورع و دراعه حق شناسی و اسلحه صلاح آراسته جوشن دعاهای ایشان
حرز دافع تیر قضا، وجنّة واقیه سهام بلا میباشد و سهم اللیل
ایشان در ظلمت شب از سپر نه قبه چرخ برین گذشته بر هدف
دعای صبحگاهی ایشان بر مراد کارگر می آید و باشاره حزب البحر بسیار گروه
اعادی را بآب مهرب مذوب و لطف قدرت خارق احوال کشتی شکنان
ظلمات عادتان را از گرداب سرگشتگی میرهاند به همدمی سپران
سیف سلوک را چنین شعله هندی در ید شلول اثری میباشد و به اعتصام
ارزان

همتشان ایام حیوة خصم عدیل که کیش اختتام نیابد در مساجد و مدارس
جمع و در صباح و مسا تو تشبث با دعیه اجابت سمات خجسته فتوح
دهانرا از شراب طهور دعا لبریز و به ختم سور و آیات طیبات فرقانی
و مصباح متهجدان جوامع لاهوت و مفتاح کنز العرش ملکوت است
قیام می نموده باشند شاید آن صنم قریش افغان را به نیروی بازوی
تأیید اللهی و قوت سرپنجه دعای ایشان از طاق هستی براندازد و فضای
خراسان را باب شمشیر آتش بار غازیان هواخواه از لوث وجود
اعادی پی کو آلود **رقمی که بانشه یار خان ابدالی در باب عفو تقصیرات ابراهیم خان نوشته**
آنکه عالیجاه اللهیار خان بداند که شرحیکه در باب جرم ابراهیم خان عرض
داشته عالیشان بود که جرم مشارالیه از بی اطلاعی خود شرمنده و آرزوی
نکت که قضای آسمانی بود شکسته دل و سرافکنده است مرقوم زبان
قلم اوراینا را لو و بشر مساری و خجلت زده که خوش که ارباب

حمیت راعدای بدتر از ان جبت واکذالو بران عالیجاه مجهور و مستور
نخواهد بود طالبان نام و ننگ را در معارک جنگ کشش و کوشش
بقدر امکان درکار است تا بعد از انکه چهره شاهد فتح از پس پرده غیب
جلوه ظهور نکند موجب ملامت الطایفه که با قبض و بسط جهان
معنی کاری و در تقدیرات الهی اختیاری ندارند نخواهد بود زیرا
بمضمون ایه کریمه وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ کشایش
ابواب فتح منوط بمقالید تاییدات ایزد داور است نه بزور
بازوی سرپنجه سعی بشر با وصف این معنی آنانکه فی الجمله از غیرت
بهره میدارند به تیر و سنان اعدا سینه سپری سازند تا طعمه پردار
نیزه خطی کلک ایشان و اقران تن در نمیدهند و به تیغ تیز دشمن
سرکش گردن تسلیم می نهند و بجز یک رمی عصای خامه پدر و برادر راه چهی
بسنگ دند پند کشنده تر از سیف قاتل و روی ترش را تلخ تر از زهر هلاهل مشتهدا

بمفاد

بمفاد انکه در دو رخسم بعکس هام کنه مبرکانش کمر عرق انفعال بنب
از صد و رحبین اوی ما دام الحیوة در شکنجه خجلت و گرفتار قید ملامت
بعه حیات را بر حیات راجح می شمارند چنانکه اظهر من الشمس است
که سپهدار زرین لوای مهر بعد از انکه از معرکه سپهر با تیغ کشیده
روی بهزیمت میکذارد از رنگ زردی بر زمین فرو میرود و هر وقت
که رایت جهانگیری از مرکز نقطه نصف النهار منحرف می سازد
از فرط شرمساری افتاب عمر خویش را قرین زوال می بیند هر چند
که بنا بر معانی مذکوره ملامت بر شاه عالیه وارد نمی اید که چرا از دشمن
شکست یافته و نمی توان گفت و چرا شمشیر آبدار اینهمه زر ارش سو و حیف
روا ساخته و از تیغ تیز رو تافته ولیکن سخت دردیست که با وصف
اینکه مکرر از جانب ما در باب جنگ روبرو ممنوع و از اوج سما حاضر
الهام ما از خطاب یَا إِبْرَاهِیمُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا دور و مسموع شده بود

باز برخلاف مأمول مصدر اینگونه حرکت فضول گشته بالبته برستمونی
دلیل عقل طریق مصلحت پوید یا راه رضای خاطر ما بر وفق ارشاد جوید
در هر صورت که سالک منهجهٔ اهدا الامرین وطالع مدلول وهدیناه
النجدین نگشته طعن و توبیخ را سزاوار و شایسته رنجش و آزار
میباشد حال چون آن عالیجاه در مقام شفاعت و التماس برآمده حسب
المسئول آن عالیجاه این دفعه زبان قلم را از آزردن او کوتاه و بهمان
توبیخات سابقه او را مورد انتباه ساختیم رقم به پیر محمد خان بیگلربیگی هرات
در باب ارسال خلعت نوروزی اینکه ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه
عالیجاه امیر الامراء العظام نظام الایالة والشوکة والحشمة والجلالة [illegible] خان
پیر محمد خان قاجار بیگلربیگی دار السلطنه هرات [illegible]
خاطر اقدس عز امتیاز و درجه اختصاص یافته بداند که چون درین
عهد خجسته و زمان فرخنده که مقارن وصول جشن و خجسته نقطه حمل

وهنگام بزم آرائی شغف و عمل و هر یک از پرور دکان قوه نامیه
با پیرایه های الوان از نهانخانه قدرت مکنون بعرصه ظهور رسیده آیند و هر یک
از اغصان و اشجار در ساحت گلزار با ثواب شجره بوته وار قدیمی
از اینه ازرقی قبا نه صنع اللهی گوهر اطلعت سنگین خارا بر دوش
و نرگس و سنبل قصب پوش میشوند و اندام آمال هر یک از ارباب
یافکان بهار الطاف همایون در بزم ارم نظم و آگاه بهره یاب یک
قسم پیرایه و حالت احوالشان آراسته بیکنوع تشریف گرانمایه
و آن عالیجاه که چمن بندی ورای و سرو آزاده قامت اخلاص بود ملبس
بلربیک بکرنگی در مجالس و محافل جلوه داده است چون از ساعت تحویل
از گلشن اقدس مهجور و محروم از انجمن حضور بوده است بعد انعقاد اینکه چه
خورشید تابان دهد فیض نور * نه بخشد یک محروم ماند نه دور * لهذا یک دست
خلعت مهر طلعت بعلاوه یک ثوب کوی از نفیسه بجهت آن عالیجاه ارسال فرمودیم

که در روز نوروز سلطانی آن آراسته پیرایهٔ رو دوش کامرانی ساخته میباشد

که در اثناء انبعاث بعث خاص در بارهٔ اولیای روز افزون پیوسته

از مراسم جانسپاری چشم پوشیده و از روی سپید واری در نظم و نسق

مملکت کوشیده رقمی که بمحمد حسین خان غلجائی قلمی شده اینکه عالیجاه محمد حسین خان

بالقابه اینها اینکه شرحی که در باب مقدمه جماعت ابدالی و روانه

ساختن ایشان نحو نحو آن طایفه از خود خالی برای اصلاح بعضی مولو

و رفع فساد نگاشته خامه اظهار ساخته بود اگرچه قبل از ورود نوشته

موی الیه بمفاد کریمه ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة

وجادلهم بالتی هی احسن آن طایفه را برای اطاعت ارشاد و

ترغیب بقبول متابعت و انقیاد نموده بودیم لیکن این دفعه نیز فرستادگان

آن عالیجاه را برای اتمام حجت روانه هرات ساخته ایم که ادای سفارشات و تبلیغ

مضمون نگارشات آن عالیجاه نمایند بعد از مراجعت معلوم شد که بمضمون

ما ینفعکم

ما ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم بزبان فولا الیه

قولا لینا با آن طایفه سخن گفتن بسر انگشت نرم سنگ سخت سفتن است

آن جماعت نه با آن طرف در مقام اصلاح هستند و نه با آن عالیجاه در صدد

موافقت و خصام یحلفون انهم لمنکم وما هم منکم ولکنهم

قوم یفرقون و از کل عنای احوال آن گروه آثار دورنگی واضح و از آیینه

حال ایشان صورت نفاق و عکس وفاق ظاهر و لایح است وما

وجدنا لاکثرهم من عهد سواء علیهم أأنذرتهم

ام لم تنذرهم لا یؤمنون اگرچه آثار مکر و احتیال از ناصیه

حال آن فرقه هویداست لیکن بمضمون وما یمکرون الا بانفسهم

انهم یکیدون کیدا و اکید کیدا همانا آن طایفه

در ازای خود سزا و جزای خود و بمفاد نرفع درجات من نشاء

و بفحوای کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته لازم است

که در صیانت حال پاسداری احوال خلایق کوشیده و از تنبیه غوغا طلبان
هنگامهٔ عناد و فتنه انگیزان طریق یهلک الحرث والنسل والله
لا یحب الفساد طرفة العین دیده نپوشیده از اطاعت کیشان
بحکم ان جنحوا للسلم فاجنح لها رفع حیف بعمل آرند و بمصداق
فان لم یعتزلوکم ویلقوا الیکم السلم ویکفوا ایدیهم فخذوهم
واقتلوهم حیث ثقفتموهم نمایند اینجانب را از فرقه ابدالی
الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون
ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض
بجز اطاعت منظور دیگر و از کشیدن سد حدید شمشیر تیز بر رفع الخلاعت
بغیر از تسدید راه یاجوج فساد اعدای محوط نظر همت لیکن ایشان
میخواهند که بمحض حرف رفع این امر گردند که باز اعاده عادت
قدیم ننمایند ومن یکذب بهذا الحدیث الیهم معلومات

۱۷۰۱

که اطوار آن گروه غدار یقولون بألسنتهم ما لیس فی
قلوبهم ناموس طبع آن صدیق صداقت شعار است ولقد
نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون ما این حکم
ولا تحزن علیهم ولا تک فی ضیق مما یمکرون
از آن رهگذر خیالی بخاطر راه ندهند که انشاء الله تعالی وخامت آن کار
بر روزگار آن طایفه عاید خواهد شد در این صورت اولیای اعانت
و یاری ایشان را هم منافی رضای جناب باری و هم مخالف
شیوهٔ حق گزین و صداقت شعاری خواهند دانست که بحول و قوه
الهی کار آن طایفه حواله بدم شمشیر تیز و طیور ارواح ایشان
صید چنگل تیغ خونریز خواهد بود و سایر امور رجوع بتقریر سخنگویان
مذکور است که در انجمن حضور مذکور خواهند داشت رقم بامیر محراب بیگ وزیر
هرات قلمی شده در خصوص خرید املاک و مستغلات آنکه امیر محراب بیگ وزیر هرات

بداند که درینوقت بعرض رسید که انوزارت پناه در قلعه هرات
طرح عمارات عالیه و قهوه خانه و خلوت و حرم سرا ریخته و املاک
و مستقلات براه انداخته هیچ نکه تدبیر او عرصه سلا بدشمن تنگ کرده بود
وسعت دستگاه او عرصه براهل قلعه تنگ نموده نواب همایون ما
که در عمارت سرای دهر براهل هر ملک و شهر اینه سروری داریم
همیشه خانه بردوش وار نا غر رحمت و رنج خانه بوشیم ان وزارت
پناه که ادنی چاکران جدید بیت با وصف انکه او را هیچ قسم حقی
در تسخیر اب و گل ان دیار نیست بچه جهت ریشه تصرف در خاک
ان سرزمین فرو برده و راه و رسم خدمت را فراموش کرده انکه او عیار
قدمت خدمت میکند او را چه قدر میسر می‌شد حکم حمالت الحطب
داد که معرفش حمل بهیمه و آب است اگر متحمل این بار و بهینه حرب
و ستم فرمان بعد از شده مثت جوی در آخر او ریخته می‌شود والا که از او

عرصه امتحان

عرصه امتحان شمشیر خواهد بود درین مدت بغیر از انکه مشغول خود سازی بوده و گاهی
بر سم نقش نقشی می‌نموده دیگر چه کار کرده است چنانکه ماخوشی فیما بین عالیجاه
سردار قندهار و بیگلربیگی هرات عرق فتنه ایست که بیوته تیغ او کشیده
و این شرارت شراره ایست که از چخماق دو برسم زنی او ظاهر گردیده
بهر حال مقرر فرمودیم که عالیجاهان مشار الیهما عمارات جدیده و حمام و املاک
را که در دار السلطنه هرات و توابع تحصیل نموده بجهت دیوان ضبط و خانه را
که برای سکنای او کفاف باشد بتصرف او دهند میباید بهمان گفته
و سامان مختصر اکتفا کرده بساط بزرگی را در چیده رچینه و او قاتیرا صرف
زرکشی او ضاع و تحصیل عقار و ضیاع ننماید بصرف خدمت ابد دولت نماید
که بکول و قوه یزدانی مادام که تفوز اینند دولت افروخته است تا ان
جهانکشان این شاه همراه نیخته و احتیاجی بخرید ان ملک و بستان نداریم که عهدیشه

رقم بریش سفیدان افاغنه فراه قلمی شده — انکه ریش سفیدان و سرحسابان

افاغنه سکنه فراه و اسفزار اند که درین چند وقت بسبب انقلاب در
اوضاع ایران بهم رسیده اکثر ایلات پا از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته
سرکشی بر آورده از آنجمله ایل (فعالی) افغان بوده در مقام بغی و طغیان
درآمدند درین اوقات که لله الحمد ممالک ایران صاحب بهم رسیده همگی
سرکشان بضرب شمشیر غازیان نصرت نشان بدستور قدیم بلکه بهتر از
اول طوق اطاعت بگردن گرفتند سوای افاغنه سکنه هرات که ایشان
نیز در سال قبل با وکلای عالی عهد بستند لازم و مضمون کریمهٔ اوفوا
بالعهد ان العهد کان مسئولا را فراموش و مصداق و من
نکث فانما ینکث علی نفسه را محو از خاطر ضلالت منوش کفه پیمانه
پیمان شکست قرار گشته با وصف این معنی باز وکلای عالی از راه مروت
مفاد ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة
آنگروه را براه اطاعت دعوت و مضمون عفی الله عما سلف

از ابی

از سوابق اعمال ایشان اغماض و اتمام حجت برایشان کردیم چون بمؤدای
اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له و مضمون اینما تکونوا یدرک
کم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة الف بعد دور از خود بود
اجل نزدیک و در ورطهٔ حیرت دیدهٔ بصیرت تیره و تاریک گشته تمیز
خیر از شر و نفع از ضرر نمی نمایند و بمضمون وظنوا انهم مانعتهم
حصونهم قلعه نشینی و تحصن را باعث نجات خود می شمارند چون حالت
افاغنه اکنون معلوم وکلای عالی شد بهمین جهة درین چند وقت جیوش
بحر خروش را مامور گشت در بیخ و بن آن نواحی ساخته رخصت یورش
و قلعه گیری ندادیم که مبادا در حین تسلط افواج قاهره تر و خشک در میان
هم سوزد و بنا بر اطاعت وجادلهم بالتی هی احسن و بمصداق
فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی به اعلام این مراتب
می پردازیم که حرکات خیانت پیشه گان هراه را بمضمون ان الله لا یهدی

کَیدَ الخائِنین از سر منزل هدایت دور بند و آزرده و حرف عبرت دان
یادگیری از راه عاقبت را که حق بَعضُهُم اِلی بَعضٍ زُخرُفَ القَول
عبارت از آنست به سمع قبول نشنیده جمعی از رؤسا و سرکردگان
بمدلول اِنَّ الحَسَناتِ یُذهِبنَ السَّیِّئاتِ بتدارک ما فات
پرداخته از راه خیر روانه خدمت عالی شوند معلوم است که لا تَثریبَ
عَلَیکُمُ الیَومَ از کرده های افاغنه هرات بر ایشان ملامتی دار نگشته
و نفوس و عرض و جان و مال ایشان در معرض صیانت و امان خواهد بود
چنانچه در آمدن خائف باشند از آن سرزمین کوچیده با مال و حال روانه
مسکن قدیم شده و الا تا ابد دستور سابق بتصرف خود مشغول باشند و اگر
اختیار راه الامرین نمایند اِنَّما بَغیُکُم عَلی اَنفُسِکُم وَ اَینَما
تَکُونُوا یُدرِککُمُ المَوتُ وَ لَو کُنتُم فی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ
بعنایت بی غایت الهی سپاه منصوره را بتخریب بنیاد هستی ایشان

مامور و قلاع ایشان را محصور و همت بر تسخیر و تدمیر آنها مقصور ساخته
در اندک زمانی به آتش انگیزی نوایر کین حصارهای ایشان خواهیم
برآورد و اساس وجود ایشان را با خاک برابر یکسان خواهیم کرد و اگر
بظلمت سرای هند رفته اند که به برق شمشیر غازیان چراغی در پیش
راه ایشان خواهیم افروخت و اگر بروم گریخته اند که بیارقه سیف
مصری فاتمان ایشان را خواهیم سوخت بمفاد فَلَم یَکُ ما
یَنفَعُهُم اِیمانُهُم ندامت را سود و چاره ای از ایشان زار و بی
بهبود نخواهد بود هذِهِ تَذکِرَةٌ فَمَن شاءَ اتَّخَذَ اِلی
رَبِّهِ سَبِیلاً رقم به محمد نصیر خان بیگلربیگی لار قلمی شده است
آنکه عالیجاه رفیع جایگاه امیر الامراء العظام عمدة و اخلاص فرجام محمد نصیر خان
حاکم خطه لار و بنادر بمکارم روزافزون خسروانه و مراحم
بی پایان خدیوانه سرافراز و مفتخر گشته بداند که چون سابقه عنایت بی غایت

منور بسعادت بندگان قیصر دربان سلیمان شان اشرف را الطغرای
غرای وجعلناکم خلائف فی الارض موشح کرده همت
بلند وعزم ارجمندش سرمایهٔ سامان فرودنی اند و چمن سلامت جهانیان
بهامنی قرار گرفته بمجرد اسباب دولت وکامرانی قناعت ننموده و
مانند اساس پرستان فرصت غنیمت شمرده لذات جهانی طلبیده
وبزم عشرت وشادمانی ارا آید درین ولا با وجود آنکه خیمان روزگار
عرصه وجود کشور خدای جهان هستی وبود ازمّه قبض وبسط مهام واعنّه
اختیار جلا هر خواص وعوام ممالک ترکستان وهندوستان وولایی
خراسان بکف کفایتش گذاشته همت بلندش بران داشته در
این بهار که جمشید گردون سریر خورشید از شرف سرای ماهید نهضت
نموده سایه وصول به بیت الشرف خویش افکنده وضحاک قبر در نخجت
گل با لشکر سبزه و ریاحین صدمه اطراف حدایق وبساطین ساخته تیم نزول

باوجو

سازد بعزم تسخیر وتصرف بلاد ایران میشنوتن عنان یکران سبک
جولان را از بلاد هندوستان منعطف ساخته رونق بخش ساحت
ان بلاد گشته چمن عمارت اقلیم سلطنت وپاسداری دار الخلافه حشمت
بمنزله باغبانیست که با آنکه دست سعی وپای تردد طراوت بخش ونضارت
افزای ریاحین حدائق میگردد وازنشو ونمو هوشیاری وبحزن بهجوم لشکر
بیگانه سبزه خودروی جابرش بدان بوستان شکست میسازد اگر مفسد
آرایان عالیشان از پرزوری شاه هوس پرداری صهبای دولت
دیده آگاهی بر فراش راحت مانند چشم صورت مشغول خواب غفلت
سازند هر آیینه دامن گلهای استقلال از دست اندازی خار اضلال
رسته وفارغ البال نخواهد بود چنین وردو چهنو مسعود تا محدود بابن
ارض ارم نمود وقلع وقمع بالاکشان این سرابستان بداس
شمشیر غازیان نصرت همعنان از زنگ وشبهه مبراست

اگر الیجاه از رسوخ عقیدت و اعتقاد کمر فدویت و جانفشانی این دولت
بر میان بسته باتفاق عالیجاه رفیع جایگاه امیر الامراء العظام واسوة الکرام
الفخام محمد تقی خان سردار دار الامان کرمان و یزد وغیره که مکرر نقد اخلاص صداقتش
بمحک تجربه و امتحان رسیده در قلع و قمع اشرار و دفع و رفع
مخالفین دولت ابد مدار کوشیده طلای بی قلب و غش نیکو بندگی
را سکه فدویت سازد عنقریب شاهد هر هفت کرده مطالب
و مقصود سوچه سایر اخلاص کیشان این دولت جاوید نمود در آغوش
گرفته مساعد مضاعد برتری و رایت مراتب سروری خواهد گردید باید
آن عالیجاه بهمه ابواب مکارم بیدریغ سلطانیه شامل حال خود دانسته
مطالب و مدعیات را بمعرض عرض در اقدس قرین انجاح داند و در عهده شناسد
رقم نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه ازینجا که ناظم کارخانه
قضا و قدر و ناظر بی نظیر این هفت منظر رتق و فتق امور جهانبانی

وضبط وربط مهام جهانگیری و کشورستانی را برای همایون ما واگذاشته
و نظام کارخانه امکان و رونق افزائی بیوتات معمورهٔ دین و دولت
ابد افزا را بذات کامل الصفات ما حواله داشته و تخت فیروز
بخت سلطنت و دارائی ایران را بجلوس میمنت مانوس اشرف
ارجمندی و دیهیم فرمانروائی و فرمانروائی عرصه جهان را از تارک
مبارک اقدس سربلندی کرامت کرده و از فیض بهار یرلیغ مراحم
بیدریغ شاهی اشجار طراوت و خرمی در حدائق قلوب عالمیان
پدیدار و از چشمه سار عواطف از حد افزون الهی آبی تازه بروی
کار آمده ما نیز شکرانه این موهبت کبری و سپاس داری این عطیه
عظمی بر ذمت همت ملوک فرسا لازم فرموده‌ایم که هر یک از بندگان
عقیدت کیش دولتخواهان خلافت نشان و غلامان خاص خاندان
ولایت بنیان که اباعن جد بشیوه نیکو بندگی و صوفیگری و اخلاص خود

نسبت باین شکسته ذره اساس مانند بارقه بدر منیر و شعشعه مهر عالم گیر
بر عالمیان ظاهر نموده مصداق وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَه اِلَی رَبِّهَا
نَاظِرَةٌ ازین وجه سرخ روی درگاه جناب رب العالمین و سربلند آل
طه و یس باشند اش را بمنطوقه وَ رَفَعْنَاهُ مَکَانًا عَلِیًّا
رفعت گزین مدارج علیای قرب سلطانی و مورد عنایات
بیش از پیش خاقانی فرموده بهم ما صدق انتقال حال نیکو فال محمد علی خان
ملقب بشاه اصلان خادم آستانه مقدسه منوره متبرکه آن
که مدتی از صهبای فرح بخش ولایت دار المؤمنین استراباد
جرعه نوش و چندی با شاهد دلارای منصب ارجمند تولیت شیلکی
هم آغوش بعد از آوان صبا الی یومنا هذا که آغاز طلوع
نیّر جهانبانی و بدو ظهور سلطنت و کشورستانی نواب همایون ماست
در مراسم بندگی و عبودیت قدم دست و ارث بادهٔ خوشگوار

غلا

غلامی این آستان همیشه زیست بعهد از ابتدا و فلان مومی الیه
که منظور الطاف خاص و باریافته خلوت سرای قرب اختصاص است بعد
برتبه منصب جلیل القدر نظارت بیوتات مکانهای خاصه شریفه سر
افراز فرمودیم که مانند مردمک نظر از دقایق امعان نظر شغل نظارت
اقدام بمهم طرفة العینی خود سهو معاف ندارد و در عهده شناسد

رقم نظارت باغات و عمارات پادشاهی اصفهان باسم میرزا مهدی

چون از روز یکه بانی
نزهت سرای جهان و معمار معمورها کواکب گلگون این بلند ایوان قبه
چرخ مقرنس را به آلت خشت و گل برافراشته و پیش طاق رواق
ازرق شمسه خورشید و صور سیمین کواکب نگاشته و ابنیه خانه زرنگاری
منقوش و بتماثیل اختران آراسته و بستر خاک را که عمارت مابین
افلاک است بحدایق ذات بهجت پیراسته بهار آرای قدرتش
گلهای چهار باغ عناصر را الصنع کامل رنگ آمیزی نموده و چهندگی

حکمتش بنیاد والارض فرشناها بطلب طرازی و بمصداق
و بنینا فوقکم سبعا شدادا احداث منظرهٔ دلگشای چرخ
برین فرمهٔ پایه قصر بیقصور این دولت والا را سر کوکب قصور سپهر
و شبستان ایوان این سلطنت کبری را رفعت طراز طارم ماه و مهر ساخته
در ازاء این عطیهٔ عظمی و شکرانه این موهبت کبری بر ذمت همت شاهی
لازم فرمودیم که هر یک از ارباب کیفیات را که در سر زمین بندگی مانند
سرو آزاد ثابت قدم و در جوهر ذاتی مانند درخت بید بخلاف
با چنار توام باشد نزد امثال و اقران سرسبز و سربلند و از انوار
عاطفت و عنایت بهره مند سازیم از آنجا که مصداق اینمقال حال
نیکو مآل میرزا مهدی متخلص بکوکب می‌باشد که بیت ضمیر ارکان نامهٔ
اخلاص کیش به نوشته و شیرازهٔ عمارت هوش باب و گل نیکو اعتقادی
سرشته است لهذا از ابتداء فلان نظارت کل باغات و عمارات
بدار الخ

مبارکات واقعه در دار السلطنه اصفهان جنت بنیان را که نمونه ارم
ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد می‌باشند بنا بر
مفوض و مرجوع فرمودیم که طرفة العینی از مراسم نظارت فارغ نگشته
و سرکاران صاحب اهتمام و سرایداران کیوان مقام و معماران مهندس
طراز بسیار فن و سنگ تراشان فرهاد کیش خاراشکن و نقاشان مانی هنر
ارژنگ نگار و باغبانان صنایع پرواز بدایع نگار مشار الیه را صاحب
اختیار عمارات و باغات دانند و در عهده شناسند رقم صدارت ممالک محروسه
باسم میرزا ابراهیم نواب چون بمیامن تأیید ایزدی و الطاف سرمدی صدر
ایوان کیوان قدر این دولت نادره بوجود مسعود عالی زینت پذیر و اسباب
کامیابی و کامرانی فتوحات جهانگیری و جهانبانی بتأثیر دعای ربِّ
اشرح لی صدری و یسر لی امری در سرانجام دهر قرین حصول
و تیسیر می‌باشد ما نیز بشکرانه این عطیهٔ عظمی بر ذمت همت علیا لازم

فرموده‌ایم که در تأسیس اساس دین مبین و تشیید قواعد ملت متین کوشیده
نوعی فرمائیم که حدیقهٔ شریعت زهرا از ازهار نهالش جلوت ترسیم
و سرابستان ملت بیضا بابیاری حسن رنگ گلزار ارم رسیم گیرد از آنجا
که حصول این امر منوط به نصب و تعیین جمعی است که از فروغ انوار شرح الله
صدره للاسلام فهو علی نور من ربه بهره‌مندی و در مراتب
دانش و کمال بفحوای کریمه والذین اوتوا العلم درجات بر اکفا و اقران
خطاب مزیت و با امثال تفوق و سربلندی داشته باشند لهذا
از ابتداء فلان عالیجاه فلان را که مصداق ایمعات حال نیکو مآل او بود بمرتبه
بلند و منصب ارجمند صدارت سرافراز فرموده‌ایم رقم ایالت امور دیار هم
فتحعلی خان افشار چون بمن تائید ایزد متعال قلاع خدا آفرین این دولت
و شوکت خداداد با قلعه ذات البروج فلک قرین و در متانت و استحکام
بشابه چرخ برین و در عرصه دولت قاهره ابد مدت ارکان و رسم کم از زال

و دل اعدا از تیر دلدوز و سنان جانستان جفاکیشان آید دولت
پاینده همیشه دال مبین شد ما بزرگ انه ایمنوعت عظمی بر همت علیا لازم فرموده‌ایم
که هر یک از منتسبان راسخ العقیده که آثار فتحعلی در معارک از سر و برشان
بروجه جلی عیان و جوهر صداقت و شعور از بارقه تیغ آبدارشان نمایان باشد
ایشان را بهره‌یاب نوازشات شایان فرمائیم از آنجا که مصداق انفعال
حال نیکو مآل ایالت و شوکت پناه حشمت و اجلال دستگاه فتحعلی خان کوسه
احمدلوی افشار است که مس قابلیتش بتاثیر اکسیر تربیت نواب همایون ما
طلای دست افشار و نقش‌بند قامتش همیشه از محک امتحانش کامل عیار بر آمده
از ابتدا فلان ایالت الکاء ارومیه و قلاقات را با محال تابعه با شفقت
و مبلغ فلان بمقرری او مقرر فرموده‌ایم که سال بسال بابابت نحو صرف معاش
نموده بر رقم حکومت دشتستان و بنادر عمان باسم لطیف خان
چون پیوسته بمن الطاف خداوند لطیف دشتستان ابد دولت والا از زمانش

گلهای کامرانی نمونه گلزار ارم و سواحل بحر زخار این شوکت عظمی ارتفعت
بخشی و فیض رسانی بنده را امیدها و اهل عالم میشد لهذا الشکرانه این موهبت عظمی
بر ذمت همت علیا لازم فرموده‌ایم که هر یک از اخلاص کیشان نیکو روش و عقیدت
اندیشان صداقت منش را که بسعی و زبان بنده زبنده گی رسیده و در
هر امری از معاملات ملکی تجربه اندوز گردیده باشند بمراتب عالیه بهره‌مند
و بمناصب مناسب سربلند فرماییم تا بدین وسیله هم انتظام مهمات دولت
حاصل و هم ادای حق خدمتگذاری آن بعمل آمده باشد از آنجا که مصداق
انتقال حال نیکو مآل لیاقت و شوکت پناه حشمت دستگاه عبداللطیف خان از
ارتقاء فلان او را بمرتبه ایالت دشتستان و شولستان و قاپو دالی
کل سواحل و بنادر عمان سرافراز و مبلغ فلان مواجب در وجه او مقرر
و برقرار فرموده‌ایم رقم علاجاه القاب که بجهت میرزا حسین وزیر گیلان نوشته
آنکه چون منظور نظر اکسیر اثر اقدس و مکنون خاطر خورشید مظاهر مقدس است

ابرا

که هر یک از بندگان آستان کرامت نشان و علامرادگان درگاه عظمت
و شأن که دائماً شاهد بی ساخته اخلاصشان در پیشگاه وضوح نقاب خفا
و حجاب اختفا از چهره گشوده و حسنای دلارای خدمتشان بر وجه خوش‌ترین احسن
در منظر نظر اقدس جلوه نموده‌اند نتیجه مصداق إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّا
لِحَاتِ إِنَّ لَهُم أَجْرًا حَسَنًا درین دربار فلک اشتمال از زواهر اعمال
شایسته نوازش و احسان باشند داشته از مقربان حضرت شاهی
و نزدیکان بساط گردون نشاط پادشاهی و بمرتبه لطف و عنایات
ظل اللهی سرافراز و مباهی فرماییم مصداق این مقال حال نیکو مآل میرزا حسین
وزیر گیلان بالقابه است که از سعادت اندوزان قرب حضور و کامیابان
فیض خدمت میمنت منظور میباشد و چون درین وقت او را بوزارت الکه
مزبور سرافراز فرموده‌ایم بلقب ارجمند مقرب الحضرة العلیة العالیة که مختص
باریافتگان درگاه و برگزیدگان این آستان باعزت و جاهست ممتاز و مفتخر فرموده‌ایم

که پس بعد این لقب را علاقه نو در ارقام سردفتر القاب رقم احکام قرار فرموده و نظام

می نوشته باشند **رقم حکومت شاه بندر ریگ** که چون قرار داد خاطر خطیر عالی

همت و ضمیر منیر متعالی است که هر یک از اسباب جانی از ابنای بی‌منتهای اخلاص

که بعلو عقل خبرت و فنبس نفیسه صرافت در درستی خود را بلشکر انداز

صاحب ظهور و شهود غواصان بحار دخار حسن اعتقاد که از قعر بحر عمیق

بحر بی اراده در دل جوهای گوهر شاهوار منصوبه اند آنها را از بیندر

حشمت و اقتدار منکشف و مساوده رتبهای در کنکاش مطالب قرین اقسام و تجلیات

نهم و لمثه این بعلف عکس بر پیر نسبت اقبال عالیجاه فلان است و از رزق

خدمت گذاری و امعیت و درستی فرمان برداری و مراتب ارادت خجسته

از تلاطم امواج هوم انقلاب روزگار مصون و محفوظ به نظر عاطفت

و مصاف حسن تحول است کمهد ار این شرح فلان بزمام فتق و بسط

امورات و حل و عقد مهمات و حکومت و صاحب اختیاری بندر مبارکه

علم الا

عبای را لقیضه درایت و کف کفایت عالیجاه مشارالیه گذاردیم و بنحویکه شاید

و باید وارجح سعی و اهتمام مشارالیه سزد و باید در انتظام امورات دیوانی

و فیصل مهمات ملکی و وصول و ایصال وجوهات مالیات و متفرعات و داد

و ستد عشور و خروج و دخول و نظم و نسق ولایت و جمع امور و استمالت رعیت

و مراعات غایب و متردین و تجار و منع و زجر فسقه و فجار و تنبیه و تادیب

مفسدین و اشرار و سایر من هذه القبیل بذل جد و اجتهاد موفور و در تمشیت

امورات مذکوره ساعی بوده نوعی با رعایا و برایا که ودایع بدایع حضرت

آفریدگارند سلوک داند که همه از حسن سلوک او راضی و شاکر و دعاگوی حضرت

درین باب بجهت ذات اقدس و وجود مقدس حاصل و ظاهر سازد

عمال و کلانتران و کدخدایان بندر و رئیس جبیلان و ریش سفیدان

ولایت و اعزه و اعیان و قاطبه قاطنین و سکنه و متوطنین حومه و نواحیات

و جزیره و تجار و جزیره بندر و متردین بلاد و رعایا مشارالیه را حاکم و صاحب

اختیار وجوه عشور گمرکی مذکور دانسته اوامر و نواهی او را که مشعر رواج
و رونق امورات دیوانی و مبنی بر انتظام مهمات ملکی و مالی بوده باشد
مطیع و منقاد و داد و ستد وجوهات را بمهر و حواله عالیجاه مشار الیه
معتبر دانسته و شکایت خود را از او مانع دانند و در عهده شناسند

رقم ضابطه نویسی باسم میرزا محمد علی الله چون تیر دستی دبیر دیوان
تقدیر و زبر دستی محاسب صنع و تصویر که بگردش کلک قدرت
به تنقیح جمع و خرج جهان کون و فساد پرداخته و صفحات جمع علوی و سفلی
بنقاط زرین و سیمین کواکب و مه کهکشان مزین ساخته فواتح کلام
ذات مقدس نواب همایون ما پیش فوج دفتر جهانبانی و دستور العمل
دبیرستان شوکت و گیتی ستانی گشته و برکات عنایات داور ازلی
و بیمن افتاب بخواندن مجموعه که ضابطه امور و سر رشته قبض
و بسط مهام عالمیان را باعث نظام و علت انتظام اسباب سلطنت

[illegible]

بنام نامی مجسم واماده و دولت و دولت باقی برای ذات کامل الصفات
اقدس از عدد و تعداد و حیطه حساب زیاد گردانیده ما نیز در ازای
این عطیه والا بر ذمت همت خسروی لازم فرمودیم که هر یک از بندگان
راست قلم و غلامان عقیدت شیم که مفرده زندگی راعی الاتقی
با ایصال نیکو خدمتی و بندگی جمع نسخه جمیع حال را در ربقه چاکری اندراج دهد
عز و علا خرج و مانند خامه از راستی سر رخط بندگی این آستان
گذاشته کیفیت اخلاص خود را در صفحه سینه ثبت و درج نموده باشند نسخه
احوال ایشان را بجایزه الطاف فزون از حساب شاهی و روزنامچه حسن
خدمتش را بتصحیح قبول و اعطاف بی اندازه پادشاهی بیارائیم مصداق
انتقال حال نیکو مال میرزا محمد علی است بالقابه

رقم منشیگری بکار عظمت مدار الله چون بحمد الله تعالی از روز که

منشی است، دهجو و طغراکش منشور همتی و بعنوان صحایف لالی و لآل
این ممالک حق شناسیرا الطغرای قدردانی و الطاف موشح
و مزین ساخته همواره مکنون خاطر حقیقت مآثر و نصب العین نظر خیریت مناظر
عالی میباشد که هر یک از خدمتگذاران اخلاص کیش که از روی راستی
و دولتخواهی به تمشیت امور و مهام مرجوعه قیام داشته سررشته کاردانی
و درونماچه اعمال خود سوابق قوم راست قلمی و دیانت اتصال داده در ضابطه
آداب و نصب العین خیریت مناظر نیکو خدمتی که لازمه ارباب حسن
و فطانت و دستور العمل اصحاب شعور و فراست است دقیقه نامرعی
نگذارد مورد تربیت و نوازش و مشمول توجهات بیش از پیش عالی
نمائیم تا باعث امیدواری سایر نزدیکان بساط حضور بهجت نمون و ما نیز
در ازدیاد راستی و راست قلمی کوشیده محسود امثال و اقران گردد چون برکی
از حسن نیکو خدمتی و راست قلمی و دولتخواهی فلان بر مراتب راستی حقیقت نثار عالی

یافته

یافته از نقد اخلاص و عقیدت مندی او در محک امتحان بخلوص اعتبار
سنجیده اند لهذا جام متمنیات و مرام فطانت و کمالات ارکان
آثار مشار الیه لبریز صهبای التفات و توجهات عالی ساخته از ابتدا
فلان او را بخدمت والای اشرفکی رعالی سرافراز فرمودیم که از روی
کمال مراتب کاردانی و راست قلمی و دولتخواهی بخدمت مذبوره
و لوازم آن قیام و اقدام نموده دقیقه نامرعی نگذارد و مستوفیان و کتاب
سرکار عالی حسب المسطور مقرر دانسته در دفاتر عمل سال بسال وجه مواجب
مشار الیه را بدستور ارباب قلم یکی رعالی تنخواه داده موقوف ندارند
و در عهده شناسند **رقم منشی گری سرکار وسعت مدار** الکه چون همواره
مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر خیریت نظیر است که هر یک از ملازمان
که بزیور قابلیت و استعداد آراسته باشند بدرجه اعلی ترقی داده
بقدر اکمال منصب لایق و خدمتی موافق بین الامثال و الاقران

معزز کرده‌اند تا باعث تضاعف اخلاصمندی و امیدواری همگنان گردیده
در لوازم خدمات نامرعی نگذارند چون مصداق اینمقال از ناصیه احوال فلان
ظاهر و باهر و هویدا بود لهذا از ابتداء فلان منصب ارجمند انشاء سرکار
عالی را بمشار الیه مفوض و مرجوع و مبلغ فلان مواجب در وجه او مقرر
نمودیم که از روی نهایت راستی قلم و دقت و کمال وقوف و فهمیدگی
بلوازم امر مذبور قیام و اقدام نموده دقیقه نامرعی نگذارد و در عهده شناسد

رقم استیفای اصفهان باسم میرزا اسحق انکه چون قرار داد خاطر خطیر اعلی و مذکور
ضمیر مهر تنویر معلی انست که جمعی از اخلاص کیشان عقیدت بنیاد و بندگان
خدمتگذار نیک اعتقاد که قلم دار الصدق گفتار و خنجر کردار اوقات
گذار و نطاق بندگی این دولت خداداد را بر میان جان بسته در خدمات
متوالیه غیبت و حضور سعی موفور منصه ظهور رسانیده خود را مورد
نوازشات شاهانه نموده باشند یوما فیوما عارج معارج ترقیات فخیم

ابکام

از انجا که مصداق اینمقال صورت احوال میرزا محمد اسحق وزیر سابق
دار العباده یزد است که مدتی در رکاب نصرت انتساب بخدمات
شایسته در دفترخانه همایون بخدمت ضابطه نویسی مامور و بعد از ان
برتبه وزارت دار العباده یزد سرافراز و چون خدمات او مستحسن طبع
مبارک نواب همایون ما افتاده بود لهذا درینوقت در سلک الخاقانیه میرزا
محمد حسین برادر او را که مستوفی دار السلطنه اصفهان بود در دفترخانه
همایون مامور بخدمت فرمودیم مومی الیه را از ابتداء هشتماهه فلان در
عوض ان برتبه استیفای اصفهان سرافراز و مبلغ فلان مواجب در وجه
او معین و برقرار فرمودیم

رقم میرزائی انکه چون بعنایت خالق
ما و طین و میامن الطاف خاندان ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
کشت زار دولت و حکمرانی و حدیقه شوکت و کشورستانی والا بمیامن
سحاب مرحمت ازلی و رشحات غمام مکرمت لم یزلی محفوظ و شاداب و شگفته

ویراب کوییده ما نیز در مقابل این نعمت عظمی و شکرگذاری این موهبت کبری
قرارداد خاطر خیریت مدار فرمودیم که هریک از بزرگان قدیم بخدمت
و اخلاص پیشه‌گان راسخ العقیده که سالهای بتحصیل گوهر مراد
غواص بحر خدمتگذاری گشته و عیار جوهر ریگ را از لآل زاینده رود
بلکه از جریشته بتقدیم خدمات اشتغال نموده‌اند نخل رجا و نهال
تمنای ایشان را از چشمه‌سار شفقت بی‌نهایت و انهار مرحمت بیغایت
محفوظ و شاداب و قرین نوازشات لازمه و تلطفات لایقه فرمائیم
از انجا که مصداق این مقال شاهد احوال عقیدت سگال عالیشان
معینگان بن ایشان عقیدت و اخلاص نشان سلالة الاعاظم فلان
قدیمی میباشد که از بدو طلوع کوکب جهانتاب ابد دولت روز افزون
الی یومنا هذا جان بازی و خدمتگذاری رمیان نبسته و بتقصیری از خود
راضی نگردیده لهذا قطره از غیث ملاطفت و رشحه از ابر معاطفت

ماخو

ناخوشگلش امال عالیشان مشارالیه ساخته کدمتکداری میرابی دار السلطنه
اصفهان سرافراز و قرین نهایت اعزاز فرمودیم که بنحویکه شاید و باید
واز مراتب جوهر و کاردانی او سزد و اید در هر باب و همه ابواب
در قسمت و سویت اب فیمابین زارعین خالصه و ارباب بدون ریا
وارتبات بنوعیکه رضای خاطر خطیر حضرت رب الارباب و امر
و فرموده این مستعین لعنایت حضرت وهاب است بعمل آورده مواجب
و رسوم میرابی را موافق ضابطه و معمول بازیافت و تشرایت
امر مذبور رقیام نماید عالیجاه حاکم و عمال و کدخدایان و زارعین
و جهین شریکان عالیشان مشارالیه را میراب بالاستقلال والانفراد
دانسته در عهده شناسند رقم وزارت بیوتات و مالیات مختلفه سرکار
انکه چنین همونا بنصب العین نظر حق شناس و پیشنهاد خاطر حقانیت اساس
بعد و میباشد که در ازاء مواهب جناب واهب متعال و شکرانه

بتقویت اعلیحضرت خدیو بیهمال هر یک از معتمدان کفایت اندیش
وکاردانان اخلاص کیش را مورد تربیت و نوازش گردانیده انتظام
امور و مهام سرکار را در عهده اهتمام ایشان نهاده یم و چون خاطر
حقیقت گزین بر احقاق حقوق خدمات دیرین وزارت پناه
فلان که مصداق ایقالت مشمول و مصروف میباشد لهذا از ابتداء
فلان وزارت بیوتات و مالیات محصّله نگاری اعلی رایات عالیه مفوض
و مرجوع و مبلغ فلان مواجب و رسومیکه در ابتیاع اجناس فرمایشات
و تعیین مواجب و رسوم عمله بیوتات معمول بوده باشد در وجه او
مقرر فرمودیم که از روی راستی و درستی قلم و کمال کفایت اندیشی
و کاردانی با مور مذبور قیام نموده دقیقه فوت و فروگذاشت
ننماید و با مشرفان و صاحب جمعان و ضابطان قرار حاکمانه
سلوک مسلوک دارد که همگی از حسن سلوک او راضی و شاکر بوده باشند

مشرفان

مشرفان و صاحب جمعان و عمله بیوتات و ضابطان قرار حاکی مشارالیه
وزیر با استقلال بیوتات دانسته از سخن و صلاح دید او بیرون نروند
رسوم ابتیاع اجناس را از قرار نهان فلان مبلغ مهسازی مشارالیه
و در عهده شناسند **رقم وزارت هر یک از ممالک محروسه** اینکه روزی که توفیق
و بسط مهام و اتساق و انتظام و رونق و فتق امور خواص و عوام بکف کفایت
کارکنان این دولت ابد بنیاد بنوعی منیع قرار و دوام قرین گردیده
همواره پیشنهاد خاطر خطیر اقدس و منظور نظر خورشید اثر مقدس آنست
که جمعی از کفایت اندیشان راستی کیش و کاردانان صداقت اندیش
که از بدو حال الی یومنا از روی اهتمام بتقدیم خدمات و کفایت مالیات
پرداخته باشند بهر یک از ممالک محروسه تعیین فرمائیم که متصدی انتظام
ولایت و ترفیه حال رعیت و توفیر مالیات و تکثیر زراعات گردیده
مصداق انتقال صورت احوال فلانست لهذا از ابتداء فلان

شغل وزارت و ضبط مالیات فلانجا را چنانکه به مفوض و مرجوع و متکفل فلان

قدر موجب درجه او شفقت و مرحمت و مقرر فرمودیم که هرساله از بابت مالیات

انجا تصرف و صرف معیشت خود نموده از رهی راستی و درستی و راست قلمی رفتار

و هم قلمی نجابت پناه فلان متوجه داد و ستد مالیات نقدی و جنسی ولایت

مذکوره گردیده در توفیر و تکثیر مالیات و محصولات و انتظام ولایت

و نظم و نسق خالصجات لوازم دقت و سعی مالاکلام بمنصه ظهور

رسانیده آثار جوهر و کاردانی و کفایت اندیشی خود را بیش از پیش بر

پیشگاه خاطر خیریت مظاهر والا ظاهر سازد و در هیچ باب بتقصیری

از خود راضی نگردیده با رعایا و برایا بنحوی سلوک مسلوک دارد که همگی

از حسن سلوک او راضی و شاکر بوده باشند اعزه و اعیان و کلانتر و

کدخدایان و جمهور سکنه و رعایا و برایای محال ثلثه را وزیر و ضابط مالیات

و صاحب اختیار دانسته از سخن و صلاح حساب او که مقرون بصرفه و غبطه

بلدان

مالیات دیوانی و آبادی و انتظام ولایت بوده باشد بیرون نرفته اوامر

و نواهی او را مطیع و منقاد و منقبض و سایر وجوهات جزو سود از قرار

حواله و برواة بمهر مشار الیه جمع زر نموده موقوف ندارند مستوفیان

عظام کرام رقم اقدس را ثبت سررشتجات نموده خدمت مذکور را

محقق او دانسته از شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند مقرر آنکه

چهار نفر نویسنده سابقا مقرر شده بود که دو نفر بتحریر سررشته وزارت

و دو نفر بتحریر سررشته استیفا بخدمات قیام نمایند بدستور موجب ارقام

از دیوان جمع زر و تخریج خود مجری دانسته و در عهده شناسند رقم ضابطی

آنکه چون همواره مکنون خاطر حق گزین و الضمیر الغنی نظر حق حقیقت اثنی عالی

میباشد که جمعی از کارداران دولتخواه که بصفات دیانت و درستی

و کفایت اندیشی موصوف باشند مورد تربیت و مشمول تفقدات

عالیه فرمائیم از آنجا که مصداق انتقال شاهد حال فلان است لهذا آن

از ابتداء فلان ضبط محال فرمدان سعادت رالیه مفوض و مرجوع فرمودیم

رقم اشراف شربتخانه مبارکه الکه چون از خزانه جود و کرم یزدان

کریم منان و کارخانه کثیر النوال رحیم رحمن الوان نعم بیمنتهای کامرانی

و اقسام موائد بی احصای جاودانی جهت این خانواده مکرمت شعار و خاندان

مرحمت مدار همیشه مهیا و آماده و کام شهریاری و مذاق بختیاری از نوال کامیاب

همایون ما همواره از فواید و عواید انعامی گوناگون بهره یاب کامرانی ارجمند

افروخت لهذا سزاوار طریقه شکرگذاری جناب باری است که هر یک

از بندگان قدیم الخدمه و غلامان راسخ العقیده که لاعجد کفو خوش قول

و درستی اعتقاد درین دودمان کثیر الاحسان موصوف بعد از آن رهگذر بهره

رتبه برتری و امتیاز بر همگنان داشته باشد از خوان موهبت بی پایان

سلطانی و سفره بیکران خسروانی نصیبی وافر و حظی متکاثر بخشیم که باعث

دوام این نعمت بیزوال گردد بنا علیه درین اوان سعادت اقتران

لازم

شده از مراحم بلیغ شاهی و شیر زنده از مکارم بیدریغ ظل اللهی را شامل حال

و کافی الکافی و امال فلان فرجعه از ابتداء فلان او را بخدمت اشراف شربتخانه

مبارکه سرافراز فرمودیم که فلان و فلان رقم داروغگی دارالسلطنه اصفهان

الکه چون از روز ازل حاکم محکمه قضا و فرمانروای إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا

مَنْ يَشَاءُ باقتضای حکمت بالغه و مرحمت سابقه از منه قبض و بسط

مهام جمهور سکنه بکف کافی کفایت اختیار و جهه ذاتی درایت اقتدار

این دودمان سعادت معدلت آثار واگذاشته و اعلام ظفر فرجام چاکران

عتبه علیه گردون غلام را بر فراز قبه حصار چرخ اخضر برافراشته بر ذمت

همت بندگان آستان امامت نشان واجب و لازم است که پیوسته منظور

نظر حقیقت اثر ترفیه حال رعایا و برایا و عجزه و ضعفا و قلع و قمع اجامره

و اوباش باشد و احدی را تعیین نماید که مراتب مذبوره را حسب الواقع

بتقدیم رساند که دعای خیر بجهة ذات اقدس حاصل نماید چون از ناصیه

احوال فلان نا... رشته وکاردانی ظاهر وهویدا بود لهذا از ابتداء

فلان امر دارو علی چهار بازار دار السلطنه اصفهان را بمشار الیه مفوض

و مرجوع نموده که چنانچه باید و شاید از جوهر وکاردانی او سزد واید

از رهی راستی ودرستی وکمطمعی وشیوه تشیع ورستکاری وحفظ ناموس

ودیانتداری مرتکب امر مذبور شده در نظم ونسق بازار وشهر ودفع

اشرار والواط وقطاع الطریق سعی واهتمام بلیغ بعمل اقته بارعایا وبرایا

واصناف محترفه وجمهور سکنه متوطنین نحوی سلوک مسلوک دارد که همگی

از حسن سلوک او راضی باشند که خدایابان وبابامان وریش سفیدان اصناف

کار وعموم ساکنین شهر وچهار بازار مشار الیه را داروغه بالاستقلال

خود دانسته از سخن وصلاح حسابی او که مقرون بخیر وصواب بود بیرون

نرفته اوامر ونواهی او را مطیع ومنقاد باشند واز فرموده تخلف نورزیده

در عهده شناسند رقم قراسورانی انکه بنابر ضبط وربط وجوه ردا... کاهی

دلو

ونبهه خاطر خطیر عالی درباره عالیشان فلان در ابتداء فلان قراسورانی ایلات واو یماقات

وارعاما وسکنه والوسات وحشامات محال فلان وئیلاقات متعلقه

بهمگی رعایای راه مشار الیه مفوض ومرجوع فرمودیم ... لوازم باب مذبور ولوازم

ان قیام نموده دقیقه فوت وفروگذاشت ننموده چنین نکو خدمتی خود را منصه

ظهور رساند تعلیقه انکه رفعت ومعالی پناه فلان بحصول اطلاع ... حکم

عالی طرفین را در دار الشرع شریف نبوی حاضر ... گفتگوی مراتب معروضه

نموده بحوری که حکم شرعی جاری کرده از انفراد معمول وچنانچه متعذر الوصول باشد

الیشان را بحضور عالی آورده وعذر ... حق کرده در این باب قدغن

لازم دانسته در عهده شناسد تعلیقه انکه چون صاحب عریضه بشرح مسطوره منبر

عرض واستدعا نموده لهذا الیاب طلب تعلیقت مطالبه طلب ... شده

نموده طلب خود را بدلول وان کان ذوعسره فنظره الی میسره

بازیافت نماید وبخلاف حساب مزاحم احوال عارض ... درین باب

فدعن لازم دانسته در عهده شناسند **رقم معاف** انکه چون از قرار ارقام سلاطین
سلف و حسب الحکم بندگان سکندرشان سلیمان نشان اقدس والا قریه فلان
از مالوجهات و اخراجات و میرابی و ثلث شلتوک و سیورسات و سایر وجوهات
معاف و مسلم و مرفوع القلم میباشد لهذا عمال خجسته اعمال و ضابطان
سایر ملوکات بعلت مالوجهات و خارج المال و صادرات و عوارضات
و مراعی و مواشی و سیورسات و سایر جمیع الجهات بهیچ وجه من الوجوه متعرض
حال و مزاحم احوال سادات و رعایای قرای متعلقه بایشان نشده موافق
ارقام سلاطین سلف و حکم مطاع لازم الاتباع که بعلت نامه در دست دارند
عمل نموده مراعات جانب سادات عالیه درجات مشارالیهم را از لوازم دانسته
و در عهده شناسند **تعلیقه** انکه رفعت پناه فلان صاحب جمع خزانه عامره
چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گشته موازی مبلغ مذبور را بموجب دو طغیه
میلان نایل حاصل جماعت مذکوره را بدستوری که قبل ازین داده میشده تسلیم زنده للاخراجات

فلان نمایند که مشارالیه وجه مذبور را بجهة مهمات ارزی ورثه مرحوم فلان در زینت
روانه بیت الله الحرام اند نموده قبض بازیافت نموده که ایشان بعد از ورود فلان
در حضور فلان شخص شرعیکه در ذیل قلمی شده بارباب وظایف مذبوره عاید
نموده قبض بازیافت نماید که از قرار قبوض مشرف خزانه عامره در روزنامچه
بصیغه وظیفه جماعت مذبوره ثبت و ضبط ده در عهده شناسند **رقم صاحب اختیاری**
و ضبط دار المؤمنین کاشان انکه چون همواره پیش نهاد خاطر خطیر خیریت اساس اعلی
و قرار داد ضمیر منیر مهر اقتباس معطی است که هر یک از بندگان راسخ
العقیده دیرین و غلامان خلاصة الفؤاد عقیدت آیین که بسبب خدمت و
بندگی نسبت باین آستان خلافت نشان گوی سابقت در میدان از
همگنان ربوده و خدمات ایشان اجاق گردون رواق را بجان و جنان نموده باشند
بمصداق کریمه احسن کما احسن الله الیک از والعواطف
احسان ساحتشان بهره مند و بعوارف بی پایان ظل اللهی سربلند سازیم

ابتدا این مقال صورت نشان احوال مخة النجباء العظام وخلاصة الوزراء الکرام

میرزا فلان که از هنگام طلوع اختر این دولت محکم بنا الی یومنا هذا

بواسطه وفور بندگیهای دیرین وظهور محاسن خدمات لایق قرین

تحسین وآفرین شده چندی رتبه صاحب اختیاری وضبط کل کیلانات

فیمابین امثال واقران سرافراز وعهدی بمرتبه صاحب اختیاری الکاء

ری وطهران امتیاز یافته لهذا بمفاد کریمه وَالسّابِقُونَ

السّابِقُونَ اُولئِکَ المُقَرَّبُونَ درین وقت بنا بر فرط مکرمت

بی پایان خاقانی ووفور شفقت بیکران قاآنی درباب نتیجه العظام

مشارالیه از ابتداء فلان صاحب اختیاری وضبط دارالمؤمنین کاشان

بمشارالیه عنایت ومبلغ فلان قدر مواجب سالیانه در وجه او

مرحمت فرمودیم که هرساله از متوجهات الواجبی خود متصرف وصرف

معیشت خود نموده چنانچه باید وشاید وازعقل وکاردانی او سزد

واید در

واید در ضبط وربط مالیات وتوفیر وتکثیر زراعات وآبادی وجمیع آوری

واستمالت رعیت وحصول ووصول مداخل وتنبیه وتادیب اجامره

واوباش مساعی جمیله بر وجه کاملی منصه ظهور رساند وهر خدمت خود را

در هر باب بر شیکی خاطر خطیر اقدس جلوه دهد واکنه پیشکش وسالیانه

وهوائی حاصل احداث بهمرساند تا ای الواجبی جمع خود نموده دفتریار

وزیر ومستوفی وکلانتر وکدخدایان واهالی واعیان وعموم سکنه

ومتوطنین دارالمؤمنین مذبور نتیجه العظام مشارالیه را صاحب اختیار

مالیات الکاء مزبور دانسته از سخن وصلاح حسابی او که مقرون بصرفه

دیوان ورفاه حال رعایا وضعفا بوده باشد بیرون نرفته اوامر

ونواهی او را مطیع ومنقاد باشند مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی

رقم اشرف عطیه را در سرکارات ضبط وثبت نموده در عهده شناسند

رقم حکیم باشی گری الکه حکیم حکما علی الاطلاق وطبیب

انفس و آفاق مفرح دولت و کامرانی ایند همه ساعه سلطانی را جهة
تفریح خسته دلان با جزای دوام و خلود سرشته و نسخهٔ سلطنت و
فرمانروائی این خانوادهٔ جاوید را بقالمن دار بود نوشته ما نیز در
ازاء این الای والا بر ذمت همت همتها لازم فرمودیم که دردمندان
اخلاص و بندگی و خستگان عقیدت و سرافکندگی را که همیشه مزاج
بندگی خود را بمداوای خدمتگذاری همتال قرین اعتدال ساخته و دل
اخلاص منزل را بمعالجهٔ رضاجوئی خاطر خطیر معدلت خصال از
امراض مضمنهٔ ملال پرداخته مفردات اخلاص و عقیدت را
در حقهٔ دل ترکیب و معجون بندگی و دولتخواهی را باهتمام تمام
ترتیب داده‌اند در تقویت مزاج بشیهر جا کرده
خدمتگذار و بیش از اقران و امثال لذت یاب نوشدار وی
عزت و اعتبار باشند از شربت دینار مکارم بی حساب خاقانی

دماغی

و جوارش کامل نصاب سلطانی شفابخشی قلوب و قوت افزای
دلهای عجیبی اسلوب ایشان گردیم ترتیب لهارج انتعاش جهة تقویت
دماغ خیرمال سلالة الحکماء العظام مقرب الخاقانی جالینوس الزمانی
میرزا فلان است بناء علیه رائحهٔ از روایح روان بخش مراحم
پادشاهی و شمیمی از عطارخانهٔ روح افزای مکارم ظل اللهی عطر سرای
مشام جالینوس الزمانی مشارالیه فرموده از ابتدای سه ماهه هذه السنه
بمنصب رتبه والای حکیم باشیگری سرکار خاصهٔ شریفه سرافراز و مبلغ
فلان مواجب سالیانه در وجه او شفقت و عنایت فرمودیم که هر ساله
بانافت و صرف معیشت خود کرده بلوازم خدمت مزبور و مراسم
آن کما ینبغی قیام و اقدام نموده خدمت خود را بیشتر از پیشتر پذیرای
عرصهٔ ظهور رساند و هرگاه مرض در ارکان معتبر بهم رسد بمعالجهٔ آن
بپردازد عالیجاه مستوفیان عظام دیوان اعلی شرح رقم اشرف را در …

لازمه ثبت وضبط منهم در عهده شد فتح نامه هرات انکه کلانتران
وکدخدایان واهالی واعیان ممالک محروسه بتوفیقات یزدانی
موفق وبتعهدات خاطر والا مستوثق بوده بدانند که از انجا که ببرکات
عنایات ایزد داور ویمن تولای خاندان ائمه اثنا عشر صلوات الله
الملک الاکبر تیغ فلک سای جلال اساس والا را در فتح شهرها عادت
ماه نو وموکب سعادت قرین را همیشه نصرت وظفر پیش رو و
جیوش اقبال نیوش را سروش غیبی رهبر وبازوی برق بخت فیروز بسوا
درگشایش قلاع وبلاد دستی دیگر است در این اوان میمنت نشان
بعواطف قادر منان افاغنه ابدالی هرات که از دم شمشیر غازیان
غضنفر فر وبهادران اژدر در کَاَنَّهُم حُمُرٌ مُسْتَنفِرَةٌ فَرَّتْ
فراری ومصدوق وَظَنُّوا اَنَّهُم مَانِعَتُهُم حُصُونُهُم در قلعه
هرات متحصن ومتواری بودند بمفاد وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ

احوال تبدل وبفحوای وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ارکان صبر و
قرارشان تزلزل یافته از شدت جوع بجان واز خوردن زخم سیف
وسنان بامان امده بودند مایز بمضمون ایه کریمه وَاِنْ اَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
اسْتَجَارَكَ فَاَجِرْهُ ومدلول اِنَّ اَحْسَنَ الاَعْمَالِ العَفْوُ
عِنْدَ الْمَقْدِرَةِ الطایفه را امان وبکوچیدن از قلعه هرات
فرمان داده بودیم واز شصت هزار خانوار ایشان انچه تا بحال در عرصه
فلاکت وورطه هلاکت بودند همه را با خانه وکوچ كَاَنَّهُم جَرَادٌ
مُنْتَشِرٌ متفرق ساخته الی فارس وشهریار فرستادیم الحمد لله
بمقالید تاییدات ایزدی فتح قلعه هرات میسر وتمامی ایل قرابور
با طایفه علیجه قندهار که با طایفه ورزیده بودند مطیع ومسخر گشته
طوق اطاعت وچاکری وقلاده خدمت وفرمانبری بگردن گرفتند
در خلال این احوال که از انجام مهام هرات فراغ حاصل وسرکشان

حدود خراسان را تنبیه کامل فرموده بودیم و نوشته عالیجاه محمدرضا خان
عبدالو رسید مشعر بر آنکه فیما بین او و اولیای دولت عثمانیه چنین
قرار یافته و ممالک متصرفه روم را روس بروی و اینطرف بغیر از آنچه
تعلق داشته باشد الحق در نظرها حکم نقش بر آب و موج سراب دارد
زیرا که مقصد اصلی استخلاص اسرای ایران بود که مطلقا با آن امر نپرداخته
و آن امر اهم را در ضمن صلح مندرج و مذکور نساخته اند و وجوب
اهتمام باینکه تا باید کوشش کار رعیت پروری و غمخواری یافته ایم
برای همین است و بمقتضای كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ
رَعِيَّتِهِ باری ضعفا و نعمت حق الیقین را از سلسلین رفع و ماده فساد را
از مزاج ممالک محروسه دفع کنیم نه اینکه قفل غفلت بر دل زده
تابع رای و سخن و رضا جوی خاطر خصم عهد شکن بوده باشیم بحول الله تعالی
و قوته امروز روز اعادی تیره و دست اقبال خسروی چیره و ضعف

۲۰ جمادالثانی

بدخواهان قوی و غلبه از دین منصور است در اینصورت از لطایف نکته
کریمه فَاِذَا جَاۤءَ الْخَوْفُ رَاَيْتَهُمْ يَنْظُرُوْنَ اِلَيْكَ تَدُوْرُ
اَعْيُنُهُمْ كَالَّذِيْ يُغْشٰى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَاِذَا ذَهَبَ
الْخَوْفُ سَلَقُوْكُمْ مصداق حال ایشان است تحمل امر که از حمیت
دور و منافی طبع غیور است چون سنور مذکور مغایر رضای جناب سبحانی
و مخالف مصلحت دولت ابد مدت خاقانی بود لهذا العزم مصمم مقرون
بفر صمیم از آنجا که برخیز شوق طواف روضه ملایک مطاف حضرت
امیر مؤمنان و مولای متقیان اسدالله الغالب غالب کل غالب علی ابن
ابی طالب علیه السلام گریبان گیر دل و ضمیر حقایق گزین توفیق
استخلاص اسرای مسلمین را از درگاه احدیت سایل و مستدعی شد انشاء الله تعالی
بمراد عید سعید فطر بمعاونت جمعی و همراهی تاییدات لاریبی از خدمت
سلطان اقلیم ولایت ارتضاع علی ابن موسی الرضا علیه التحیه والثنا مرخص

کشته با جوش پرخاش جوی قوی چنگ و عساکر هزبر نخجیر فیروز جنگ
بدون تامل و درنگ کوچ بر کوچ عازم کعبهٔ مقصود خراسان شد
تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ
ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان
بصدق بدرقهٔ رهت شود همت شحنهٔ نجف هر که درین امر داخل نباشد
از کسوت حمیت عاری و بی بهره از سعادت دینداری و سزاوار لعن
حضرت باری و از حوزهٔ اسلام خارج و معدود در زمرهٔ خوارج
خواهد بود **فتح نامهٔ قندهار** انکه محمد علی خان قرقلو که از عراق
حاکم الکاء ری بشفقت شاهانه سرافراز گشته بداند که از روزیکه ابواب
دار القرار اندولت نادره بکلید عنایت سبحانی بر روی روزگار
نواب همایون ما گشاده و به نیروی جیره دستی و قلعه گشائی تایید قادر
بیهمتا نذار بازو و ساعد سعادتمند اقبال نامدار را دست داده

١٢٠

بهر طرف که موج همت شاهانه روآورد اگر کوه بعه چون کاه از پیش برداشته ایم
و بهر جانب که سمند عزم خسروانه جلوه گر گشته اگر ذره بعه که صحرا
و خاک بر چشمش انباشته ایم درین اوان فیروزی توامان که امتداد ایام
محاصرهٔ دار القرار قندهار به یکسال کامل رسیده اولا برانشان رسم شریف
ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ
افاغنهٔ محصورین قندهار را الحکم مروت همراه اطاعت دعوت
نموده چون ان طایفه گمراه بمقتضای وَظَنُّوا أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمْ
حُصُونُهُم بمتانت بروج و استحکام قلعه که در رفعت
پهلو بر چرخ ذات البروج میزد مغرور و بنا بر کثرت غله و ذخایر
و عدت خود که در جنب شیر شکاران کاصحاب دین حکم فوج
ذباب داد نوبه غراب داشتند علم شیرده شور دار و داری
انقیاد و تسلیم در گشتند همت کیهان تسخیر قلعه مقهور را تخت توجه

از غازیان را به یورش و ضبط برج سنگی و سایر بروج که در فراز کوه
واز جانب ده ده واقع بود مامور ساخته بعد از تصرف بروج مزبوره توپ
و خمپاره را بر فرق مخالفان و حیات قلعه گیان او کَصَیِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ
فِیهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ آتش فشان ساخته بفاصله پنج
روز بروج مذکور روز دوشنبه سیم شهر ذی الحجة الحرام در اوقات ظهر که
اعدا را امکان زوال دولت و وقت دم واپسین بود دلیران
رزم در در و بهادران غضنفر فر از اطراف که و قلعه مامور بیورش
ساخته چهر توپهای قلعه کوب رخنه در میان فراز بروج مشهور بده ده
انداخته بودند که بجماعت بختیاری تعلق داشت آن طایفه را بخت یاری
وعون باری مددکاری نموده بر سایر غازیان دیگر پیش دستی کرده برج
ده ده را تصرف و غازیان خصم افکن نیز بعون عنایت قادر ذوالمنن
پا بمیدان مردانگی هجوم آورگشته دروازه‌های قلعه را مفتوح ساختند

کل قلعه‌ها را

کل قلعه‌ها را بتصرف در آوردند و چون این خبر بهجت پرور موجب انبساط
خاطر هواخواهان این دولت روزافزون همایون و چشم براه وصول اخبارات
تازه و گوش بر آواز استماع فتوحات دلپذیر بی اندازه میباشند
لهذا عمدة الاعیان صفارسیک باول صحبت یکی را برای ابلاغ
این مژده فرح بخش روانه فرمودیم از وقوع اینگونه فتوحات نثار مژده‌رسانی
معمول و رسم میباشد ولیکن چون اهالی بر ولایت مژده رسانی این فتح را
که عبارت از چه مدد خرج سه ساله باشد پیش از وقت بکیان ملت داشته‌اند
میباید بوصول رقم اشرف مبلغ ۵ لک تومان نقد و یکدست خلعت
بکاملی رقم اشرف از عین المال خود دکه سوای آنچه دیناری بعلت مژده‌رسانی
و نثار و سایر تکلفات بموجب الیه و باهالی ندهند و حکم اشرف را سواد
کرده بهمگی ولایات ۶ اق و دار المرز ابلاغ نمایند و ایشان را از این فتح
نامدار استماع روشناس بشارت و شادمانی نوازش در آورده

که از الطاف روز افزون الهی است رقاصی کهف **فتح نامه توپال پاشا**

امکه رقیم مقدار میرزا محمد زکی مستوفی و صاحب اختیار مازندران

والکاء هزار جریب بتعجیل خاطر خطیر عالی مستظهر بوده بداند که چگونگی

محاربه فولاد پاشا را که در کنار آب دباله و از انجا رفتن بر سر کرکوت

و محاربه با توپال پاشای وزیر اعظم و سر عسکر رومیه و متحصن گشتن

او بقلعه و رایات فیروزی آیات عازم سولوکس شدن و قتل و غارت

گشتن اکراد و اهالی ان قلعه و نواحی را ان مومی الیه شنیده خواهد بود

درین اوقات که ساحت سولوکس مضرب خیام عساکر ظفر فرجام بود

بعرض رسید که توپال و عثمان پاشا مجددا جمعیت خود را درست

و بعزم مقابله بمکان موسوم به اقچه قلندی سولوکس امده و موضعیکه

در شش فرسخی واقع بود مترس کرده ازانجا که همواره الطاف الله را

یاور حال و ارواح مقدسات حضرات ائمه معصومین را صلوات الله

علیهم

علیهم اجمعین ناصر احوال خود میدانند بعنایت یزدانی توکل و بمدد باری

ائمه هدی توسل جسته با فوجی از سواران و پیاده که برای سرباری و جان

سپاری امده بودند عصر روز پنجشنبه ۲۸ شهر حال بعزم استقبال حرکت

و روز دیگر جمعه ۲۹ بعد باشد از دربند مکان مزبور هنگام طلوع

افتاب عبور و قلب جبال را به لعک چیان رعد خروش برق افروز

و جزایرچیان مریخ دولت اتش اندوز پرده و خود بتایید قادر لم یزل

مانند اجل سر وقت ایشان رسیده الطایفه نیز بتسویه صفوف کوه

اهنگ و دلیران اصحاب دین متوکلا علی الله ازین طرف القاء کشش

و کشش و جدال کوه با دو ساعت کامل بازار حرب و هنگامه زد و خورد

و طعن و ضرب گرم بود بالاخره تفنگچیان چابک دست آتشین کار و بهادران

رزم در هیبت خونخوار بر ان گروه مرده حمله ور گشته مترس ایشان را از اطراف

در تحت از رومیه که در خیمه و بنه بحفظ استحفاظ اشتغال داشتند عرضه شمشیر تیز

وجمعیکه در معرکه حرب بمحاربه اقدام داشتند از بیم جان راه عازم
گریز گشته چون جمعی از افواج قاهره را پیش از این صدمت برای سد
راه فراران طایفه تعیین فرموده بودیم ایشان از پیش و غازیان یکه
تاز بیزه گذار که با ان طایفه در مقام ستیز بودند از عقب ایشان در
اویخته بعنایت بیغایت الهی و امداد ارواح طیبین و طاهرین توپ
و عثمان پاشای وزیر اعظم و سر عسکر و اکثری از پاشایان و سرکردگان
معتبر بمعرض تیغ بیدریغ و جمعی کثیر بقید اسیری گرفتار گردیدند
تمامی خیمه و خرگاه و اسباب و توپخانه و خزانه و نقاره خانه و آغروق
و دواب توپال و باقی پاشایان و عساکر او بدست جنود مسعود در آمد
و معدودی از ان طایفه خود را بکوه رسانیده جانی بسلامت بدر بردند
سر توپال و عثمان پاشا را انتهٔ یارگرایل بنظر رسانیدند و عدد اسرا
و مقتولین از حیطه حد و حصر بیرون است و چون عبد الکریم قاضی عسکر

رومیه نیز زنده بدین امده بود سر توپال را بنعش او ملحق ساخته مصحوب
قاضی مزبور و سلیمان بیک حاکم کرکوت که عمده و اعیان کرکوت
و از جمله اسرا بود روانه ساخت و بعد در جوار حنیفه دفن نمایند و از
فراریکه خبر رسید که احمد پاشا قبل از وقوع این سانحه کوچ نموده
از بغداد روانه حله و اهالی بغداد نیز بهر یک بتقریبات بیرون رفته
قلعه را خالی میسازند و از رهگذر راذوده و سطوت افواج قاهره
در حیرت و تشویش اند ان شاء الله در این رفوی موکب عالی نیز عازم
انسمت میگردد و کار انجا بحول و قوه الهی بر وجه مطلوب بفضل خدا
یافت چون شکر این نعمت عظمی و عطیه بمنتها بر ذمت همت حق
شناسان لازم است لهذا چگونگی را اعلام فرمودیم که در ازاء
این فتح مبین جبین اخلاص ایین را سجده فرسای سپاس حضرت
رب العالمین ساخته این مخمد دل و بزرا اوزه کمش و روز دیگ

وگوش زد سامعه ترک وتاجیک سازند وبعنایت الهی هر روزه
مترصد فتح تازه وظهور نصرت بی اندازه باشند ودر عهده شناسند
فتح نامه سمنان انکه عالیجاه فلان بتوفیقات یزدانی موفق بوده بداند
که چون فلان واهالی سمنان باغوا ووساوس شیطانی وتسویلات نفسانیه
باستظهار متانت قلعه وحصار طریق غلط کاری وتمرد اختیار نموده هر چند
درمقام پند ونصیحت بهنجار درآمده سود وزیان اطاعت وعصیان را
برایشان حالی وخاطرنشان ساختیم مفید نیفتاده در جهل خود اصرار داشتند
بنده کانولی بعد از ورود در فلانجا عالیجاه فلان را بجهة اتمام حجة با
موازی یکهزار نفر سواره وپیاده روانه سمنان که شاید بوعده ووعید
وبیم وامید انها را تابع ومطیع ساخته ابواب مطلب بمفتاح
سازکاری مفتوح وبدون تضییع نفوس وسفک دماء کامجوی مقصود نماید
ازانجا که ان طایفه را دست نکبت دامن گیر وبرگشته بختی ایشان

هانز

نگاشته کلک تقدیر شده بود کنار گوه وادی اطاعت گردیده دراطراف
قلعه بروج متعدده ترتیب ورباطی که در جنب قلعه واقع بود محل سکنای
تفنگچی وجمعیت خود ساخته مهیای مجادله وبنای کار را بجهره کی گذاشته
بود چون تسخیر بروج وقلعه وگوشمال سالکان طریق جهالت وغلط
کاری برذمت همت وکلای عالی لازم آمده بود لهذا از فلانجا عنان
عزم را بصوب سمنان معطوف ساخته بعد از ورود در ظاهر حصار
وقلعه مذکوره بلا توقف فوجی از دلیران هژبر توان را بعزم یورش
وتسخیر بروج ورباط تعیین ومقرر فرمودیم از انجا که بمیامن تفضلات
حضرت داور عساکر فیروزی ماثر را در تسخیر بلاد وقلاع دشمن ویلایات
متوکلا علی الله بر بروج ورباط هجوم آورده طرفین از اول شب
الی طلوع صبح با بداختن جزایر وتفنگ هنگامه آرای معرکه جنگ
گردیده دلیران بر انها استیلا وغلبه یافته سلک جمعیت ایشان را

براکنده و پریشان و تمامی بروج را بانضمام اباط متصرف و قلعه را
بنز مرکز وار در میان گرفته محیط سپاه منصور رسانند چون قلعه گیان
خود را غریق بحر فنا و زوال دیدند و بجز اطاعت و انقیاد چاره ندیدند
از در استیمان در آمده شیخ الاسلام و قضات باتفاق فلان شرفیاب
حضور و مستدعی عفو تقصیرات خود گشته ملتمسات مسئول ایشان را
بحصول مقرون و باجابت مقرون در حضرت انصراف حاصل روز
دیگر باتفاق فلان خان و عموم کدخدایان سمنان وارد رکاب نصرت
انتساب عالی بعد از ورود بحضور عالی عموم ایشان را بعواطف بیکران
امیدوار گردیده اطمینان حاصل نمودند و همگی بخاطر جمع مراسم
خدمتگذاری و جان فشانی قیام و اقدام دارند و لله الحمد تسخیر و
فتح قلعه سمنان با جمیع مقدور و میسر و امور بر وفق تمنای
دولتخواهان و اصلاح کیشان صورت انجام یافته میباید آن عالیجاه

و دور و نزدیک و قریب و بعید را از این بشارات فیض شعار
مطلع ساخته لوازم مسرت و سرور و بهجت و حبور معمول و مشفق
بنده کانفالی را درباره خود برحد کمال دانسته و در عهده شناسد
عرایف عرضه داشت کمترین بندگان بموقف عرض مقربان قوایم سریر
گردون مثال و محرمان سرادق عرش بنیان میرساند که در ساعتی سعادت
قویم که مباهی کنند بان تقویم رقم قدر رتبه مبالمطالع و ... قصد
جریان لازم الاتباع بانضمام حقه مرصع و خلاع آفتاب شعاع که از
مصدر عظمت و شأن و مکمن جود و احسان بسرافرازی این غلام جانفشان
عز نفاذ و ارسال یافته بود فرق افتخار و قامت اعتبار کمترین غلامان
از حصول زیارت فرمان لازم الاذعان و اشاعه حقه خورشید لمعان
و پیرایش خلعت آفتاب نشان شرف اندوز نوازش بیکران و بهره
یاب اصطناع بی پایان و همدوش رفعت فرقدان گردید در حقیقت

نهضت کوکبه جهانگشا و حرکت رایات نوربخش بصوب ممالک ایران
و نظم جمعیت کمترین غلامان که امر اقدس و فرمان مقدس نفاذ و اقتران شده
بود از آنجا که همیشه دیده تمنای کمترین غلامان بانتظار ارتفاع افتاب
لوای نصرت تاثیر سفید و وصول باین ارز و مشتری و براه حجاب اعلام
اخلاص غلامان و سایر غلامان عبودیت تاثیر بلکه تمامی از برای حسین روز
زنده جاوید میباشند در ازاء این مژده روح افزا نقد جان از طرف
نثار و بذل ایثار رو کرده با کمال بهجت از ادعیه گوش صدق نیوشش
وضیع و شریف و صغار و کبار این دیار و همگی در شاهراه دین
و دولت ابد مدت قاهره سر از ارم اطاعت و انقیاد سرشار و جملگی
مطیع و فرمان بردار رکاب پای مبارک قسم است که از بدو ظهور
نیر جهان افروز این دولت خداداد و اول طلوع صبح صادق
این سلطنت ابد بنیاد که اعلام استیلای قرین و قاطبه اهالی این

اینی

سرزمین نظر باکت ب خدمتگذاری و بندگی و ثبات چاکری و نمک
خوارگی باین اوجاق گردون رواق با مخالفان دین و دولت در مقام
نفاق و بر هم زدن هنگامه آرام و قرار اهل نفاق بقدر حال و بعد بر همین
دستور بمدافعه اعادی دولت انشاالله در هنگام تمشیت عنبر کردن رشته کیفیت
امورات این سامان را کما ینبغی شرحا بعرض امنای دولت جاوید مدت
قاهره خواهد رسانید حال بالمره صفحه این دیار از لوث وجود اشرار پاک
و مصفا و جمعیت و ازدحام غلام مستعد و مهیا و منتظر امر و فرمان اقدس
اعلی اعلات و دقیقه در خدمتگذاری بهیچ الکه ری و اهمال نمینماید عالیجاه
رفیع جایگاه امیر الامراء العظام محمد تقی خان سردار دار الملک ن نیز با غلام
جان فشان در مخالفت مخالفان موافقت و در تکمیل و تدبیر اسباب عناد
سعی و جهد بینهایت بینهایت دارد انشاالله بمحض حرکت رایات
جاه و جلال از این اقلیم مصون از زوال ابدی الاتصال خدیو بی همال

صورت فتح و ظفر در هرات حصول نمودار و جمیع معاندان دین و دولت
قرین خذلان و خواری و به اعمال خود گرفتار خواهند گردید در این وقت چاپاران
مراجعت می‌نمودند ایشان مراسلهٔ شفیع را برفاقت ایشان روانه دربار گیتی مدار نمود

عریضه عرضه داشت کمترین غلامان فدوی بندهٔ درگاه عرش و اقتدار بارگاه
سپهر اساس حجاب درگاه گردون قباب می‌سازد که در اسعد ساعات فیروزی
نشان و اشرف سعادت توأمان چاپاران از سمت آستان مرحمت ارکان
خاقان پاسبان اقدس وارد و خطهٔ لا زوال رقم مبارک مطاع لازم الاتباع
ما فذا فی الاقطاع والابلاغ و حقیقه مرصع و طلوع آفتاب شعاع سرافرازی
این غلام فدوی رسیده الحق ساحت امید یار از فروغ انوار معدلت و مرحمت
بندگان سپهرمکان ظل اللهی روشن و آفتاب عنایت و مکرمت شاهنشاهی
بر در و دیوار شبستان احوال این غلام عقیدت سرشت ... شکسته امید پرتوافکن
گردید الحمد لله الملک المتعال و به یمن اقبال بی‌زوال از زوال ابدی الالقاب

هذا

خدیو بی‌همال گذارش اوضاع این ولایت مستلزم سپاسگذاری و حمد الطاف و موهبت
جاوید مدت روز بروز قرین خذلان و خواری و چگونگی امورات و حالات
از قراریست که بدو و دسته و واسطه در طی عریضه بخاک پای مبارک عرض و اعلام
امیدوار است که تا حال بنظر عاکفان سدهٔ سنیهٔ سپهرمثال رسیده خواهد بود
در این وقت که چاپاران مراجعت بصوب آسمان آستان و روانه دربار
فلک شان می‌شوند سلالة النجباء العظام فلان شخص کس خود را برفاقت ایشان
روانه و حالات را مفصلا در عریضه علیحده بخاکپای توتیا اساس مبارک عرضه داشت
و حامل این شار الیه در هنگام تقبیل عتبهٔ علیهٔ سدره احترام بعرض مقیمان
کیاس گردون احتشام خواهد رسانید مستدعا و امیدواری و التماس بمراحم
افزون در قیاس خانان و استدعا مراسم اشعهٔ انوار الطاف و باصدار
فرامین قضا آیین مفخر و سربلند فرمایند که موجب ازدیاد امیدواری این غلام
فدوی خواهد بود **عریضه** عرضه داشت کمترین سگان بندهٔ درگه عرش

مقربان بساط قرب و منزلت و محرمان ایوان جاه و منزلت میرسانند که در این وقت

موصوف بسعادت و اوانی معروف مالوف بمیمنت تلقیحه رقیعه خورشید

طلیعه و نمیقه انیقه لازم الاطاعه که بصحابت فلان بسرافرازی اینغلام اخلاص کیش

دیرینه عز ارسال یافته بود رسید تاج فرق مفاخرت و مباهات

اینغلام گردید و فرمان قضا جریان مبالکمطاع واجب الاتباع لازال نافذا

فی الاقطاع والارباع بانضمام جیقه مرصع و خلاع قباب شعاع که باغ فخر

اینغلام جان نثار از کمال عز و اقتدار احداریافته بود که مضمون بشارت ان

سرافرازی کامل شامل حال اینغلام و بلوازم خدمتگذاری و بندهگی درشاهراه

دین و دولت ابد مدت قیام داده در نیوقت که چاپاران مذکور روانه

درگاه عرش اشتباه معلی بودند عالیشان فلان را بمرافقت ایشان روانه نمود

کیفیت حالات احرایا در هنگام استعار تشریف خاکبوسی شافهته بعرض

خواهد رسانید بکطغرا عرایضه بخاکپای مبارک عرض و مصحوب مشار الیهم

ارسال شد

ارسال شده البته از نظر اشرف اقدس گذرانیده رقم مبارک مطاع لازم

الاتباع بسرافرازی اینغلام صادر و ارسال که مزید وفور مکرمت خواهد

بود و چون اینغلام اخلاص قرین و سایر اهالی این سرزمین از جمله غلامان و بندهگان

آستان مروت نشان اقدس رب الناس دارد که این مقدمه را نیکو که

شایان شان بذرگی و الای رسم فرخنده کیفیت انیراب را شروع

بعرض مقیمان عتبه علیه جلال رسانیده اگیه لازمه است عرض نمایند

و هرگونه خدمتیکه درین صوب اتفاق افتد اشاره علیه

دریغ نفرمایند که مخلصانه بتقدیم رسانید **عریضه** عرصه داشت کمترین غلامان

خدوی بذروه عرض بهره یابان قرب بساط ارم ارتباط عالی و سعادت

اندوزان حضور فیض گنجور لازم الانبساط متعالی میرساند که رقم مرحمت

شیم شفقت ارتسام و حکم شریف معدلت نسیم قضا انتظام که مصحوب

فلانی فرستاده اینغلام عقیدت فرجام شرف صدور یافته بود در ساعتی سعد

برافرازی این غلام قدیم رسیده رتبت بخش فرق مفاخرت و مباهات
اینغلام اخلاص قرین و تارک اعتبار از فرط افتخار رافع سای سپهر برین
گردید از راه شفقت و غلام نوازی امر و مقرر شده بود که هرگاه فرستاده
این غلام بعزیمت درگاه جهان پناه معلی وارد حضور ساطع النور عالی
گردد معتمدی از نوکار عظمت آثار عالی بهمراهی مشار الیه روانه دربار گیتی مدار معلی
و مراتب اخلاص و خدمتگذاری اینغلام فدوی را عرضه داشت حضرت
سپهر منزلت بندگان سکندر شان اقدس والا خواهند فرمود ازانجا که خوان
سالار فتوت و مکرمت بیکران بندگان ذیشان بگشادن ابواب
نوال احسان بی‌پایان و گذاردن خوان صلای عام انعام فراوان عالمیرا
کامیاب انواع بهره‌مندی و خورسندی فرموده البته ظهور این قسم اشفاق
درباره کمترین غلام که چمن خیالش سرسبزی یافته باران رحمت پیدریغ
و کسوت بقایش یافته ایثار وجود عنایت بیدریغ بندگان عالی است بعید

و عجب خواهد بود حسب المقرر در ینوقت عالیشان فلان را با عریضه عبودیت
اختتام و تحفه پیشکشی مور ضعیف سرانجام نموده بود روانه درگاه سلیمان بارگاه
عرش اشتباه معلی نموده امیدوار است که بعد از ادراک سعادت حضور
معدلت دستور عالی هر کس از معتمدان نوکار رفیق آثار را مقرر و بصلاح
حال اینغلام اخلاص شعار باشد بهمراهی مشار الیه روانه و اینغلام را
مورد نوازشات ملوکانه خواهند فرمود **نامه که بپادشاه هندوستان قلمی شد** ۹
جواهر نفیسه ادعیه طیبه صحت قرین و لالی زاهره تسلیمات زاکیات محبت آیین
درر مخزن وداد و گنجینه اتحاد نثار کتاب نکتب و صوب جناب حضرت فلک
رتبت درة التاج اکلیل سلطنت و تاجداری و لؤلؤ شاهوار دریای
عظمت و کامکاری فروزان گوهر درج جلالت و ابهت و درخشان
اختر برج سعادت و ابهت و جلال سرافرازی ده افسر سروری و جهانبانی
نقاوه خاندان رفیع الشان گورکانی برادر والاگهر و حبیب نکوسیر مسلم

و متحقق داشته بر لوح مصادف میسگارد که چون پیوسته غواص ضمیر خلت

تخمیر در بحر اشتیاق مستغرق انجمن است که بوی بال شالیسه کوهر کرانبهار

مقصود را که عبارت از مکاتیب دالهٔ بر حقایق حالات خیریت نمود

از غواصکاه محبت بکنار امده در ودیوار نهانخانه بیان مرصع کاری

جیب و دامان جان و جنان تشخیص بهجت و کامکاری کشد لهذا دراین اوان

خجسته نشان که حسنعلیخان ارفعابهت میمنت جواب شرف اندوز

حضور کعبه مرزا چهرآرای کردید و بتمهید رسوم مواخات ازین طرف

قرین الشرف مأمور دربار ملک ظهور گشته قلیلی از مرصع آلات

ما وی جهار لک وکثری چون در آن ملک رعظمت مدار تجهیز خلعت

وانعامی که از موقف احسان واقع میشود مصرف داشت و بین الدولتین

العلیتین جدائی و مغایرت منظور نبود برسم هدیه و یادبود

بمصحوب سیادت پناه مزبور دکرم سبک و فرستنده که مخزن

از

شرف جواهر خانه همایون بموجب ممهور باصد وبکر نجیر فیلی که ضبور والا کسب

وازارمغان ممالک تحت فلان علاقه بدولای مزبور کردید تا ساعت ماه

و مهر زینت افزای بزم سپهر است دقایق لیالی و ایام مقرون بجربهٔ

رایات سلطنت و جهانداری تا قیام ساعت و ساعت قیام مستدام باد

نامه که بپادشاه هندوستان قلمی شده عطر بهارستان مودت

و مواخات و جدیهٔ شهرستان خلت و مصافات اعنی مکتوب فرخنده

مشکینه الالقاب و منیعهٔ ادویهٔ الفتوحات که ارفعابهت شرف

برادر کامکار پادشاه منزلت والا تبار بهین نتیجه دودمان سلطنت و جهانبانی

و بهین سلاله خاندان رفیع الشان گورکانی عز ابلاغ و امداد یافته بود

در اطیب اوان و ابرک زمان شرف ورود بخشید و کام تمنا از حلاوت

مضامین دوستی آمیزش لذت اندوز شهد مسرت و کامیابی گردید

از آنجا که مکاتب خلت اسالیب در او لیه مباعدت صوریه قایم بمقام

مخاطبات حضور میسر شد طریقه موافقت مقتضی است در ایام سعادت
ازبرلو در جواب مکتوب وزیر اعظم روم قلمی شده معروض رای آفتاب ۹
ضیای عالم آرا میدارد که در حالتیکه طرهٔ شاهد ضمیر از شکنج
حوادث زمان مانند جعد مشکین مهوشان خطا چین غم گرفته و آیینهٔ طبع
اخلاص ضمیر از غبار رفتار سپهر نفاق پیشه و کدو انگیزی حرکات
چرخ غدار اندیشه چین صفحهٔ عارض نوخطان ارم رنگ الم پذیرفته بود
از برج سعادت اختری درخشان گشته کوکب یمانی از فروغ غبار
آتش عیصار را چشم روشن گفت و از طراز طرز دانی و بنده نوازی
و غوله موی صبیح الوجهی خرامان گردید که غازه بتان چکل از حسرت
تنگنای رخسارش چه گل در خون نشسته یعنی رقیمهٔ کریمهٔ اشفاق نمون
و عنایت نامهٔ التفات مضمون که نامحو بنده اخلاص مقرون شده بود
شرف وصول بخشیده اسباب مباهات را سرمایه و فاحت

مطالب

مطالب مرام را پیرایه گردید و موازی یکهزار اعلو در سلوک انجم درخش
که از خزانه جواسان فسحت اعلیحضرت سکندر شوکت دارا درایت
فرمان معمورهٔ ارض بالطول والعرض مظهر مصدوقهٔ إِنَّا جَعَلْنَاكَ
خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ سلطان البرین و خاقان البحرین ثانی اسکندر
ذوالقرنین ضامن امان خائفین پادشاه اسلام پناه جم وفا دارا نشان
ظل الله سلیمان اقتدار لازالت بوجود احکامه العلیه رایحة عن الاقطار
والامصار موهبت و احسان شده بود با یکعدد ساعت طلای گوهر
که بدقیقه یابی طبع گوهر بار راز سرکار عاطفت مدار عالی ابدا
یافته بود بوساطت حضرت وزیر مکرم و دستور معظم الحاج احمد
پاشای والی بغداد واصل گشت از تاثیر اکسیر عطیهٔ بهیهٔ خدیوانه
سرافراز وجوه این بعده در دارالضرب دستی همقدر طلای احمر و ذره بی مقدار
آفتاب آفاق تاب و رحمت خسروانه در باب این بنده چون مهر انور که از

کشید واز هدیه سنیه که طعنه بر ساعت سعد میزد و عهد اخلاص منزل در
فضای سینه از فرط نشاط رقاص گشته عقرب ثوابت از غیرت لنگ
بر خود پیچید و زبان مدحت بنیان از عین عبودیت ساعة فساعة بشکر
گذاری این عوارف عظمی درآمد واز این موهبت بیدریغ فرق افتخار
بر چرخ دوار افراخت انشاء الله تعالی چندانکه چهره فلک بنقود کامل عیار
کواکب مشحون ودر دراری ولالی ثوابت در مخازن سپهر مخزون و ساعات
ادوار زمان بدقایق وثوانی مضبوط و جمع گردون به نجوم کهکشان
مربوط است کلید خزاین جهان و مقالید کنوز عرصه امکان در ید قدرت
و قبضه مملکت اعلیحضرت شاهنشاهی ظل الله و خلیفه اسلام پناه بهم
ایام سعادت و فرجام بندگان تعالی باعث قیام و قیام پیوسته باد
جواب مکتوب حاجی محمد پاشای والی بغداد قلمی شده پیوسته مقالید ودرهای ملک
وزارت و دولت و فرجام و مفاتیح ابواب شهرستان سعادت

الملک

۶۴

و شاعت و اجلال در ید اقتدار بندگان نواب عالی لعبه کشور
ابهت و کامکاری از تطرق حوادث مصون و مسالک مجدت
و بختیاری از تطاول لشکر فتن محروس و مامون باد بعد از تقدیم
مراسم اعزاز و تکریم و ادای لوازم تبجیل و تفخیم چهره رای ملاطفت
پیرای عالی میدارد که صحیفه شریفه والا و صحیفه انیقه علیا که سمت
ابلاغ و اهدا یافته بود فیض ورود ارزانی و از نفحه محبتیکه ذات
قدسی صفات سامی ساغر دماغ را لبریز باده شکر زدائی فرموده دلها را
مشحون بگلهای رنگارنگ بهجت و شادمانی ساخت ترقب
و نیاز از مکارم اخلاق حمیده نواز آنکه پیوسته بکلید خامه دولت
ابواب مسرت بر چهره گلستان باز و خدمات اتفاقیه را نگاشته
نصح ملت طراز سازند از جانب همرهان ولد شاهزاده نصرالله میرزا در زمان
۹ محرره گوهر کانیه متوله شده بو بکر پاشا نوشته بعرض اقدس میرسد که ثنه پیچ که علاقه

ارتباط و پیوند جنسیت که از روز ازل با قضای عنایت شامله شاه
لم‌یزل بین الحضرتین تحقق پذیرفته بود منبع قوام دولت عظمی و دوام
بقای دو مملکت کبری گشته درین اوان سعادت نشان که بترتیب
قائمه الطاف ایزد دادار از مشیمه عدم در مهد وجود قرار یافت
چون طینت پیمستی خجسته باب وکلای آنحضرت مخمر و رابطه انتساب
و اختصاص را از منبع فیضان صورت نوعی آویزه گوش جان
و وشاح صدر اخلاص پرور و نیز بمقتضیات عقیدت جبلی و
خلوص فطری مستلزم آن که هر که بزبان نیز ما فی الضمیر نیازمندی
و ثناخوانی پرداخته و بدین وسیله خجسته در سلک قرب یافتگان
بساط گردون مناط منخرط سازد بموجب امر پادشاه جمجاه نیز لوازم جناب
ملا محمد باقر مدرس و دار بعلمای بلد (لطف شیله) قسم نمیقه و اهل خلیفه محمد باقر
مدرس اصفهان به اراده تبلیغ ادعیه مملکت آغاز مودت انجام

بر رای حقایق نمای علمای اعلام و فضلای عالیمقام دارالسلام اهل
و اعلام میسد الله که درین ایام سعادت فرجام که این احقر عباد بتقریب
زیارت روز عرفه و احراز شرایف طوایف اماکن مشرفه وارد این
ارض فیض بنیاد گردید از تقریر جمعی که از شدت جوع از سکنای قلعه فرار
کرده می‌آیند معرفت کامل باحوال سکنه آنجا حاصل نموده معلوم شده
هر روزه جمعی کثیر از صغیر و کبیر و برنا و پیر در قلعه از فقدان قوت فوت
و تلف و ملحق بیاران سلف میگردند چون اهل قلعه قایل کلمتین شهادتین
و امت رسول ثقلین و در قبله و کتاب موافق و در دین و شریعت
مطابق بودند بمدلول وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا
فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا و بمفاد شَيْءٌ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ بار و سار
سپاه پرخاشجو مستدعا عز احکام الله لطفکم نموده جمعی از ایشان را بانجو
هم داستان و بخدمت خان والاشان کشورستان فایز و بدلالت عقلیه

ونصوص شرعیه ایشان را بامثال فمن وجادلهم بالتی هی احسن

ارشاد و بمنطوقه ونزعنا ما فی صدورهم من غل تصفیه

زلال عنا دنموده بنگارش این صحیفه پرداخت بر ضمایر زاکیه حضرات

مخفی و مستور نماند که اگر خان فلک شان را بتاییدات ایزدی

و مددکاری بخت سعید داعیه کشورگشائی دور رای و عالیجاه وزیر

واجب رای و دستور ملک آرای العهد پادشاه را هوس حکمرانی و فرمان

روائی باشد عجزه و مساکین وضعفا که بهین ودیعه کارخانه ابداع عند

ازین در حالت بری و لامحاله بنا فدا الامری مبسوط الید در مقام عزیز

و فرمان بری میباشند واینها را درین میانه تقصیری نیست که پایمال

جنود محن و غارت زده سپاه فتن شوند قطع نظر ازان شعری فهمند

بمصداق تعز من تشاء و تذل من تشاء امر پادشاه

ازل منوط و تغییر و تبدیل کار جهانبانی بمفاد تؤتی الملک

من

من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بمشیت سلطان

لم یزل موقوف و مربوط و خان سکندرشان مؤید من عند الله و امعنی هم

بدیهی است که بعد ازانکه صاحب دولت بجکه بر مسلط شوند ما نرس

بزرگی را صیانت و کهتر را اعانت خواهند نمود لا عجزه و رعایا

از رهگذر عدم تمکنت در میانه پایمال حوادث میگردند بنهجیکه این خادم

دیرینه عرض مراتب را بحضرت خاقانی القا و ایشان نیز بسمع مبارک اصغا

فرموده باید الحضرات عالیات نیز از راه دین داری و غمخواری مخلوقات

حضرت باری مراتب را که باید بجالیجاه شار الیه ابلاغ پایاشان باعزو شان

عالی نهمه خود را بر الزیه سپارند درباره برین عجزه و ملهوفین را بورطه

هلاکت نه بیندارند و انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا لهم

وبعد ازانکه عالیجاه شار الیه نپذیرند و برای کهن ویرانه که اوهن

البیوت لبیت العنکبوت است همراهیه مسلمانان را بکشتن دهند فاعتبروا

نامه که بپادشاه هندوستان نوشته اند رابطهٔ ریحان خلت و وداد
و شمیم بستان محبت و اتحاد یعنی نامهٔ نسرین شمامهٔ والای حضرت عالیمنزلت
مطرح اشعهٔ فیوضات الهی و مهبط انوار عنایات نامتناهی مهر جهانتاب اوج
سلطنت و شهریاری و بدر عالم افروز سپهر عظمت و ابهت و جهانداری
نقاوهٔ خاندان رفیع الشان گورکانی خلاصهٔ دودمان منیع الارکان صاحبقرانی
برادر والاگهر عدیل بود از شکوفهٔ نیک اختری و از شمایم گلزار صحیفه اش صحت
مزاج قدسی امتزاج شریف بمشام ادراک میرسید و از عطرسایی بهارستان
عبارتش نفحات سکینة الفتوحات استقامت وجود سعادت آمود گرامی
ملکت بخش دماغ هوش میگردید در هنگامیکه ابواب ظفر بر روی شاهد
اقبال باز و الویهٔ رایات عقاب پیکر بجناح استعجال بجانب بغداد و روم
در پرواز بود مصحوب شهامت و معالی‌شان حسنعلی خان سمت ورود یافت
و بر انواع بهجت و سرور از خورشید مضامین مهر انگیزش بر سراچهٔ دل الفت منزل

نافه

تافت و هدایای دوستانه و تحایف تحفانه بموجب تفصیل عطر پرمغز
مودت و زینت بر روی شاهد محبت کشید در اینولا که حسنعلی خان از
درگاه خلافت بنیان رخصت انصراف می یافت حکایت شوق عالی و
دوستیهای زیاد از قصور حالی حواله تقریر اوست که بعون عالی رساز همواره
باعلام اخبار مسرت آثار سلامتی ذات مقدس صفات و انهاء مهمات
بهجت افزای خاطر و محرک سلسلهٔ موالات باشند باقی آفتاب بیزوال دولت
و جهانداری مصون از زوال باد نامه که بخواندکار بادشاه روم قلمی شده
جواهر زواهر اثنیهٔ اطیبه و لآلی لامعهٔ قدسیه که در تلالؤ و بها با دری تابان آفتاب
و گوهر شبچراغ ماه برابری و در ضوء و صفا با جوهر چرخ فیروزه گون همسری
نماید از مخزن درون و گنجینهٔ دل صدف مخزن هدیهٔ بزم مینو نشان
و تحفهٔ مجلس حضور سپهر تمثال اعلیحضرت فلک رتبت کیوان جناب
مشتری سعادت کوه پایه جاه جهان عز و تمکین دریای عالم محیط بسیط زمین مهر سپهر

جهانبانی خورشید عالم افروز اوج خلافت و کامرانی خسرو ملک پرور
ملک خدم خدیو فلک قدر انجم حشم سرور گردون افراز مهر افسر داور
دارا فر سکندر در شهریار کشور حزم و وقار شهریار مصادر گیر و دار پادشاه
ظل الله اسلام پناه داور داد او رعدل گاه اعظم سلاطین جهان و افخم
خواقین دوران ناصر الاسلام والمسلمین قامع الکفار والمشرکین قاآن البرین
و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذو القرنین السلطان
الغازی محمود خان ابن السلطان مصطفی خان زین سریر خلافة العظمی لقوام
دائه و نور عیون السلطنة الکبری بلوامع انوار صفاته ساخته بر لوح محبت
سبک‌اند **نامه که بخورشید کلاه پادشاه روس قلمی شده** شرایف دعوات
صداقت تزیین و تحف تسلیمات طیبات مخالصت قرین از فرط عقیدت
و نیازمندی پیشکش بزم همایون و تحفه حریم حرم سپهر محفل علیاحضرت
قمر طلعت ثریا جناب خورشید احتجاب زهره زهرای فلک سلطنت و کامکار

درة یکتای عفت و بختیاری غرة ناصیه پادشاهی و قرة باصره دیده دول
و الاکاهی فروزنده گوهر عقل و فرهنگ فرازنده پایه بخشش و دادودهش طرازنده
جامه شهریاری برازنده افسر تاجداری محجوبه حجاب عفت و مستوره نقاب عصمت
مهد علیا و مستر کبری و خدیجه عظمی خلد الله ظلال سلطنتها بدار لگارش
مراسم محبت کیشی و گذارش لوازم خلوصیت اندیشی مرفوع رای مملکت آرای
ایستادگان قوایم سریر فلک پیرا میدارد **مکتوبیکه از جانب ملکه بیگم استراباد
بمیرزا صادق برادر حکیم باشی نوشته شده** انشاء الله تعالی ما حکیم علی الاطلاق
و معالج امزجه انفس و آفاق از عطارخانه قدرت کامله و دار الشفای
حکمت شامله التهاب حمای رقانی نهار را بشربت فواکه شفق اطفا و درد
سر ظلمت شب را بقرص کوکب مهتاب و صندل صبح صادق مداوا
نماید طبع حذاقت سمات و ذات مسیحی صفات را نوشدارو حصول
کافی و مادة الحیوة عمر جاودانی نصیب باد بعد از شرح تجرید بیمولای محبت

وبند کار امور عامه مرالفت ظاهری جمهور رای حقایق پیرای سامی که فی نفس الامر
فاتح شفا و نجات راحادی و ذخیره صنعت کامله حکمت را محو نیست میداند
له حقا که از ماثر نشئه سرشار و کیفیت بخار مفرح فرح بخش جز
انصراف خدام کرام از طواف روضه ملایک مطاف دماغ جان و جنان
بخندان انتعاش یافت که موجزی از کلیات آن تشریح تواند یافت
چون در هنگام حضور موفور السرور عظمی و مهد علیا کام مرام محبان را
بشهد انبعاث شیرین ساخته و در آوان ایاب ببالین رنجوران آلام
مهجوری قدم رنجه سازند و نظر التفات بجانب خستگان درد دوری
اندازند و چند روزی بانفاس عیسوی اساس صحبت مسیحی خاصیت باصلاح
مزاج فاسد صاحب فراش بستر غم اعنی دل دردمند دوستی نوازش پردازند
محب نیز بهمین عهد خوشدل بود و جامع مقاصد ایام انقضای مدت صبر
شکیبایی تسکین و شدت اشتداد آزار زخم زبان فراق را معجون فریادرس

حضور باطنی واد و به قلبیه صحبت جانی به بهبودی قرین میداشت و التهاب
حرارت شوق صحبت صوری را بقرص مبارک ملازمت معنوی و شراب رکابی
مجالست روحانی رفع و دفع و قولنج گرفتگی خاطر را معجون الراحه این وعده دلپذیر
دفع نموده منتظر عمر و بالاستیفا و جلب از قرار که مذکور شد سالک طریق
وعده خلافی گشته از قصبه لطام گذشته اند و اصحاب صادق دوستان
موافق را بجوارش دلکشای لقای مسرت بخش و مفرح غمزدای حضور بهجت
اثر مسرور نفرموده اند از نیجهت مولد آلام ناکامی بجسم ضمیر محبت تخمیر ساری
و باعث قیام اقسام یاس و حرمان بر مزاج شخص خاطر طاری گردیده
انشاء الله تعالی زیارت و طاعات پذیرای صحت قبول و معجون نجاح
دارین بکام مرام موصول بود فلاسفه صحبت شریف عنقریب روزیها
از آنجا که استقامت مزاج و داد و صحت بنیه دوستی و اتکال در جلب
نفع شناسیهای سیابه ضمیر انور در کمال ظهور و شرح اسباب

از فائض ادب دور بود لهذا بعرض آن نپرداخته شوق مافی البال را حواله
بکدس فراست امیز وار اطالت که مورث درد سر ملالت می بود پرهیز نمود
چنین در ایام ناسازکاری هوای دوری و سوء المزاج اخلاط مهجوری جوارشات
نگارشات نعم البدل مادة الحیات ملاقات و دافع مولد کدورات
میباشد توقع آنکه پیوسته بمرکبات سواد مداد مکاتیب شریفه تقویت
بخش قلوب محبان و به بدایع تراکیب انفاس مسیح اقتباس و اجزای
مرکب القوای رشحهای کلک اعجاز اساس شافی مرضای دلهای دوستان
بعد باشارات لازم البشارات فرامین یکانکی مرعی دارند باطبا نویسند
عالیحضرت ارسطو منزلت حکمت و حذاقت و نجابت پناه عزت و حشمت
و کمالات دستگاه محبت و مودت و مؤالفت آگاه عزیز القدری جالینوس
الزمانی فلان پیوسته فرحت مند معاجین عزت و اعتبار و نشاء ایاب
مفرح سعادت و افتخار بعد مزاج شریف از سوء المزاج عوارض و علل

الخ

بری و صحتمند نوشداروی عمر طبیعی باشند بعد از تحریر فائض محبت و نسطیر
نسخهای مودت منهی رای فلاطون منش لقمان ملتمس میدارد که جواب نامه ٩
شعرا و تعریف شعران نویسند مقرر اساس مصادقت و وفاق مفسر
کتاب مؤالفت و اشفاق صیقل مرآت صداقت و صفا میکلل کالبد مهر
و وفا فاتحهٔ کلیات محبت و فتوت خاتمهٔ دیوان دوستی و محبت زینت بخش
جمال مخدرهٔ منظر طغرا کش قبالهٔ نیکو گهری مفرح یاقوتی نشاط و کامرانی
نوشدار و حی لؤلؤ انبساط و شادمانی فهرست ابواب مودت سرنسخ مجموعه
الفت تسلی بخش دل آرزومند غمزدای خاطر اندوهمند تعویذ بازوی حرفه
مندان و نکته فهمان محک عیار دانشمندان و سخن سنجان ناسخ کارنامه
ارژنگ و دستور العمل کلک مانی نیرنگ طراح نرگستان سخن طرازی
بلبل خوش آهنگ نغمه پردازی اعنی رقیمه کریمه عالی و نمیقه انیقه متعالی
و درین ولا باسم این سالک مسالک اخلاص شعاری نگاشته کلک

اعجاز طراز لازم الاعزاز شده عزّ ارسال یافته بود در بهترین زمانی

مسعود چمن پرورش مهم عبّی و اشارات لاهی از گلبن عزت و مغز مکرمت

پرتو ورود و جلوه ظهور بخشید چه از فحاوی عبارات و استعارات در ز پارشی

صور معانی صحت ذات ملک صفات و رضیته الحسنات و استقامت

مزاج و هاج لازم الابتهاج قدسی سمات عالی و اضح و لایح بود که بدرار

حصول عالم عالم مسرت و شادمانی سجدات شکر جناب سبحانی بعد هم

رسانیده و لالی متلالی افکار عالی که بغواصی فکرت ضمیر از بحر زخار

خاطر خطیر عالی بدست آمده در قافیه حمد و جمد در رشته نظم کشیده

چندی قبل ازین مختص را بنو بد ارسال نموده ان امید وارود در این مدت

دیده شوق مند را بر مرصد انتظار بعید میداشت در این ولا فیض صحبت

ارزانی داشته بزیارت مطالعه ان من المطلع الی المقطع فایز گردید

حقا که در مقام تعریف و تحسین سراپای ان بر آمدن از آب دریا را ماند

بلکه

و کیل همو دلت زیراکه لآلی معانیش از بحر لاهوت و جواهر الفاظش

از کان ناسوت بی کلفت برامده است در آتش مهر و محبت یاقوت

موسوی است که از وادی ایمن تولای مرتضوی درخشان مصرعهای بلند

قد کشیده هر بیتش چون دو سطر زلف پریدیان و دو مصراع ابروی خوبان

در موافقت و رسانی طاق و مانند دو بال طوطی و طاوس در یکدلی

و رنگینی جفت و نو رخت کمان و رزش شعرای افاق است بی تکلف

سلالت زبیش و تعلیقه دو در باب شعر و شاعری شنیده شده

از پاس اقتضای مقام و متانت بنای کلام و انشراح و افتتاح

و التیام و اختتام و تفصیل و توضیح و اجمال و ابهام و سنجیدگی

عبارت و شوخی اشارت و حشمت معنی لازمه تمام مندرج است

انشاء الله تعالی در غان احسان ممدوح جهان و لاام انس و جان

بصله عطای گرامند ذله مند موائد گران و بهره یاب فواید بی پایان

وعشرت اندوز حصول مرادات گوینده التماس دارد که زلال نهار
طبع شریف عالی را از قصاید و غزلیات و رباعیات و مقطعات
انچه سابق ولاحق وحال خیال فرجه باشند بار سال مستعد ازاز نهالها
بهجت افزای خاطر مشتاق واز جویبار قلم مشکین شیم عطوفت رقم
خضرت بخش مزرع امید مخلصان خالی از شایبه نفاق گشته
بارجاع خدمات اتفاقیه بنده نوازو منت گذار باشند که
میرزا طوفان قلمی شد حضرت انوری رای صایب ضمیر کلیم کلام سلیم النفس
زلال مشرب فصحی لقب عرفی عرفان بکیتی شاکو قدسی طینت هلالی
شهرت اهلی اهلیت میرزا طوفان را لطف الهی حافظ بوده شاکی وحشی
هلاکی تکلف ومخلصش با شوکت وشان باشد بیت الغزل دیوان
بی نظیری اعنی قصیده منظومه ان سلمان فطرت با مکتوب مودت
اسلوب درساعتی سعید رسید الحق جوش صفای معانیش در دریای

لطافت

لطافت طوفان نموده بود وسحبان خاموشش درمیدان سخن گویی گوی رتبت
از سحبان وجریر ربوده باطن سلک گوهر اگر منظومات خوش اسلوبان
نظم سنجد سرخود را بر سنگ میزند واگر انوری چهرانور با مطالع دلفروزش
بمعارضه در طلوعد خورشید رسوای افاق میکند مضامین غیر مبتذلش
که پرورده صدف طبع نامی است همه در یتیم است واطفال نوزاییده
معانیش که زاده بکر فکر گرامی است از ارضاع اصلاح
انچه گفته بسیار خوب وهمه دلکش ومرغوب است ان شاء الله تعالی
سایه افسر اعلیحضرت ممدوح بر سر ماده ورفره اخلاص کیشان پاینده باد
میرزا عبد الباقی ولد مرحوم میرزا رحیم حکیم باشی در اوایل کلاشر بود قلمی شد
چندانکه قصاید دهور و غزلیات شهور و مثنویات سلسل ونهار و رباعیات
فصول و بحر طویل زمان مرقوم سفینه امکان باشد منتخب بیت انتخاب
دیوان افرینش اعنی هجو سعود گرامی در بیاض روزگار و مجموعه لیل ونهار

باقی باد سفینهٔ مشحون بدرهای معانی ابداع بر دریای مملو از درهای شاهوار
یعنی بیاض محبوب نگار گوهربار با مفاوضهٔ معجز نگار رسید هر بیت
بلند شرار در عرش بلاغت مطاف کروبیان بدایع و روحانیان
لطایف است بیت المعمورش میخوانم و حرفش را بر کرسی مینشانم و هر
شعر دل نشینش را در جامهٔ سیاه کعبهٔ صفا طیلسان مروهٔ معرفت
بیت عشق میگویم و از تو نیازی سخن رمزم اسا عرق خجلت از جبین
میریزم شعلهٔ تجلی طور طور کلامش چراغ خاندان کلیم سا روشن نموده
و بیضای با جنسیای لامع النورش خانش مشرقی و مغربی و الهی کلفه
فرجه اگر با قلم دو زبان یکزبان مانند عندلیب هزار دستان شوم
وصفش از هزار یکی نتوانم گفت و در مقامیکه از آن شعرهای تر رقم
شو از آبداری معانیش صدای آب را از صریر خامهٔ خوشرنگ میتوان
شنفت نازک خیالانی که بتار و پود معانی باریک در برابر آن اشعار

کارخانه

کارخانهٔ شعر بافی وا میکنند کتان زادهٔ مهتاب میگسترانند و چون افق
که در پیش آن حرف حرف میزنند بحرف خزف را در صدف لالی غلطان
جلوه میدهند اما صد ایچه عنایت فرجه بوده همه حیثیت و غزل اگرا را
بارسال قطعه تبدیل میساختند بنیز سبب تقطیع بر دوش نسان مرقع پوشان
کسوت اخلاص میگردید به شیخ محمد انار و لیمو فرستاده قلمی شده چندانکه ۹
یاقوت نابی در کان از فیض صِبغَةَ اللهِ وَمَن اَحسَنُ مِنَ اللهِ صِبغَةً
قرین شادمانی و بها و لیموی ام در حدیقهٔ خضرا رنگ پذیر صَفراءُ فاقِعٌ
لَونُها از رفتار پنجه غم چون دانه انار قطره خون و چهره جت و بسان
نارنج با رنج و شکنج بر رنگ زردی مقرون بار بهی شنجه اسباب سرای خلقت
و ایتلاف یعنی مفاوضهٔ شریفه که بدستیاری خامه از ریاض محبوب
اقتطاف با انار و لیمو از رهی الطاف اهدا و ارسال شده بود عز ورود
بخشید و طبع شوق سرشته را مانند انار خندان ساخت و برنگ لیمو صفرا شکن

وعبارت دربرکان خط خوبان وتعلیق زلف معلق مویان افشانده
ودرتی خطش دلهای شکسته را محقق تاثیر مومیائی بخشیده وثلث صفای
صفحه اش قلم نسخ بر ترسل کاکل ورقاع جمال جمیل جمله نوخطان کشیده
انکه درعوض یکقطعه مخلص را هفت قطعه فرستاده اند چون مفاد من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها دربارهٔ ان ناتمام است بعطای قطعه
دیگر تکمیل اعتنایت شامله وعندلیب زبان را نغمه طراز نوای تلک عشرة
کاملة خواهد ساخت رقعه درباب خولجه سر العزیز قلمی شده امید
پیوسته بیامن الطاف محرم حرم کبریا اعنی خواجه سرا دولت واقبال
قرین طالع فیروز مسعود وبهجت ونصرت ملازم ایام محمود سعادت منود بقلب
سلیم وطبع مدرک فهیم بهر باب ادراک توفیق وعنایات ایزد
کریم ارب العباد بعد از رفع دعاگوی مقبول بهمه داران ملاحظه وبار
یافته کان سرادقات عالم بالا باشد چشم سوی فطانت پیرای فراست اکتساب

نخل کامیابی ایام حرمان گوید امید که پیوسته بر وفق مرام گلشمان بیرایا
از اثمار حصول مرادات ومیوهای سعادات برخوردار وکامراوا باشند
از جانب عزیزی میرزا رحیم حکیم قلمی شده واضح خط بندگی معروض میدارد
که چهار سطر خط انار اسیم در رشک چهار خیابان گلزار ابراهیم وغیرت بخش
دوح وریحان وجنة نعیم بود با یکقطعه ثلث خط شریف درتیخ
قطعه دیگر رسید اگرچه قطعات سبعه در معنی وصورت شاهد نماراهم غیر بود
انها رشت بل نمو از قطعات هشت بهشت لیکن از وصف قطعه خط علا جا
چو نوشید که یاقوت در پیش ان عبده نوشته وعلامتیک در اسنه وافواه
علا لا گشته خط طباخ زند بختکی او فامت ومفاد علیکم بحسن الخط
دربارهٔ ان تمام اگر جسر فی بصرا فی جواهر خطش بساط کمال ارایید
روا است وابن مقله اگر سواد ازا با خامهٔ مژگان بر بیاض دیده نگاشته سرا
بی تکلف محرف نشینان کرسی خط را برسم جزم برخاک خجلت نشانده

دبیلی

درمکتوب ظریف مبارک قدوم ورقعهٔ شریف نزاکت رشحت لطافت لزوم
در ساعتی سعید واصل وبمصداق فلمّا ان جاء البشیر القاه علی
وجهه فارتدّ بصیرا دیده را از وصول آن ضیا حاصل گردید در لع
ریحانی عبارتش که نمونهٔ کأسا کان مزاجها کافورا بود خاطر
فاطر را سرمست بادهٔ نشاط وسرور نمود وفی الواقع رضوان اگر جای فردوس
صفحهٔ انشاش گهر آورست ویاقوت اگر پیش خطش عبده نویسد سزاوار جان
از حسرت لالی سیرابش الماس رشک بر دل گشته ویوسف کنعانی از عزت
حسن عبارتش در زندان غم نشسته بشارتی که در باب تکفّل خواجه سرا
داده بودند هرچند باعث تصدیع آن مهربان مشفق وانیس
موافق است لیکن از آنجا که سرگرمان بادهٔ محبت والفت دردسر صاحب
دولتان دوستان جانی را صندل پیشانی دانسته اند معلوم است
که در حصول این مقصود کمال التفات منظور وهمراه مخلص صادق اقبال را

بارها مکتوب لطیف عنبر فام خوشحال ومسرور خواهند داشت
جواب مراسلهٔ ابکا جربیف وزیر مازندران قلمی شد همت العزیز بوسر جور وجفا هنوز؛
گرگ آشتیست یوسف ما را بجا هنوز؛ مکتوب محبت اسلوب موالات آگاه
که در حمایل اگر نانگاشته قلم ادب دان ومرقوم رقم لطف بنیان
شده بود سمت ورود یافته گلهٔ دوستانه که فرموده بودند که همگی عزیزان
اینولایت فاتح ابواب تهنیت نگاری وفقیر سالک طریق فراموش
کاری شده محب خود را بسیر محبت هیچگاه در عداد عزیزان نشمرد
اگر غیران محسوب بایست در نمیدانست که مکاتیب محبت انگیز بوضیع
وشریف اینولایت میرسید فقیر نیز از زمرهٔ یکی ازین دو طبقه محسوب
ونام این گمنام زبان زد خامهٔ التفات شود مع هذا العبد از مدتیکه
نوشتهٔ سامی رسید هرچند از جبین جبین کلمات وزاکت [illegible] پیش چشم
عبارتش که آراستهٔ کلک دبیر خجسته تقریر بود استنباط رافت نمیشد

وهمین قدر مفهوم میشد که این بار اوری هم برکت ممیزی بعد اما حجز

از جانب ملاذان شامی بود بفحوای انکه دشنام و هیچ همت غرض یادگار نیست

در شام محبت اثر إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ بخشید دماغ

جان و جیب گریبان جنان را معطر کرد امید مر بعد بشیوه نسیانرا

که يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا درباره ان واردات متروک

وهمیشه رسم محبت مسلوک خواهند داشت جوابیکه در ثانیا کلک

نگارش یافته اقبال پناها زبدة الوزراء العظام امجد و دستورا

امید که بمددکاری کارکنان عالم بالا خطاب اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ

اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ عنقریب درباره ان

گرفتار غیابت الجب حب جاه صورت وقوع و حصول پذیرد مکتوب

ثانی شریف ان بار فروش مطاع اشنایی در اشرف اوقات

که شوق فراوان بر دل آمیساری بود رسیده داشت سر دماغ

فرح ابا

فرح اباد و مشهد سر دیده را شهر نور ساخت انچه درباب ارا رخو

نگاشته بود اعتذار ساخته بودند اگرچه در حین وصول کتابت کتابت

امیز سابق از حرارت نبض قلم و خروش شهوق شریان کلک پریشان رقم

تغیر حالت ملاذان شامی مفهوم میشد لا ابند فعه از تیغ کشیدن دماغ خامه

و نشستن عرق سرد بر فهار خنک برچهره و جبین نامه محقق گردید و مادهٔ

خود بینی دماغ و احوال ملاذان دگرگون شد و زبان درازیشان در کهه

بسان شمع فانوس دلیل خانه روشن کردن و کنده دماغشان

بلا تشبیه چو گردن چراغ سحرگاهی در دم مردنست لذا بنجهت بسیار

گداز شده از رقت حسرت و تأسف يَا أَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ

برخوانده‌اند والله تعالی خداوند عالمیان شفای عاجل و صحت کامل

کرامت فرماید از انجا که باعتقاد خود جلال وزارت مخلصان شمولا

ولیست و پهلوی صفحه را بکلیق اندازی بحثان درشت سیاه کرده‌بودند

فقیر بزی خواست بعد از اینکه کلوخ انداز را پاداش سنگ است
با وکلا رسامی تلافی و لشیاف خامه راست عمل از فنون لطون کار
ملمان عالی شده سکافی کنند لاجرم بهیه بیان طرازی و یاوه پیوار آرایان
علتی لجراشتداد مرض لخت مضمون وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ
جواب سخنان بدایع نگار را موقوف داشت که اکراب و هوای
دیار فرماندهی هیجان ماده را افزون نکنه مزاج لبر حد اعتدال
اید بگذشت سامی عرض شود مجملا اینکه لفظ مراعات چندین ساله
که در قسیمه و الا درج کرده بودند الحق نغند روکش بزرکی ها تمام
ضبع کرده اند کَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ
إِلَّا كَذِبًا کان کرم بودن ایشان معلوم است لا مفهوم شد
که این مراعات در چه وقت و زمان بود اگر هنگام ترقیات
فتحعلی خان داماد ینگو نهاد ایشان بود در آنجا روزگاران متوارک

الا

فرصت نداد که دست چرب از کاسه لیس طرب نان نظارت شاهی
بر سر و بروت خود مالند تا با ایشان با فقیر لطف چه رسد و اگر در ایام وزارت
مازندران شده بودن آن نیز معلوم بعد از عمری بدولت رفته اند که
خوشک اپی بر ردی کار رحمت ارند با بلاغ اینگونه درشتی که هر حرفش
بر مغز موت مشتی و هر لفظش بر دیده دوستی انگشتی است پرداخته اند
همانا سخنان یکی آشنای محض سو بیگانه حریم حرم احترام خویش که
خود دسته اند با بوسیله ستم ظرافی و حریف ازاری و دوستان را
بد گلنگ قلم چوب کاری نمایند و اینکه در باب ممیزی هر دفعه نوشته
و صحبت بسیار و لبر نحیه قلم کیس و شارب خلقان مدعا را کنده بر باد میدهد
لِمَ تُحَاجُّونَ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ بر همه کس ظاهر است که بنده
درمیان گرگ دهن آلوده یوسف ندریده ام و اینکه از طبع حرارت
انگیخته نوشته اند که ظاهرا شرع و اسلام منظور نباشد به هیبت گاه غرا

بامور دیوانی رجوع نیست شاید در وزارت مازندران شریعت
بکار رود از برون طعنه زنی بر بایزید و از درون تنگ میدانند
عَمَلِی وَلَکُمْ عَمَلُکُمْ اَنْتُمْ بَرِیئُونَ مِمَّا اَعْمَلُ وَاَنَا بَرِیءٌ مِمَّا
تَعْمَلُونَ الحاصل کوتاه دادن اسب چوبین خامه در عرصه نامها بهمه
گردانگیز مضمون مانند دشنه خون از غلاف برآمده شدی و تیزی فرمون
معلوم است که آتش آرایش هجوم مازندران اظهار تشخص منظور است
درینصورت بمصداق آهَنَ مَنْ آهانَكَ آنچه بزبان کلک مدح سرا
رفته معذور است در ابتدا که مکتوب گرامی رسید اگرچه سخن سیکش
بر طبع ادا فهم گران آمده می خواست که بنا بر مثل مشهور جواب ابلها
بخاموشی و اگر اتفاق ملاقات افتد بر گوشمالی نماید لیکن طور تحریر ابلها
بر پی تکلفیهای خامه حمل ساخت و بجواب رسمی پرداخت اگر
میدانست که آب و هوای مازندران در مزاج گرامی چنین اثرها بخشیده

دیگر

وقلب هیولانی اینت ایشان که بنده ملا محمد عفیف شده اند درهمان
دفعه اول بجوابهای رنگ از دل زدا اسهب زبان را در میدان
بیان رخصت جولان میداد چون قدری غفلت شده بود حالیه
قضا ادا کرده اند که پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن
بسیار است خامه بهانه جوی دقیقه یاب از مکارم اخلاق آنجناب مستدعی است
که بان تقریب ناتمامیهای سخن را تمام و از چهره شاهد بعضی مقدمات رفع
حجاب ابهام نماید باقی تقصیرات را امید عفو است رقعه ای به مختار

قلندر نوشته شده

شوق صحبت شریف گوشه نشین و مجرد خلوت گزین
تاجدار اقلیم فنا و صاحب لوای عرصه وفا و جلال کشور تجرید و قلندر
دارالملک تقریر پادشاه دیار درویشی و داغدار تکیه دلریشی سیاح
بکار ناسوت و سیاح فضای لاهوت مرشد طریق حقیقت و پیر تکیه طریقت
صاف ضمیری که در صفای باطن با صبح صادق از یک پستان شیر خورده

و عالی فطرتی که ابدال مهر انور در دایره چرخ اخضر از کاسه کشکول تهمتش
افاضه فیض دریوزه کوده پسندیده مشربیکه از مشربه صحبتش غنی و درویش را
لذت هذا عذب فرات حاصل است و صاحب طریقتیکه از جیب
نبات حب و نه جوز جبل بندی معرفتش عارفان را معارف راه آه
و پیراه کامل قامت حالش بکسوت الفقر فخری آراسته هیولای تجردش
از اعراض آب و گل پیراسته صورت ظاهرش بمعنی بلی من اسلم
وجهه لله و هو محسن قرین و ظاهر و باطنش مظهر ان رحمة الله
قریب من المحسنین اعنی شاه فقرا میرزا محسنا نه بکدلیت که شمه از آن
ذکر تواند شد از آنجا که خلوت باطن اشراق مواطن سامی از انوار تجلیات
سرایر غیب و شهود لمعان پذیر و ضمیر مهر تخمیر گرامی در عالم وجد و مکاشفه
از خبایای قلوب احبای وحدت گزین واقف و خبیر است حقیقت
حال را محتاج بذکر زبان مقال ندانسته رجوع بوجدان ذهن صافی

الى

برش تحفه هر چند در نظر طبع شریف اشرف از اشرفی مصداق
هذا ابا طلا و در بر فطرت بالای منیف دارایی زمین مطبق
و اطلس بوم سبز آسمانی بهر پربها و نارسا است لیکن بجهة خالی نبودن
رقعه پنجاه عدد اشرفی و دو توب شال سبز کاشانی برسم هدیه
و برگ سبز ارسال حضور گرامی نمود و چون که در معرض قبول حراف
طبع نثار در آید چشم از حقارت انها پوشند بفیرانی همدانی در طلب
میرزا معین در زیر نوشته حق سبحانه و تعالی چمن اقبال و ریاض اجلال
آن نور حدقه و نور حدیقه آل ولایت مآل را از نم معین سرمدی
لایزال سرسبز و سیراب بدارد گلشن خاطر تو خرم باد بحث بیکیت
بعیش توام باد منیده اند که بکدام ابر هی لفظ و معنی و سه حرفی از افسرده
کلهای باغ دلکشای با سمن عرض نماید قطع نظر از مبالغات شاعرانه
و اغراقات منشیانه عجیب حالی روی داده صحن باغ و در خرمی غیرت

صحرای خلد برین بود نمونه دشت کربلا شده وجویباران که اب ورنگ
دجلهٔ بغداد داشت هم مشرب دریاچهٔ ساوه گشته اشک چشم مرکه از
شور چشمیها مصداق مقال **هذا ملح اجاج** آمده بود در ذائقه
تشنه لبان این مقام لذت **هذا عذب فرات** یافته دعاگویان
صافی ضمیری که سجاده بر روی اب میکسترانیدند ماشاء الله همه در خاک نشسته
ودست از حیات بشسته وسحرخیزان دایم الوضو خاکم بدهن نماز
تیمم میگذارند یاسمن که بروسفیدی انگشت نمای این عرصه دلکش بود
زعفران رنگ برآمده سرو نازنین که ثابت قدم این سرزمین بود
برلب جو کنار افتاده چنار دست از جان شسته وبید مشک
دماغ خشک نشسته نرگس باب چشم خویش دست وروشسته
زنبق از شدت تشنگی دق نموده بنفشه بعشق رعنایی جامه نیلی پوشیده
وگل سرخ از سوز سینه چاک پیراهن گشته غنچه در چشم بلبلان

لحه ادن

جهت یرقان منحصر سوسن از تاب جان زبانها بیرون کرده فواره از
خشک لبی زبان بکام در کشیده تاکت پاک خوشک گشته ثمر الفوله
آن در غوره گی مویز شده وخشخاش کلاه از بی ابی روی بهی ندیده نهال
آلوبالو دل خود را برنگ باده عقیق در دهن گرفته نجم الشمس خاطر
منحصر از عین الشمس افتاب جسته سیب از اتش دلبری که از چاه
ذقن نسیم غبغبان دم ابی طلبیده وشفتالو با آن همه پاکی دامنی
از شاخ نگون سار افتاده وزمین را بوسه مرحله دگر وقطرهٔ ابی نیافته
گلهای دلستان تر وخوشک این بوستان چشم براه اند که از رشحات
الطاف آن سحاب مکرمت ودریای احسان اب رفته باز اید
چه شود که اکرام وزیکی از ملازمان کلک رعنای میراب این گل زمینی
وساقی این بزم افسرده گان شود ولب تشنگان را ابی دهد
مگر ساقی بزم پر شور وشین دهد جام ابی بیاد حسین حق تعالی بظاهر وباطن

ابی و اخر حافظ و حفیظ ناصر و نصیر و معین باد **جوابی که میرزا مهدی فرموده اند**
بچشم آب میدهم **رقعه که بدوستان نوشته** بباغ رفتم و آتش در دم گلستان زد
که بهر جانب نگاه هم بهار و بستان را چنانکه تا آن نوبهار چمن آرایست و تازه نهال
گلشن ادبیست از گلستان پا کشیده و سایه از سر شاهدان چمن بر داشته اند
غنچه از آتش حسرت در عیش بر روی دهر بسته و گل از اشک شبنم گریه در گلو
گره گشته و لاله از داغ ناتوانی در خون نشسته و بلبل را از پریشانی دل
شکسته نرگس با آن شوخ چشمی چشم از تماشا بر نداشته و چشم شکوفه از
بسیاری گریه آب مروارید آورده و زبان سوسن از کثرت ناله از کار
افتاده و گل نیلوفر از ضعف بر دوش شاخ تکیه نموده و بنفشه از بس
بر روی خود زده کبود شده و ریحان لباس سوگواری پوشیده و یاسمن
پیراهن صبوری بر تن دریده و ارغوان را خون در دل گره گردیده
و غنچه زنبق [illegible] در شکفتن انگشت نمای [illegible] از پیچش باز نمی شود

آفتابی

و سبزه از بس بخاک بیقراری غلطیده از شبنم بر بالش ابله گشته و سر برگ
از پی برگی روی بر خاک نهاده و سرو از پا افتاده و صنوبر دل از دست
داده و شمشاد با آن سرافرازی چون سایه خاکساری پیشه کرده چنار
از افسوس دست بر دست میماله و بید از غصه بر خود خنجر کشیده
و تاک از حسرت این واقعه بر خود پیچیده سیب از آتش روی آسایش
ندیده شفتالو را گرد ملال بر جبین نشسته و زردالو چهره کاهی نموده و تن
به بیچارگی داده و به راهی خشم و امرود خویش را یکپای در راه بخته
دل نارنگ آشفته شده و نسیم آشفته و باغ گم دیده و آب چمن دیوانه
گان بهر طرف دویده بازاگر انتظار تو چشم امید وار چمن گوش
روزه دار بر الله اکبر است **بعزیزی نارنج و ماهی سفید به فرستاده بود قلمی شده است**
مادام که نارنج زرین آفتاب کثیر الانوار بزینت آرائی سبزه زار
انجم نیلوفری مینا کار و ماهی هلال تجلا آثار سیاح بحر اخضر افلاک

ابکون انجم نگار باشد همواره نارنج طلای دست افشار دولت و سعادت
و اعتبار کف سرپنجه اختیار و اقتدار بوده رعنا تذروان فضای نخجیرگاه
متمنیات نامتناهی از ماه تا ماهی در تسخیر چنگل مرام شاهباز فلک
پرداز اوج حشمت پناهی باد بعد از اهدای نارنج عنبرین بوی دعوات
که از شمایم مشکینه انفاسش شیشه بلورین سپهر صافی تر بین لبریز
و عطرانگیز عرق بهار نارنج ریاض فردوس برین تواند بود و از ساحت
گلهای رنگارنگ مشکبوی تحیات ذاکیات که گلبرگ رنگینش برگ
گل نارنجی خورشید تجلی آیین در گلستان عالم لاهوت حوض ماهی
برج حوت را گلریزان نموده جوارح عرض این مدعا را بر نهج ادا
در نگارستان بجلوه پردازی آگنده و صبای فلک مشکین سوادی را بدینگونه
در بحر مواج مدرکه رسیده ماهیان مقصود و مرام میکند بود که درین
اوان سعادت اقران ملاطفه عطوفت اغاز و مفاوضه ملازم الاعزاز

انتهی

و به نقش بندی خامه بوقلمون طراز رشک شهپر طاوس نوبهار و غیرت
افزای بهار بتذرو پر نقش و نگار گلعذار روزگار ساخته بودند در حالیکه
شهباز حالت صداقت بکمال در هوای جستجوی اخبار کیفیت احوال
فیروزی اشتمال ان همای همایون فال اوج سعادت و اقبال سیار بود
عز وصول یافته طومار گوشه تاج خرمی و ابتهاج مخلص عقیدت مدار گردید
و هدیه نارنجی که گوی لطافت از ترنج غبغب خوبان گلعذار ربوده و عطیه
ماهی که از غایت نزاکت از چاه زنخدان بتان لاله رخسار آب خورده
برسم ارمغان و یاراوری محب صادق البال سمت ارسال یافته بود
باعث شگفتگی نارنج بهار عشرت و کامرانی گشته ماهی سرچشمه زلال
امانی و آمال را کامیاب موجه حیات جاودانی کرد انید

در جواب نوشته یکی از اطبا قلمی شده در هنگامیکه بنا ساز کاری هوای دوری و سوء
المزاج اخلاط جمهوری اقسام اسقام یاس و حرمان بر مزاج شخص خاطر طاری

و مراد الام ناکامی بجسم ضمیر موت تخمیر ساری شده بود مفرح
غم زدای بهجت افزا و جوارش دلکشای مسرت بخش اعنی رقیمه موالفت
پیرا و وثیقه خلت آرا بدستیاری طلب حذاقت لضیف کلک مسیحی
اعجاز زدا از بلبل الطیب الفاظ شیرین سمات و بنفشه و ریحان خطوط
و عبارات و اجزای مرکب القوای لفظ و معنی و لالی و جواهر بیان رنگین
و مرجان و مروارید استعارات بلاغت آگین ترکیب نسخه بجهة تقویت
صاحب فراش بستر غم اعنی دل دردمند دوستی توام ارسال فرموده
بودند رسیده طباشیر پاش عنوانش مادهٔ خرمی در مزاج شخص خاطر
برانگیخت و حلاوت انگبین مضامین دلنشین حرارت فرا فرا در کام
تلخ کامان حرمان شربت خوشگوار کامجویی شیرین کامی بخشید و دماغ
جان و جنان از تاثیر نشا سرشار و کیفیت بخار مفرح فرح بخش
مجمعهٔ استقامت ذات معلی صفات بخندان انتعاش یافت

١٢٢٩

که بموجبی از کلیات آن تشریح تواند نمود اگرچه پیکر هیولانی بدرد دوری
صوری گرفتار و جان بی سامان از آرزوی نزهت الارواح محفل سامی
در آزار است لیکن بحمد الله الملک المتعال بمواد مزاج اخلاص امتزاج را
بمداوای معاجین قرب باطنی و دماغ جان و جنان را بمفرحات الفت
معنوی قرین اعتدال میدارد امید که حکیم علی الاطلاق از دار الشفای توفیقات
غیبی و مائدات لاریبی ازان طامفرحات دریافت خدمت وافی نهمت
که شفابخش بیماردلان عوارض روحانی و جسمانی دردمندان الام هجرانرا
زکی باده مرام توقع آنکه گاهی بسر انگشت خامه عطوفت ختامه که نبض
شناس تعلقات شوقمندان مکالمات روحانیت متفقدات اعلان
حالات مسرت سمات دل اخلاص منزل را دکوپایی نسخه بارجاع مهمات
٩ فیض مفاهات خاطر ناکام را مسرور فرمایند **به یکی از اطبا قلمی شده**
که چون عهدی بود که رایحهٔ ارزو ایح روان بخش ملاطفت و ودلو دشیمی از

عطارخانه مودت واتحاد مشام جان این صداقت بنیان برسیده
وکام مرام محبان را از شربت خوشگوار مژده سلامتی ذات معلی صفات
شیرین نفرحصه وباجزای مرکب القوای رشحهای کلک اعجاز نگار شافی
مرضای دلهای دوستان گردیده ومخلصان صادق ویکجهتان موافق را
بگوارشات نگارشات دوستیآیات ومفرحات مفاوضات بلاغت
سمات مسرور نفرحصه اند درین ولا که زمان رنجوری ودوری متمادی گشته
وضعف دل مخلصان مهجور ومهجوران رنجور از حد گذشته وتعویق
در کنگره عهد مصادقت ودوستی بهم رسیده بود وفلان عازم
دارالشفای حضور لازم السرور بود بر ذمه اخلاص لازم ومتحتم شمرد
که بوسیله تحریر این ذریعه مخالصت ودیعه شمه کارشمه از مراتب
استداد وضاع مفاصل ایام الفصال ووفور خواهشمندی وبیان
شمه از مدارج شوق مافی البال مبادرت نموده توقع آنکه گاه گاهی
نسخه

نسخه بند عطارخانه دارالشفای التفات را مقرر فرمایند که قدری از
دوا الملک رشحهای کلک اعجاز سلک را که شفابخش بیماردلان عوارض
فراقات در کاغذ پیچیده بجهت تقویت صاحب فراش بستر غم اعنی دل
دردمند دوستی توام ارسال فرمایند وگاهی از معاجین مرکب از
یواقیت رمانی عبارات شیرین ولالی لورانیه استعارات رنگین
ومشعر بر اظهار ارجاع مهمات فیض قرین ومحتوی بر مژده سلامتی ذات خجسته
آیین بهره باشد **دیباچه قباله مزرعه** زلال چشمه سار مقال حمد قادریست ۹
لایزال که دریای خضرای سپهر از ینابیع قدرت کامله اش قطره وپرتو مهر
انور از انوار مکرمت شامله اش ذره مزرع سبز فلک با اهتمام دهقان
ارادتش قبل از حلول اصل باقطاف وسنبله هم قرین ویکنوع از جلبی
سافل حاصل زراعت مشتیش خرمن ماه وخوشه پروین است جل قدرته
الکامله وعظم حکمته الشامله ودرود وافر وسلام متکاثر جناب پیغمبری را

نایق است که انهار اسلام بدستیاری نیروش در عین جریان وکشت
زار ایمان با بیاری رشحش شاداب وریان است و بران واصحاب
ان سیما رونق افزای امور اسلامی علی عمرانی کی ما یکی ان اجتهادش
دررها دین افت مزرع اهل مشرکین وزور بازوی اقتدارش
درمعرکه کین قاطع نخل حیات منافقین است صلوات الله علیه
وعلیهم اجمعین دیباچه جایزه بخوانین نویسند چندانکه نسیم مشکین
شمیم بهار رمشاطه قدرت کردکار چهره ارای عرایس ابکار شکوفه
وازهار است همواره چمن بهار دولت واقبال وگلزار بی خس وخار
عظمت واجلال بندکان ذوی العزو الاحتشام عالیجاه رفیع جایگاه
دولت وشوکت واقبال همراه عظمت وحشمت واجلال دستگاه
دوستی ومودت ومؤالفت اگاه خانی جلیل القدر والمنزله والشانی
اخمی مکانی دام اقباله العالی درچهار چمن فصول اربعه طراوت انده

واز دولت

وازدولت بردکل چمن حوادث دوران درامان باد بعد از گلشن آرائی
دعوات وافیات بلانهایات اجابت ایات ولیس ازجهر برایی
تسلیمات زاکیات مصادقت علامات که گل برسبد گلستان
دوستی وموالاتست برصفحه ازهار اظهار مدعا میکند نو دیباچه
همواره کوکب طالع بلند وستاره بخت ارجمند عالیجاه رفیع جایگاه
عظمت وحشمت واجلال دستگاه شهامت وبسالت انتباه اخوی تقام
زید عمره از مشارق جاه وجلال طالع ولامع باد بعد از اظهار
مراسم دعاهای اجابت ایین وادای لوازم ثناهای صداقت تضمین
مشهود میدارد دیباچه همواره کوکب باهر النور واختر جلی الظهور
طلعان عالیجاه رفیع جایگاه دولت واقبال همراه محبت ومودت اگاه
ملاذی اخوی مکانی دام اقباله ازمشرق دولت وبختیاری وازافق
عظمت وکامکاری طالع ولامع بعه ضیا انداز مسند شوکت

وشهریاری باد بعد از طلوع اختر دعاگو ضمیر منیر مهر انگیز امیدلیو دیباچه
همواره گلشن اقبال و چمن برومند کامرانی والای عالیجاه رفیع جایگاه
حشمت و محبت آگاه مودت و یکجهتی انتباه مصادقت و موالات اکتناه
اخوی مکانی ام از رشحات سحاب فیض مکرمت ایزد متعال بحر
و بار آن بعد از خرم حلو نبات نهان و مصادرات دهر دون در حفظ
و امان ملک منان باد بعد از تشیید مبانی دعوات وافیات و
رضیه قواعد مودت و انکار مرالفت آیات معروض رای مودت ارا
میدارد دیباچه همواره بهارستان خاطر فیض مظاهر عالیجاه رفیع جایگاه
محبت و مودت آگاه رافت و مصادقت انتما اخوی مقام زید قدره
از نسیم تفضلات بیغایات حضرت سبحان خرم و ریان و از
جویبار عنایت و احسان ملک علام خرم و شاداب باد بعد از گلدسته
بندی ریاحین دعاگویی مصادقت پیرا میدارد دیباچه

همواره

همواره اختر اقبال و انجم اجلال عالیجاه رفیع جایگاه عزت و دولت دستگاه
پناه مودت و محبت آگاه اخوی مکانی از عنایات بیغایات حضرت
ذوالجلال از مشرق دولت کامرانی طالع و لامع بوجه مورد خیرات
ایزد متعال باشند بعد از تبلیغ دعوات وافیات اجابت سمات
و انطوای مراحل وفور خواهشمندی بدریافت ملاقات گرامی مشهود رای
خورشید ضیا میدارد دیباچه همواره گلشن خاطر فیض مظاهر عالیجاه
رفیع جایگاه صداقت و خلت و رافت اکتناه محبت و مودت و
عطوفت انتباه زید عمره از آسیب حوادث روزگار مسموم
لیل و نهار در حفظ حمایت ملک علام بهر آیینه ضمیر مودت تخمیر
از نظاول زنگ کدورت و دستبرد غبار ملالت مصون و محروس باد
دیباچه همواره محفل خاطر عاطر و مجمع ضمیر منیر سعادت مآثر
عالیجاه رفیع جایگاه اخوی مقام زید قدره با نکات شوق لهر مسرور

و جمهور لبعه از دور روزگار روشنش لیل و نهار مصئون و محروس باد
بعد از تحفه آرایی دعا مشهود رای مودت آرای دوستی اقتضا میبدکه
دیباچه همواره گلشن خاطر خطیر مودت تخمیر عالیجاه رفیع جایگاه اخوی ارام
از هبوب و شمول نسایم حضرت در گلزار گلبهای مقاصد و مطالب
لا ینی و لا یلی بار لعه در هر باب و هر حال مصحف در بهر المنون و عین الکمال باد
دیباچه همواره گلهای تاییدات سبحانی و ریاحین توفیقات ربانی در
گلبن وجود و حدیقه فایض الجود عالیجاه معلی جایگاه اخوی مقام شگفته
و ریان و امور دو جهانی بر وفق خواهش احباب منتظم و مضبوط باد
دیباچه چندانکه عرصه هستی و ایام مشیت ملک علام بر دوام میپاید
امید که ایام دولت و اقبال عالیجاه معلی جایگاه اخوی ارام بکام و لایم
مهام و انجام امور خاص و عام در قبضه اقتدار و اختیار ملازمان ایالت
مستدام و علی الدوام باد بعد از افتتاح ابواب گلستان دوستی
نولان

نولان مشهود رای مهر انجلا میداند دیباچه همواره عنان توسن لا ینی و لا یلی ایام
ابرش تیز رفتار روزگار در قبضه اختیار عالیجاه اخوی مقام بعد از کشتی امل
لیل و نهار از ازمنه و امصار در حفظ حفیظ رایض اقبال باد بعد از تکمیل فواتح
دعوات زاکیات و ترسیل روایح تحیات وافیات مشهود رای اخوت پیرا
میداند دیباچه همواره خلوتکده خاطر قدسی مآثر عالیجاه اخوی مقام از انوار عواطف
و الطاف جناب سبحانی منور و مصفا بعه دایما عارج معارج عزت و اقتدار
باشند بعد از رفع دعوات اجابت بینات و اظهار شوق ملاقات موفور البهجات
مشهود میداند دیباچه همواره مسند دولت و اقبال و معلی سریر عظمت
و اجلال از زیب وجود فایض الجود ملاذان عالیجاه رفیع جایگاه اخوی مقام مزین
و محلی بعه معطوف لعفوات جناب اقدس باری باشند بعد از تا بیمن مبانی
خلت و ودلو مکشوف ضمیر منیر مهر تنویر میگرداند دیباچه همواره آیینه ضمیر منیر
مودت تخمیر عالیجاه معلی جایگاه محبت و مودت آگهشناه موالفت و موالات

اشباه اخومیکانیم زید قدره العالی اززلکی ارکیه ورت نان مصون و از صیقل
عنایات فاطر سبحان مصفی و مجلی بهمه پیوسته از آفات و بلیات دوران
در حفظ حمایت فاطر سبحان بهمه کامیاب اعلی مطالب دو جهانی باشند
بعد از طی مراسم مراالفت دولا مشهور رای خلت پیرا میدانکه دیباچه همواره
ذات کامل الصفات و وجود فایض البرکات عالیجاه رفیع جایگاه شوکت
و جلالت دستگاه شهامت و بسالت انتباه عمده الخوانین العظام ... نظام مقام
زید عزه العالی از فاطمه بلیات دوران و آفات زمان در پناه حفظ ملک
منان بهمه کامیاب مطالب دو جهانی باشند بعد از تبلیغ مراسم
دعوات بلانهایات مشهور رای دوستی اقتضای مودت آرا میدانکه دیباچه
بساط نشاط و انبساط در بارگاه خاطر الفت و ارتباط همواره گسترده
و منبسط و امور دو جهانی بتاییدات عنایات اقدس ربانی بر وفق خواهش همیشه
احباب منتظم و منضبط باد بعد از بسط بساط دعا چهره گشای شاهد

مدعا

مدعا میگردد دیباچه همواره نهال میمنت مآل وجود خیریت نمود عالیجاه
معلی جایگاه حفظه الله تعالی از رشحات سحاب مکرمت حضرت عزت مخضر
و ریان بهمه کامیاب حصول مطالب و مقضی المرام مآرب باشند بعد از تشیید
قواعد خلت و وداد و تاسیس اساس موالفت و اتحاد مشهور رای مودت اقتضا میسازد که
دیباچه چند انکه گلهای ماه و مهر در چمن سرای سپهر سرسبز و شاداب میباشد
امید که گلستان خاطر خلت مآثر عالیجاه معلی جایگاه عظمت و حشمت
و شوکت و اجلال دستگاه اخی ام از فیض رشحات سحاب ایزد متعال
طراوت پذیر و نضارت بخش بهجه گلشن آرای ریاض دولت و اقبال و بهار
پیرای چمن فرخی و اجلال باشند بعد از آرایش گلستان دعا مرفوع رای محبت
پیرا میداند دیباچه چند انکه گلستان عالم امکان از رشحات سحاب فیوضات
فاطر سبحان مخضر و ریان است غنچه خاطر مرافات و خاطر ملاذ عالیه از اهتزاز
نسایم عنبر شمیم ایزد منان شگفته و خندان باد بعد از گلدسته بندی ریاحین

دعا مشهور رای موالات پیرای مودت اقتضا مینماید که دیباچه چند انکه اوراق
لیل و نهار را بر شاخسار روزگار حضرت وجهار گل فصول اربعه را در
جویبار حوادث دهور و اعصار نضرت باشد کتب روشنه عمر و زندگانی ملاذ خلایق
باثمار سعادات دو جهانی بارور و گلهای کامرانی و آمال در بوستان دولت
و اقبال روز بروز تازه و تر باد بعد از اهدای دعوات اجابت آیات
مکشوف رای مودت پیرا میدارد که دیباچه تا چمن سبزفام سپهر از گلهای
ماه و مهر رنگین و گلشن افلاک را کواکب ثوابت و سیار زیب و زینت
امید که حدیقه عمر و زندگانی ملاذ خلایق بگلهای رنگارنگ آمال و امانی
قرین و روضه کالبد گرامی بانواع سرور و شادمانی رهین باد بعد از تبلیغ
دعوات بر لوح مودت سمات مرتسم میگردد که دیباچه تا گلزار جهان و گلستان
امکان به شکفته گلهای رنگارنگ بهار و خزان با پیرایه فیض فضل
حضرت یزدان مخضر و شاداب است گلهای عظمت و اجلال ملاذ خلایق

ازو

ازوست بر حوادث زمان و شدائد دوران در پناه و امان ملک منان
باد بعد از صحیفه مودت و ولا و ادعیه وافیه صداقت انتما مشهور رای
صافی اقتضا مینماید که دیباچه تا طایر زرین بال آفتاب جهانتاب
در هوای وسیع الفضای افلاک بال فشانی مینماید همواره شهباز
بخت و سعادت در اوج دولت و کامرانی در پرواز و از [illegible] بمطالب
و مقاصد همیشه شکار انداز باد دیباچه تا مسند و بهای سپهر خضرا مربع
نشین مهر زرین لقا مزین و ساحت عرصه غبرا از فروغ انوار ماه ساطع
الضیا روشن است پیوسته وجود بجود عالی زینت افزای اریکه دولت و
اقبال بمثال [illegible] و وساده پیرای محفل کامروائی و اجلال و بهجت شکار باد شنید
بعد از ترتیب انجمن دعا مکشوف رای خورشید اعتلا میدارد که دیباچه چندانکه
طراح بهارستان وجود و حدیقه پیرای گلشن غیب و شهود فضای بساطین
سپهر کبود را بانواع گل کاری صنع محمدها آراسته و پیراسته های گوشه

حدیقه راعم دولت واقبال از اهتزاز نسایم عنایت ایزد متعال شگفته
وخندان و ازهار حشمت واجلال برشایح غمایم مکرمت قادر ذو الجلال
مخضر وریان باد بعد از اعلاء نهال دعائی که اغصان اجابتش بعروق
سدرة المنتهی پیوسته وانهای اشجار ثنائی که شاخسار استجابتش از
اوج درخت طوبی درگذشته است دسته بند شقایق حقایق
مدعا میگرداند **باهم قلم نویسند** تا طغرای جمع وجمع قلم وامکان در نظر
دقیقه سنجان مفرده آفرینش حرف بحرف سنجیده ونسخه انتظام عالم
کن فکان در پیش رقم طرازان اوراق چه اتمام پسند رسیده باشد
منشور آفتاب ودستگاهی وطغرای سعادت ونیکو فرجامی آن کتاب
جمع کمال وارجمندی وقدر سنج مقادیر قضا وپایه بلندی ثبت
دفاتر خلد باد بعد از عنوان طرازی خامه خلقت ختامه ولیس از مرام
دعوات وافیات مودت آیات برضمیر منیر دقایق آگاه مرتسم میگرداند

دیباچه چندانکه دار الانشاء معلی سپهر در فسحت ارقام فلک
خرم چهر بعزم وجود دبیر روشن ضمیر مهر مزین است پیوسته انامل فرخنده
شمایل آن برادر بی نظیر در حل وعقد امور صغیر وکبیر جاری مجرای قلم نقد بر وبیان
جریت نظیر در عقده کشائی مهام کافه انام قایم مقام کلک قضا تحریر باد
بعد از انسلاک جواهر ثمین دعا وانتظام لالی حصصی قرین ثنا مکشوف
رای مودت اقتضا ومرفوع ضمیر منیر مهر انجلا میگرداند **دیباچه** نامه منشی دار الانشاء
ممالک کن ومکان ودبیر رقم سرای اقالیم ابداع وامکان بخامه قدرت
نگار بلاغت آثار کاغذ لاجوردی آسمان را بخطوط وشعاع مهر تابان
زیب وزینت داده پیوسته منشور دولت واقبال برقوام دوام استقرار
آراسته وتوقیع عزت واجلال بطغرای خلود واستمرار پیراسته باد بعد از
انشاء صحیفه دعای فالی از شوایب ریا ولیس از املاء مجموعه ثنای مشحون
بفنون صدق وصفا مرفوع رای عقده کشا وهشود ضمیر منیر مودت انجلا میگرداند که

دیباچه نشاء الله تا مستوفیان قضا و قدر روزی مخلوقات را در دفاتر
سنین و شهور ثبت نمایند گلشن وجود دیجور از فیض حضرت ودود شکفته
و خندان و از شدت بار حوادث نهان در امان ملک ستان باد دیباچه
تا سر رشته دفاتر سنین و شهور از دفترخانه روزگار در دست محاسبان
ارمنه و دهور بضابطه منتظم است همراه افراد مفرده عمر دانگ عمر و دولت
ملازمان عالی از حشو و بار زوران مصون و مامون بعد تتمه ایام شادکامی در روز
تا مجه گذارش ایام رندگانی در دفعه ایام با بقیه بما فیه الزایه محسوب و مجرا باد
بعد از مفرده نویسی مجموعه محبت و ولا و پس از منها منون مراتب
شوقمندی از گوشوار جمع تکیت و شمار به واه آرزومندی خود را بدینگونه
بگلوه جمع درمی آمد دیباچه مادام که رقم طغرا از دیوان غیب و شهود
طغرا نگار احکام هستی و بود هر موجود باشد پیوسته ارقام لیالی و ایام
بطغرای عمر و دولت عالی مزین گردیده زینت افزای صفحات کتاب دفتر دانش

دالکو

و استعداد بعد رونق فزای حدیقه مناعت و ارجمندی باشند بعد از گلدسته
بندی دعای بمنتهای کل رنگین هرعا را از پس بچه نظاجهی نامیکردانند هر اسله باجاب نویسند
همواره تا سراج المنیر الخیم واختر و مصباح الهدایه چهرانور زینت افروز طبقات
سپهر اخضر است مجمع الانوار وجود مسعود نوربخش محفل دولت و عزت
و مفتاح الفلاح ذات سعادت نمود فاتح ابواب الجنان مجدت و کرامت باد
بعد از اشارات دعای اجابت اقتضا که قانون گلزمان بیرمایت مشهود رای
عالم آرا میدارد که شغای خنشکان انتقام دوری و کوهر مراد معنوی و صوری
یعنی نهج البلاغه مراسله سامی و قاموس مفاوضه مفاوضه گرامی که مخزن الاسرار
درر غرر معانی دلپذیر و مطلع الانوار رغبات الفاظ بی نظیر و جامع حکایات
رنگین و نقل عشاق کنایات شیرین بود در زمانی مسرت سرشت و مکانی
خوشتر از هشت بهشت بچه از رخسار عرایس ورود گشوده در حالتیکه خمسه خواس
اخلاص اساس در سبعه ایام مترصد ورود تحفه سلامتی ذات فرخنده صفات بود

بمطالعه کشاف مضمون مسرت مشحون و ملاحظه تحفة الاحرار معانی بهجت مقرونش
که از مختصر تلخیص ان مطول احوالات و تفسیر سلامتی ذات سعادت صفات
بمدارک مخلصان میرسید موجب نهایت مسرت و بهجت گردید • اگرچه پیکر
هیولانی بدوری صوری گرفتار و جان بی سامان از آزار زحمت الارواح
مثنوی ساحل د شوق گلشن راز مجلس گرامی پیوسته در آزار است لیکن بحمد الله
الملک الاکبر قرب باطنی از ارتباط هیولا و صورت بیشتر و الفت معنوی از
امتزاج لفظ و معنی افزون تر است امید داری از فیض فضل حضرت باری
است که مس وجود بی بود از تاثیر اکسیر کیمیای سعادت طارمت رشک
طلای احمر و ذره بمقدار جسم فلکی از پرتو التفات که فنی از نفائس الفنون
ضمیر منیر فیض تخمیرات غیرت مهر انور و گلستان لالی و بوستان خاطر
اخلاص سگال از ترشح ابر مطر شفقت و مرحمت خاطر دریا مقاطر غیرت
خلد برین و ابر فی سپهر خضر گشته است عاری این سالک مسالک ارادت

است که اکثر اوقات لمعات مهر منیر مراسلات گرامی از مطالع التفات
طلوع داده از غیبی لحیات ترشحات اقلام بلاغت فرجام جان بی سامان را
حیاتی تازه و بهجتی بی اندازه بخشند و از اعلان کیفیت حالات فرخنده آیات
مسرت افزای ضمیر محبوبیت تاثیر گردند و خدمات اتفاقیه را مقرر فرمایند
که مخلصانه بتقدیم ان پرداخته از ذخیره امید واری سازند باقی قامت
قابلیت بحکمه المتعین لطف الهی مسطور و ذات بابرکات در بدایت و نهایت
هفت پیکر هر هفته و سی فصل هر شهر و عمل سنه هر ماه مکرم و معزز باشند

مراسله که مرحوم میرزا صادق نامی بمرحوم میرزا شیر الله در خصوص مقراض قلمی نموده بود بر و مقراض بعنوان تذکره

که از انجا که این مخلص ارادت فرجام بحمد الله الملک العلام از شفقت خدام
ذوی الاحترام بمخدوم ما برخی از اوقات بعضی ضروریات بدوستان بخشیده
و کام جان از فیض مسئول یاران شیرین گشته و از شراب فرح بخش خاطر
جرعه مدام کیفیت سرشار مسرت دیده به بسیاری از ارباب همت رسیده

دولت خدمت اشفاق ... ابهای شوق نور دیده نظر با بهترات احوال

ملاذا زا قیاس از حال خود نموده و بتحریر رقعه بچه‌ارزش شاهد مدعا گشته بهر اجر

که در نظر ارباب همت چیزی و بقدر و قیمت دانگی و بشیزی نسبت از ملاذان

حواشمند و برقعه هم اکتفا نکرده مشافهه با ظهار آن پرداخت وخود را

بورطه خجالت انداخته در پیش نفس شرمنده ساخت ملاذان خاک

بر فرق همت بیخته و عقد کرم را گسیخته و آبروی سخاوت را ریخته و بتاثر

مضایقه که از خاشاک کرم برآورده و بدست تاخیر و تعلل در دامن

عذر نامعجه او بخته برسیکه ایادی امساک ارباب نخوت را جواب و خود را

متمسک بجواب ناصواب سازند بذل و بخشش آن مطاع نارواد دلیر

گرفتن ازان کالای کم بها و قطع نظر نمودن ازان جنس بی سروپا و اجرای

این سنا و عطارا بوقت حرکت از شیراز محول نموده و بمقراض امساک

رشته سخاوت و علاقه همت را قطع فرموده و ازاین خواهش الواب

ندامت بر روی مخلص گشته در لاابن بخشش جزئی را بپای مضایقه بپیچ

الحق بوالعجب کاری و غریب رفتاری کرده‌اند و از سرچشمه کرم عجب آبی

بروی کار وارد مخزن هم خورش بغذی بیاد تا را اهل نگاه آورده خفاه سرد فستر

اهل کرم و سرخیل ارباب همم و تاریخ گرجهان معن و حاتم خواهد بود مخدوم

وملاذ و ملجاء و معاذ بنده مخلص گدا و چندان پی سروپا نبودم که اخذ مبرا ضی

بمایه و چنان مطاع فرومایه را مغتنم و از مواهب معظم و خود را از وصول

آن ممتحن دانسته در تلافی و تدارک آن نکوشم و چشم از ولوع این

احسان بپوشم و آبروی استغنا را باین کاسه کالا نفروشم چیزی از تفضلات

داور پاک و پیام الطاف خالق عناصر و افلاک پیش چشم همتم از سمک

تا به سماک هموزن مشتی خاک و گوهر تابناک پیه بهاتر از خاشاک و در نظر

فهم و ادراک آن جفصلی شیعه نکبر و امساک است نظر بکمال خود این

بذل جزئی را در نظر ملاذان بغایت سهل و آسان دیده و این صعوبت را

خالی از ذهن پریشان پسندیده، هرگاه مثل مخلص شخصی از قبیل ملایان کسی
خواهش باین سهولت کند در عرف ارباب دانش متعارف است که بر حق
منت گذاشته در همان آن بعمل آورند و وعدهٔ وقت حرکت ببندند
و عار عذر و توحید را بر خود نمی‌نهند تا محافظت مغراض باین شدت
چه بر اعتبار ملایان می‌افزود و تخصیص چه کمالی از آن ممکن بود اگر ملایان
رونق قلمدان و وجود اسباب از سرمایه کمال یا آلات علم و افضال
یا اسباب جاه و جلال فرض کرده اند زهی خیال محال و زهی خجلت
و انفعال اگر رونق قلمدان به تنقیح اسباب آن باعث حصول وجوب
همه احوال شدی هر جاهل نادان که حروف قراضه حرف آن نحوی فلاطون
زمان و بوزرجمهر دوران بودی و هر طفل سبق خوان که یک بشیز با جز
بر بهای بنگونه ادوات یعنی قلم و دوات دلیری در میدان دانشوری
و عرصه نکو محضری مضمار معنی پروری یعنی برتری از انوری و خاقانی

الحال

ربوی والله العزیز المتعال که نسبت کمال بقلمدان نقاشی و خوش
مغراضی و خوش قلمرانی نیست و هر ساده که کسی که این مهملات را دام
کمالات شمارد و در محافظت این حشایش شروط مبالغه مرعی دارد میباید
که بت مخلص ملایان که پر رونقی قلمدانم طعنه بر بازار شاهدان زشت رو
و خنده بر گفتار شاعران بدگو میزند بحمد الله العزیز الاکبر مشاطهٔ کلک سحر پرورم
آرایشگر عذار عذرای هنر است و ماشطهٔ قلم معنی گسترم چهره پرداز عروسان
اوراق و دفتر و نهنگ خامهٔ فیض اثرم در بحر ژرف بلاغت شناور و کلک
مانی فریبم رشک فرمای مانی و بهزاد و از صورتگری خامهٔ سحر زیبم بازار
صورتخانهٔ چین کساد بنان سعادت اقترانم قلم در کف عطارد شکسته و باروی
بانیروییم در میدان تحریر دست دبیر فلک بر پشت بسته حسن خطم بر خط
و خال نوخطان خط ابطال کشیده و دست هنر پیوستم عروسان
نیکو عذار و شاهدان زنهار رخسار حروف و نقاط را در حجلهٔ اوراق پرورده

از نهیب تیزه خطی کلکم در مضمار هنر هم اوردان را چه خطرهاست واز بیم
سنان جان ستان خامه‌ام از معرکهٔ کمال گریزان چه سلیکها با وجود پر و بقر
قلمدان از گهر ریزی بیان معجز نشان رونق از بازار گوهر فروشان بکلام
و با ما شخص اسباب ان مطاع کاسد شده و کالای فاسد گشته هنر را برونق
اورده ام بخاطر فاطر نرسد که غرض از تسوید این بیاض تقاضای مقراض
لا داشته بلکه مقراضی که تصید شد، که پیکرهٔ پیکرش رشک فرمای حورانست و
از وصف نفاستش قاصر طبع معنی ارائست اگر ذهن با صوت تحریر وصف
صدتش پردازد قلم را قلم سازد واگر شرح شدی ان را نگارد خامه فولادار
در دم بگدازد با وجود حسن جوهرش بازار جوهریان کاسد و با وصف
صفای صنعتش مطاع آینه داران فاسد درصورتیکه بقراضه مقراضی توان
خرید بمقراض هلمان چه حاجت و در حالتیکه ابروی دوستان را باب
مقراض فروشند باشان چه ارادت مراسله بعرض میرساند

ابجم

و چون زمان عدم اطلاع بر چگونگی احوال خجسته مال فلانی متمادی گشته
و کبدید عهد بندگی از حد گذشته بود در ینوقت که فلان عازم انحولا
میبود بر ذمهٔ اخلاص لازم شمرد که بر شمات این مضامین صداقت
ایین همراه گشت ظهور اخلاص دیرین را تازه و لبسوزن قلم و سر رشته
رقم اوراق روابط بندگیهای قدیم را شیرازه بیند متوقع انست
که همواره بزلال تحفه سلامتی ذات بابرکات بوستان خاطر اخلاص
مقاطر را تازه و برشتهٔ اطلاع بر چگونگی احوال شریف وارجاع خدمات
اوراق خاطر مشوش را شیرازه نمایند مراسله بعرض میرساند که
بخندان سموم و غموم مفارقت از خدمت لازم المسرت ساعی بر طاق
خاطر مخلصان ارزمند کارگر است که غیر از فاد زهر صحبت موفور المسرت
گرامی دفع سمیت ان در عروق و اجسام این ملکام تواند نمود و شوق
ادراک صحبت منبع البهجت عالی نه بنحوی بر مخلص غالب است که اگر

حقیقتا طبقات سموات صفحه و بحار علوی و سفلی مداد و اشجار اراضی
قلم و ملائکه افلاک تسعه کاتب گردند از عهده عشر عشیر آن بر توانند آمد
شرح حال مهجوران دل بدل توانند گفت این نه شیوه قاصد این
نه کار مکتوب است امیدوار است که هر چند زودتر بر وفق تمنیات
حجاب دوری و صوری مرتفع و بهره یاب حضور موفور الحبور ساخته گردد

مراسله بعرض میرساند چون مدتیست مدید و عهدیست بعید که از کلک عبیر
خامه مشکین ختامه گوهر نگاشته که کحل الجواهر دیده رمد دیده نیاز
و چشم تماشای یعقوب فطرتان کلبه احزان هجران را از مشاهده خطوط
مشکبار روشن سازد درین وقت که عدم اطلاع بر احوال خجسته مآل
از حد گذشت و تمادی ایام هجران و تطاول الام حرمان از حیطه طاقت
و تحمل تجاوز نمود بنا برین خاطر اخلاص آیین اقتضای آن نمود که بوسیله
این ذریعة المودة محرک سلسله وداد گردیده حضور را مذکور خاطر خلقت مآثر

سازد متوقع است که گاهی قلم مانی رقم را بچهره کشایی صورت احوال
خیر مآل فرمان داده بنگارش حالات خیریت دلالات و ارجاع هرگونه
خدمات مخلصان یکجهت را مسرور فرمایند **مراسله** آرزومند خدمت گرامی
بعد از ادعیه متوافره مشهور رای فیض اقتضا که آیینه چهره نمای شاهد
هوشمندیست میدارد که بمقتضای شیوه اخلاصمندی دایم الاوقات
بدعاگویی شبگاهان عالی مشغول و ازدیاد و تضاعف عمر و دولت علیه ایشان را
از درگاه بخشنده بمنت مستدعی و سایل است امید که چنین دعای شبگاهان
مخلص از صمیم قلب عنقریب بعز اجابت و منزل استجابت مقرون گردد
چون غرض تجدید عرض دعاگویی و ثناگستری بود زیاده مبالغه در
عریضه ننمود **مراسله** مخلص پر با بعد از اهدا هدایا دعوات اخلاص آیات
اجابت بینات و ادای تحیت مراتب اشتیاق و آرزومندی با دراک
شرف ملازمت کثیر البرکات که شیمه مخلصان صافی طویت و شیوه

محبان صادق الولا مشهود رای خورشید ضیاء عالم آرا و مرکوز
ضمیر منیر قمر انجلا میگرداند که اگرچه مراتب اخلاص موروثی و مکتسبی و
ظهور حسن و عقیدت و ارادتمندی از قدیم الایام مخلص واقعی سد
نسبت بملازمان عالی حاصل بوده مقتضی آن بود که در اوان زمان دوری
صوری از ملازمت کثیر المودت همواره بارسال مکاتیب خصوصیت
اسالیب و تحریک سلسله اخلاص و تجدید اساس اختصاص قدیم
و استبشار بمژده صحت و عافیت ذات تقدس سمات که سرمایه
کامیابیهای صوری و معنویست حاصل بوده لیکن بنابر بعضی شاغل
و جهات راضی بتصدیع ملازمان عالی نشده بحسب ظاهر باقدام مراسم
مراسله که ترجمان روزگار مالک و سالک این سلک شده اند
مبادرت ننموده بمداومت صحبت معنوی و فیض ملاقات روحانی
قناعت مینمود در وقتی که ایام هجران و تطاول الام حرمان

از حیط

از حیطه طاقت و تحمل تجاوز نموده بود لازم دانست که بوسیله ارسال صحیفة
الاخلاص فاتح ابواب مراسلات و مصدع اوقات ملازمان عالی گشته مترصد
انکه این مخلص از شرف حضور مهجور را که همواره مقتضات خصوصیت و اختصاص
جویای تحقیق چگونگی احوال صحت اشتمال است جائیکه ملازمان عالی را فرصت
باشد هشیار بر سر کار را امر و مقرر فرمایند که گاهی بانهای حقایق حالات
عافیت بنیان مسرور و خوشوقت فرموده خدمتی و رجوعی که در این صوب
اتفاق افتد بارجاع آن مخلص را ممنون گردانند که بعنایت الله تعالی حسب الامکان
به تقدیم رسانیده شود مراسله بعرض مینماید و چون شرح مراتب ارادت منزل
با وجود انعکاس صور اخلاص و اختصاص بر ضمیر منیر از قبیل تحصیل حاصل است
لهذا دگران را ضرور ندانسته بلکه ارتکاب فضل لاطایل میداند پس انعطاف
عنان بگران قلم مودت شیم را بصوب گذارش دعای پر مایه که رویه مخلصان
خیراندیش است اولی و انسب میداند امید که پیوسته خاطر عاطر از کدورات

روحانی و تألمات جسمانی مصون بجهه کامیاب باشند استدعای رجوع خدمات
چون از رسم ارباب موالات است اگر اظهاری دران باب نمایند یقین که
با نجاح آن مأمول و اسعاف مسئول مسرت بخشای خاطر مهر مظاهر خواهند
گردید که در هر باب و هر مواد مراسم دوستداری بعمل آید **مراسله** بعرض میرساند
که از هنگام مفارقت از فیض خدمت سامی الی الآن اطلاعی بر کیفیت احوال
خدام سامی حاصل و خدا شاهد حال است که بکدورت نایره هجران در آتشکده
دل مشتاقان مشتعل گردیده که اگر نه از ابر دستی رشحات سحاب کلک
گهر سلک تسکین بدهند بالمره خاشاک وجود بی بود مخلصان نابت و نابود
خواهد برد و لیس آتش هجران در کانون سینه محبان شعله ور شده که اگر قطرات
مطرات اقلام گوهر ارقام ابی بر آتش آن نزنند از کشت زار هستی
عقیدت مندان سر سبزی باقی نخواهد ماند نکنند و مند زندگی را بخور
از سموم مفارقت آفت رسیده و اگر از جویبار قلم مرحمت شیم آبیاری نشود

هر آینه از تند باد محرومی از پا در خواهد افتاد و نهال حیات عاریت
بکلی از آسیب خزان مهاجرت بی برگ و نوا گشته که اگر از چشمه سار
ملاطفت لولوی نیسان نزنند اثری از آن باقی نخواهد ماند چه شود گاهی بهاران
عرض مهجوری و درد دوری را از مسیحا دمی خامه اعجاز نما جانی تازه و فرحت
رسیدگان خوشتنگ ایام محرومی را از نسیم بهاری بر گلستان یکتا دلی
خرمی بی اندازه حاصل گردیده باجرای زلال عطوفت نضرت بخش خاطر دوستان
گردیده باعلام حقیقت ذات خجسته صفات و احوال خیر مآل مخلصان آرزو
مند را ممنون و مسرور سازند **مراسله** بعرض میرساند که هرگاه در عالم
مخلص نوازی جویای حال و مستفسر احوال ابتداعی صداقت قرین بجه باشند
مراسله بعرض میرساند که آتش فراق و نایره اشتیاق صحبت موفور البهجت
سامی بنوعی خرمن صبر و قرار مخلصان آتشکده سوخته که اگر بخور دارسکر
باین و تیره بگذرد گمان نیست که اثری از آثار آن باقی باشد دل پیش نفت

صورت احوال ازاو به پرس تا نحو حدیث شوق کماهی بیان کند است الرجاء

جناب اقدس باری از خزانه بیکران خود نعمت وصال روزی و این گمگشتگان

وادی فراق را بهجت آمده مشرف سازد مراسله بجز طیل ابی صبا

عرصه ده از عرب ران تازه نهال چمن خرمی و قدرشناس سخن و افهم و یکتا یار

جهان ادب و مهر و وفا را که فدا اش بد حالت که لیلا و نهارا بدعا گوئی داشت

شده مشغول و امید از کرم و لطف الهی است که هر کو ز انجا که بود نیل ملاقات

نوروزی شود این مخلص پیر بیب و ربا را اشتداد الم شوق حضور سنه

بکدیست که عشری ز الو فش بتوان دلو درین مختصر الشوق نگارش زبانی

که ز فیض شرف خدمت سامی شده محروم الی الان بکرات و مرات بتحریر

عرایض که همه محتوی و مشتمل و مبنی از اخلاص و لوب بود مصدع شده مصحوب سایر

که بفیض شرف خدمت سامی شده فایض بفرستاده بیقین است که همه در

نظرت جلوه نا گشته ولیکن عدم لطف تو مانع شده از انکه نویسه یکی

از کمی

نامه مشحون ز خبر کبری احباب و بارسال جوابی که بود مشعر بر مژده بر بیز

احوال نکو فال بنکوی دل غمدیده احباب خود شاد و کدوم ز هجوم غم و

محرومی از فیض ملاقات تو آسوده و از صحت ذات بگنده گفت خدا را چنین زمانی شده

ممتد که ز احوال تو ام نیست سراغی و ز بسیاری شوق تو بجوش سخته لازم

که بهر وقت کسی عازم الصوب بود در دسرت دله و هم بلکه محرک شود

شمه از لطف شما را پس درینوقت که این شخص مصمم شده احرام طواف

سر کوی تو بتحریر همین مختصر الشوق به پرداخته و ملتمس است که من بعد چنین

شیوه ناخوش نشود سالک و بل اکثر اوقات کنی خاطر این مخلص خود را تو

بارسال مکاتیب خوش و شرح دهی جمله حالات و کنی تازه قوانین ولا

چونکه مطلب نبود غیر دعا گو بیت امید که ایام تو باشد بدوام و تن

اعدای تو که هدف تیر بلای محن و عرصه دوران شود شش شکث واجب

تو که نه هم خوشدل و خوش حال و کنند ارزه اخلاص دعا سـ

مراسله بعرض میرساند که هرچند چهره بیاض صحیفه المحقه اررنگ رسوله
اظهار معاذیر تقصیر از خدمت آن برادر خوی افشان عرق خجالت
و مطلق عذر اینگونه تقصیر مرضی نداده نهایت میدانم که حمیت و غیرت
فطرت محرک سلسله محبت و برادریست بهر جهة فلان باسمه وار تمام
روانه درگاه جهان پناه سپهر احتشام و بهره یاب صحبت اندوت
والا مقام خواهد گردید البته آنچه لازمه محبتست در امورات
ش رالیه بعمل آمده خود را معاف ندارند و پیوسته خدمات اتفاقیه را
در رشته اظهار درآمده بعنایت الله تعالی دوستانه فیصل پذیر گردد
مراسله بعرض میرساند که هرچند درینعرض مدت بدو دست احرار
و ابرام بدلیل اطاعت و فرمان برداری امنای دولت دوران عدت
جاوید مقام متمسک و بدو پای سعی و اهتمام در شاهراه عبودیت
و خدمتگذاری واقفان عتبه علیه سدره احترام مسلک گردیده خود

از تیره حیرت بکعبه مقصود رساند بکذب تسنیع زبان ارباب غرض
و مدعا کار گردد و از وصول بمنزل سعادت مورث گردید چون امتثال
حدیث شریف مَنْ قَرَعَ بَاباً وَلَجَّ وَلَجَ بر امثال ما مخلصان و بندگان
اینده حلاوت نشان واجب و لازم و فرض و متحتم است بنابرین
مجدداً با هزار گونه عجز و خاکساری و نهایت رجا و امیدواری فلان
معتمد خود را روانه دربار سپهر مدار اقدس و تحریر این صحیفه المحقه
مصدع اوقات فرخنده ساعات گردید نظر به حمیت و غیرت فطری و محبت
و مروت جبلی در امورات دوستان خود را معاف نفرموده نوعی
نمایند که انشاء الله تعالی بیاری لطف و محبت ملاذانه تعالی امورات مخلص
بر وفق خاطرخواه فیصل و عالیشان مشار الیه را مقضی المرام روانه فرمایند
پیوسته مخلص را از گذارش حالات خیریت دلالات و ارجاع هرگونه
خدمات مسرور و ممنون فرمایند مراسله بعرض میرساند که از آنجا که پیوسته

گلزار آمال خصوصیت اشتمال و حدیقه خاطر موالات ذخایر منتظر اقطار
امطار نیسان محبت و احسان و وصول فیروزی حصول اهتزاز نسیم
عنبرین شمایم تحفه سلامتی ذات معلی صفات رفیع الدرجات فیض توامان
میباشد و مدتهاست که مراسله ضیای دلگشای اطلاع بر کیفیت
احوال بهجت مآل حدیقه بهجت ترشحه است درینوقت که رایع عازم کعبه
حضور و استعلام صحت ذات قدسی صفات لازم الذمه دوستان
مصادقت سمات بود بوسیله تحریر ذریعة الاخلاص محرک سلسله ارادت
گردید هرگاه مراقبت خاطر موالفت اشتمال جویای حال ابند و ستار ارادت
شکال بوده باشد لله الحمد والمنة از تفضلات ایزد سبحان و مکارم اشفاق
ملازمان حیات مستعار باقی و شاهد صحت در بزم وجود ساقی و عرض نواتح
موقوف بوقوع ملاقات است که عنقریب علی احسن التقریب بفضل
و ورود شقه طریقه انیقه التفات مقتضی است که بخلاف ایام گذشته

همواره خاطر حزین و قلب اندوهگین بارسال مفرح دلگشای استعلامات
مراسلع مصادقت امتزاج مسرور و پیوسته این اخلاص منشد را بتقدیم مهمات
و خدمات مأمور فرمایند که انشاء الله تعالی در انجام آن شرایط تجبر بعمل
آگه‌تر شود مراسله بعرض میرساند که جای شریف منیف ستکان سلک الملکان
عالی در چشم مخلصان بسیار نمایان و خالی و امیدواری بکرم لایزالی
چنانست که ذات کامل الصفات متعالی در همه حال محفوف بعنایات
ذوالجلال بوده با کمال صحت و عافیت معاودت و شرف دست بوس
حاصل بکنم چون مقصود منحصر بود بزواید اطناب جسارت ننمود هرگاه
تا زمان ادراک فیض حضور مستلزم الحبور سامی مخلص را الصد ور لوازم مشتاقات
و ارجاع خدمات لایقه سرافرازی بخشند روزگار مخلص خواهد بود مراسله
بعرض میرساند که مدتیست مدید و زمانی بعید که دور ماندگان بزم حضور
دستور شده کان انجم نظر را در طاق نسیان و فراموشی گذاشته

ودر بوته هجران که اخته وبصد هزار مرحله از شفقت دو رانده اخته از رشحه
قلم الفت شمیم گشت زار لب تشنگان وصال را طراوت بخشیده اند
چنانچه دل محبت منزل دوستان بتعارفات رسمی خورسند باشد بذره
کاغذ مضایقه کردن وخاطر مشتاقان محزون را بر همه فرحون از رابطه خلفت
دور داشتن حال بخلاف ان قدها کرمت و لالک تحریر صحیفه للاشتیاق
پرداخته مترقب است که فراموشی را مدخل نداده ومغایرت وجدایی نشود
منظور نظر جهه بخلاف ایام گذشته گاه گاهی دوستان را از حقه استقامت
ذات معلی صفات مسرت مند وارجاع خدمات همت گذار که هر اینه
بر مراتب اعتقاد و یکانگی افزوده در تقدیم خدمات شرایط بندگی بجا اورده شود
مراسله بعرض میرساند که خوشا روزیکه بسعادت بارزیابی محفل سامی
فایز گشته بدیدنیت شده ایدحرمان را مشافهة عرض نماید چه این مطلب نزاکتیست
که بجرب زبانی قلم وجنبش بیانی رقم متبعی مؤدی گشته نه صحاری صفحات ترا

ادنی

ان قسمت است که محلّ رحال مضامین ان تواند بود ونه شارع سطورش
ان وسعت که کاروان ای معانی دران باسانی عبور تواند نمود در نمیمت
ازینجهة کاهی سمند خامه را عنان لوب کشیده باب اکثار عرایض را فراز
وکاه در اینمعنی زبان ملامت قلم شفقت شیم را بر خود دراز کرده ومع هذا این
این شیوه را در عالم خلاش اداب اقرب دانسته بهمه حال در همه باب
به اشفاق الطاف جبرام مستظهر بوده اگر تقصیری نیز رفته باشد متوقع عفو است
مراسله بعرض میرساند که چمن مرتبت مدیدکه رایحه از روایح دوستی بعطر
بخش دماغ اینمخلص پربار رسیده ونسیم ملاطفت از مهب التفات بملاذ
بحدیقه امال این دوست صداقت پیرا نوزیده لا جرم در نیوقت ه
رافع رقیمة الاخلاص روانه ان صوب بود لازم دیده خود را بوسیله مذکور
خاطر عاطر دریا مقاطر عالی را محرک سلسله اتحاد کرده ونا دادن ادراک حضور
موفور السرور عالی متوقع است که پیوسته بارسال رقیمات مسرت ایات

وارجاع خدمات اتفاقیات مختلف این را مسرور و میفرحه باشند

مراسله بعرض میرساند که چون مدتیست که اخلاص صداقت منظور از بهجت
حضور موفور السرور دور و از انجمن خدمت لازم المسرت مهجور مانده
وبهیچ وجه اطلاعی از صحت ذات عدیم المثال حاصل نیست لهذا در وقت
که حامل عریضة الاخلاص عازم حضور بود لازم دید که بمضمون الکتابات
نصف الملاقات تحریر و ترسیل این صحیفة المودة محرک سلسله
یادآوری داشته محقق بیقین حاصل است که در هر باب نظر بمراعات
حفظ الغیب مقتضیات محبت و ولا بظهور خواهند رسانید طریقه انیقه
موالات منیفه مستلزم است که همواره فاتح ابواب مکاتبات
مودت سمات بحقایق احوال محامد اشتمال و صحتمندی ذات عدیم المثال را
باعلام مهمات و مرجوعات اتفاقیه نگارش پذیر کلک مودت مسیر مسرور و مبتهج میفرموده باشند

مراسله بعرض میرساند که چون مدتیست مدید که این صداقت توامان را

اطلاعی از حقیقت احوال سعادت اشتمال علی‌الحال حاصل نیست لهذا در وقت
که حامل صحیفة الشوق بصوب حضور موفور السرور عازم و استعلام صحت
ذات معلی صفات بر ذمه دوستی لازم بود بنگارش این الوداد مبادرت
نموده ضمنا اظهار میشود که در این اوان فلان وکیل زوجه فلان از قرار نوشته
علیحده بخصوص فلان و جمعی شاهد بر حقیقت و ملکیت موکله خود گذرانیده و
باتوسیله ید عدوان متصرفین را به ثبوت رسانیده لهذا نگاشته کلک
مطلب نگار میشود که بورود صحیفة الوداد و وصول عریضه فلان البته بمقتضای
رویه معدلت احدی تعیین و بعهده او مقرر فرمایند که کار روانسرای مزبوره
از ید عدوان متصرفین انتزاع و بتصرف موکله مزبوره داده هرگاه متصرفین را
سخن حسابی بوده باشد انهارا باتفاق نزد اهالی شرع انور مامور و مقرر
فرمایند که بحقیقت گفتگوی طرفین رسیده بنحویکه مقتضای قانون شرع مطاع بوده
باشد از انفراد معمول دارند و تا زمان ادراک نعمت حضور موفور الحبور

همواره خاطر مهجور را بمژده سلامتی وجود مسعود قرین بهجت و سرور دارند **تعزیت نامه**

بعرض میرساند که از واقعه جان گداز طاقت پرداز که درین ایام روی نموده چه

گوید و چه نویسد که از حرف این خبر وحشت اثر چراغ هوش خاموش و

از دهشت آن زبان خامه را لال و رسم تحریر فراموش گردیده است تا بیان

حال مرام درین مصیبت عظمی چه گذشته باشد امید که حکیم علی الاطلاق درد

جانکاه الم این فراق را بشربت تسلی شفا و آتش جگرسوز صعوبت این

واقعه را باب شکیبائی انطفا بخشد ملاذا بر صغار و کبار متوطنین شهرستان

امکان ظاهر است که امثال این امور بی اختیار در روزگار غدار رسمی محدث

و قانونی متعرف است بلکه از سنن متعارفه و عادات مستمرهٔ روزگار است

که هر لحظه بر نخل زندگی دل دردمندی ریشه ساند و هر روز آتش تحسر

در خانهٔ طاقی اندازد و هر دم بمقراض فرقتی رشتهٔ الفتی قطع کند و نقش

بی بنیشتر درد رگ جانی را به پیچ و تاب افکند درین دشت بلا چندانکه

النوا

پای اندیشه رود هر قدم خاری از آزار است و چندانکه دیدهٔ عبرت کار کند هر طرف

از جگرهای داغدار لاله زاری فلک و دیرینه سال را در خم ابروی هلالش اشارتیست

که این تنگ فضا جای خرامش نه چمیدن و دویدن است لاله کفن گلگون چهره

بر صفحهٔ رخ سپهر شهر برانکه این ماتم سرا مقام گریستن است نه جای خندیدن

مجملا چندانکه کمان فلک پرکش و روزگار را تیر حوادث در ترکش است نشان

لاجگاه خاک را خوش نشین و لهذا سبب ازین سلم جستن امریست

محال پس مردم عاقل کامل را در هر حالی از احوال بسهام آلام دنیا

تن در دادن و در تجرع بادهٔ تلخ ناکامی مرام ارباب مصائب دندان

بر جگر نهادن اولی است تا از برکات صبر و شکیبائی خود را شایسته

بشارت وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ساخته بادراک مثوبات جاودانی

جبر نقصان استعاریت سرای فانی نمایند **مراسله** بعرض میرساند

که از شنوح واقعه جانکاه از چه نویسد و پرسش آنجناب بچه زبان نماید

حقا که از زهر این الم طاقت که از احدی از دوستان تلخکام گشته که این
دعاگو لیکن با تقدیر الهی تدبیری و از کمند حکم قضا گریزی نیست و بر هوشمندان
آگاه و دیده وران عبرت نگاه ظاهر است که همگی ما فنان طبیعا امکان سالک
مسالک یکره و گذر ره در قطع مراحل زندگانی با یکدیگر هم سفریم اگر یکی
از رفقا از قافله گاه دار دنیا چند روزی پیشتر کوچ نماید رفیقان دیگر را
از آن ملالت داشتن و این مفارقت دو روزه را مصیبت انگاشتن
خلاف طریقه خردمند است **تعزیت نامه** بعرض میرساند که حقا و کفی به شهیدا ۹
که از استماع واقعهٔ هایلهٔ جان سوز ملالت اندوز که روح شریف را بندای
یا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ تسلیم نموده و بمقتضای
كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ دعوت حق را لبیک اجابت گفته سپاه غم
و اندوه بر خاطر اهل اسلام خصوصا مخلص خیرخواه و ساکنان این دیار
راه یافت و آتش حزن و الم بر دل تمام عالم تافت **مراسله**

بعرض میرساند که چون از مدتی میشود که دیدهٔ دل اخلاص منزل بتوتیای مطالعه
رقیمات سامی روشن نگردیده و قلم ملاطفت شیم فشان عطا نوشتان
دست نوازش و تفقدی بر زنگ کشتگان وادی هجران نکشیده و از ریاض
مکرمت ملاطفات سامی شیمهٔ التفاتی نچشیده و از سنبل رقم استشمام رایحهٔ
شفقتی ننموده و از بلبل قلمی صفیر پرستی نشنفته در این وقت خار اشتیاق ملاقات
گرامی که سرمایهٔ هر گونه سرور و شادمانیست نه بر یکی از حدیقه خاطر اخلاص
ذخایر گل که که اگر عندلیب بی برگ و نوای خامهٔ سخن طراز بر شاخسار نامهٔ
دور و دراز با همه رنگین گفتاری نغمه سرا گردد یکی از هزاران نتواند نمود در این وقت
که تا در ایام هجران از حد گذشت و حامل ذریعهٔ المخالصه بصوب حضور عالی
عازم و استعلام صحت ذات معلی صفات لازم الذمه مخلصان صداقت شیم
بود لهذا بتحریر و ترسیل این ذریعهٔ الخلوص مصدع گردید **مراسله** بعرض میرساند ۹
که شوق دریافت ملازمت بهجت علامات بحدیست که زبان معجز بیان از تقریر

بعجز خود متصف و قلم و زبان از تحریر تصور خود معترف میباشد انشاء الله تعالی
عن قریب علی احسن التقریب هر روز باد برب هرگاه از زلال محبت و
یکدلی از احوال حقیقت ملال استفسار فرمایند لله الحمد والمنه
مجاری حالات مقارن خیر و خوشی و اوقات شبانه روزی بدعاگوئی دوام
عمر و دولت ابد مدت بندگان عالی معروف است الله تعالی خداوند عالمیان
اینقدر را از اجل امان بدهد که باز از شفقت و مرحمتهای بندگان عالی خدمت
نماید که بلکه در میان دوست و دشمن سر بالا تواند نمود و از ملتفتات عالی نیز کمال خجلت
و شرمندگی دارد انشاء الله تعالی در معاودت عذرخواه خواهد بود چون در این وقت
حامل مراسله روانه آنحدود بود از لوازم شمرد که حضور را فرایاد خاطر فیض مظاهر
نموده محرک سلسله دوستی و اتحاد گشته طریقه انیقه یگانگی و وداد مقتضی است که
همیشه اوقات با ارسال مراسلات محبت آیات و ارجاع هرگونه خدمات و مهمات
محب را محظوظ و مسرور و سرفراز فرموده باشند و در تقدیم آن شرایط اتحاد و یکدلی

بعمل آمده بتقدیم رسانند مراسله بعرض میرساند که چون مدتیست که فضای خاطر حسرت
مآثر از انعکاس اشعه اطلاع بر مجاری احوال سعادت اشتمال و صحن ضمیر مودت
تخمیر از اقتباس انوار و استفسار کیفیت حالات خیریت دلالات ملالت ظلال
بی بهره مانده و پرتو عاطفت و ملاطفت عالی بر ساحت احوال مخلصان صداقت
بنیان نتافته و لشهد تفقدی مذاق تلخکامان زهر فراق را شیرین نساخته اند
و بمراهم مراحم رافت و التفات بالتیام جراحات دل مخلصان
اندوهناک حزین نپرداخته اند لهذا در ینولا که حامل معروضه المخالصه عازم
کعبه حضور و استعلام صحت ذات معلی صفات لازم الذمه دوستان صداقت
منظور بود تحریر و ترسیم ابنیه بقیه الاخلاص مصدع گردید مراسله
بعرض میرساند که از آنجا که بسبب ناسازگاری هوای دوری و سوء المزاج لطافت
جمهوری مولد الام ناکامی بجسم ضعیف موءوف تخمیر ساری و آلام انقام یاس و حرمان
بر مزاج مشحون خاطر طاری و مستولی او جاع مفاصد آلام انفصال و امتداد

ارزار فرض نمان مهاجرت بحد کمال و مدتیست که دل اخلاص منزل دوستان را
بگوارشات دلکشای مسرت بخشای محفه سلامتی ذات والا صفات مسرور
نفرموده و باجزای مرکب القوای مفرحات نگارشات بلاغت آیات شفا
بخشای قلوب و قوت افزای دلهای یکجهتی اسلوب ارادتمندان بستر
مهاجرت و فراق و خستگان فراش مباعدت و اشتیاق نکوبیده رایحه
از روایح روان بخش ملاطفت و ودادی و شمیمی از عطار خانه روح افزای مصادقت
و اتحاد بمشام مخلصان صداقت بنیان نرسیده لاجرم درینوقت که فلان
عازم صوب خدمت بود لازم دانست که بواسطه این نمیقه خود را فراباد
خاطر عالی سازد هرگاه از راه اشفاق مستفسر احوال ارادت کیشان
باشند بشکرگذاری جناب اقدس باری مشغول و سوای الم دوری بحمد الله
بدرد دیگر گرفتاری نداشته امید که از دار الشفای توفیقات علیه و تأییدات
لاریبی ارشادات مفرحات دریافت خدمت وافر بهجت که بتقاضای

بیماردلان عوارض روحانی و جسمانیست دردمندان آلام هجران گرم
بادیه مدام حاصل شده شربت خوشگوار دیدار تلخ کامان زهر فراق را حلاوت
بخش بعد شیرین کامی بخشند متوقع است که گاهی بسرانگشت خامه عطوفت
ختامه که نبض شناس تعلقات شوقمندان مکالمات روحانیست تفقدات
اعلان حالات مسرت سمات دل اخلاص منزل را دلجوئی نموده بارجاع
خدمات فیض مضاهات خاطر ناکام را رهین منت سازند **مراسله**
بعرض میرساند که چمن نزهت اندوزی از تماشای بهارستان حدایق الحقایق
فیض خدمت سامی و لذت پذیرائی از نفحات اثمار ریاض الانس ملازمت
گرامی میباشد هرگاه فردا گلخن دوستان را که گوشه از مجالس المؤمنین است
بلوامع مصباح حضور شریف و اشراقات مشکوة الضیای وجود منیف
منور و مشام ارزو را از نفحات روضه بهیه صحبت والا معطر فرمایند
از محاسن حضور زکیه و مکارم اخلاق قدسیه بعید نخواهد بود **مراسله**

بعرض میرساند که عمریست که چهره شواهد ملاطفت نامجات در حجاب بی التفاتی
مستور و خود را از جاده مستقیم موالفت و یکجهتی دور گرفته اغنا خزان
ملاطفت نامجات را در ساحت ضمیر محبت تخمیر یکبارگی نمی آورند و مرغان
اولی اجنحه سرافراز نامجات را در شاخسار خاطر اخلاص مظاهر مترنم
نمیدارند عندلیب دل اخلاص منزل از خزان دوری ضعیف حال و طیور
حواس در چنگال عقاب مهجوری شکسته بال است امید است برخلاف
ماسبق چهره گشای رخسار دلارای شواهد مراسلات که دیده از زمزمه مطربان
طبیعت دوستی نات انجمن خاطر را پر نغمه بهجت و سرور و از نغمه سرائی
مغنیان ارجاع خدمات محفل ضمیر را پر زمزمه مسرت و حبور
نمایند بعد از غازه کاری رخسار دلارای صفحه نگاره تحمید و تمجید برقع
کشای عذار عذرای مطلب میسازد که حقایق در جمیع امور متعلقه بخود
چشم ان میدارد که الحمد و هم بنز بدون نقار من جمیع الجهات متوجه

کمال یکی را مرعی داشته بخود داری از خود راضی نشوند و یقین از فرط
شفقتی که بمخلص میدارند زلال مکرمت از تشنه لبان ولوی محبت
دریغ نمیدارند متوقع است که تا حین شرفیابی ملاقات بهجت آیات همواره
از ارسال مراسلات محبت آیات و ارجاع خدمات موالفت سمات
مخلص ارادت قرین را بهره مند مباهات فرموده باشند ایام مسرت همیشه **جواب مراسله**
بعرض میرساند که در هنگامیکه دیده انتظار این منزوی زاویه فراق در شاهراه
کنعان وصال صفت وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ پذیرفته
و دماغ جان و جنان از ادراک استشمام رایحه فایحه محبت سلامی ذات
والاصفات بازمانده منتظر بیراهنی میبود که از مصر دولت وا قباب
چهره شاهد یوسف طلعت رقیمه انیقه خورشید مثال نمودار که دیده
از فروغ حسن دلارای مضامین بهجت انگیزش دلهای زلیخا وار مست و خراب
گشته روشنی بخش دیده یعقوب صفتان کلبه احزان هجران و ظلمت زدای

خاطر تیره روزان و شمیم افزای مشام مشتاقان و عطرپاش دماغ دوستان
گردید فاوی رایی لأجد ریح یوسف بعرصه ظهور رسید طالع شد
از سپهر برین اختری منیر خورشید روی و زهره رخ و مشتری ضمیر از آنجا که حالکی
بر استقامت مزاج وهاج کثیر الابتهاج بود کمال شعف و خورسندی رخ نمود مرصد
چنانست که این مستمند با دیده شوقمند پر از دست گرگ طبیعت ن مهاجرت
و فراق از لو و پیوسته بارسال مراسلات دوستی آیات و اعلان صحت حالات
خجسته سمات وارجاع مرجوعات فیض مضاهات مسرور و دلشاد فرمایند
مراسله بعرض میرساند که مدتیست مدید و عهدیست بعید که کام مرام
محبان را شبهه تفقدی شیرین نساخته و خاطر اخلاص مناظر دوستان را
بجوار رشحات کلک رشحات و مفرح عنبر درای اخبار بهجت آثار صحت ذات
گرامی مسرور نفرموده و نظر التفات بجانب خستگان درد دوری و رنجوران
بستر مهجوری نفرموده اند لهذا درینوقت که اشتدلو و ازار فراق

فراق اشتدلو یافته و حامل عریضه الی النصر عازم صوب حضور سعادت
دستور بعد برونمه اتحاد لازم شمرده که بوسیله تحریر ابنذ رایحه المحبه محرک سلسله
دوستی و اتحاد گردد جواب مراسله بعرض میرساند که رقیمه عنبرین شمیمه و دو رقعه
محبت سنیعه که بواسطه خامه مشکین شمامه منشیان عطارد نشان از جهت تعطیر دماغ
گلفصان ارسال فرموده بودند در اطیب اوان و ابرک زمان عز نزول اجلال
ارزانی فرموده و از شمیم دره عطر اسوان مغز مودت کیش نزار رشک بهار
خلد برین دلپذیر عطیه رنگین ساخت و از نکهت امیز عبارات عنبرین لالیش
که بعین محتسندی وجود مسعود مشام جان مخلصان میرسید ضمیر مودت تخمیر را چون فضای
گلستان ارم از گلهای نشاط و ریاحین انبساط مالامال و غنچه خاطر اخلاص قرین را
عالم عالم شگفتگی و انبساط بخشید مترصد و مترقب چنانست که محرران کلک
رفعت مدار را مقرر فرمایند که از تحریرات منشیانه و از سخنان دوستانه
صفحه اشتدلو را انگار رشک ارجاع مهمات که بعین یکرنگی مشام دوستی میرساند

آرایش شود از اخبار بهجت آثار صحت ذات عالی صفات زینت افروز
تماشای مخلصان مصادقت آیین گشته محفل دوستان را بهجت آن شمع کافوری
روشن سازند جواب بعرض میرساند که در ساعتی فرح افزا و فرخی مسرت پیرا
که حواس خمسه از جهات سته مانند ارکان اربعه در جستجوی اخبار رفیق آثار ملاقات بر
بود که ناگاه رقیمه انیقه موالفت ترجمه سامی که با انبساط قلوب بهجت اسلوب زینت
ترقیم و ترسیل یافته بود کالوحی المنزل من السماء عز ورود ارزانی و منتظران را شتابانه
دیده شد حدیث نامه را تعویذ جان ساختم سراسر نام تو ورد زبان شد چونان
جائیکه بر استقامت ذات فرخنده صفات آن برادر مهربان بود جمیع عروق
و اجسام پژمرده شادمانی و جوانی تازه از سر گرفت باد سحر از گل کوی تو بوی الفت
جانهاش فدا باد که جانی بتن آورد استدعا آنکه این مهجوران از خدمت و اربعه
گاه گاهی بتحریر رقیمات و ارجاع خدمات مفتخر و سرافراز فرمایند که پیوسته
چشم انتظار مانند یعقوب در غرفه بیت الاحزان بازاست جواب

بعرض میرساند که در حینی که دیده مشتاق بر نسبت وَابْیَضَّتْ عَیْنَاهُ موسوم بود
که ناگاه بشیر فرخنده قدم و قاصد عیسی دم وارد و بزیارت رقیمه انیقه سامی شرف
و مفتخر و طوطی ناطقه را بنوای اِنِّی لَاَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ گویا و متذکر از
صحت استقامت ذات والا صفات گلهای سرور و انبساط در خیابان دل بهار
خصوصیت ارتباط آغاز شکفتگی نمود شوق ملاقات فایض البرکات و مفارقت
از خدمت بهجت آیات بمرتبه بر مخلص شاق و ناگوار است که اگر خواسته باشد
که شمه ازان در معرض عرض بر آورد قلم از تحریر و ناطقه از تقریر عاجز و کال اللسان
زبان ناطقه در وصف شوق لال است چه جای کلک بریده زبان بیهده گوست
امیدوار بدرگاه ربانی چنانست که مفارقت بمواصلت و مباعدت بمقاربت
مبتدل گشته چمن ربیع روانه خدمت بود افتتاح ابواب مراسلة الشوق را
از لوازم دانسته بتحریر همین معروضه المخالصه مصدع گردید همواره همین التماس
انیقه را عز و ملحوظ خاطر عطوفت مآثر فرحت روز بروز مخلص را بمژده سلامتی ذات فلله الحمد

و ارجاع خدمات سرور و شعوف فی بیند که مزید امید در رابطهٔ موالات
خواهد بود جواب بعرض میرساند که مراد نمیقهٔ رفیعه و سرافراز نامهٔ منیعه وارد
و روشنی بخش دیدهٔ محبت کشیده گردید شرف خدمت و خواهشمندی دریا
یافت صحبت وافی بهجت عالی بمرتبه ایست که اگر خواهد که شمهٔ ازان
بیاری خامهٔ دو زبان درین صحیفهٔ الشوق بمعرض عرض در آورد هزار سال
ممکن و معقد و رنیست سالها اگر بنویسم صفت مشتاقی ماند از شوق تو حرف سالی
حکایت باقی باری زبان از گفتگوی آن باز داشته بدعا ختم می‌نماید امید
وار است که پیوسته ذات فرخی صفات عالی از آنچه نباید و نشاید
در کنف حمایت حضرت باری بود بوسیله که متضمن فیض شرف صحبت
وافی بهجت بعد عافی قریب بروشنی مرغوب و نهجی مطلوب میسر و
محصل گردد متوقع آنکه تا اوان فیض شرف خدمت وافی بهجت پیوسته
ممنون گردانیده خود را بمژدهٔ احوالات سلامتی ذات شریف و ارجاع هرگونه

ایضاً

مهماتی که اتفاق افتد بدون مغایرت و جدائی در طی تحریر در آورده
که بعنایت الله تعالی بر ارسال القلب جلیسانه فیض در رسد و باقی ایام بکام
جواب بعرض میرساند که زلال چشمهٔ سار شفقت و احسان و ماء الحیوة ینابیع
مکرمت و امتنان اعنی تلطیف‌نامجات رفیعه محبت عنوان و رقیمه جات انیقه
عطوفت ایقان که درین اوان سعادت نشان از مجرای التفات
بی‌پایان و مرسای تفقدات بیکران ساری و جاری شده بود طراوت بخش
مزرع ملال جگر سوختگان فراق و خضرت افزای کشت زار مرادات تشنگان
وادی اشتیاق گردید و گلزار خاطر فاطر که از سموم غموم مفارقت
پژمرده و بهار عیش و مسرت که از هبوب باد خزان مباعدت افسرده
شده بود بمصداق یحی الارض بعد موتها حیاتی تازه و روانی
بی‌اندازه حاصل نمود باد سحر از کوی تو بوئی بمن آمد جانها بش فدا باد
که جانم بتن آورد چنانچه خواسته باشد که شمهٔ از پی اعتدالی حسن وش

الام مفارقت و شرذمه از دست انداز هجو نامعدود و شدت مهاجرت
خدمت ذی سعادت عرض نماید که بچه کیفیت تاراج کر متاع قرار و یغمای
نقد اصطبار رند خامه از تحریر و ناطقه از تقریر عاجز اید تا بکه شرح توان کرد و
سخن تازه نوشت قصه شوق حد بشر است که پایانش نیست چنین این امر خطیر
و مهم عظیم از حد قدرت این قاصر الادراک افزون و از حوصله استطاعت
این بی بضاعت بیرون است لهذا قدم از ساحت اطناب کشیده و رجوع
بذهن سلیم و طبع مستقیم منصه بهمین دو مصرع اکتفا نمود هر که کاغذ از قلم
نشناسم از اشفتگی میرود قاصد چه بنویسم چه حرف انشا کنم باری
و جواز جناب باری که جامع المتفرقین و مقرب المتباعدین است
و نعمت مواصلت را بر هوی بر وجه مرغوب محصل و میسر و دیده رمد رسیده
بدیدار فیض اثار منور کرده اند بان خدای که ما را طریق هجر نمود امید
هست که رسان کنند نان وصال مستدعی است که ما دام مرات

خاطر مودت ماثر از غبار کدورت زنگ الود و ابواب وصعب برای
دل عقیدت منزل از امد و شد نسیم مسرت مسدود است پیوسته بصیقل
عنایت و ملاطفت و بمفتاح تفقد اب و موالفت که عبارت از عبارات
بلاغت ایات و استعارات فصاحت بینات ملاطفت نامه است فتح
الباب و زنگ زدا کردند که باعث از دیار روابط مودت و مصافات
خواهد بود جواب بعرض میرساند که پر چهرگان عبارات و سیمین طلعتان
استعارات اعنی نگاشته خامه فصاحت ایات و رقم زده کلک بلاغت
بینات که در نیولا بجهت تهنیه ارمغان نوبهار صحت ذات
قدسی صفات در خیابان سطور موالفت مسطر قدم رنجه فرموده بودند
در زمانی خرم و اوانی بسعادت توام تشریف وصول ارزانی و مشام
جان از استشمام ان نسیم فرح افزا معطر و دماغ روان از رایحه
روح بخش ان معنبر گردید اندم که رسید نامه تو پر عطر وفا رفاه نامه تو

بر دیده خون فشان نهادم ٭ بر سینه بجای جان نهادم ٭ تعویذ دل درد دیده
کردم قوت تن قحط دیده کردم ٭ هر نفس امیدی رقمی که دیدم ٭ از سینه نزار
غم کشید هر حرف وفا زوری که خواندم ٭ از دیده سرشک خون فشاندم ٭
جواب منقش بجهتی بنیان بر لوح اخلاص نگارد که غنچه زربسته گلستان
محبت و ملاطفت دولا یعنی رقیمهٔ کریمهٔ بهجت افزا که در هیولا رقم زدهٔ
خامهٔ عنبرین شمامه گردیده و بصحابت فلان ارسال فرموده بودند در
اسعد ساعات بر ساحت دیده شرف قند ان حلیه خا و از نکهت نحفه
صحتمندی ذات کامل الصفات مشام جان را معطر و از نسیم الفت
چمن خاطر اخلاص مآثر را شکفته و مخضر ساخت حقا که از تمهید استقامت
مزاج حریت امتزاج عالی انقدر مشعوف گردید که بدستیاری
قلم مؤالفت رقم از عهده نگارش ان بیرون نتواند آمد **جواب**
بعرض میرساند که نسیم گلشن خلت و مؤالفت و شمیم بهارستان صداقت

الحان

ومودت که تحفه ساز مشام اتحاد و یگانگی است یعنی مکتوب مرغوب بلاغت
اسلوب که بوساطت فلان در ساعتی باصناف سعادت مشحون و بانواع باقسام
برکات مقرون که ابواب امر کار بر چهره بخت بیدار گشاده اسباب حصول
کام و نیل مرام اماده بود روایح نکهت منهٔ باعث اهتزاز گلهای بستان سرای
خاطر دوستی شد چون از ورود نسیم گلشن مودت تنظیم اشمام شمایم صحت ذات
کامل الصفات منحه گلهای رنگارنگ انتعاش در باغ خاطر محبت مظاهر
جواب بعرض میرساند که مرات مصفای دوستی و مودت و غمنگ دور
نمای انتسام و الفت گلستان همیشه بهار عطوفت و ودلو وبستان پرداخت
از خار روحش گلفت و غبار اعنی نامهٔ موالات رقم که در هیولا چراغ افروز محفل
ایتلاف و انتسام و بزم آرای مجلس ارتباط و انتظام شده بود از نسایم
ان نوبهار یکتا دلی از نهار گلستان محبت در اهتزاز و عندلیب شوق بمکالمه
غایبانه در پرواز آمد الحق در عالم عنصری نشأت هیولائی باریک بینان

دقیقه شناس بهتر از دوستی و محبت امری نشان نداده اند و چه چیز شریف تر
از این معنی تواند بود که نو بهار عیش صغیر و کبیر و خزان محبت و اندوه برنا
و پیر از فیض شکر خنده این صبح صادق نفس است خوشا انکه بمدد کاری ناچار الله
در استحکام این بنای رفیع البنیان کوشش نماید و خامه حلاوت رقم
که رنگ طراز ازهار گلستان صداقت و موالاتست در چمن همیشه بهار
نامه محبت ختامه نگاشته شود **جواب** بعرض میرساند که در زمانی سعادت
اقتران و اوانی بهجت نشان که اشعه انوار فیض ازل از مشرق صبح
مینا پیش طالع و لمعه خورشید عنایات لم یزل از مطلع روز نورانیش
لامع بود که ناگاه خضر مبارک دم فرخنده مقدم اعنی رقیمه اشفاق توام
عز ورود و سعادت مورد ارزانی بخشید و زلال معانیش که شافی
طبع کوثر مثال معاصر ضمیر غیرت افزا بشیره جان امیخته در ساغر عبارت
ریخته چاشنی بخش مسرت و شادمانی بلکه همشیره اب زندگانی گردید و غنچه دل را

بشگر گذاری جناب باری گشوده بسجده شکر الهی گریزان گردانید **جواب** بعرض میرساند
که زلال چشمه سار شفقت و ماء الحیات ینابیع مکرمت در ساعتی که از سموم هموم
هجران گشته زار است طامهجوران بسمت رحمت که موسوم بود طراوت بخش
مزروع امال جگر سوختگان اتش فراق و حضرت افزای طین امیدواران
صحرا نوردان بوادی اشتیاق گردیده زبان حال بمصداق این مقال گویا
گردید بار دیگر رسید نامه یار شدم از خرمی چو فصل بهار نهایت شدت
محرومی و مهجوری از خدمت نه در ان مرتبه ایست که باین قسم نوشته و پیغام
افاقه حاصل شود بی جمال عالم ارای تو روز شب است با کمال عشق تو
در عین نقصانم چه شمع امیدوار است که جناب اقدس الهی شرف مواصلت
برحمه و رغوب روزی و بهره یاب خدمت شود **جواب** بعرض میرساند
که رقیمه انیقه دوستی سینه که مضمونش محتوی بر فیض محبت و ولا و مشتمل بر صحت
وجود عافیت انتما بود در اشرف اوان شرف ورود ارزانی داشته

داد خواهان دل و حواس را که رهزنان ایام بجرانند از دست تعدی
و تطاول رهزنان وادی تفرقه و تشویش خلاصی بخشید متوقع است که
بارسال مراسلات اطمینان بخش دیار دل الفت مایل بوده بارجاع مرجوعات
انجمن آرای حریم دوستی باشند **جواب** بعرض میرساند که مفاوضه گرامی رقم
نگاشته کلک گهرسلک فیض نشان فصیح بیان سرکار عالی شده بود در بهترین
وقتی چون ایام شباب و نیکوترین ساعتی چون وصال احباب رسید چمن
چمن رنجمندی ذات بابرکات ملاذ آنامی مربوط بوده ابواب بهجت و شادمانی برچهره
آمال و امانی گشوده امید که ذات ستوده صفات ملکی ملکات سامی مقرون
تائیدات جناب مقدس الهی بوده کامجوی دارین باشند توقع آنکه پیوسته
این نمیقه ستوده را مرعی و شمع خلوت قلوب مجانبین را بلوامع تفقدات
منور داشته بارجاع خدمات مهربت آیات و اطلاع حالات اشفاق آیات
مسرور سازند که در طی تقدیم آنها شرایط و دولو داشتن به مبنیه ظهور رسانند

جواب بعرض میرساند که نقاوه لطایف دانش گستری و خلاصه معارف
بینش پروری اعنی دلکشا نمره نامی و ملاطفه منیفه گرامی مجتوی بعبارات
ظریفانه و مشتمل بر کلمات مشفقانه که نامه فرمای مشتاقان مهجور رسیده بود در
خوشترین وقتی ورود فیضان یافته ابواب بهجت و سرور بر رخ آمال و آرزوهای
و امانی گشوده الحق نسخه ایست از ذخایر القلوب و دستور العمل لغایت مرغوب
هر نکته شگفته باغی افروخته تر ز شمع چراغی رجا واثق و امل صادق است
که تا اوان دریافت ملاقات لازمة البهجات همواره این شیوه حمیده
مرضیه را منظور داشته مخلص را باسال مراسلات و ارجاع فرمایش مهمات
مسرور نمایند که شرایط و داد بعمل آید **جواب** بعرض میرساند که طایر
فیض پیمایان سعادت و عنقای میمنت نهای کرامت در ساعتی به میمنت
مقرون و فرخنده شده اعنی مملول جناح مضمون مال نزول بر مفارق گردنان
در زمانی و از ظهور شفقت و ملاطفت ملاذ آنامی همجناح شاهباز دولت امور

اعتبار و سایه‌نشین همای چترآرای اقتدار از توجهات متعالیه بغایت

امیدوار و از صحت ذات قدسی صفات الی غیر النهایه شکر گذار گردید

و جزوی از فقرات نثر پردازی و انموذجی از کلمات سخن طرازی که فارس

مضمار بلاغت و یکه تاز میدان فصاحت مردمک دیدهٔ اصحاب

عرفان شمع انجمن ارباب اتقان صاحب و قبله و قدوهٔ گلستان

فان در طی تحریر درج فرموده بودند **جواب بحر طویل** داعی مخلص بی ریب

پس از عرض عبودیت و ابلاغ تحیات بلا حد و نهایات چنین میدهد این

صحیفه معروض بکلک رشک که شب و روز بجز شغل دعا گوئی القا و جود و

فرح خاطر و افزونی جاه و شرف و منزلت و صحت ذات نیو در نام

و دل این معتکف معبد اخلاص و امید است بدرگاه پذیرندهٔ حاجات

که مقرون باجابت شود این ادعیه و جمله دعا را شعلهٔ آتش شوق از دل

بی تاب بعز شرف انداز دوزی ادراک ملاقات کثیر البرکات گلستان

نیز

منهب و مشتعل و کرم عنان گشته که از رشح زلال رقم بحر طویل شفقت

نامچه نامی سامی گرامی که در هنوقت بدو بجوئی و خوش شوق فزای مخلص مهجور روان ذا شکیبی بود

شود شعلهٔ آن ای قلت مایه دو ابر عطار البکن از کیفیت صحت ذات ملکی

طینت و مستجمع الاوصاف و مطلب همه است و درین مدت محمد همه اوقات

سراپای نگه چشم بره منتظر مورد و مشتاب چنین محمد رسان بود بجوز سندی از آن

خورشید لب افزود شکرانه این محمد که آن بشیر و مسکت اصحاب موالات

عمر والی مزیت شدم شکر گذار ملک الملک حقیقی که جزاو منت خدا را اگه

مرقوم زبان قلم مشک فشان داشته بودند که تا حال بر اثبات و بهرات تحریرو

بر سبیل مکاتیب بر این مخلص مهجور سرافراز چنانچه در نظرت جلوه‌گر گشته که

این جمله مکتوب بتحقیق بانیداعی مشتاق رسیده است و داشته تحریر جوابی

که مبنی بود از ما به اخلاص حب رت متنم است خداش بر حال است که جز این

فیض رسان نامچه دوستی آیات دیگر هیچ خطی و رقمی از آن قدوه ابرار بمخلص نرسیده

و بتقریب تعرض نمودن بجواب اینهمه مستوجب توبیخ و سزاوار تعنت شود نوازش
ان سرو سرکرده ارباب وفا را باری از لطف عمیم و کرم ذاتی ان منبع اخلاق
حسن ملتمس است که تقصیر مزبور دل رنجور را کز زانکه به نوشتن و ارسال عرایض
بظهور رامده باشد بجوانمردی و کوچک دلی و وسعت خلق که خداداد تو را
عفو نماید الی بعد ذکر مشفق خود را البرافرازی تحفه الطاف نشان مبتهج و خوشدل
مسرور و بارجاع رجوعات جهات ضروریه که مستحق ارباب وداد است
سرافرازی مشفق پرور و یار را بار بود که عبارت بود از خیکی مملو و مشحون
ز بهترین روغن زرد ازین لم یتغیر طعمه مسید بر از مائده جنت فردوس برین
خاصه درین شهر که امثال چنین جنس و جوش بیشتر نایاب عنقات بانعام
محب بنز روان داشته بود بدو رسید و متصرف شد و هم ذایقه دوستی
از چاشنی رغبت ان حسنه محظوظ امید است که خلاق گلستان جهان
گلبن عمر و چمن دولت ان نخل برومند وفا را که از صرصر آسیب خزان

داشته

داشته نامهت نشان ارجمن بر سپهر فلک و ارض و سدرا **جواب**
بعرض میرساند که الحمدلله که غنچه خاطر اخلاص سمات که پیوسته چشم براه هبوب
نسیم تحفه سلامتی ذات کامل الصفات بوده و میباشد در موقف ارزوده
مفاوضه گرامی که نافه روایح روابط معنی و نمودار انفاس عیسوی بود شگفته
گردیده بستان یکرنگی و اخلاص از زلال ان ملاطفت خاص که از چشمه سار
عنایات و توجهات خاطر عالی جریان یافته بود گل گل شگفته و پیراهن پیراهن
برخود بالید امید که این طریقه کوچک دلی و مهربانی را که از مکارم رضیه ان
بزرگ دیار قاعده ذات محفوظ داشته پیوسته خاطر اخلاص آیین و دامسرور
و شاد و بوستان بواطن دوستان را بانظار تواتر اخبار صحت مزاج شریف
معمور و ابادان سازند **جواب** بعرض میرساند که مشرف نامه القاب متعالی
شرف ورود ارزانی داشته بنوید و تلک رعمر دای سلامتی ذات فایض البرکات
خاطر پرملال را مبشر و مسرور و خوشحال ساخت امید که باین شیوه ستوده همیشه دوست نواز

و بصیقل قلم توجه نشیم از آیینهٔ خاطر اخلاص این مخلصان و برین زنگ پرداز
باشند احوال داعی تا الحال بخیر معروض و بدعای دوستان معروف است اگر
اوقات بخیر رسید ابواب الجنان اشتغال و ظهور البکران از غنچهای جانکداز
کلهای روح و جان ارزو ساخته خوشحال دارد و ابراز توقیعات و منعمات
می شمارد امید که این نعمت مستمر و از موانع روزگار مصون باشد **جواب**
بعرض میرساند که در حالتیکه عندلیب شوق در هوای جستجوی اطلاع احوال سعادت
اشتمال نا هیض الجناح و مفتوح الباب و فوای ظاهری و باطنی بجهة اقتباس
انوار کلی الجواهر سواد مقاوضات بلاغت ایات بر شاهراه با مره جمیع
امده بود که رشحه خامه مشکین طراز و صفحه نامه لازم الاعزاز که شمایم کلی
بیاضش حیرت دیده و بیضا معجزنما و روایح عنبری سوادش مانند طرهٔ حوران مسرت
افزا بود بر مرات ضمیر دوستی تخمیر پرتو در هواندا اختهٔ تکلیه افزای باصرهٔ سرور
و صلهٔ برای شواهد حضور گردیده بلکه خاک پاک دیار دوستی و هوای دلکشای بلاد

اشنا

اشنائی بنهجی دامن گیر است که چه که صد مرحله از ادراک حضور موفور الحبور
دوری صوری رخ نماید سررشته شوق باطنی کما هی مستوانده شده امید که عما قریب
نسیم اوج پرور و شمایم فیض گستر از مهب الطاف نامتناهی حضرت
داور وزیده لالهای داغ هجران را پیرایه نوبهار و سرمایهٔ گلبرگ انبساط بخشد
و مع ذالک پیوسته بمقتضای مواد مرابطه و استعلای مخالطه جبلیه که بدستیار
معمار مشیت ازلی در عالم اشباح سمت تاسیس و ترصیص یافته خاطر شوق
مناظر حجابی و سیله میباشد که با جنحهٔ ضعیف الوداد در فضای متواسع الارجای یگانگی
و ولا بال گشائی گردیده بهم پروازی و بوز و صبا گلبرگ چمن اشنائی و اتحاد را
بعطر تحجی نافهٔ نشاید رعنای صدق و صفا متحف و مهدی نمیداشته باشند در نوالا
فلفل از در بار را سان مدار سلاطین رخصت انصراف حاصل نموده معاودت اصحوب
اجابت بنسیان عنی نموده و سیله کلهای ضمیر شوق تضمیر ران داشت که به تصویر این
ذریعة المنة عکس طراز مرایای خلقت کیفیت اشعاری که در طی فیمهٔ کریمهٔ عالیه کنجی

تاخیر در تحریر مکتوبات و مفاوضات خصوصیت آیات سمت اندراج یافته بود
حق علیم و گواه حال است که از تاریخ ورود بیان صدق چندین مراتب بارسال
صحایف المخالصات مصدوع اوقات فرخنده ساعات صدارت‌نشین محفل خلت
و موالات گردیده اگر منظور نظر عاطفت اثر نشده باشد بعلت بعد مسافت
و گاهی جاپاران و مترددین خواهد بود و هرگاه از نظر انور گذشته باشد بمقتضای
اینکه جانا سخن از زبان ما میگوئی اغماض میفرمایند بای تقدیر در هر باب بدانچه
رای عالی اقتضا نماید مختار اند حقهٔ مومیائی وفادار زهر مرسوله را از نظر کیمیا اثر
بندگان فیض دربان فریدون فرمان اشرف اعلا روحی فداه گذرانیده در نظر
امنای دولت ابد مدت درجهٔ استحسان پذیرفت و در تمشیت مهام المخدوم
ذوی الاحترام کمال اهتمام بعمل آمده حقیقت اخلاص کیشی و عقیدتمندی آن [illegible]
بنهج خوبی بعرض مقربان سرادق جاه و جلال رسانیده زیاده بر سوالف ایام
مورد الطاف و مطرح اشفاق خدیو آفاق گردید از آنجا که رشحهٔ افشای زنگ

ابر خامهٔ دوستان غبار آفات زمان فرقت و یگانگی و نمو بخشندهٔ نهال الفت
و یکتا دلیست اگر همواره بریزش غمام اقلام خلت ارتسام سیراب سازند و فروغ
اتحاد و بهجهٔ صحت ذات عالی درجات مسرت‌بخش خاطر دوستی نهاد گردیده
خویش نمود از مراسم مودت و ارتباط بعید نخواهد بود همواره کوکب جاه و جلال
از افق اجتباب طالع و ساطع باد **جواب** بعرض میرساند که در اوان خرم
و مکانی مشابه روضهٔ ارم عالیجاه فلان فرستادگان آن برادر مکرم بهمراهی
عالیشان فلان و سایر کسان آن محبت توام وارد و از رسانیدن درطغرا مراسله
مودت لزوم و رقیمهٔ بهجت مرسوم فرح‌بخش خاطر فاطر بهجت مواد و از صحت
مزاج وهاج لازم الابتهاج خرمن خرمن گلهای سرور و ابتهاج در حدیقهٔ ضمیر
موالفت تخمیر شگفته و خندان و از اعتدال ذات زاکی الصفات چمن چمن ریاحین
و ازهار عشرت و انبساط در بوستان دل مواخات منزل گل‌گل روئیدن
گرفت بد در خصوص فسخ و تسخیر بلده که آن و شکست و فرار معاندان و تمکین آن برادر

مهربان سوران بلده نزهت بنیان که بجهة انبساط خاطر دوستان صدقت نشان

مرقوم خامه منشیان ذیشان فصاحت ترجمان بعبارتی رسوم سحبان نشده بود

از مضمون این خبر بهجت اثر بحدی انتعاش و فرحناکی عارض طبایع اجبه وفا کیش گردید

که شرذمه ازان درین صفحه امکان بیان داشته باشد بی‌تکلف منشیانه اداره

سرا و نشاط از حضیض خاک باوج افلاک رسیده و بدون اغراق سلاق صیدار

جمهور انبساط درکاخ سبع طباق پیچیده و مژده این بشارت بسماع صماخ دور

و نزدیک رسیده و انوار این خرمی و خوشحالی بدر و دیوار اهالی این دیار تابیده

امید که همیشه دست تسلط ان برادر مهربان بر فرق ارباب عدوان دراز و کار

بدخواهان از تصرف ان بلده جنت طراز کوتاه باشد در خصوص استحکام ضابطه

امور و انتظام مهام اصحاب سرور که بجهة خاطر جمعی دوستان صداقت

منظور بان قلم مرقوم و مسطور شده بود عالیشان محمد رضا بیک ایمراخت راجع

اظهار و فی الحقیقة موجب اطمینان خاطر دوستدار گردید در بنوقت فلذشد

ودادفزا

ادوانه خدمت عالی و بعضی سفارشات زبانی حالی او نموده در حین مجال بعرض خواهد

رسانید متوقع است که مرضیه غفلت و بیگانگی بهیچ وجه بخلد روز بروز

حقیقت ارادت و خیال و گذارش ما فی الضمیر سعادت اتصال را مرقوم

خامه دوستی تمثال و بصحابت کسان خود ارسال که بهر چه مستلزم صواب

و پیش رفت امور ان برادر خلت اداب باشد بعمل الله نایه تضییع

بنداد طریقه انیقه دوستی و یک رنگی مستلزم است که پیوسته شیوه رضیه را

مرعی و مستحسن داشته بنگارش حالات خیریت دلالات و ارجاع هر گونه

خدمات تسلی بخش خاطر مودت علامات گشته **جواب** بعرض میرساند

که در حینی که از فقدان خیابان عزیز مصر کرامت و اقبال و ارزوی

وصال ان یوسف کنعان سعادت و کمال دیده این مهجور زاویه

کربت و ملال بسمت وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ موسوم و سینه عقیدت

اندیشان از اصابت الام فراق صحبت ان زبده مکارم اخلاق بمفاد

وَتَضِيقُ صَدْرِي قرین هزار گونه هموم و غموم بود برید فرخنده قدم
و قاصد عیسی دم با نامهٔ محبت توام و رقیمهٔ ودادی مرتسم بجان بخشی کالبد
بیجان و احیای عظام رمیم محبان وارد و قالب فرسوده را جانی تازه عاید
شد عندلیب زبان زمزمه خوان این زبور و طوطی ناطقه بمصداق این مقال
گویا گردید مرحبا قاصد فرخ پی فرخنده مقام ؛ خیر مقدم چه خبر یار کجا راه کدام
چمن از نوازش رنگینی مضمون بلاغت قرینش که فی الحقیقه قد و بالای کمال را
تشریف رسا و تار و پود دیبای حلی عبارات دلنشینش که بدون اغراق
قامت رعنای افضال را کالای والا است استشمام رایحهٔ فرح بخش
مژدهٔ صحتمندی ملاذا فایض بود فمادی اِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ
بعرصهٔ ظهور رسید بوی پیراهن یوسف ز جهان گم شده بود عاقبت
سر ز گریبان تو بیرون آورد ماحصل بر صفحهٔ خاطر نخندان حروف شوق [illegible]
ثبت است که بکلک وصف اینقسم اعلام ستره شود در لوح ضمایر نیز اینقدر حفظ

[illegible]

ذوق حضور مثبت است که باب حصول این نوع پیغام شکسته گشود از غیر
خیال روی تو منفک نمی شود این نقطه نشر گرد و کوچک نمی شود امید واثق است
که جناب اقدس الهی شب فراق را پایان و روز وصال را تا پایان دهد
٩ یاران جان مهربان بماند جواب بعرض میرساند عندلیب خوش الحان
گلستان دوستی و طوطی فصیح البیان شکرستان یکجهتی اعنی رقیمه و شقه
عبارت طراز و نمیقهٔ رفیعهٔ مودت آغاز که در اینولا از مصر دولت و اقبال
قلمی و ارسال فرموده بودند در ساعتی سعید و زمانی چون صبح عید روشنی بخش دیده
یعقوب صفتان زاویه محرومی گردید طالع شد از سپهر برین اختری منیر
خورشید روی و زهره رخ و مشتری ضمیر چون مفهوم آمال بر اطلاع
صحتمندی ذات عدیم المثال ملک فرشته خصال بود انواع سرور و شادمانی
روی نمود و بهجت بر بهجت افزود هر زنده که به بوی تو دارم وگرنه جان
دیریست کز فراق تو از جان رسیده است هرگاه این مستمند با دیده فراق

وخسته زاویهٔ اشتیاق خواسته باشد که فقرهٔ از شرح ایام مهجوری وشمهٔ
از انواع اشتیاق ومحرومی از خدمت آن نسخهٔ مکارم اخلاق در حیز عرض
وتحریر درآورد ہمراہینه طوطی قلم عجز توام از ادای این مقال باز خواہد ماند
امیدوار است که جناب اقدس ربانی عز اسمه بنعمت شرف اندوزی بزم حضور
موفور السرور بندگان سامی که اعظم نعمای منعم حقیقی است روزی گرداند
جواب بعرض میرساند که رقیمهٔ انیقهٔ دوستی بنیاد که از فرط موالات واتحاد
رقم زدهٔ خامهٔ بلاغت نهاد وعز اتصال والتفات یافته بود در ساعتی مسعود
کالوحی النازل من السماء شرف ورود ارزانی ومژدهٔ صحت واستقامت
مزاج وہاج سرور افزای خاطر مؤالفت مبانی وموجب حصول [illegible]
گردید مراتب جمعیت وعزت حضور را در سرانجام امورات دوستان که
رقم زدهٔ خامهٔ دوستی ترجمان شده بود ناقباحت از آن برادر بجهه رہین منت
وغرق بحر خجالت است درین وقت فلان را روانهٔ حضور ساطع النور بندگان

وکلاء اجلاء امراء الامراء العظام صاحب اہتمام ممنوعه واستدعای مطالب خود را
مفصلا عرض متوقع است که بنحوی که با کمال متکفل امورات سرقند شده اند
بعد ازین بمقتضای الاکرام بالاتمام عمل خواہند فرمود ان شاء الله تعالی امورات این
سرقند را با اتمام واختتام رسانیده در ہیچ امر از امورات جدائی را
مدخل ندہند که موجب حصول ممنونیت بیش از پیش خواہد گردید وہمیشه
شیوهٔ رضیهٔ محبت ویادآوری را ملحوظ ومنظور داشته مخلص را از گذارش
حالات خیریت دلالات وارجاع مہمات مسرور ومحبور که در تقدیم آن
لوازم دوستی بظهور خواہد رسانید جواب بعرض میرساند که والا رقیمهٔ
بلاغت طراز ومعلا وثیقهٔ لازم الاعزاز که بر کیان نگارین خامهٔ مرایای اعجاز
خط نسخ بر رسوم قواعد سحبان در عبارت ورقم بطلان بر رموز ضوابط
اہل بیان حجاز وعراق کشیده بود درزمانی که غبار اندوه مفارقت
احباب در دشت بیاض دلهای خراب صورت تعلیق وسیاق ہموم

مباعدت دوستان در افراد ضمیر مؤالفت تضمیر سمت تلصیق یافته بود فیض
ورود از زاویهٔ و باعث صدور مؤالفت مبانی گردید جواب کلهٔ اکبر

نسیمٌ هبَّ من کبادِ نجدٍ ... واوقرَ فی الحشا نیرانَ وجدٍ
واکرمنا بأن اهدا الینا ... کتاباً من ذوی عزٍّ ومجدٍ

مورد عتاب ملاطفت‌ها بذروهٔ عرض مقربان حضور موفور السرور متعالی میرساند که کتابچهٔ
رفیعهٔ صفا اشراق در ساعتی از سعادت و میمنت طاق لبرافرازی جنس کثیر
الاشتیاق و راه نورد وادی فراق رسید در ادای ملاطفت پالش اویزهٔ
گوش صدق نیوش و از ملاحظهٔ فقرات رنگین کلمات شرینش آلام مباعدت
و مفارقت را مصداق الکتابات نصف الملاقات فراموش
نمود از علامت جواب اخلاص شعار با اصطلاح ولسنه یک ربع بود
نهایت جواب آن را نظر بعدم اطمینان وصول مراسله مناسب ندانست
ان شاء الله مترصد باشند که از تعاقب و اثر جواب جزو بی صدا

وخبر

وخبر خواهد رسید جواب بعرض میرساند که در حینی که سخن سرای قوهٔ ناطقه
بذکر مناقب و مفاخران چشم و چراغ دیدهٔ اولی الابصار رطب اللسان و عبارت
ارای قطب صادقه بفکر و خیال و حال الیز برگزیدهٔ اولی الالباب عذب البیان
بود رقیمهٔ مهر طلیعه که بقیر صفا وی افتاب از مشرق الشمس بلاغتش اثیر و شفق
قمر لمعان که لمعهٔ مشتعبه از مطلع السعدین فصاحتش دلائل بود سبب جلاء العیون
و حجاب صد جهت ناب و موجب عین الحیات دلهای خراب گردید کاشف
ذهن وقّاد اگر نقاب حجاب از چهرهٔ شاهد معانیش بر دارد از فروغ لمعان
ان نور تجلا خواهد سوخت و وصاف طبع نقاد اگر زبان به بیان عنوان مضامینش
بیاراید زبان ملکش مانند شعلهٔ جوالهٔ آتش خواهد افروخت نوعروسان
الفاظ رنگینش که چون کواکب کهکشان در حجلهٔ خانهٔ سطور ارمیده بودند بر سر گشر
دیدهٔ نظارگیان حسرت نصیب و شاهدان وداد مهجت قرینش را مانند
رگ لعل و یاقوت در کان صفحهٔ بیاض خزینه بودند با هزاران فر و زیب

یغما کرمطاع صبر و شکیب شده بجانم آتشی افروخت شوقت سرتاپای وجودم

سوخت شوقت **جواب** بعرض میرساند که فلان وارد و سه طغرا رقیمهٔ انیقه 9

مؤالفت آثار رشحهٔ الحقیقه چهار ارکان بنای محبت را حصار استوار بود باعث

خاطر مظاهر رسانید مژدهٔ صحت ذات معلی صفات موجب حصول سرور و شادمانی

و سرمایه شکر گذاری جناب اقدس باری گردید **جواب گله** بدنام دیار هستی

که در رقیمهٔ کریمه اسمی نه در سلک احیا و نه در زمرهٔ اموات مرقوم قلم اعجاز

آیات شده بود بعرض دعای اخلاصمندی مصدع اوقات فرخنده ساعات

میگردد هرگاه اظهار حیات بچه باشد بحرف افاده کتابه میکند و اگر شمع

شمهٔ از مراتب ارزومندی با دراک خدمت لازم المسرت عنوان تحریر آید

شود بصد کتاب نمی گنجد درین صورت کمیت قلم را از سبکعنانی باز داشتن

و بدعای صحت ذات معلی صفات بپرداختن اسلم و اقدم میداند **جواب**

بعرض میرساند که در حینیکه گلبن حواس مؤالفت اساس از گلهای ادراک

مرادات صوری و معنوی خرم و تازه و نوباوه فوائد طبیعی از انتعاش

حصول تمنای ظاهری و باطنی مورد خضارت و نضارت بی اندازه و گل سرور

سرور از اطراف خیابان خاطر یکبارگی در عین شگفتگی و بهار عیش و کامرانی در

سرابستان دل و جان در کمال خرمی و فرخندگی و تمنای بجز استشمام روایح

مشکین فوائح مژدهٔ صحت ذات معلی صفات عالیه و آرزوئی بجز ملاحظهٔ

سواد رقیمات مؤالفت بینات متعالیه باقی نبود در ورود فی مدعا و مرام

عالیتحریر فلان فرستادهٔ آن برادر والامقام بهمراهی فلان لعمابند و نسیم ارشام

وارد و گلزار فایض الانوار مودت و ولا و ریاحین فایز الازهار صدق و صفا

اعنی رقیمهٔ انیقهٔ اخوت پیرا و وثیقهٔ رشیقهٔ خلت ارا که بریحان نگاری خامهٔ

منشیان و نشان بلاغت انشا صورت تکمیل و سمت ترتیب یافته بود بلابند

شمیم افزای مشام مشتاقان و عطر پاش دماغ دوستان و تفریح رسان

خاطر یکجهتان گردید **جواب مراسله درباب ارسال باز** بعرض میرساند که رقیمهٔ مؤالفت بنیاد

که الحق در صید دل مانند دام در دست صیاد است ارسال داشته بودند
وارد در باب ارسال یکدست مرغ شکاری از قبیل باز و شاهین و بحری که
رقم زده کلک یادآوری شده بود از آنجا که این دوستدار همیشه بصید و شکار
زاغ و کبک و امثال طیور شکاری از ارسان سرحدات طالب و در ازمنه
سابقه بتحصیل و بصید و شکار می‌پرداخت و بدون وجود و حضور دوستان
جلوداران مشغول می‌ساخت نهایت حال که از طارم بصوب خطه لار رحله
ییلاق ایلغار شده بجز یکنفر توشچی و یکدست باز دیگر همراه نداشت بنا علیه نظر
بخواهش آن ارجمند در ساعت توشچی مزبور را بمصداق وَ اَرْسَلْنَا
مَعَهُ طَیْرًا همراه روانه خدمت ساخت انشاءالله بعد از ورود با کوه
بفحوای فَاصْطَادُوا وَلَا یَجْرِمَنَّکُمْ از صید و شکار آن محظوظ و بهره ور
و مسرت افزای خاطر مودت پرور خواهد گردید حال که سلسله جنبان مودت
و اتحاد شده اند متوقع است که همیشه این شیوه رضیه را مسلوک و طریقه یگانگی

بطرفوا

سابقه را متروک داشته رعایت جانب دوستی و دوستداری از مقتضای یَا
وَیْلَتَا لَیْتَنِی لَمْ اَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیلًا مرعی دارند جواب بعرض میرساند ۹
که در اوان سعادت قرین که بلبل حال در تمنای آرزوی وصال و جستجوی احوال
خیریت اشتمال طیران داشت تعلیقه رفیعه کالوحی المنزل من السماء بهجت افزای
ساحت دل عقیدت منزل شده طراوت بخش مزرع امال این اخلاص اتصال
گردید نهال آرزو از اثمار مرادات بارور شده غنچهای گلهای مرام شگفتگی و تازگی
تمام یافته از خضارت و نضارت گلشن احوال مسرت اشتمال عالی مشام
این عقیدت نشان را معطر ساخته باعث هزار قسم فرح و انبساط و مورث الوان
مسرت و نشاط گردید نشو و نمای مالاکلام در بستان خاطر اخلاص توامان بهم رسید
بعد از مدتهای متمادی که مخلص شوقمند را منتظر رشحات خاطر عالی گردانیده از ارسال تعلیقه
رفیعه یاد و شاد و فرحمند نموده بودند موجب مفاخرت خود دانسته کمال مباهات حاصل
گردید التماس دارد که همواره اینده صفای عقیده را ملحوظ ضمیر منیر عاطفت تاثیر

ساحت از ترسیل و ترقیم تعلیقات مسرت آیات و حالات خیریت دلالات

مفتخر و ممتاز و از ارجاع هرگونه خدمات سرافراز فرمایند **جواب** بعرض میرساند

که در هنگامی سعادت آثار و مقامی بهجت ایثار فرستادگان لشکر را در کامگار

بهمراهی فلان وارد خطه لار و رقیمه انیقه خلت تذکار و صحیفه موالات و شفقه

بجهتی تکرار که بزیور توصیف رسای بلاغت دبیر سحبان پای نظیر خیریت مدار

آراسته و بحلیه تشریف والای فصاحت کتاب میمنت اکتساب سرکار پیراسته بود

بانبساط خاطر مصادقت مظاهر رسانیده و محفه صحت ذات معلی صفات

ملازمان عالی در حلت غایی بی جوهر عالی مضمون رقیمه متعالیه موجب انتعاش

طبایع احباب وفا کیش و سبب هزارگونه خوشحالی و فرح خاطر گردید الحق از ملاحظه

فقرات رنگینش ساحت خاطر موالفت ذخایر رشک نگارخانه فلک

قوس دار زینت پذیره عبارات دلنشین فضای ضمیر موالات نظیر غیرت

ریاض جنت فردوس گردید خداوند ذوالمنن و واقف السر والعلن خیر و اکابر همت

لم الله

که در ساحت خاطر آیند و مستدرار محبت و دوستی آن برادر عالیمقدار رحیان

و جدی استوار طرح استحکام و رنگ قرار ریخته که کمند سازی اندیشه

احدی بر کنگره ایوان رفعتش تواند رسید یا طایر تیزپرواز وهم و خیال

بر شرفات ادراک آن تواند پرید فی الحقیقه این بنای مستقیم ما دام حیات

قایم مقام سد اسکندری و از رخنه یاجوج فطرتان ابنای زمان محفوظ

مامولست **جواب** بعرض میرساند که رقیمه انیقه موالفت عنوان و صحیفه

کریمه خلت ترجمان که بمصحوب فلان ارسال داشته بودند فیض بخش

کاشانه نزول و محفه صحت ذات مستلزم الحسنات تفریح رسان

خاطر مواخات شمول گردید **جواب** بعرض میرساند که رقیمه دوستی مرتسم

که در ینولا از کلک رسم مرقوم قلم بلاغت شیم و ارسال شده بود در زمانی

خرم و اوانی کرم جلوه طراز عرصه ورود و محفه صحت ذات والا صفات

عالی تفریح رسان خاطر موالفت اعتماد گردید **جواب** بعرض میرساند که در

هنگامی سعادت تأیید و مقامی فیض جاوید اعنی روز جمعه نوزدهم شهر جمادی
میمنت نشیید که مصلای زرنگار خورشید از برای حصول ارزاق حبّان مولات
تمهید و ظهور رتبه مبر معاندان نکبت نشیید گسترده بود آفتاب امید از مطلع
مراد طالع و انوار آمال از افق وصول لامع شده عالیجاه عمدة الاعیان
فلان فرستاده آن برادر کامگار که بعد از ورود مراسله بطارم از اتفاق
حسنه ملاقات عالیشان فلان که از جانب عالیجاه رفیع جایگاه اخوی ام صاحب اختیار
مأمور بضبط لار و بمرافقت آمده بودند وارد گردیده اند و دستار و رقیمه انیقه
بدایع نگار که نگارشته کلک معجزه کار منشیان بلاغت شعار و رقم زده
خامه دبیران فصاحت دثار و مصحوب مشار الیه ارسال شده بود پرتو وصول
بر ساحت احوال دوستان تافته مقارن آن رقیمه اخری که مصحوب شاطر
باشی سرکار مشعر بر فتح قلعه بم و ابلاغ مرقوم خامه دربار گردیده بود
فیض وصول یافته از ملاحظه مضمون بهجت لزوم مراسلات مزبوره که فی الحقیقه

محو

محتوی بر فتوحات تازه و فیوضات بی اندازه بود صفیر عندلیب خوشحالی
و فرحناکی در گلستان طبایع ابنا و خاکی بلند آوازه و عذار عذرای حجله نشینان
جان و جهان نازل منازل گلگونه و غازه گردید و بلاد سامحه و تعلق و بدون
ساحل و تنگه های اقسام این ریاحین و گلها را با هزاران رعنائی و تجمل دسته بسته
بجهة تفریح مشام دوستان سیما اهالی دشتستان و کوهگیلویه و بلوکات
فارس و بنادر و سواحل و بلاد عمان بصحابت معتمدان خود ابلاغ و همگی
احباب را ارزش صهبای این خبر بهجت افزا تر دماغ نمود فحمدالله ثم
حمدالله حال که شفقت جناب اقدس الهی یار و باطن فیض مواطن ائمه اطهار
مددکار و سررشته چنین فتحی مسرت آثار بدست آن برادر کامگار آمده
باید ضابطه قلاع مزبوره بنحوی شایان و نوعی نمایان مضبوط که انشاءالله
روز آخر نقید یعنی بجهة آن برادر حاصل نباشد مراسله عالیجاه صاحب اختیار
نیز بهمین مضمون و جواب از او مرقوم و بهمراه عالیشان فلان مرسول گردید در باب

فرستادن فلان بشیراز که بانقشم رقم زدهٔ خامهٔ بلاغت طراز شده بود
شاید اجمعی بران برادر جهان ظاهر و عیان باشد که این دوستی مفطور
در هر امری از امور جانب حزم و احتیاط منظور و بی صلاح و صرفه کار
مصدر امری و جهتی که ندامت در ضمن ان بظهور آید نمی شود فرستادن عالیشان مشارالیه
نزد صاحب اختیار منبع فواید بی شمار و رونق پذیر چندین کار و کیفیت ان
مفصلا سمت اظهار یافته چنانچه اگر از فرستادن مشارالیه غرض اظهار
اطاعت و سازش و رفتن او از مقوله مصالحه و امیزش بود هرگز این امر بظهور
نمی رسید لاجرم چون لازم بود که ان برادر جهانیان از جزوی و کلی امورات
مطلع و اگاه باشند بنا علیه عالیشان مشارالیه را با عالیقدر ان فلان دلیر
روانه خدمت عالی که بالمشافهه حقایق حالات را مفهوم رای متعالی خواهد
گردانید هر چند از انوار محبت و الطاف ان برادر یگانه و توجه مهربانی و اشفاق
ان چمن ارای حدیقهٔ اخوت غرق عرق شرمساری و خجالت و فی الحقیقه در مضمار

اظهار

اظهار رشته ارزان پای سمند جهان پیمای اندیشه تنگ و وسعت گاه وهم
و خیال از برای جولان بیان شرذمه تنگ است نهایت در نیوقت که عالیشان
مشارالیه روانه خدمت بود موازی چهار راس اسب که از انجمله یکراس اسب
کرنگ عربی الاصل بی نشان و دیگری کمیت رنگ دشتستانی خوش نشان
که از راه ورود از مهد اصالت و نجابت انها ظاهر بود همراه عالیشان مشارالیه
برسم ارمغان ارسال فرموده اند امید که امعان رایق نظر عالی و مطبوع
طبع مشکل پسند متعالی خواهد فرمود جواب بعرض میرساند که رقیمه دلنواز
مودت اغاز که از طاق بلند نسیان بزیر آمده رونق افزای بساط ارتباط
و چمن ارای گلزار شگفتگی و انبساط و جلوه ارای خاطر مشتاقان و نزهت
بخش قلب سراپا اشتیاق فرمودید چمن ارشبستان عبارات و بنفشه زار
استعارات رایحهٔ صحت ذات شریف عالی بر مشام ملکهی انجام بود
و از تراوش منهل دوات حروفش بر سبزی کشت زار وجود ان گرامی برادر

تاج مینمود آتش رشک زبان ابر بسبزی جامد خالق انس و جان رنگه

فشان و از اهتزاز نسیم بهجت شمیم غنچهٔ دل مودت منزل شگفته و خندان کرده

چون از روزیکه این مهر نورد سیاه ملک هند جگرخوار گردید بر اسلهٔ احبار

از اهالی ایران برنخورده که از نهال تخلش برخورد لله الحمد والمنة که لآلی

متلالی سخن از ابدار منشیان بلاغت شعاران برگزیدهٔ قرون و لوداء

اویزه گوش و پیرایهٔ هوش حریت نمود پیوسته ابواب مکاتیب را

که در حقیقت از مقولهٔ مکالمات روحانیت مفتوح داشته بارجاع

مهمات و خدمات مشفقیات ممنون سازند **جواب** بعرض میرساند

و در هنگامی که مخزن گوهر دوستی جوابی کیفیت احوال صحت اشتمال بود که

که رقیمهٔ انیقهٔ مودت عنوان و میقهٔ وثیقهٔ محبت ترجمان که در نیولار قسم زده

خامهٔ بیان نمطه ارسال داشته بودند در احسن اوان و اکمل زمان فیض وصول

ارزانی داشت **جواب** بعرض میرساند که در آن ایام حضرت واوای سحر که پروانهٔ

جلم

خیال یار روز شمع جمال آن سرامد ارباب مجد و جلال بال افشان هر انجمن و شمع

نظاره بامید وصول اخبار مسرت آثار ان فرد انتخاب مجموعهٔ عزت و اقتدار

گلهای انتظار در دامن داشت تمنای دوستان حلقه کوب درب وصول جانان

فلک وار در کاشانه نزول گردید **جواب سید منیه استرابادی التماس جماعت عصار نموده**

پیوسته مصباح هدایت و فضل سدید و سراج المنیر افاضت و ارشاد مفید

در مشکوة خاطر شریف مشعله افروز و مخفی ضمیر گرامی از لمعات فیوضات فیوض

الهیه و اشراقات شمع الیقین تابیدات غیر متناهیه ضیا اندوز باد و بعد ارشید

اضواء دعای پرتاب بر روشنگر بهای شمع خامهٔ فلک انتما مشهود رای فضایل پیرا میدارد

که در زمانی خرم و اوانی بهجت توام چراغ شبستان وداد اعنی مکتوب مودت

بنیاد که به فتیلهٔ قلم در دهن مداد افروخته شده بود روشنی بخش سراچه محبت

و اتحاد گردید شرحیکه مشتمل بر عفو جرایم جماعهٔ عصار استرآباد که در تطفیف و کیل

حیف و میل قرار داده از مضمون آیهٔ کریمهٔ اَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ

وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ که اوزان زیده اند کاشته کلک اظهار
شده بود مالنجی باور نبود تا جمعی از عجزه ارتعنب اکثره تظلم اغاز و شمع آسا
با دیده گریان زبان اتش فشان را بشکوه دراز نموده از انجا که عصاران
مزبور چراغ انصاف را خاموش و منطوقه وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ
إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُوهُمْ يُخْسِرُونَ را
فراموش کرده اند بالیست بباز خواست انجمعی از عظام سماسبه ایشان روغن
انتقام کشیده و مغز سرایشان را فتیله فتیله بان چراغ از دماغشان بیرون
اورد لیکن این دفعه حسب الامر خدام بخشش بایشان روانه و له الزام باز یافت نمود
که چنانچه من بعد احدی از ان جماعت در مبایعه روغن مداهنه و تخسیر و با در راستی
میزان تقصیر نماید شمع اسا به تیغ شعله سر خود را در قدم دیده کشتنی سرخفتن باشد
گردن زد و نیز طریقه انکه پیوسته چراغ نبراس وداد و مقباس اتحاد را بروغن مداد
روشن و مصباح قلم را در بزم مودت پرتو افکن داشته جهانرا اعلام معطر شوند

جواب

جواب بعرض میرساند که درهنگامیکه دیده هواخواهان چشم براه وصول تحفه ظفر
و تحف امید گوش بر اواز اخبار بهجت اثر بود افتاب نوید از مطلع قبیب
دمیدن اغاز نموده چشم تمنا را چون ستاره سحری روشن و ساحت خاطر گلزار
از شکفتن گلهای رنگارنگ مانند روضه ارم گلشن ساخت اگر نقد جان را
که گرامی ترین مایه بند رهستی است به نثار این تحفه دلکش برافشاند روات
واگر ویرانه سرای دل را از سروش این مسرت خیابان بیت المعمور خواند کات
چون دل اخلاص منزل را که همیشه مأمول انست که بوسایل ادراک خدمت
عالی نایر و از ین رهگذر ابواب سعادت بر روی خود کشاید جواب بعرض میرساند
که لله الحمد و المنه رقیمه دلکش و گرامی مفاوضه غمزدا که از ینابیع کلماتش زلال
فصاحت فوران و در جداول فقراتش ماء معین بلاغت جریان داشت شرف
ورود یافته مژده سلامتی ذات بابرکات ان نور دیده گرامی رسانیده و بجواهر
سرمه خبر روح پرور مسرت اور دیده ارزوی محبان مشتاق را منور گردانید

هبوب این نسیم جانفزا ساحت خاطر احبا را از خس و خاشاک تشویش رفت
و از رشحات سحاب مدرار بستان [illegible] و بستان طراوت و خرمی پذیرفت
و بفروغ این چراغ دلفروز روشنی بخش سرای قلوب اخلاص اندوز گردید و از
طلوع این صبح دلکشا غنچهٔ دلهای محبت آگین [illegible] بالید امید که پیوسته
سالک این طریقهٔ حمیده و مراعی این شیوهٔ پسندیده بوده از چگونگی احوال شریف
محبان را با خبر و بمشک ریزی قلم نفحه شمیم دماغ جان را معطر ساخته باشند ابد
که در هر باب موفق بوده آنچه بخاطر شریف رسد بمقام اعلام در آورند **جواب**
بعرض میرساند که رشحهٔ خامهٔ مشکین طراز و صفحهٔ نامهٔ واجب الاعزاز در هنگامیکه
لب تشنه سحاب بر سطر صفحهٔ صحیفه گرامی بود کما اَنزِل علینا مائدةً من السماء
از ورود آن عذب البیان شد و ریاحین رنگین مشکبار خطوطش که نظارگیان
بهشت عنبر سرشت خیال از احیث امدادی وصال شد عطر بر دماغ جمیع از سنبل
رقمش استشمام صحت ذات بابرکات نموده و از بلبل قلمش صفیر استقامت

مزاج وهاج شنیده تخم مسرت و انتعاش در مزرع خاطر کاشت و غنچهٔ دل اخلاص
منزل رو بشگفتن گذاشت حق جل و علی ساحت گلزار شد **جواب** بعرض میرساند
که هدهد همایون فال سبای ملاطفت و اقبال در ساعتی سعادت مثال بجناح
کرامت موهبت بخش ساحت ضمیر اخلاص نظیر مخلصان عقیدت کمال و از مژده
صحت وجود مستلزم السعود سالک طریق شکر قادر متعال گوید ای وقت تو خوش و وقت
ما که بی خوش باری اگر از حال مخلصان مستفسر باشند تا حال تحریر که فلان تاریخ است
کسوت حیات عاریت در بر و هوای تشییع اوقات بر سر و دست مخلصان سایه گستر
نوبت است که باستخوان برسد و منقار را از آن بگذرد استدعا آنکه مخلصان قدیم را
از خاطر عاطر محو نفرموده بمطالع و طوالع نظر عاطفت اثرات رو به یادآوری مخلصان
مستفیض فرمایند **جواب** بعرض میرساند که حدیقهٔ دلکش و روضهٔ فردوس آئین
مفاوضهٔ بهجت افزا که بگلهای رنگارنگ مصادقت و موالات آراسته و بانواع
ریاحین محبت [illegible] ذات خجسته صفات پیراسته در ساعتی سعید که مشام هوش

جویای ملکوتی احوال خیریت اشتمال بعد با نظام عنبرینک که ارسال داشته بودند رسید
و از روایح استقامت و سلامتی ذات بابرکات و فوائح یکجهتی و موالات ازان
ممتاز نیکوسرشت دوستی بمشام جان رسید مسرت بی اندازه حاصل و سجدات
شکر الهی بتقدیم رسانید و از وصول عنبرینک و سولی که در صفا و روشنی جوهر ذات
و عوض صفات عنبرینک دورنمای خورشید انوار بنظر در می آرد دیده امیدش
روشن و از مناظرهٔ آن صورت ملاقات آن نور چشم بعینه منظور نظر شوقمند گردید
اما بفحوای این بیت که گفته اند در چشم من چو آتش مو می شب وصال نزدیک میشود بعد و
دوری چه فایده با آنکه این جام جهان بین را همیشه در مد نظر و از چشم نمی افتد
و از غبار این کدورت عالم در نظرم تیره و تار است اگر چه هرچه می بیند از چشم
خود می بیند و از آن نور چشم زیاده ازین چشم داشت نداشت که با وجود کثرت
کلال و ملال این مهجور شکسته بال را منظور نظر داشته اند انشاء الله حق سبحانه
و تعالی آن نور چشم را از چشم زخم زمان در امان دارد **جواب** بعرضی میرساند

که رقیمه آفتاب طلیعه سامی و مفاوضهٔ معلی منیقه گرامی که از جانب سعادت جوانب
انقبیله گاهی بسرافرازی این مخلص نمکام زهر مهجوری قلمی و بمصحوب فلان عز ارسال
فرموده بودند در زمانی که ذایقهٔ این جرعه نوش بادیه اخلاص از شدت
آلام مفارقت آنکدام والامقام چون زهر بلاهلست و از کثرت صفرای
ایام مهاجرت کام تمنا را مانند حنظل تلخ میداشت شرف ورود ارزانی
و بدم عیسوی و انفاس مسیحی امراض صفراوی بمزاج مخالفت امتزاج را که بقرب
هموم مباعدت بهم رسیده بود بچاشنی الفاظ بهجت آثار که محتوی بر صحت ذات
معلی صفات می بود رفع و باطلبوی مضامین عطوفت آیین آن که مشتمل بر سلامتی
مزاج وهاج است دفع و بشربت اشتیمونی استطلاع احوال خیر مآل التفات بخشید
آری که حکیم علی الاطلاق امراض ظاهر و باطن آن خداکیشی را به شربت بیمار
رافت و عطوفت نحو قلع و قمع و هرگز آثار آلام و اسقام بیرامن وجود شریف
مسالمت پرور دار الاعتبار قبله گاها آنکه در رقیمهٔ مرسوله مرقوم فرموده بودند که قبل ازین

در سعر وضه جات عرض فرستادن نارنگی و لیمو شده و از قوه بفعل نیامده
مخلص چنین عرض خلاف انگیز بکه دهرگاه بخاطر خطور اینمطلب می شد که طبع
انقیاد گاهی بمیل فرمودن نارنگی و لیمو مایل است چنانچه نارنگی جا را که خوشترین
ثمر شجر زندگانیست خواهش میفرمود بر خود منت داشته پیشکش و مرسول
خدمت میشود و مانند لیمو رنگ زردی بمکشیده است الحال که از بعد ارسال
خدمت خواهد شد مترصد است که تا اوان شرفیابی حضور سعادت دستور
همواره بارسال التعلیقات وارجاع هرگونه خدمات مخلص را فایل دانسته
اعلام فرمایند که بجان و دل منت داشته در تقدیم آن لازمه جانفشانی
بعمل آورد بعنایت الله تعالی حسب الامکان فیصل پذیر گردانند **جواب**
بعرض میرساند که رقیمه کریمه الطاف شمیمه عنایت ترسیم و مفاوضه عطوفت
ترجمه لازم التعظیم فی احسن تقویم که کلبه احزان خاطر فاطر این کنعانی زاده
رضا و تسلیم را رشک بیت الاصنام ارم دوری و مهجوری از فیض خدمت و سعادت

بندگان

بندگان ذوی العز والشان در نار جحیم حادثات مستقیم حکم آتشکده داشت
چون کاروان قمیص یوسفی شمیم ارزانی داشته بفحوای یا نار کونی بردا و
سلاما علی ابراهیم از شگفتن گلهای رنگارنگ طراوت و کامیاب رنگ باغ
نعیم و از استشمام رایحه فایحه صحتمندی ذات شریف عالی و استقامت
مزاج وهاج لازم الابتهاج سامی زبان حال بمقال انی لاجد ریح یوسف
گویا و کلیم گوید و بعد از حصول خوش وقتی مسببات شکر حق قدیم بتقدیم رسانید
و از شرف بابه زیارت فقدمکاه خامه فکرت خازنان کنوز رموز حمد رب
الارباب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و سرافرازی مطالعه
مطهر آثار را آیات بینات کبریا بخت بنده دانش ودیده لا یاتیه
الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید
اعنی مجلد کلام الله مجید که عالیجناب فضیلت و کمالات اکتساب حجت روحانی
و صدیق روحانی ملا عبد الباقی بنوک قلم مشکین رقم نگارش تحریر و تزیین

وز صبح داده که نهاد دیده امید بر مرصد انتظار وعده وعید بندگان عالی
المکان سامی معقود شده نور تازه و سروری بی اندازه بحصول موصول گشته بدانکه
درین چند سال آنست تیست که بویی از گلشن آشنایی چنین رحم عاشق بر معشوق
نزاید و غنچه درین باغ چمن دل دانا از تماشا بهاست و طبند او ضاع روزگار بر
گشاید از گلشن اطوار آن معنی مقدار نسیم اینگونه التفات بمشام آگاهی رسید
اکنون نه از عهده شکر احسان بیکران بندگان والاشان بر میتواند آمد که در
اغماض آن خوض نماید و نه عدد کمالات لا تحصی عجایب شمارا لبه امکان ذلیله
جواب بعرض میرساند که در زمانیکه توسن خیال در مراحل آرزومندی و درنگ
و ناز و دیده بینا از ورود محقه رقیمات چشم باز نهاده بود که التفات نامه سامی و رقیمه
نامی حیات بخش مردمک علیل گردیده و از ورود سعادت مورود دش بنهایت
مسرت مند و شکر گذار گردید از آنجا که همیشه چشم تمنا در شاهراه ورود رقیمات
و گلشن صحت ذات کریم الصفات میدارد هرگاه گلشن را منظور نظر عاطفت باشد
ادامه

فرموده مصحوب متردد ین بفیض ناپایه رقیمات عالی و ارجاع هرگونه خدمات متعالی
رهین امتنان و احسان فرمایند دانسته انمعنی باعث ازدیاد حسن عقیدت
و ارادتمندی و موجب امیدواری و خورسندی خواهد بود **جواب** بعرض میرساند
که شمیم صمیم اتحاد و نسیم نعیم وداد که از گلشن لب بستان مراد با بریزش رواج
عبارات عنبر آگین و بر بریزش نفایح مشکین آیین که رقمزده کلک در سلک
پذیرا رشام مرغوبه و چهره گشای انتظام محبوبه درین اوقات واردات
فرموده بود در خوشترین وقتی دماغ دوستی را معطر و لب طلا یکجهتی را زینت اندوز
و منور گردانید متوقع است که پیوسته علی الاستمرار برشحات رسیده بالتفات
جز اخلاص بجا نزار سبز و شاداب داشته تا اوان حضور ها هرگونه رجوع
و مهمی که درین حدود اتفاق افتد اشاره نمایند که حسب المقدور بعنایت بیغایت
ملک غفور رلبرانجام آن کوشیده لوازم دوستی بمنصه ظهور رساند **جواب**
بعرض میرساند که در هنگامیکه شخص نظاره در شاهراه انتظار قطره زن و بیک جناب

مانند نسیم صبا بسیار اطراف هر باغ و گلشن بخبرگیری احوال خیر مآل مینمود
که نسیم عنبرشمیم تذکار و یادآوری از مهب النفحات العزیز مصر عزت و بزرگ
وزید و دیده تمنای یعقوب فطرتان کلبهٔ احزان هجران از نشاید خط مشکبار
مراسلهٔ محبت عنوان که فی الحقیقه بی قمیص یوسف در جیب و دکان داشت
روشن گردید بمصداق ذیمقال زبان حال را گویا نمود بوی پیراهن یوسف زجهان
گم شده بود عاقبت سر زگریبان تو بیرون آورد و ازانجا که بیان حالات از لوازم
و جواب مراسله حضور دستلزم بر ذمت دوستی متحتم بود لهذا بنگارش این صحیفه
الوداد پرداخت **جواب** بعرض میرساند که گلدستهٔ بهارستان یگانگی و اتمام
و شمامهٔ جامعه روایح حسن آغاز و انجام یعنی عالیمراسلهٔ لازم الاحترام و متعالیه
مکاتبهٔ مشکینه انجام که رقمزد کلک عنبر سلک منشیان بلاغت نشان سرکار
دوستی مدار و محبوب فرستادهٔ دوستدار سمت ارسال پذیرفته در هنگامیکه
بوستان خاطر دوستی مظاهر از عدم اهتزاز نسیم النفحات و فقدان رشحات

نگار

سحاب نفحه دوستان افسرده گشته بود شرف ورود ارزانی فرموده مضامین موالات
تضمین ان من البدایه الی النهایه پیرایه بخش زمینه خاطر گردیده ازانجا که حالی که
از طراوت گل وجود سعادت اندود و مشعر بر ایصال عریضهٔ ارادت فریضه
بنظر کیمیا اثر بندگان سکندر شان مقدس والا و تفهیم مضامین عقیدت تضمین
برای عقده کشا و اظهار توجهات لاتعد و لاتحصی مینمود کمال مسرت و ارادت
و امیدواری حاصل گردید باعث مزید ارادت و امید که بدانشاء الله تعالی در عالم
دوست نوازیها سرافراز و باشاهباز عزت و سعادت و کامرانی هم پرواز
باشند درین اوقات میمنت آیات که فلان فرستادهٔ سرکار نصفت مدار
والا روانهٔ دربار معدلت مدار معلی و دوستدار نیز فلان را به مرافقت مشارالیه
روانه مینمود از لوازم موالفت و دوستی شمرده بتحریر ذریعهٔ الجلیه مبادرت ورزد
متمم تفقدات مکارم طبع عالی به اظهار این مطلب می پردازد که محبت کامل را
الکمال و لطف شمار اشمس فرموده من بعد گاهگاهی که دل موالفت منزل بدلجوئی زدن بستان

صادق الجنان اهل کهف دوستداری را خارج تصور نفرموده خویدیدصحت ذات

کثیر البرکات عالی والقفام هرگونه خدمات و مرجوعات اتفاقیه اینولا بدون

شایبه مغایرت و جدایی لطفی اظهار و تحریر در آورند که انشاءالله تعالی در ظل تعدیم این

شرایط مصادقت و دوستی بعمل آمده فیض پذیر خواهد گردید بایم جمیع دولت و کم‌کمی

واقبال از استقرار زمان حران در لمان باد **جواب** بعرض میرساند که در هنگامیکه

خاطر دوستی اساس متعلق باستفسار کیفیت حالات خیریت دلالات عالی

بود مراسله محبت طراز و مفاوضه مودت نواز لازم الاعزاز که بصحابت فلان

بانقاب یکجاب چادر فلک رسکاری قلمی و ارسال داشته بودند کالوحی النازل

من السماء عز نزول و شرف وصول پذیرفته فرح بخش خاطر موالات ذخایر گردید

و از غنچه لب بسته فقرات عنبر آمیزش شامه هوش حقیقت نیوش را بر موز

ضوابط و روابط صوری و معنوی نواخت و غباریکه از درد جستجو نامعدود هجران

بر آئینه خاطر فاتر نشسته بود بنسیم موالفت شمیم مرآت ضمیر از آن پرداخت

واشعار

واشعاریکه در خصوص ملکان کذا اشتن چادر منفه بود حسب الخواهش در میان

قلعه بمکان مضبوطی گذاشته شده بهمه جهات خاطر شریف جمع دارند امید

که الی هنگام دریافت ملاقات بهجت علامات همواره بشرح حالات خیریت دلالات

و اظهار مهمات اتفاقیه محب را مسرور که در انجام آن لازمه دولو و یکجهتی

بظهور خواهد آمد **جواب** بعرض میرساند که مودت نامچه نامی و مفاوضه گرامی

که در این اوان بهجت اقتران زبان زد خامه مشکین ختامه منفه و لطیفه غرقیه

خود ارسال بزم دوستی و موالات شده بود از اشرف زمان سعادت ورود ارزانی

چون محمر نرم صحتمندی مزاج وهاج بود کمال انبساط و سرور حاصل گوید و شعاریکه

بخصوص فلان فرموده بودند بهمه جهة خاطر شریف را جمیع دارند که انشاءالله تعالی

انچه حسب الخواهش ایشان بعمل باشد در هر باب لازمه دوستی را مراعات

خواهد نمود طریقه انیقه مصادقت و ولا مقتضی است که الی اوان دریافت ملاقات

لازم المسرات همواره حقایق نگار حالات گویده اخبارات اینولا را با انضمام

هرگونه مهمات و مرجوعات بمقام اعلام در آورند که انشاء الله تعالی در تقدیم آن
شرائط وداد بعمل خواهد آمد **جواب** بعرض میرساند که التفات نامچه خجسته گرای
که از وجنات فقرات آن آثار بهجت و اشفاق لایح بود شرف ورود ارزانی داشت
از اشعار سلامتی ذات شریف و اخبار از صحت مزاج لطیف غنچه خاطر اخلاص
آیین را عالم عالم شگفتگی و انبساط بخشید امید که تفقدات عالی همواره
متوالی و متواتر و رشحات سحاب مخلص نواز ازین ارزگ ابر خامه گوهربار بر کشت
اخلاص نکهت آن صدق شعار پیوسته متقاطر باد **جواب** بعرض میرساند که در زمانی
که غلبه شوق ملاقات صوری خط سرور از صفحه ضمیر حک و نقطه موهوم خیال
وصال سطح خاطر فاتر را حیز و لا ینفک بود که رقیمه انیقه لازم الاعزاز و منیعه
مودت طراز که بوضع خاص و شکل اختصاص عرض کلفت و کدورت و ماحق
الکتابات نصف الملاقات صورت ظهور یافت چمن از مضامین بهجت
متعالی ادراک استقامت ذات معلی صفات عالی می نمود کمال بهجت و خرمی حاصل نمود

جواب بعرض میرساند که رقیمه وشیحه اخوت پیرا و انیقه رفیعه خلت ادا
که بر بیان نگارش منشیان ذیشان بلاغت انتما صورت تکمیل و سمت ترسیم یافته
بود کالوحی المنزل من السماء نزول اجلال ارزانی داشته شمیم افزای دماغ مشتاقان
و عطرپاش مشام دوستان و تفریح رسان خاطر محبان شد **جواب**
بعرض میرساند که لله الحمد والمنة که سواد دیده امیدوار از ملاحظه نامه مهرآثار رقم
اقلام مشکین ارقام منشیان بلاغت نشان سرکار شده بود منور و چشم انتظار گشوده را
از ملاحظه آن خط مشکبار روشنی بصر و حصول گردید در مقابل هر یک از آن تلطفات
و تعطفات بابلاغ دعای بیریا بجهت ذات عالی صفات به درگاه ملک
ذوالجلال و مهیمن متعال مسند علیت که بعز اجابت مقرون گشته ترغیب و ترصد
چنانست که همواره بترشیح نایره اقلام بلاغت ارتسام عطارد فطرتان دبیرستان
سرکار عالی هم در ارسال رسل و رسایل را منهیه سلامتی ذات شریف و ارجاع خدمات
شاداب داشته باشعار آن که موجب استحکام مبانی محبت است خوشدلی افزا گردند

و بعضی ازواج رسول مختار و باقی ائمه هشت و چهار علیهم صلوات الله الملک الجبار

امیدوار است که نعمت مواصلت و سعادت ادراک صحبت وافی بهجت

و شاهد زیبا عذار الفت که منتهای آمال است با حسن اکمال صورت اکمال پذیرد

ترقب و ترصد التفات باطن و ظاهر چنان است که اکثر اوان شیوه رضیه رشید

مراسلات را مراعات فرموده و اغلب زمان در مقام یادآوری دوستان بجه بمقالید

قلم بلاغت رقم ابواب بهجت و انبساط و دروب مسرت و انبساط بر روی خاطر ارادت

ذخایر مخلصان گشوده از اعلان کیفیت احوال خیر مآل و اعلام صحت ذات مکارم

خصال و ارجاع رجوعات فیض منوال مسرت افزای باعث حصول محبت

صداقت اشتمال شوند باقی ایام بسعادت گذران و چراغ دولت افروزان

و روشنی بخش ویرانه خاطر تیره روزان باد **جواب** بعرض میرساند که سرافراز نامه

نفحه مضمون نقطه مشحون که از غایت ندرت و غرابت پهلو بر خوارق عادات

میزد همانا ابر مطیری بود که قطرات لطایف و رشحات عواطف کشت بر صفحه ایام

پیوسته خورشید اقبال از مطالع اجلال طالع باد **جواب** بعرض میرساند که دلبر

نسیم روش مراسله سامی که از سطور دلکش گیسوی مشکین گشوده و شاهد عاشق کش

مفاوضه گرامی که از لفظ و معنی چون کوکب پر نور در شب دیجور رخسار رخشنده

نموده در زمان مسرت انجام و اوان خرم پرداز سعادت ورود و فیض وصول بخشید

عطرسای مشام مودت و موالات و طراز اکلیل موانست و مصافات گردید چگونه

از فحاوی شروح پر فتوحش و مطاوی عبارات معنوی روحش علامات سلامتی مزاج

و آثار استقامت ذات سعادت امتزاج مستفاد و بوضوح پیوست مسرت و بهجت

زنگ کدورت و غبار کلفت از آیینه خاطر موالات ذخایر و مرآت باطن

مصافات مظاهر زدوده اگر خواهد که شمع تشوق بملاقات صوری و بیان کثرت

آلام مهجوری و اظهار تحیر از صدمات دوری و عرض جزع مرارت شربت ناگوار صبوری

نماید از تطویل آن که ملال افزای خاطر است اندیشه مند و بجمعیت غایبانه که اکثر نقش

فیمابین ظهور دارد خرم و خورسند میباشد از فیض وصول حضرت داور

دل

مخلصان دل افسرده را تازه گردیا بال همای فرخنده فالی که سایه دولت و اقبال

بر فرق برگشتگان بوادی اختلال احوال گسترده و صفحه بناگوش خورشید

فیروزی بود که از طره پریشان ابر تیره روی نحوست با بیاض پنبه صبح وصال که گمه

از پیراهن مشک فام شبهای دوری گشوده بنسیم صبحگاهی امید بود قدم

بر دیده عمدیدگان نهاد یا فلکان پرتو مهر تابان که بدست ذره ناتوان افتاد

یا مصقل عسر دائی بود که زنگ نا امیدی از آئینه خاطر شکستگان زدود

یا مفتاح دلگشائی که ابواب جهات بر روی محبوسان فراموشی گشوده یا هلال

شوال اقبال که گرسنه چشمان نعمت التفات را از صیام طاقت گداز

انتظار افطار فرموده یا سفیده دم صبح نوروز فیروزی که زمستان خشکیهای

ایام هجرانرا به برجوشش نوبهار شگفتگی و انبساط منوای وقت تو جنبش که وقت

مکدری خوش امید که مرهم بعد نمکدان خنده حرمان و عادت گدوکان زهر تغافل

دلسوختگان را باز آرایش قلم و حجت شمیم شهد جانفزای هوا آوری بمذاق جان

الذکی

رسانیده و جاکیان حفور را بورطهٔ هلاکت گزند افعی اسند لو مدت فراموشی

نینداز ند با به شفقت و التفات الهی بر سر مخلصان بلا اشتباه پاینده باد جواب

بعرض میرساند که در زمانی که جذوه شوق ادراک حضور مستلزم الحبور عالی خرمن سوز

صبر و شکیبائی واو اینکه جذبه دریافت خدمت ذی سعادت متعالی بنیاد افکن طاقت

و توانائی بود زلال اشفاق و التفات اعنی رقیمه بلاغت آیات که مصدوقه هذا

عذب فرات بود به تسکین التهاب نائره فراق جلوه گر عرصه ظهور گردید

و عوش الکمال الطاف و مراعات که کنایه از آن منطوقه الکتاب نصف

الملاقات بود به تعمیر دلهای خراب برگزیده شهود نشست از آنجا که محتوی بر صحت

جواب بعرض میرساند که در هنگامیکه خاطر اخلاص سمات متعلق باستفسار سلامتی

مزاج شریف ملاذ [illegible] بود فلان وارد و رقیمه ابلاغیه و ودایع لک روضیه [illegible]

خلت تذکار که بیاد آور این مودت دثار رقم زد خامه مشکین بلاغت آثار شده بود

ارسال داشته بود شرف نزول ارزانی چون از مضامین بهجت آیین آن که محتوی بر صحت

ذات قدسی صفات و مشتمل بر فنون مودت و مواخات ابواب فرح و نشاط
بر چهره دوستان مودت ارتباط گشاده و اسباب خرمی و انبساط از برای محبان
خلّت انضباط آماده گردید **جواب** بعرض میرساند که در هنگامیکه این مهجور
زاویه فراق در شام کنعان وصال دیده انتظار دوخته منتظر بوی پیراهن مصری که
از مصر دولت و اقبال چهره یوسف طلعت رقیمه انیقه خورشید مثال بمنزله ایست
که از فروغ حسن دلارای مضامین بهجت افزایش دلهای احباب زلیخا وار مست
خواب گشته ظلمت زدای اقلیم خاطر تیره روزان و روشنی بخش دیده یعقوب
صفتان کلبه احزان هجران گردید طالع شد از سپهر برین اختری فیروز خورشید
روی و زهره رخ و مشتری ضمیر چون جای بر استقامت مزاج سعادت امتزاج
بود سرور افزای خاطر مؤالفت میانه و موجب حصول آمال طالبانه گردید **جواب**
بعرض میرساند که رقیمه انیقه عنبرین شمامه انیقه و وثیقه مشکین علامه که درین اوان
از فرط محبت و وداد و رقم زد کلک مودت ختامه فرخنده اعمال گشته بود در اسعد اوقات

افرادو

شرف ورود ارزانی داشته و از روایح الطاف و فوایح اعطاف آن دماغ جان و جنان
معطر و مشام روح و روان مخلصان را مطیب و معنبر ساخته رسید باد صبا
تازه کرد جان مرا نفحه داد بمن بوی بوستان مرا چون از گلستان عبارات و گلزار
استعارات نشان استشمام رایحه محمدت بوی سعادت نمود گلهای سرور و نشاط در حدیقه خاطر
محبان صداقت سمات آغاز شکفتگی نمود امید که پیوسته سالک این طریقه حمیده
و مراعی این شیوه پسندیده بوده از چگونگی احوال شریف محبان را باخبر و مشک
ریزی قلم نافه شمیم دماغ جان مخلصان را معطر ساخته باشند **جواب** بعرض میرساند
که مکتوب مرغوب محبت اسلوب که درین اوان مرقوم قلم وفاق و رقم زد کلک
اتفاق فرموده بودند در اشرف اوقات وارد گشته باعث بهجت و سرور و باعث
مسرت و حبور گردید چنین مبنی بر صحت ذات فرخنده صفات و مشتمل بر تاکید
قواعد مصادقت و مصافات و محبوبی بر نماید و تجدید معاقد صداقت و مودت بود
موجب حصول سرور و نشاط و باعث فرح و انبساط و مؤانس مهجوران اخلاص آگین

و مرصوص مبانی اختصاص فرمایند و از فیض رشحات ارقام عطوفت انجامش باغچهٔ
محبت نضارت و خضارت از سر گیرند و از زلال مقاطر فیضانش نهال مودت تازه
و مشروب فرمایند متوقع است که همواره با جرای زلال تحفهٔ صحت ذات فرخنده صفات
و ارجاع مهمات سیراب ساز مزارع امید مخلصان یکجهت ساخته فرمایند **جواب**
بعرض میرساند که از انوار مطالع رقایق لطیفهٔ طبع حقایق شناس انجمن و اهل گلشن
خاطر التفات مناظر ضیا افروز و بها اندوز فرمایند حقا اگر بپای وعده بعضی از دقایق
زندگی منقضی بر قدم ساخته در این آب و گل منزل پیما فرمایند بروش اخلاص مندان
بزیور گلهای خلعت گرامی مزین و دامن دل را از چیدن گلهای بستان مشحون
بانواع گلهای بهجت و سرور میسازم از آنجا که هر امری بمقتضای الامور مرهونة
با وقاتها میباشد انشاء الله تعالی من بعد سعادت یاب خدمت خواهد گردید
جواب بعرض میرساند که وجه طلب سنواتی که عبارت از توجه و التفات
ملتمس است با قبا من و الا رقیمهٔ نامی گرامی که در این اوقات بخاطر پریشان

واصل

واصل و مطالعه نمالی را از حقوق بندگی و اخلاص دعاگویان دیرین برات وفق
حاصل شد امید که این شیوهٔ رضیه را مستمر داشته و خامهٔ گهربار فرح بخش کار را
بکمال خوشگوی آشنا کاهی باجرای زلال عطوفت نضرت بخش بستان خاطر دوستان
گردانند **جواب** بعرض میرساند که گل نسرین صحیح مؤالفت و اتحاد و سنبل مشکین شمایم
فیض آثار محبت و ودادوا عنی مراسله عنبرین مداد و مفاوضهٔ خرمی سواد که طوطی
سبزه زار کلامش از بیضهٔ دوات چینی و آشیانهٔ نهال خامهٔ بدایع نگار را آغاز
بر افشانی نموده گلستان صفحه را از رنگ شهپر خضرت ملک رجلوه گاه خضر بهار
گردانیده بود در اسعد اوان بهجت نشان پیرایهٔ وصول پذیرفته بود تماشای نسرین
و ریحان سواد و بیاضش گلهای روی شب و روز را در دیدهٔ حیرت امور متشابه
ماه و مهر تجلیٰ اند در طراوت پذیری و خرمی افزوزی شد و در طراز نرجس که شکل
بر اظهار رنگینی دوستانه و گله مندیهای گلهای نه کشفعل از هم پاشیدن
اوراق گلبرگ مهر و ولا را محبت بر کنج پیرا الحزان سرد مهریهای بیگانه باز جوم

رقیم مراسلات اخلاص اتمام بخدمت مسرت افزا پذیرای کلک مشکین شمامه
گردیده بود حضرت ذوالجلال خبیر و علیم است که درین عرض مدت دوری هموار
بهیچ وجه من الوجوه عندلیب دستان سرای قلم مخالصت تحریر زبان بکام خموشی
نکشیده همواره بنغمه سنجی بهارستان مکاتیب متوالیه متواتره بوادی درستی
صداقت و وداد بی شمار را از جهة اظهار برقی کار آورده درین باب خود را
معاف و مرفوع القلم نداشته است با وصف این مراتب نظر باستحکام
روابط سلسلة الفت و التیام دیرین بار محب صداقت آیین البته در
مراسلات کسی نی القلب یهدی الی القلب خلوت درای ظهور را انجلا کرده
خواهد بود درینصورت چهره صدق انتما عذار امجد دلبر آشت کلک صداقت
پیرا بر فرق کشای صفحه ظهور گردانیده پسندیده قاعده شناسان رموز آشنایی
متوقع است که همواره با هدای شمایم ریاحین محبت نامجات وارجاع هرگونه
خدمات عطر آرای مشام مصادقت و مصافات میگردیده باشند جواب

عالیجاها

بعرض نیاز که سراج وهاج مراسله گرامی که در اشرف اوان و اینزمان روشنی
افزای محفل دوستی و ساحت آرای بزم یکجهتی گردیده چون از آفتاب مضامین موالات
قرین آن انوار سلامت ذات سعادت آیات ظاهر و از لمعات آن پرتو صحت فراغ
میمنت باهر بود نورافزای باصره سرور و حبور گردید بر رقم وزارت دیوانکه در ایام مرحوم
شاه سلطان حسین بمحمد قلیخان شاملو نوشته اند چون وزیر دیوان قضا و دبیر کارخانه
اعطی کل شیئ خلقه ثم هدی برقم طرازی کلک تقدیر شأن ذیشأن
جهانبانی و بر تیغ بلیغ کشورستانی را بنام نامی آن خانواده با عز و شأن نگاشته
و بیمن تولای خاندان طیبین و طاهرین و برکت انتساب بدودمان آل طه و یس
سر رشته قبض و بسط امور عالم اسباب را بکف کفایت و اختیار نواب همایون
ما باز گذاشته ما نیز برای مصلحت سنجی نظام کل بر ذمت همت خسروانه لازم فرموده ایم
که هر یک از بندگان راستکیش که گلزار همیشه بهار دولت جاوید را سرو آزاده
وار شیمه اعلام بقبول تکلیف بندگی این آستان نامت نشان مؤمن زاده بعهد

ودستگاه سلیمانی را آصف دوران و کن و مهام دین و دولت بحسن رای
و تدبیر منصف باشند ایشان را در محفل قرب و عزت بالانشین سازیم و به
تشریف شریف اجعلنی علی خزائن الارض زینت ارائه قامت قابلیتشان پردازیم
وچون در هنگام وزیر سابق دیوان اعلی که بمقتضای ان الانسان لیطغی ان
رآه استغنی چشم از حقوق عنایات بیکران خاقانی پوشیده بود از میمن
کافر نعمتی جزاء عمل را بچشم خود معاینه دید و بتحریک سرانگشت اشاره اقدس که جهانیانرا
ارادت عالیش ممکن وراز انگشت قبول بر دیده کانست مردم دیده اش را از جبهه
خانه زجاجی جلا وطن و ترک جلا که در طرفة العین عبرة للناظرین گردید لهذا
محمد قلیخان بیگدلی شاملو با لقابه که امتیاز نسبش از اهل جلیل قزلباش من الحسب والنسب
مانند امتیاز بدر منیر از فوج کواکب در تیره سامانی ظلمت شب است شعشعه
انوار ان الذین سبقت لهم منا الحسنی از جبهه حالش تابان و پرتو انوار
السابقون السابقون اولئک المقربون از وجنات احوالش عیانست

از ابتدا

از ابتدا از فلان برتبه علیا و منصب عظمای وزارت دیوان اعلی سرافراز واز
وقوع این دوام شگرف در امید دیم بر چهره عالمیان باز فرموده بم ایام سلطنت شاه
طهماسب بجبه صفقلی بیک قاپوچی باشی نوشته اند که چون پیوسته پیش نهاد خاطر
خورشید مظاهر اقدس و قرار داد ضمیر منیر مهر تخمیر مقدس است که جمعی از بندگان
اخلاص آگاه و صوفیه زلده کان درگاه جهان پناه که جبهه سای آستان لامت نشان را
سرمایه بلندی و اعتبار و غبار عتبه عالیه و الا را کحل الجواهر دیده امیدواری و فیروزمندی دار
ساخته و بمصداق کلبهم باسط ذراعیه بالوصید از روی خاطر درین درگاه
بنده نواز بر آستان عبودیت گذاشته ازین سرزمین سر بر آسمان افراخته باشند
ایشان را بمزید اشفاق ممتاز و بتضمین عنایات سرافراز فرماییم مصداق این مقال صورت
احوال صفقلی بیک شاملو قاپوچی باشی دیوان اعلاست که همیشه لسان حلقه در چشم
برین درگاه دوخته و ابواب سعادت در هر باب ازین کریاس ملایک بواب
اندوخته پدر بر پدر بر پدر سگ آستان این آستان و مقید قلاده غلامی این خاندان

باعزو شان می‌باشد لهذا مشار الیه را برتبهٔ بلند و لقب ارجمند صوبهٔ درگاه جهانبان
سرافراز و مباهی و مفتخر فرمودیم که من بعد این لقب را بعلاوهٔ القاب سابقه در ارقام
جهان گرد شاهی و احکام گیتی نورد پادشاهی می‌نوشته باشند رقمیکه در ایام شاه طهماسب
بجهة علاوه القاب میرزا حسن وزیر گیلان نوشته‌اند چون منظور نظر اکسیر اثر اقدس کمینه
فاخر خورشید مظاهر مقدس است که هر یک از بندگان آستان ملائک نشان
و غلامزادگان درگاه با عظمت و شان که در ایام اخلاص در پیشگاه و صنوع
نقاب خفا و حجاب اختفا از چهره گشوده و حسنای دلارای حسن خدمتشان بر وجه حسن
و طریق مستحسن در منظر نظر اقدس جلوه استحسان نموده مصداق الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا درین دربار فلک تمثال از زر هکذا حسن
اعمال شایسته نوازش و نوال باشند است نراز از مقربان حضرت شاهی
و نزدیکان بساط گردون قماط پادشاهی و بمزید عواطف و عنایات ظل اللهی سرافراز
و مباهی فخائیم مصداق این مقال حال نیکو مآل میرزا حسن وزیر گیلان است که از اعتقاد

ارادتم

اندوزان قرب حضور همایون و از کامیابان فیض خدمت میمنت مقرون میبود چنین
در نیوقت او را بوزارت الکاء مزبور سرافراز فرمودیم بلقب ارجمند مقرب الحضرت
العلیة العالیة و مخصوص باریافتگان درگاه و برگزیدگان این آستان عز و جاه
ممتاز و مفتخر فرمودیم که من بعد این لقب را علاوه القاب او در ارقام مرحمت انجام
و احکام قدر قدرت قضا نظام می‌نوشته باشند رقم چرخچی‌گری سرکار
چون شهنشاه کشور وجود و سلطان نافذ الفرمان ممالک شهود که در معسکر نجوم فلکی خورشید
جهان گشا را بچرخچیگری و فلک فیروزه را بطلایه داری مامور ساخته بیمن عاطفت
و عنایت شامله شقهٔ علم ظفر پرچم خاقانیرا در بسیط زمین بسان ماهچه لوای
بدر منیر بر آسمان افراخته و دبدبه پنج نوبت سلطانی از شش جهت و لوله در هفت
اقلیم انداخته بنابر شکرانه این موهبت عظمی و عطیه کبری بر ذمت همت اقدس لازم
فرموده‌ایم که هر یک از دلاوران صف شکن و دلیران خصم افکن که در معارک شجاعت
پیش تاز و در مضمار دلیری مانند نیزه سربلند و گردن فراز باشند ایشانرا

مقدمه تجمل و پیش جنگ لشکر طیش سازیم لهذا از ابتدای شتا به
فلان فلان را بمنصب چرخ چنبری برافراز فرمودیم رقم اضافه مواجب باسم
میرزا محمد صندوقدار چون از روز یکه کنجور کنوز آفرینش که بفحوای وَلِلّٰهِ مَقَالِیدُ
السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ کلید قبض و بسط امور جمهور در کف قدرت اوست
ابواب خزاین دولت را از هر جهة بر روی نواب همایون ما کشاده و از مبدای حکیم
خازن گنجینه ایکار که بمدلول وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَیْبِ مقلاد بست و کشاد
کار نزدیک و دور در ید اراده و مشیت اوست مفاتیح مخازن سلطنت
روی زمین را بدست کفایت ما داده که بر ذمت همت والا لازم فرموده‌ایم
که هر یک از چاکران عقیدتمند که گوهر گرانبهای اخلاص را در صندوق
استخوان بندی سینه مخزون و لؤلؤ لالای حسن اعتقاد را در تلألؤ و بهاری
فرمای در گنجینه ساخته باشند اثبات بمزید الطاف خاص ممتاز و بعواطف
کامکن سرافراز فرمائیم از آنجا که مصداق این مقال صورت حال میرزا محمد

صاحب

صاحبجمع خزانه عامره است که همیشه از کل مجدی حالش استشمام رایحه راستی
و اخلاص شده از ابتدا فلان مبلغ فلان بر مواجب او افزودیم که از روی امید
واری بمراسم خدمت گذاری قیام نموده نقش درایت اعتقاد را بر نقد بندگی
سکه بر زر سازد اضافه مواجب باسم صاحبجمع قیچاقخانه سرکار از روز یکه
از جامه خانه لطف قادر بیهمتا بالای بخت بلند و قامت اقبال فیروزمند
با تطرازی زیبای دارائی و لباس دیبای سلطنت و فخار زواید مطرز گشته و فرق کلاه
سروری و گوشه دیهیم تاجداری بارونق اکلیل و فرقدا از بر تارک ترک فلک شکسته
بر ذمت همت والا لازم فرموده‌ایم که هر یک از چاکران عقیدتمند که تحفه اخلاص شان
شبانه روزی جامه شبانه روزی در بر کنند و در لباس یکرنگی خلعه و قلمونه صدق
خدمت بکوه شهود آورده باشند اثباتاً از العنایت [illegible] نه سرافراز و برو دوش
احوالشان را بپیرایه پیش خلعت امتیاز فرمائیم بناءً علیه شمه از مراحم خدیوانه
شامل حال صاحبجمع قیچاقخانه نموده از ابتدا فلان مبلغ فلان بر مواجب او افزودیم

رقم مهرداری همایون باسم کریمقلی بیک افشار چون از روزیکه بمن کرم
علا اعلا و عون عنایت داور بیهمتا تمکین سلطنت و حکم رانیه بدست طالع فیروز خاتم
سلیمانیه بانگشت تخت جهان افروز نواب همایون ما در آمده بر ذمت همت والا لازم
فرموده ایم که هر یک از بندگان قدیم که مهر مهر آثار اخلاص را آویزه گوش جان و هیکل
ابند دولت ابد پیوند نقش ضمیر عبودیت غلامان که باشند ایشان را بعطایای خاص
سربلند و از عنایات شاهانه بهره مند سازیم لهذا از ابتدا کریمقلی بیک کشندار را
بمهرداری سرافراز فرمودیم که مهر مبارک را حرز الجیب جان اعتقاد ساخته بلوازم امر
مزبور قیام نماید رقم مبارک که قبل از سلطنت میرزا محمد رضای متولی مشهد مقدس نوشته شد
آنکه عالیجاه میرزا محمد رضای متولی و کلانتر و اعزه و اعیان و اهالی مشهد مقدس معلی
بتوفیقات الهی موفق و بتفقدات خاطر عالی مستوثق بوده بدانند که درین وقت
که فرمان روایی ایران بذات اقدس شریف نواب کامیاب جمجاه میرزا
اختصاص داشت هر روزه امری حادثه و مصلحتی سنجی کارگذاران دولت سنوح

حادثه

حادثه را باعث میگشت که مردم خواب راحت در خواب ندیده بودند و از میزان
عدالتشان جز بار گران زحمت نمیکشیدند و صغیر و کبیر از کلدار شوکتشان بجای گل
دست حسرت بر سر میزدند و برنا و پیر از خوان احسانشان بجای نواله جگر میخوردند لهذا بمفاد
تلک الایام نداولها بین الناس بمصلحت دیگ عطای قزلباش
دروشان اینفرقه حق شناس خلع خلعت سلطنت از قامت اقبال نواب
سابق الذکر گشته امر سلطنت و پادشاهی و شغل فرماندهی و شاهنشاهی بلاد عراق
و فارس و آذربایجان بدستوریکه با نواب سابق الالقاب بود بحضرت گردون
مهد فیروز عهد سکینه رحمت آسمان تخت مظهر آیه کریمه واتیناه الحکم
صبیا مظهر فحوای ورفعناه مکانا علیا ملک و ملت را وارث
السلطان ابن السلطان شاه عباس ثالث خلد الله ملکه و صانه عن الحوادث
قرار یافته رؤس منابر و وجوه دنانیر در ممالک محروسه سلطانی باسم سامی و
نامی آن قره باصره کشورستانی و غره ناصیه جهانبانی آرایش پذیرفت و ارض

اقدس بجهة مکث و توقف نواب سابق الالقاب معین گشته فلمن و فلان در خدمت

حضرتش مامور شدند میباید مضمون رقم مطاع را در مجمع عام گوشزد حضور دیگر

و ترک قاجاریک ساخته و ضیع و شریف را از این مژده دلپذیر مستبشر و بالطاف اکبر

مستظهر سازند و در عهده شناسند **ایضا رقم باسم شاهزاده**

انکه میرزا محمد رضای رضوی بالقابه بعنایت بیمنتهی موفق و بعواطف بیکران خاطر

والا مستوثق گشته بداند که در هنگامی که بعنایت الهیه سطوات مجاهدین کرّه

انگیز قالب قلوب بدکیشان و از ناب توبهای آتش دم تهیای محرقه قرین

کالبد بداندیشان گشته سیف غازیان مسلول و فرق اعادی بعمود مغفر کوب (رانده اند)

موفق میباشد بعضی از جانبازان معسکر ظفر اثر که از برای مجدون در رکاب والا

گاهی ناخوش مزاج و به طبیب محتاج و وسیله جهت علاج میکردند هر چند که التهاب

دل دلیران جز بگرفتن جان خصم فرونی نشیند و استسقای تشنه کامی شان جز

بخون اشامی تسکین نمی‌پذیرد و لاکن زیرا که ظاهر بینان عالم صورت و بدیهی طلبان

جهان غرض حضور طبیب از اسباب حفظ صحت و ازاله مرض است و قطع نظر

از این معنی نسخه مطب طبیب آن سرکار برکت انتساب بان استان البته نسخه

شفا و نجات و دوائیکه از وجوهات آن سرکار رفیق اثار انجام یابد در مزاج علیلان

عالم امکان حکم شربت دینار و مادة الحیات خواهد داشت لهذا بوصول از رقم

اشرف مامور میشود که فلان از استانه مقدسه برای تدارک ادویه تسلیم کنند

از اطبای آن سرکار منظور اورا باستعجال روانه اردوی معلا نمایند که بعالجه طبابت اشتغال

میکنند باشد **رقمیکه در ایام جلوس عباس میرزا نایب تبریز نوشته اند**

انکه نایب دار السلطنه تبریز بعواطف بیکران و تفقدات بی پایان خاطر عالی

اختصاص یافته بداند که از انجا که خلع و تفویض امر سلطنت و جهانبانی مصداق

تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء برد و قبول فرمان

منوط و تغییر و تبدیل شغل جلیل پادشاهی بمفاد مصدوقه تعز من تشاء و تذل

من تشاء بحکمت الله لیس بابت بمنزل مربوط میباشد در این اوان سعادت نشان

که بمقتضای تِلْکَ الْأَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ بمصلحت سنجی کارگزاران
نقد برآورنگ جهانبانی و سریر سلطنت و حکمرانی بذات اقدس اعلیحضرت
گردون مهد خجسته عهد فیروز بخت فیروزه تخت مظهر آثار وَآتَیْنَاهُ الْحُکْمَ
صَبِیًّا مظهر آیات وَرَفَعْنَاهُ مَکَانًا عَلِیًّا آنکه شخص مقدسش در کهد که
چون طفل بصر محیط بینش در دیده ورایست وجود اقدسش در بدو کار مانند
مهر انور گرم جهانداری و مملکت پروریست یعنی انتظام ملک و ملت را باعث
و کشور دین و دولت را وارث شاه عباس ثالث صانها الله عمره و دولته
عز احداث آرایش پذیرفته رؤس منابر و وجوه دنانیر بنام نامی و اسم گرامی
آن قره باصره شهریاری و غره ناصیه جهانداری زینت گرفته خلاع فاخره آفتاب
مثال باولیا و سرکردگان جنود نصرت نشان شفقت و چابکه مبارک ارسال شد
میباید که حکم همایون و خلاع خورشید مضمون را با حسن تمام استقبال و خلعت را پیرایه دوش
اعتبار و رقم اشرف را زینت تارک افتخار ساخته موافق ضابطه و دستور

خلاع سرکردگان را بایشان تسلیم و در ازای این عطیه سجدات شکر بتقدیم رسانند
و سکه نامی را در دار الضرب بتزیین نقش جبین طلا و نقره سازد و نقاره شادیانه بلند
آوازه و خاطر خاص و عام را ازین مژده دلپسند قرین مسرت بی اندازه کنند و حکم
دلدار را باطراف ممالک آذربایجان فرستند و در عهده شناسند رقم آزادی کنیز غلام
که از جانب مرحوم طهماسب میرزا [illegible] چنین بمیامن مراحم داور بنده پرور درگاه
[illegible] بکاشانه آن حضرت خیر البشر علیه صلوات الله الملک الاکبر درین بهره سعادت جاودانی
سلاطین را رتبه بندگی و بندگان را مرتبه سلطنت و خورد و بزرگ جهانرا داغ
عَبْدًا مَمْلُوکًا لَا یَقْدِرُ عَلَی شَیْءٍ نقش پیشانی و عموم جهانیان حلقه غلامی
این درگاه را آویزه گوش جان ساخته اند و کافه عباد طوق بندگی این آستان گران
آزادی افراخته و بمضمون حدیث صدق تضمن مَنْ أَعْتَقَ مُؤْمِنًا أَعْتَقَ اللهُ الْعَزِیزُ
الْجَبَّارُ لِکُلِّ عُضْوٍ عُضْوًا مِنْهُ مِنَ النَّارِ اعتاق اعناق بندگان موجب ازدیاد
کونین و تکفیر ذنوب و معاصی و رفع سلسله رقیت از رقبات سلسله عباد باعث

دستکاری یوم یؤخذ الناس بالنواصی میشد ما نیز بر ذمت همت
خسروانه لازم فرموده ایم که همیشه طالب رضای مولای حق بجهت بندگی ارکان
بندگان بوداریم و این معنی را در درگاه پادشاه جمجاه بر خطاهای ازلی خویش شماریم
بنابرین قربة الی الله تعالی و کفارة الذنوب و الخطایا فلان نام غلام سرکار خاصه
شریفه را در سلک احرار انتظام و در زمرهٔ آزادگان حرام جسم خسروی مادی و مقام
داده و نفس او را مطلق العنان فرموده ایم که من بعد بندگان آستان
راستان نوار و غلامان درگاه آسمان طراز او را بر وجه محرر محرر و آزاد مضمون

صورت فرمانی که قبل از جلوس بعهد مردانخان شاه عالم پادشاه هند نوشته اند

حجابت و ایالت و شوکت پناه سفارت و حشمت و جلالت دستگاه واقف
رموز آداب دانی ناظم امور بارگاه آسمان جاه سلطانی عالیجاهی مقرب الخاقانی
نظاما للایالة و الشوکة و الحشمة و الجلالة و الاقبال علیمردانخان شاملو
الشکیک لا تعد با مشمول دوان اعلی بدانند که در این اوان گشتن افغانها از شیراز

بعارت

لسعادت
هندوستان که رایت کشورگشای العزم شهریارکشان روم و استرداد
و انتزاع این مرز و بوم در نهضت لهد جبروتی الطاف یزدانی سه دفعه فیمابین غازیان
عمر اشام و وزیر اعظم و پاشایان با احتشام مصر و شام که با عساکر بیشمار
در صدد و دارز با کیان طالب پیکار و جهانی کارزار شده بعزم محاربه واقع و قریب
پنجاه هزار کس از آن گروه ضلالت اثر در عرصهٔ ستیز و آویز شمشیر شده و ده هزار هم
در قید اسار گرفتار گردیدند که از راه فتوت در بارهٔ ایشان به کلک احسن العفو
عند المقدرت رقم نگار رفتن از آزادی گشته روانهٔ دیار و امصار شان
فرموده ایم و الله الحمد تمامی ممالک وسیع المسالک ایران که با قتضای گردش دوران
بحیطهٔ تصرف رومی و افغان و سایر مخالفان در آمده بود مسخر و با اولیای دولت
جاوید مدت بندگان ثریا مکان نواب کامیاب سپهر رکاب قاآن اعظم
و خاقان معظم و مالک رقاب الامم و سید سلاطین العالم مقرر گشته از انتظام
مهام عراق و آذربایجان و فارس فراغ حاصل کرده ایم که مقارن آن خبر رسید

که افاغنهٔ هرات که در سال قبل از بیم شمشیر غازیان شیرگیر و سطوت دلیران شیر بر

نظیر قلادهٔ اطاعت بگردن گرفته از جان امان یافته بودند بمضمون اقبح المکافات المجازات

بالمساآت پیش آمده در مقام بغی و طغیان در آمده اند لهذا تنبیه سرکشان ابدبار را

اهم و از سایر مهام الزم دانسته بهر کار پیش آید توکل از حد هدو رو م عنان تاب

توسن عزم و در ساحت هرات هنگامه آرای عرصهٔ رزم بودیم بمجرد وصول آوازهٔ

توجه موکب ظفر لوا عالی افاغنهٔ ابدالی بمضمون الغریق یتشبث بکل حشیش

از حسین برادر محمود استمداد و او نیز از قندهار با طایفهٔ غلجه بمدد ایشان آمده

از آنجا که همواره سپاه وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ مقدمه لشکر ظفر قرین و نوید

أَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَن يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ بانهار منهیان عالم

غیب مسامع افروز دل حقیقت پرور سپاه است امر حسین را دلیل ادبار و آن عبید

بیچاره خود بدام آمده را آویزه فتراک غازیان شیر شکار دانسته اگر چه اشتداد

سپاه در سد طرق و معابر کوشیده تا چون سپاه مسعود را از فرط سرگرمی شوق خصم افکن

حرو برد و در نظر ایشان و حل بحر و بر مانند ربع حرجر بر ایشان سهل و آسان بود

سه روز بعد از نوروز فیروز سلطانی که هنوز لشکر بهمن پا بدام کشیده بود بعنایت

و فور تاییدات ایزد بیهمتا و باذن سلطان اقلیم ولایت وارث عطا ابن موسی الرضا

علیه التحیة و الثنا از ارض فیض تخمیر بعدت مور و صولت شیر با لخت جوان و تدبیر

پیر کمر قیامت غریو رزم سازی بلند او او لوای کین ستا نیز افلاک فرسا ساخته

عازم مقصد گردیدیم طنطنهٔ پردازی شیران بیشهٔ بسالت و ولوله افکن عرصهٔ غبرا گشته

حسین و اتباع را بمفاد وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ گونهٔ احوال متبدل

و بفحوای وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ارکان صبر و قرار او تزلزل پذیرفته چهره

مرحله در جنگ و صلح در کمش و درنگ نیافتند از اسفزار عنان عزیمت

بر تافته و کتابت قندهار شتافتند و عرایض اخلاص آمیز مشعر بر اظهار بندگی

و چاکری و تعهد خدمت و خدمتگزاری بخدمت والا فرستادند پیش تازان لشکر

ظفر اثر و منقلای سپاه فیروز اختر که بغرب بکه او بر جوز ارا و بیکر و برق خنجر

خرمن هستی اعدا را انقدر خاکستر ساختند تا حوالی هرات آتش افروز نوایر کین
و خانمانسوز اعادی خذلان قرین و با افواج دعا سکنه ارای معرکه وغا گشته
زیاده بر ده هزار نفر از آن گروه ناپاک بر خاک هلاک افکنده بقیة السیف آن طایفه
کحمر مستنفرة فرت من قسورة فراری و بمصداق وظنوا انهم مانعتهم
حصونهم با سد نجات در قلعه هرات متواری شده سر بر بالان یک فرسخی شهر
مضرب خیام سپهر احتشام بود که عریضه ان عالیجاه متضمن بر ورود او بدیول پذیرایی
و به پیشگاه حضور والا مصحوب گردید و الله الحمد تحسین نامیده و از ابتدا از هرات
الی یکمنزلی قندهار بنای قلعه جات که مساکن افاغنه بود بتصرف غازیان در آمده
سوای قلعه هرات و فراه و اسفزار که انها نیز بعنایت الهی محصور سپاه انجم شمار
دلیران هر یک ازین سه قلعه از چار طرف در ششدر حیرت گرفتار اند و بحول
و قوة الهی عنقریب کار آن طایفه را ساخته و این ممالک از وجود ایشان پرداخته
خواهد شد لیکن درین اوان که از کثرت جنود قاهره و افزونی جیوش رعد

خروش

خروش با هر و ساحت سپهر فسحت هراة بر گروه انجم حشم تنگ و ازین جانب
ناحیه قندهار بر سر زمین پای کوب اشهب دلیران فیروز جنگ می باشد چون الطاف
سوای سمت کابل مفری و بغیر ان مملکت مفری نیست ممکنست که بعضی از ان طایفه
از دم صمصام آتش فام و بلارک خون آشام غازیان بهرام انتقام بانسمها گریزند
و شیران بیشه حرب و ببران عرصه طعن و ضرب بنیزه جنگ و چنگال دلیرشان
همیشه بافتراس آن طایفه روباه خصلت تیز و سر پنجه بسالتشان در مضمار جان ستانی
خون ریز است بتعاقب آنگروه بکران جلادت باکند و بر انگیزند و با مرکه باقتضای
طبع اشاء دولت طرفین بهتر باشد اقدام نمایند چون همیشه فیما بین این دو دولت
عظمی اساس دوستی و ولا مستحکم بهتر در نمود که بیمن مرحمت خالق توانا و منطوقه و الله
یوید بنصره من یشاء این نیازمند درگاه اله بفتح و ظفر مخصوص و فرمانروائی
بجره دست یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص
گشته پیوسته پیش نهاد والا و قصارای همت علیا آنست که بیشتر مراسم اتحاد

ویاری یکدیگر رعی و مبنه ول لعو مهیا بد انعکاس بگذشت ما کفان عتبه علیه خاقانی
واسه بستیه گورکانیه عرض نماید که هرگاه زحمتی از دربار عظمت مدار تعیین شود که با
فوجی از جنود مجاهدت آثار وارد کابل والغالیجاه نیز جمعی را همراه نماید تا اموری که در ظاهر چنین
محتاج بابلاغ و تبلیغ باشد بر وجه تبلیغ یکدیگر اعلام و مفید ما یکه موافق مرام و شیمه
خیراندیشی و التیام بعمل باشد بهتر سمت حصول و انجام یافته هم کشورگیری از دست
اهل از سپاه و غور رفته معین و هم سد راه فراریان الطایفه خذلان نمون خواهد شد

نامه که پادشاه هندوستان نوشته عطر بهارستان مودت و موافات
و جلا یه شهرستان خلت و مصافات اعنی مکتوب شکفته النفحات و نمیقه انیقه ورود
الفتوحات که از جانب شریف برادر کامکار پادشاهزاده والا تبار رهین نتیجه خاقان
سلطنت و جهانبانی و رهین سلاله خاندان رفیع الشان گورکانیه عز ابلاغ و ابدا
یافته بود در اطیب اوان و ابرک زمان شرف ورود بخشیده و کام تمنا از حلاوت
مضامین دوستی آمیزش لذت اندوز شهد مسرت و کامیابی گردید از آنجا که مکاتبت

عمر

خلت اسالیب در اوان مباعدت صوریه بمقتضای الکتابات نصف الملاقات
قایم مقام مخاطبات حضوری است لهذا طریقه موافات مقتضی است که فلان **مفوفه**
مشهور رای خورشید ضیای والا مید اله که دو مرتبه خربزه ارسال شده بود ظاهرا چندان
امتیازی نداشته امثال هم هرچند که نیک و بد آن معلوم نیست تا سفارش شده
که مهار علیا بیک دو هزار شتر خربزه روانه نماید شاید حلاوت بخش درجه قبول شود
باقی لا زال سلطنت مستدام باد

نامه که از قبل رستم خان سعدلو بیگلربیگی استرآباد در جواب نامه والی خوارزم نوشته شده

نامه خلت ختامه که از جانب خیریت جواب سلطنت پناه شوکت
دستگاه عظمت انتباه جلالت اکتناه زبده خواقین قاآنی عمده سلسله چنگیز خانی خان
والاجاه رفیع جایگاه خیراندیش عواقب امور بار رضا سمت تحریر و ترسیل پذیرفته بود
مصحوب سفیر نیکو تقریر درحالتی دلپذیر زیور وصول یافته از آنجا که مضمون مکتوب والا
مبنی بر تمکن العالیقدر بر مکمن سلطنت و اقتدار و منظور از ابلاغ ایلچی نامه تمهید
مراسم دوستی و قرب جوار و رعایت سنن سنیه آبا کرام و اسلاف والاتبار بود

تخریب سد سکندری و تعطیر زمزم کجهبی فرمود لیکن بعضی امور از طریقه و اداب سلف دور
که نگاشته کلک و دلو شده بود عجب از اولو الالباب اگاهی مغطور که رایض هوس را
بپا بردی و بهم قلم اشفته رقم لسان طفلان بنوسواد در میدان بازیچه جلوه گر
ساخته و بی تامل و اندیشه بذکر انعابه مفاسد چند پرداخته اند انچه در رقیمه الفت رسوم
نوشته اند که رعایت ضابطه قدیم که خواقین جنت مکین و سلاطین سلیمان تمکین صفویه
انار الله برهانهم با اکرام اغالیمقام مرعی میداشته اند بدستور از بندگان
استان خلافت نشان نسبت بان رفیع الشان مبذول و توعی شود که گرگان
گرسته آن مرز و بوم در بدو حال شوکت و استقلال این خان صاحب جلال از حیز
اعتدال خود بجانب خراسان نیاهد و چنگال دست اندازی اغشته نسازند والا آن
قشون و سپاه است زاکه طوایف قزاق و قراقلپاق و جماعت تکه و یموت و ایرلی
و قلماق با ایشان اتفاق دارند که جواب خواهد داد وبر رای وفاق ارا مخفی نماند
که اولا انچه اظهار عدت لشکر و سپاه خود نموده اند گمان این بود که ان والاشان را در همت

ابطال

از ساحت تجربه و تتبع کامل بهم رسیده حال ظاهر میشود که هنوز تجربه حاصل
نکرده اند که از کثرت و عدت جیوش دریا خروش ایران و جنود نامعدود قزلباش
نصرت تلاش ظفر همعنان چشم پوشیده قطره را در برابر دریا و ذره را در جنب
افتاب عالم ارا جلوه پیرا ساخته اند و درین حرکت و درین مدت متمادی که پا
بمای ولوای جهان گیری و قدم فرسایی بهن دشت عالم نوردی نهاده اند باهمراه
مضمون کریمه وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و مصدوقه كَمْ مِنْ فِئَةٍ
قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ نرسیده ندانسته اند که فتح
و ظفر نه بعدت لشکر و حشر است بلکه موقوف بتاییدات ملک داور است
و یا دانسته اعتقاد بقول خدا و رسول صلی الله علیه و آله نکرده و جویا بود
معدودی از جنود خارزمیه را سرمایه هستی و موجب رسوخ بنای سلطنت و دولت
دستی خود انگاشته اند هر کس که مایه دار بود خود نمائی نیست هرگز کسی کلاه سر
با عیان ندید و هر گاه نازش بکثرت و عدت سپاه باشد لله الحمد والمنه

بتفضلات ایزد بیچون عرض کوه بحرشکوه نصرت پژوه قزلباش از حد و حصر بیرون
و سپاه عاری از حزم تمامی اوزبکیه و خوارزم در عرصه جدال و رزم در جنب
این لشکر صاحب عزم بر سبیل جزم بمصداق إِنَّ هٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ
قَلِيلُونَ و قطع نظر از عساکر سایر ممالک وسیع المسالک ایران بیایمن
الطاف نواب کامیاب سلطان سلاطین جهان اعظم خواقین دوران سلاله
دودمان حضرت خیر البشر و ذریه شیر خدا امیر المؤمنین حیدر و ولینعمت حقیقی و قبله
تحقیقی که جان جهانیان فدای نام و سرهای سرکشان گوی چوگان مراحمش باد
همین ولایت و سپاه کمترین بنده این درگاه خواقین سجده گاه از قلمرو حکمرانی
و لشکرکشی مبارز اولیای افزونست و مع هذا ولینعمت عالمیان برگزیده
جناب رب العالمین و سلاله خاندان طیبین و طاهرین بارث از آبا
و اجداد کرام علیهم صنوف التحیة و السلام صاحب باطن و همیشه جانبازان
و چاکران این آستان امامت نشان مؤید بتاییدات ایزد جهان آفرین

و مظفر را عادی دین و دولت ابد قرین بهم اند و جمعی از طوایف اطراف را
که در زمره معاونین شمرده به طمع خام آش خیالی پخته کاسه دریوزه سخن را
لبریز مدعا ساخته که دیموت را نیز از آنجمله بغدلو در اقلعه بودند بر همه کس ظاهر
و معلوم است که این جماعت ایل و رعیت استرآباد و قبل از آنکه اولاشان از خیمه
قلندری سیاحت بجا در دارایی سلطنت و ایالت مسند قرار و استبدلو
انداز بند جماعت مزبوره بجهات چند از یورت و بوم اصلی خود فراری و چنین
چند ویرانه طلب از صدمه چنگل شهباز ظفر طارک غازیان شیر شکار بکنج خرابه
ادبر کنج متواری شده بودند در نوبت بازینده که راه وسیله از آزادی ساخته و طوق
ندامت و شرمندگی و ششیر طوع و سر افکندگی بگردن انداخته معاودت
و پیشتر از پیشتر خدمت می نمایند در بخصوص بمعاونت الجماعت خیال این قسم
امر محال را در خاطر محال خطور میتوانند بود و آنکه از ارکان روبه نشان لعنت
سرزمین نوشته بود شیر شرزه را از گرگ گرسنه چه باک اظهر من الشمس است که از دشمنه

سابقه سالفه ولات الوالیت سیما ابو الغازیخان و بعد ازان نیز الآن هرگاه
گرگان گرسنه اتکاشغال مستی پا از حد دو خود فراکذاشته دراز دستی نموده اند
از هزبران هژبر صولت ایران عموما و پلنگان غضنفر سطوت بیشه خراسان
و نهنگان اژدر هیبت کنار آب گرگان خصوصا کانهم حمر مستنفرة فرت
من قسورة رو گردان و در دشت قپچاق حسرت و خسران سرگردان گردیده
بجز زخم تیر و طعن نیزه و شمشیر طعمه نخورده اند و از دم صمصام آتش فام خون
آشام و تیغ بیدریغ عساکر ظفر فرجام جان بسلامت نبرده اند و بر همگی عالمیان
ظاهر است که لله الحمد جمیع سلاطین اطراف و خواقین اکناف دست نشان
اعانت آبا و اجداد این سلاله دودمان عبد مناف و چراغ دولت هر یک
روشن از پرتو مشعل فروغ بخش این خاندان عالی مطافست و هر کس
روی ارادت باین درگاه که قبله حاجات و کعبه مرادات آورده چهره مقصود
خویش از آئینه حصول معاینه دیده و بر وفق مدعا بر مسند سلطنت موروثی
ممکن

ممکن گردیده از آنجمله بابر و همایون است که حال اولاد ایشان در قلمرو هند و هندوستان
اورنگ زیب و فرمانروائی اند و همچنین فرمانروایان بلاد ترکستان دولت
والاشان عبدالله خان که از بدو طلوع اقبال شان مدتیست بسعادت جبهه سائی
این آستان گردون توان فایز گردیده و درین اوان با مدد و اعتضاد نسبت این خاندان
مروت نشان در مملکت موروثی و بلخ متمکن گردیده و ازین قبیل یورزم خان
و کوچم خان و اسفندیار خان و ابوالغازیخان و غیره ولاة والاشان خوارزم
که هر یک مکرر از تابش آفتاب حکومت دوران پناه سر بکنگره قصر دولت ابد
زمان آورده در کمال اعزاز و احترام بکومک و اعانت منتسبان این آستان
بر آن ولایت تسلط و در امر سلطنت کمال استقلال و تمکن بهم رسانیده اند
که حقیقت این امر بر خاص و عام اقالیم عالم ظاهر و مبین و بر متقدمان روزگار نور
ظهور این مدعا کالشمس فی رابعة النهار روشن و یقین که بر پیشگاه ضمیر خسروان
والاشان نیز پرتو افکن شده باشد هرگاه الکهام سنت تابی سلسله اسلاف گرامی

ودر شاهراه اخلاص واختصاص ثابت قدم بوده مضمون وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي
الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ
سالک مسالک خیراندیشی عباد وتارک شیوه مخاصمت وفساد باشند بدیهیست
که از جانب اولیاء دولت ارجمند مشمول نوازشات چند واز موائد کثیر العوائد
مراحم خسروانه بهره مند خواهد گردید وبنده این درگاه جهان پناه نیز که
بصدقه سر مبارک پادشاه ظل الله روحی فداه برتبه باسبانی وامیر الامرائی
این سرحد سرافراز است در عالم قرب جوار ابواب محبت را در هر باب
بالیشان گشوده واسباب دوستی ووداد را که باعث آرایش بلاد وآسایش
عباد است مهیا وآماده خواهد داشت وچنانچه بخیال دیگر راه بیگانگی ونفاق
پیموده در امور ممنوعه اداب نقض عهد ودر وفاق ثابت قدم وراسخ دم نباشند
بالال عجالا هر که در افتاد بر افتاد دانست ان الله العزیز انچه در مشیت قادر ذو الجلال
گذشته باشد معمول ومدلول جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا بوقوع

وحصول

وحصول خواهد پیوست باقی ایام سلطنت واقبال موافق رضای ایزد متعال

صورت نامه که از جانب بیگلربیگی استراباد بوالی خوارزم نوشته اند

همواره فروغ کوکبه کوکب ساطع النور عنایت سبحانی وطلیعه اختر طالع جلیة الظهور
عاطفت حضرت یزدانی ضیابخش ساحت سپهر وسعت ایوان سلطنت و
دولت واقبال معالی نصاب والالقاب معالی انتساب مکارم اکتساب
مسند آرای محفل عظمت وکامرانی زینت بخش انجمن ابهت وحکمرانی دردرج
شهامت وبختیاری ودر برج سعادت وکامکاری گل همیشه بهار گلبن مجد
ومعالی تباری وعرش برومند شجره عزت ورفیع مقداری خلاصه دودمان [illegible]
قاآنی ونقاوه خاندان بلندمکان چنگیزخانی بهم مربع نشین اورنگ عظمت
ووقار وزیب افزای سریر حشمت واقتدار باشند بعد از اهداء هدایاء ادعیه
وافیه واتحاف تحف تحیات زاکیه بر لوح اظهار میسنگارد که چون همواره
منظور نظر حقیقت بین ومرکوز خاطر حقایق گزین بنده آستان درگاه خواقین

که بدستور قدیم و مسلک قویم که فیمابین بیگلربیگیان والاشان دارالمؤمنین استراباد
وولاة والاجاه خوارزم رابطه محبت و مودت مستقیم بود ایلچیان صداقت نشان
از طرفین آمد و شد میکرده اند بهمان طریق و این فیمابین بنده درگاه جهانبان آشیانه
والنز والاجاه ابواب کنوز آشنائی و ودلو بمفتاح مراسلات مودت بنیاد
وامد و شد سفرای مخالصت نژاد که سبب آسایش بلاد و آرامش عباد است
مفتوح باشد لهذا درین اوان فیروزی نشان بجهت تجدید مراسم وداد و تحریک
سلسله یگانگی و اتحاد فلان قاجار را روانه حضور کثیر النور و نگارش طراز این
لوحه صداقت مسطور گردیده طریقه انیقه محبت اقتضا مینماید که پیوسته با اهمال رسل
ورسایل شید بنیان موالات و بانهاء مهمات ممهد رسوم مؤالفت و مصافات
گردند که بعون عنایت ایزد متعال و بمیامن اقبال لایزال پذیرای انجام باشد
مکتوبیکه از جانب رستم خان بیگلربیگی استراباد در تهنیت ولیکری [illegible] قلیج خان
والی اورگنج نوشته اند نثر والله تعالی چند آنکه زبرجد فام سپهر تکیه گاه

آن

خسرو زرین لوای مهر است پیوسته اریکه ارفع سلطنت و ایالت و بسالت و ابهت
و وسادۀ لازم السعادۀ بهجت و فخامت و نبالت و اجلال بعز وجود عاقبت
محمود عالیجناب والالقاب سعادت قباب زینندۀ لباس دارائی و برازندۀ اورنگ
سلطنت و فرمانروائی اب در رنگ گلشن همیشه بهار عز و علا انتظام بخش سلسلۀ
مجدت و اعتلا نوباوۀ خاندان والامکان قاآنی و نقاوۀ دودمان رفیع الشان
خاقانی زینت اندوز لمعه بوارق انوار نیر جهانتاب مکارم یزدانی در فضای
فسیح الارجای [illegible] سلسلۀ چنگیزخانی مشعلا فروز باد بعد از گذارش
مراسم [illegible] طرازی و نگارش لوازم محمدت سگالی و تحیت پردازی لوحۀ
نگار [illegible] و ودلو میسکود درین اوان خجسته بنیان از استماع خبر بهجت اثر فلان
تخلیص [illegible] استراباد [illegible] حاکم وعده نمود که [illegible] عوض بدید در آن باب
عالیجاه میرزا مهدی خان شعر با نوشته اند بیاد ده و طریق نیازمندی و [illegible]
گفت پسندی محمد مهدی استرابادی بر لوح اشتها میسکی بوکه در روز [illegible] از روز

که کمیت سبک‌خیز کفشگر از هر طرف در جولان و سمند تیزتک سخن جلوه‌گر میدان بیان بود
عبور اشقر گفتار بر منزل ابتدا استان اتفاق افتاد که مادیان تند رو تیز دو
حضرت مستشهد که در میدان گرد براق جم و یحموم نعمان مند ربکوش رسیده
و چهره نسیم صبا در بهار بند چمن چمیدن بنیله بنفشه و سمند سمن و ابلق گل رعنا
و سرخنک گل صوری و اشهب گل عنبر بو بسا نظیر جلوه رعنائیش ندیده در این اوقات
از طویله مانند لیلی از قبیله مفقود الاثر و معدوم الخبر گشته و الحق در عهد خداوند
معدلت گستری که از عدل شاهنش مصداق اذا اراد الله بعبده خیرا
جعل لهم سلطانا کریما سمت ظهور یافته و از فر طلعت مهر گستر و طالع
ذره پرورش پرتو مهر و زری بر ساحت احوال خراسانیان بخشیده ابر استراباد یافته
شحنه سیاستش چشم مکحان بر در چشم طرفة العین از نگهبانی خانه مردم غافل نگشته
و سرهنگ دل بیدارش دمی از پاسبانی تخت خفته ضعیفان نیاساید پهلوان
سپاه هیبتش ماه که شبگرد ممالک بر دیع است از بیم سر شب باز جوانیش

دارالمن

در راسته بازار فلک بعنبر آفتاب نتواند کوبید و با با صادق صبح انور که هر روز
با تیغ و سپر از حلقه میدان افق بر طلوع عید بر از خوف عسس احتسابش نفس
نتواند کشید طبل عراقش بقانون بلند آوازه است که اشرار نقاره چیان
جز نفیر حسرت نکشند کذالک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم
و در الیف نمبرش بگذری دم توسن فتنه را اگر ما کرده که یال بندان نعل بندان
که در احداث فساد نعلت ان در آتش به جز داغ نعل بر سینه ننهند
فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم شاخ و چهار رانی
چنان شکسته که قدر راست تواند کو ان فی ذالک لعبرة لمن یخشی
و صدر دختر انی چنان زن نگشته که لاف مهوی تواند نود ان فی ذالک
لایات لاولی النهی اگر از اهر حیثیمه فتنه جوئی دید بسیار تا زا
باب سفر ذالک الیوم الذی کانوا یوعدون واگر اد رسنگ
برای شنیده پوست زاهد باغبان فرستاده الا ان حزب الشیطان

هم الخاسرون در ظرف نان عدلش کاسه گدایی را فلک چون در کاسه فقه

ترى اعينهم تفيض من الدمع در دور حکمرانیش جوانان پای سرو در زنگ

ثرارت بر سر قهای خورده ان فی ذالک لذکری لمن کان له

قلب اذا القی السمع سبز مشهدی گوی پا بمال گشته که در کلک زمینر

بر تواند شد لیکونا الحق وهم یعلمون کله پرانی راچیان هوایر

خیالات خام از کله بدر رفته که ماده فتنه تواند بخت فوقع الحق وبطل

ما کانوا یعملون بارانی که ابق پهلوانی برگهشر کلاه طرار بند میکوند

این زمان دست بر سر میزنند این اولئک هم الخاسرون و نوجهانی

که با حضرت لم و لاف بابایی میزدند این هنگام در پس بچه مستوری نشسته اند

ویفسدون فی الارض هر رند برب ن مانده تنک گوشه نشین است

و هر لوله تفنگی به چشم اوباشش میل اجا مرچین سینه سر بگریبان کشیده اند

و جهال مانند فتیله قنداق پا بدامن پیچیده اگر از تفنگ صدایی برخیزد

سرب در حلقش میریزند و اگر از شاخ تیر و نیزه تیز مغزی سر زند از گلوبش

اویزند گلوله قالب تهی کرده و بار ربط از صدا افتاده چخما قراچیان سر سنگ نیامده

که دیگر هوس جوبر هم زنی کنند و پچه بجوی خشک مغزی از سر بدر رفته که مزاجشرا

شرارت انگیزد تا پهلوانان تفنگ را دور انداخته اند دور انداز اسم با مسمی یافته

و تا حریفان نام طپانچه بجد اند رخ از طپانچه نیلی ساخته در عهدش گل گلدار را

باغی شوان گفت و در زمانش حرف جنبه از سر و سهی شوان شنفت دفوع این امر که

پهلو بر خوارق عادات میزند جز این عجبی مدالوه که چون برق خاطف را در بند

در یک عاصف را در کمند و نسیم جهنده را در خانه و مرغ پرنده را در آشیانه

نگهداشتن امریست ممتنع ان بارهای جرم جنگ با قفقاز حسب همراهی صبا

و شمال منفرد و با جناب مستشهد رفتا جوفای همیمه فارس فرس فرات

و چابکسوار معرکه کیاست نایب سمو المراتب فرمودند که هر جا تعهده مایه است

که مادیان مزبور را بپیدا نمودند و اصل و بار از دادن عوض برات ذمت خالی کنیم

و بمصداق اِنَّمَا تُوعَدُونَ لَآتٍ البته نام‌های مقصود وعنان بکران موعود

از اصطبل انعام عام اِنْ كَانَ فِي يَوْمِ الْمَوْعُودِ بجنبش نثار ایشان

خواهد رسید و باشد مرام مرحله پیمای ولوی مراد خواهد گردید رقیمه که در جواب عریضه

ملا محسن مدرس هزار جریبی قلمی شده اکه ملا محسن بالقاب مدرس هزار جریب از قبیل

عنایات و جذوات لمعات خاطر عالی اقتباس انوار امیدواری نموده بدانند که عریضه

مجمل ان فضیلت پناه بیان معانی اخلاص و مخلص مطول حسن عقاید و اختصاص او نموده

ذریعه تمهید شرایط الطاف برقعه کافی و وسیله تکمیل اشفاق بر نهج وافی گردیده شغل

مدرسی راکماکان در باره او ممضی داشتیم تا دانسته عالی حق التدریس کما کان تشخیص

زیراکه وظیفه ایشان دعاگوئی و نیکو حسابی و ذخیره دنیا و زاد معاد ایشان

کتاب فقر محض و جامع عبادت و از امثال ان فضایل مآب که عارف کیفیات

و واقف دقایق میباشند پسندیده است که خالصا لوجه الله در حجره مدرسه افادات

رضیه از مصابیح افاضت قیام و از حدایق الحقایق معارف و ریاض الاکیاس

عوارف

عوارف تر و یح مصون قلوب و نشستان ضمایر خاص و عام نموده دراز اشتار

علوم و بسته جبال ظلوم طالب حطام دنیویه نباشند تا مفاد مَنْ أَسْلَمَ

وَجْهَهُ لِلَّهِ فَهُوَ مُحْسِنٌ معنی بصورت تطابق و اسم بمسمی باطن بظاهر

توافق داشته باشند در عهد خاقان مغفور شاه سلطان حسین طایفه روس بکنار دریای استرآباد

تاخت آورده و کشتیهای ایشان غرق شده کجو فنشد لند در عهد دولت روز افزون سلطنت

ابد مقرون اعلیحضرت پادشاه دریا دل و خسرو باذل عادل لنگر سفینه تمکین

و وقار و سفینه قلزم جهانداری و اقتدار صدف گوهر عز و علا و گوهر صدف

مجد و اعتلا ناخدای کشتی اقبال و نهنگ بحر جلادت و اجلال ذی شوکتی

که تموج بحر سطوتش بنیاد کروه اعادی را باب رسانده و صاحب صولتیکه

تلاطم دریای قهرش زورق جمع بدخواهان را غریق غرقاب عدم گردانیده از غیرت

دریا دلیش بحر ژرف دیوانه ایست دشت نشین از ان سلسله موجش

برپاست و از مهابت سیاستش زهره در سینه دریا آب گوهر به جنبش نبضش

بران علامتی است هویدا از شرم دراف نی کف نیسان هنرش لولو لالا عرق
جبین عمان واز خجلت نوال سما پرورش بکار سبعه ابحر بنا نی جهان عوا احسان
بکار ارزو را کشتی آمال شاهوار از بحرین جود وسخا لیش در ساحل مراد جبر
وسکت مالکیان بند هستی را دریا دریا در وگوهر از بحر محیط احسانش در بساط
حصول جلوه گر **شعر** سپهر قدر رفیعی که گشته در افاق * ببذل وجود شهیر و بعدل و
داد سمیر * ندیده است نظیر چنان جوان بختی * بعینک مه و خورشید چشم عالم پیر *
بمیمنش جنبش دریا اگر اشاره کند * بپای بحر شود سلک موجها زنجیر * الذی نشرف
من نقرب سدة سنیه حیات الامم ومفارق الفرق وصدق فی شانه مثل
اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها
غرق اعنی سلالۀ حضرت خیر البشر سمی ثالث ائمه اثنا عشر خلد الله ملکه
جمعی کثیر از طایفه روس را هوای زیاده سری و باد غرور در دماغ و در اسرار ان
یافته بود بار اهل فاسده دستبرد دار المومنین استرآباد از روی بحر با سفاین بکد

دم

وحصر آمده نزدیک بساحل لنگر توقف انداخته در ضلال ابناف بفحوای
وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران شدید بر
کبران گروه پلید تیر باران غضب یزدان وبراهین اندیار نازل منزله رحمت
ملک منان بود واقع گشته بمدلول کریمه فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ فَاغْشِيهِمْ
فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ زورق حیات همگی انملاعین حباب اسا در
گرداب فنا سرنگون گردیده بمضمون ایه فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ
بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ کشتی وجود ان طایفه فرعون نهاد
گرفتار طوفان غضب رب العباد گشته احدی از ان کفره رخت بساحل نجات
نکشیده زهی بخت فیروز که اعادی خاکسار را سکندر از بار از زلال آب بسوی
آتش روانه ساخت وزهی قوت طالع که بتزدستی اقبال نقش حیات جمع
کفره را از صفحه هستی برانداخته است رانده تعالی چندانکه سفاین زرین انجم
واختر و فلک مشحون خورشید انور در بحر زرف خضرای سپهر اخضر جاری باشد

کشتی عمر هواخواهان ابد دولت ابد مدار از لطمات چار موجهٔ دهر غدار در حفظ
حضرت پروردگار باد **عریضه که در مبادی حال در تهنیت تسخیر اصفهان به**
اقدس اعلی نوشته اند بذروهٔ عرض میرساند که چون دلیشوکتی و تدبیر ملک آرایش
آرایش جهان را علت و برق شمشیر جانستانش آتش افروز خرمن صبر
و توان دشمن ملک و ملت باشد و صاحب دولتی که لذت زخم خنجرش
گلوسوز اعدای دون و ماهچهٔ لوای طالعش لب نان رایت زرین آفتاب
خیره ساز دیدهٔ خفاش طبعان سیاه اندرون بود از آب تیغ آتشبار فلک
منزلت بر روی دشمنان باد پیما باشد دعای بقای عمر و اقبالش بر خاص و عام
و شکر دولتش بر عموم جمهور انام واجب میشناسد لهذا بنده اخلاص نژاد با تمام
اهل استرآباد درگاه و بیگاه از درگاه احدیت مسألت دوام ایام عمر شریف
قیام و باقدام چنین به طی مراحل دعاگوئی اقدام نموده تخصیص درین اوان خجسته
و زمان فرخنده که بمعاضدت جنود تأییدات لایزالی و لشکرکشی همت کشور

نواب مستطاب عالی و فتح دارالملک اصفهان میسر و کلید تدبیر و سعی بندگان عالی
شان مفتاح اقفال ممالک گشای هر شهر و کشور گشته نقد همت مجهریه که در بازار
جهان کاسد شده بود رواج طلای دست افشار گرفت و اورنگ سلطنت و جهانبانی
که پای فرسود اعدای سرکش گشته بود بر کوب چنین برین آمد فحمدا لله ثم حمدا له
که چهرهٔ آفتاب صعود قبلهٔ حقیقی بر عرصهٔ ملک موروثی تافت و بکوری چشم کاه بینان
خاک اصفهان از تأثیر قدوم میمنت لزوم اشرف در انظار حکم سرمهٔ صفاهانی
یافت درینصورت فراموش کردن حق اینگونه احسان کجا رواست و خاموش
گشتن از شکر مروج همت از دست رفته در کدام مذهب سزا امید که دایما کشور
گشای عرصهٔ دولت و اقبال و تیپ آرای معارک نصرت و اجلال باشند
رقیمیکه بنواب رضاقلی نوشته شده در خصوص فتح ممالک هند و هندوستان
آنکه فرزند ارجمند و نور دیدهٔ دلبند رضاقلی میرزا بشفقت شاهنشاهی سرافراز گشته
بداند که چون عنقای بلند پرواز و شاهین شکار انداز و همای زرین بال و فرخنده فال

نیت علیا و همت والا بعزم تسخیر ممالک هندوستان بال افشان گشت همه جا
فاید وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ
راه جاده مطالب و شاهراه مآرب می کوبید تا آنکه حال دیار این کشور از تأثیر
ستم کوفتن سارسنده عالم بهمای همایون رشک فلک گستر و غیرت افزای کیمیا گردید
بهر دیار و بلاد که اتفاق نزول مرکب جاه و جلال افتاد از مبشران غیبی و منهیان
لاریبی ندای فرح افزای جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ
كَانَ زَهُوقًا بمسامع ساکنان آن سرزمین میرسید و خورشید جهانتاب
فیروزی از مطلع توفیقات ربانی پرتو افکن ساحت احوال فرخنده مآل میگردید
حرحر قیامت اثر وصول رایت جهانگشا بساط عیش و عشرت متوطنین
آن ممالک را بمثابه يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ درهم نورد بد و زهره
شیران بیشه صولت از نمایش آفتاب جلالت و عظمت غازیان جهانتاز
عالم سوز مانند سیماب مضطرب و بیتاب و جگر نهنگان دریای شجاعت از التهاب

نایره

نایره و هیبت جنگ آرایان جان ستان پیوسته در تنور سینه کباب می شد
بعد از انقضای مدت قلیلی اکثر الولایات در تحت تصرف درآمده جمعی کثیر و جمی غفیر
از آن طایفه حیران مآب از شعاع تیغ آبدار چون خفاش در زاویه عدم و فنا مختفی
و پنهان گردیدند و بسبب حملات دلیرانه جیوش بحر خروش رخت هستی بعالم
نیستی کشیدند ٭ رکابی زمین لشکر بیکران ٭ روان گشت چون سوی هندوستان ٭
ز هیبت بجنبش درآمد زمین ٭ ز کوس شهنشاه چرخ برین ٭ غریو ستوران عالم نورد ٭
قیامت در آن دشت برپای کرد ٭ بهر سو که رایت برافراختند ٭ در آن سرزمین
محشری ساختند ٭ بریدند سرهای گردنکشان ٭ فکندند شهای خسرونشان ٭ کشیدند
تیغ از بهر جنگ ٭ چه غریدن رعد توپ و تفنگ ٭ روان جوی خون شد بروی زمین ٭
چه افغان هند و بچرخ برین ٭ بسی قلعه چرخ بنیاد حصار ٭ که گشت در یک یورش تار و مار ٭
دریای احسان و نوازش درباره غازیان که چندی بهمین مشغول جانفشانی
و تحمل متاعب و اسفار و سیاح بکار گیر و دار بودند بجوش درآمده از وضیع و شریف

وصغیر و کبیر جمیلا غرق دریای راز و ماند و در بحر در و گوهر غوطه ور گردیده و بهر
مرغوبات و مامولات کلیه و جزئیه خود بهره مند شده اند و نواب همایون ما نیز بکدات
شکر الهی تقدیم رسانیده مالیات و متوجهات و سایر وجوهات را بهر اسم و رسم
که بوده باشد از ابتداء همین سنه یونت ئیل که عبارت از سه عام کامل باشد
بر ترحمی که در رقم قدر توام شرف نفاذ یافته بقاطبه اهل ایران که در شاهراه دولت
ابد مدت در هر باب بجان و مال کوشیده اند بخشیدیم ایشان نیز بمجرد استماع
این خبر بهجت اثر باید در عیش و شادکامی بر رخسار احوال خود باز نموده نقارهای
شادمانی بنوازش درآورده بتوجهات بیش از پیش مستظهر و مستمال بوده
نواب همایون ما را از دعا فراموش ننمایند و در عهده شناسند رقمی که درباب بذل اشفاق میرزا
که بعد از نزاع با محمد شاه پادشاه هندوستان و گرفتاری او و فتح لشکریان نوشته
آنکه فرزند اعز کامکار ارجمند ارشد عالیمقدار رضاقلی میرزا نایب السلطنه
ایران بشفقت بینهایت پادشاهانه عز امتیاز و بالطاف بیغایت خدیوانه

درجه اختصاص یافته بداند که بنحویکه آنفرزند اطلاع دارد بعد از مقدمه شکست اشرف
افغان عالیجاه شهامت و بسالت انتباه جلالت و جلادت همراه فدوی آستان فلک
بارگاه قرب یافته بساط لازم الانبساط ظل الله امیر الامراء العظام مخلص عقیدت
فرجام علیمردانخان شاملو نایب ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی را بایلچیگری
هندوستان مامور و اعلام شد که چون افاغنه اشرار قندهار و کابل و غیره که از حوزه
دولت باعث افساد و اختلال قندهار اند جمعی از آن دولت تعیین شود که هرگاه
از آنجماعت احدی فرار نماید سر راه برایشان مسدود شود محمد شاه پادشاه هندوستان
در جواب نامه تعهد این مطلب نموده بود بعد از معاودت عالیجاه ایلچی مشار الیه
عالیجاه رفیع جایگاه دولت و شوکت و اقبال پناه فدوی آستان ملایک پاسبان
جلالت همراه مخلص ارادت آیین بلا اشتباه مقرب الحضرت العلیة العالیه
محمد علیخان قاجار قوللر آقاسی دیوان اعلی را برای تجدید مذاکره روانه فرمودیم
پادشاه سابق الالقاب بهمان دستور متعهد حصول مدعا گشته بعد از ورود ایلچی

نصرت آیات بعقب یار جمعی از غازیان شیرشکار که از برای تنبیه افاغنه کابل و غزنین
و کوهستان آن سامان مأمور شده بودند بعرض باریافتگان محفل ارم مثال والا
رسانیدند که هیچ اثری از تعهد پادشاه مذکوره و قشون هند در سرحدات ظاهر
نیست. نواب همایون ما مجددا برای یادآوری این مطلب و اتمام حجت علیجاه عقیدت
و اخلاص آگاه نصفت و جلالت دستگاه ارادت و صداقت همراه مقرب الخاقان
محمد خان ترکمان را بسفارت تعیین و بزودی روانه سرزمین حضور پادشاه مزبور
منشور عالیه عرضه داشت سده سنیه والا نمود که پادشاه مزبور بنا را بر تساهل
گذاشته و اعیان دولت چین بوعده وفا نکرده بنا را بر تغافل و مسامحه گذاشته
جواب مذکور رخصت علیجاه ایلچی عالیه را نیز موقوف نموده بودند لهذا رایات
جهانگشا بعزم تنبیه افاغنه غزنین و کابل و غیره حرکت و بعد از تنبیه اشرار
و افاغنه کوهستان و ولایات مذکوره چون تغافل و تکاهل پادشاه سابق الذکر
در فرستادن جواب و مرخص نمودن ایلچی از حد گذشت نواب همایون ما
بجهت

متوجه شاهجهان آباد گردید که کیفیت تسخیر و فتح آن کار ایشان و ورود دارالسلطنه لاهور که تختگاه
سلاطین با عز و تمکین هند بود قبل از این با نفر زند قشون و کلک گهرسلک گردیده البته
بمسامع کامی حاصل نموده است نواب همایون ما در اواخر شهر شوال المکرم از دارالسلطنه
لاهور حرکت نموده پنجشنبه دهم شهر ذیقعده الحرام بقصبه انباله چهل فرسخی شاهجهان آباد
وارد گردیدیم و در آنجا خبر رسید که محمد شاه نیز قشون و سپاه خود را از تمامی ممالک
هندوستان جمع آوری با جمیع خوانین و امرا و ولایات هندوستان و
سرکردگان و سیصد هزار قشون و دو هزار عراده توپ و چهار صد پانصد زنجیر فیل و آلات
جنگ در جلگه اسعدلو وار اسباب حرکت کرده وارد مابین سی فرسخی انباله
گردید. نواب همایون ما بنه و اغروق را با انباله گذاشته با فوجی از دلاوران صف شکن
بعزم مقابله بطریق ایلغار حرکت و محمد شاه نیز از مابین حرکت و یک منزل پیش آمده
بمنزل موسوم بکرنال که با شاهجهان آباد بیست و پنج فرسخ مسافت دارد نزول نمود
چون در حین حرکت رایات جهانگشا از انباله پنجهزار نفر از غازیان فیروزی نشان را

بعزم قراول تعین فرموده بودیم که رفته جا و مکان و عدّت و کثرت و استعداد
محمدشاه را ملاحظه نمایند قراولان تا دو فرسخی کرنال رفته بده دوازده هزار نفر
از سپاه و قراولان که مقدمة الجیش پادشاه مزبور بوده‌اند برخورده شکست فاحش بایشان
داده منهزم ساخته سرکرده‌های ایشان را دستگیر با جمعی سر و زنده بحضور اقدس آورده‌اند
بعد از وقوع این شکست دیگر محمدشاه را حرکت میسر نگشته در همان کرنال با لشکر اعظم
و چپر حصین ترتیب نموده و توپخانه را محیط لشکر خود ساخته بنا را بر جنگ لشکر
و توپخانه گذاشته و چون جمعی را نیز مأمور فرموده بودیم که از کرنال گذشته از سمت
شرقی اردوی محمدشاه در سر راه شاه جهان آباد مشغول بقراولی باشند قراولان
مذکوره در شب سه‌شنبه پانزدهم خبر رسانیدند که سعادت خان که برهان الملک
لقب و از جمله امرای آن دولت و صوبه‌دار چند مملکت است با سی هزار نفر
جمعیت و توپخانه و خیل لشکر که توان وارد مالیست کوچ کرده عازم اردوی محمدشاه است
رایات نصرت آیات نیز در ساعت الصبح مانده بعزم سر راه گرفتن بشب راه لیه کشت

الخ

فرموده بسمت شرقی اردوی محمدشاه که میانه کرنال و پانی‌پت بود منتقل گردیدیم که تا با
این تقریب محمدشاه از لشکر برآید یکساعت و نیم از روز سه‌شنبه گذشته که کوکبه
همایون از حد کرنال گذشته مقارن آن حال جمعی از قشون سعادت خان که از عقب
می‌آمده گرفته بحضور اقدس آوردند از قرار تقریر ایشان معلوم شد که بر و سعادت خان رسیدن
در همان شب سه‌شنبه سه ساعت از شب گذشته با قشون خود وارد لشکر محمدشاه گردید
چون از آن مکان تا اردوی محمدشاه یک فرسخ فاصله بود در همانجا نصب خیام اقامت کرده
در مقابل اردوی محمدشاه نزول اجلال فرمودیم بعد از ورود سعادت خان بهمه جهت
رفع انتظار پادشاه را بر رشد چون استعداد خود را درست و در کمال استحکام
دیده بود در وقت ظهر دو حصه توپخانه خود را برای محافظت اردوی خود گذاشته و یک
حصه دیگر را بیرون آورده در کمال استعداد آلات تام و جمعیت مالاکلام با فیلان
جنگی و اسباب و آلات و توپخانه از لشکر برآمده تا نیم فرسخی اردوی همایون وارد
و در آنجا صف قتال آراسته و پادشاه مذکور خود در میان صفوف پیش جنگ

داروی خود سواری پشت سر خود قرار داده ایستاده و از ازدحام و جمعیت ایشان گویا
بود که از نیم فرسخی که میدان جنگ بود تا لشکر ایشان پشت بر پشت صف بسته
ایستاده بودند و غبار سپاه اگرچه تیره روزگار نیز نیم فرسخ بنظر می آمد و بهمه
جهة سپاهی لشکر ایشان حسب التخمین ده دوازده مقابل لشکر عبدالله پاشا [بود]
که او نیز میسر نواب همایون مالک رقاب ما که از دشمنه چنین روز میسر بود در خیمه جمعی تعیین کرده
متوکلا علی الله بعزم کارزار سوار شده و ساعت نجومی به توپ و تفنگ و شمشیر
هنگامه جنگ گرم بود تا آنکه بمدلول وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نصرت
الهی یار و تائید ایزدی مددکار غازیان شیر شکار گشته کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ
الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لشکر مخالف افتاده همگی یکبار از روی معرکه
کارزار بر تافته منهزم گردیدند و سعادت خان که رکن رکین آن دولت بود با تمامی
سرکردگان و نیاز محمد خان برادر زاده او تماماً دستگیر گشته و خان دوران و امیر
الامرا بهادر خان که صاحب اختیار کل هندوستان بود زخمدار گشته و مظفر خان

برادرش

برادرش مقتول و مبارز شور خان برادر دیگرش و ولد ارشد او زنده بدست
آمده خودش روز دیگر بعلت آن زخم کاری که داشت وفات یافته و دولتیان
چرخچی باشی قشون خاص پادشاهی باردار خان و عاقل بیگ خان و علی احمد خان
و علی محمد خان و میرزا حسن کوکه و اشرف خان و اعتبار خان و شهید لطف الله خان
و زرین رای خان امیر توپخانه و شیر کلان با قریب سیصد نفر از امرا و خوانین دیگر
که از آن جمله ده یازده نفر هفت هزاری و سه چهار هزاری و غیره بودند بقتل رسیدند
و محمد شاه با نظام الملک صاحب هفت صوبه دکن که وکیل السلطنه او بود
و قمرالدین خان وزیر اعظم و چند نفر خوانین جزو چون نزدیک لشکر خود چپ
بسته بودند خود سواره با لشکر بهادر از صدمه شمشیر غازیان کا صاحب دین نجات
یافته و ساعت جنگ شد و دو ساعت و نیم غازیان با آن طایفه مشغول جنگ
ایشان بودند یکساعت از روز باقی مانده بود که عرصه میدان از وجود مخالف
تخلیه یافته چون لشکر محمد شاه مستحکم و در معنی قلعه حصین قوی بود غازیان را از حرکت

بورش نداديم و خزاين بيشمار و فيلان کوه پيکر و توپخانه پادشاهی و اسباب و غنايم
زياد از حد بتصرف غازيان در آمد و بيست هزار نفر متجاوز در آن معرکه از الکا و غنيمت
بقتل رسيده جمعی کثير زنده دستگير شدند و بعد از وقوع اين فتح نمايان غازيان را
از چهار طرف بمحاصره لشکر ايشان مأمور ساخته سر راه فرار را از هر جهة بر ايشان
مسدود و مقرر فرموديم که توپ و خم پاره را بحوالی لشکر ايشان بکشند که لشکر را
با زمين هموار نمايند چون کار آن جماعت باضطرار انجاميده سر رشته تدبير را
گسيخته ديدند لابد و ناچار رفع فاصله کرده در روز پنجشنبه ۱۷ نظام الملک مشار اليه
از جانب محمد شاه وارد اردوی همايون و در خدمت اقدس عذرخواه اعمال ناپسند خود
گشته و محمد شاه نيز با خوانين خود و اميران روز ديگر از روی انفعال و خجلت
درگاه فلک تمثال گرديد و در حين آمدن پادشاه سابق الذکر چون نواب
همايون ما ترکمان و پادشاه مشار اليه نيز ترکمان و سلسله گورکانيه
بعد فرزند ارجمند کامکار نصر الله ميرزا را تا خارج اردوی همايون باستقبال

فرستاده

فرستاده پادشاه مزبور را داخل خيمه و مهر سلطنت را سپرده از روز در خيمه مبارکه
مهمان نواب همايون ما بودند بنابر مراعات جنس ترکمانيت لازمهٔ تلطف
و اعزاز چنانچه شايان شان سلاطين با عز و تمکين بود درباره آنحضرت
مبذول داشته خيمه نشيمن آنحضرت و سراپرده حرم محترم او را بملاحظه پاس
ان دولت والا در حوالی سرادقات عز و شان قرار داديم و بالفعل پادشاه
مشار اليه با کوچ و بنه خود و تمامی اميران هندوستان در اردوی همايون
در مقام اطاعت ميباشند و مقدمة الجيش اردوی همايون وارد دار الخلافه
شاه جهان آباد و بتاريخ روز سه شنبه ۲۹ شهر ذی قعدة الحرام لوای اقبال
کشايی رکاب شاه جهان آباد نهضت نمود مطمح نظر اقدس اينست که
پادشاه والا جاه مشار اليه را که زبدهٔ خانوادهٔ گورکانيه و درجهٔ صاحبقرانی تمنت
بنا بر رعايت حقوق ترکمانيت باز در امر پادشاهی متمکن و مستقر داده
تاج و نگين سلطنت هندوستان را با و تفويض فرمائيم شعر فحمداً له ثم حمداً له

علی ما کسا ناردا الکرم فشکر الله ثم شکر الله علی ما هو اهله شکر النعم خداوندی
که هفت دریا را در زیر قدم اشهب گیتی نورد اقدس و غازیان کامیاب
دین موج سراب و سر پر هوای سرکشان را در نظر همت سرشار و عزم
بحر پیمای خاقانی مقدر تر از کاسه حباب ساخت البته این قسم عنایات
و فیوضات تازه را از لطف و مرحمت بی اندازه به عرصه ظهور می آورد
چون ترکمانیه بسیار بدست آمده بود قریب به بیست هزار نفر متعلقه ایران
و توران با جمعی از سپاه کامیاب دین و بعضی از توپخانه و فیلان کوه توان
را از اردوی همایون روانه حدود کابل فرمودیم البته العزیز احوالات آن سمت را
عرض خواهد نمود که بعد از وصول عریضه العزیز مقرر خواهیم فرمود که اتکا جماعت
ازکابل عازم بلخ شوند و یا متوجه هرات گردند و علیجاه عشور خان را
که مقرر فرموده بودیم که بعد از نوروز فیروز روانه بلخ نماید البته بنحو مقرر
عمل و این فتح نمایان را اعظم عطایای الهی و از جزایل عنایات

بلی

غیر متناهی دانسته حکم همایون ما شاهی را سواد نموده بجمیع ممالک محروسه
فرستاده که دولتخواهان این آستان را باعث نشاط و سرور و بدخواهان را
موجب خذلان و فتور گردد و در انتظام ممالک ساعی بوده بعنایات سبحانی
مستظهر و امیدوار باشد ان شاء الله تعالی هر یک از دور و نزدیک که باین
دولت در مقام مخالفت و ناسازی باشند بجزای عمل گرفتار و هر یک که مظهر
اخلاص و خدمت و بندگی باشند کامیاب آمال از این دولت ابد مدار خواهند
گردید تحریرا فی بیست و نهم شهر ذی قعده الحرام سنه ۱۱۵۱ دیباچه مراسله که بمعشوقان نوشته
سپاس بی قیاس قادر بی انبازی است که شمشاد قامت سرو قدان را در ریاض طراوت
باب لطافت و نزاکت پرورش داده بر لب جویبار رعنایی و زیبایی برافراخته
و طره مشکین و زلف عنبرین آهو چشمان را کمند گردن سرکشان و دام بلا و زنجیر
پای شیر افکنان ساخت و به دلدوزی خدنگ مژگان ابرو کمانان شهسواران میدان
جگر داران را هدف سینه چون سینه هدف مشبک گردانیده و به ترکتازی ترکان

ترکش بند غمزهٔ جادو نگاهان لشکر هوش و سپاه قرار دلاوران مغفار دین
پرور برا از معرکه وجود ربایند و حمه بچه چکیمی راش بدکه کل عارض سمن چنان بسمین
تن را در بوستان خوش دلکستان دلکش برنگ لاله حمرا برافروخت و از آتش
رخسار مهر انوار ماهوشان خرمن صبر و آرام عاشقان بیقرار و بیدلان داغدار
خال وار سوخت و به شکرخایی طوطی نامان شیرین لبان شور از غندلیبان گلشن
سخنوری برآورد و بمکث باشی تبسم غنچه دهانان جراحت ناسور جگر خستگی نزار
مرهم کافوری کرامت نمود طرازنده قامت مهوشان نوازنده زود دردیکشان
اما بعد این نامه ایست از زر پریشانی دلخسته و بیسامانی بر فلک تیر
نشسته گرفتاری از جان طمع بریده و بیقراری ولان از جهان در چیده سوخته آتش
فراق و کداخته بوته اشتیاق **شعر** با انیس و بیکس و از خانمان آواره بیدل و
بمونس و بیهمدم و آوارهٔ به نزد دلبر سرو چمان چمن خوبی و شمع فروزان انجمن محبوبی
آن شیرازهٔ صحیفه حسن و جمال و سر خیل سپاه فتح و دلال آن شاه کشور ملاحت
وسلطان ممالک صباحت آن آفتاب اوج شیرین زبانی و ماه مهر اشتباه برج نکته دانی
شعر سلطان سریر خوبرویان شه شاهنشه کشور نکویان شه آرام دل امیدواران شه آسایش
جان بیقراران شه هم مرهم داغ دردمندان شه هم چشم چراغ مستمندان شه از ماه
رخش جهان منور شه آفاق ز زلف او معطر شه خورشید غلام طلعت او شه شمشاد خجل
ز قامت او شه دل بسته زلف تابدارش شه جان تشنه لعل آبدارش شه دل با غمگسار تن
امیدگاها دیرگاهست که مرغ دل شکسته بالم بقصد دانه خالت از قفس تن
پرواز نموده و در شکنج زلف تابدارت گرفتار گشته **شعر** عمریست که با غمت
قرینم شه با غصه و درد همنشینم شه افتاده دلم بدام عشقت شه بیهوش شدم ز جام عشقت شه
بر روی نوازش دلارامم یک لحظه نگیرد دم دل آرامم شه دارم ز غمت دلی پریشان شه
چون طرهٔ سرگشت مشوش شه و در این مدت تا منقده و رابطه صبر و شکیبائی شعار
و دثار خویشتن ساختم و با ظهار دل خراب و جگر کباب نپرداختم **شعر** با طاقت
صبر کدهٔ نبود شه تاب غم و غصه خوردنم نبود شه خوردم غم عشق و صبر کردم شه آگاه نشد

کسی ز دردم صبرم چو نامه در فراقت ش در خط بگذاشت اشتیاقت ش شرح غم خویش
با تو گفتم ش حال دل ریش با تو گفتم ش نزدیک تو ایمه دل افروز ش این نامه نوشتم از سر سوز ش
باشد که چو حال من بدانی ش زر روی وفا و مهربانی ش بر یار من خسته دل درازی ش کام من زد چهی
خود برداری ش امید که آن ماه وش وفادار و آن مهر کیش محبت شعار دست رد بر سینه
التماس این بیطاقت ناتوان و این بیتاب پریشان نگذارد و بیش ازین این
رنجور بستر ناکامی را بدست شحنه فراق نسپارد چه ازین بیش این سرگشته بیابان
هجران پای طاقت در دامن صبوری نمیتواند پیچید و زبان شکوه زا را در کام
خاموشی نمیتوان کشید شعر چون زخم تازه دوخته از خون لبالبم ش ای وای
اگر شکوه شود آشنا لبم ش عمری گذشت و گفت و شنو با تو رو نداد ش ای یار نصیب
گوشم وای بی‌نوا لبم ش یقین که آن گل گلشن نکویی و آن شمع انجمن خوشخویی رعایت
رسوم وفاداری نموده و حکایات دلسوز و روایات غم اندوز این بیکس ستمدیده
و این بیدل دردمند را شنوده فلک وجود وش را از نظر کیمیا اثر خواهد ساخت

و زیاده ازین در بوته حرمانش نگدازد که گداخت شعر ای که پای شمع رخت در دیده
من نور دیده‌ایست ش گر منشی جان میرود ترک تو ام مقصد و رضایست ش التماس دیگر آنکه دیگر یار
در گرفتاری شریک ما مکن ش مدعا گر شهرت حسن است یک رسوا بس است ش چون قلم
زبان را یارای تقریر جدایی و زبان قلم را قدرت تحریر مهجوری نبود بنابرین بهمین اختصار
نمود شعر دارم ز غمت نوای پریشان چشمی و دلی پر آب و آتش الهی تابنده یکی
سایه پرور رخسارت چون اشک گلگون سایه آفتاب طراز زلف تابدارت در تزاید باد
و زبان کشی شعله آه آتش شرارم چون دجله ریزی چشم اشکبارم در تزاید شعر یارب
که یکایک هر روز ش عشق من و حسن آن دلفروز ش چیاد سنگ ها ش من این دو حرف نوشتم چنانکه
غیر نداند ش تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی ش معشوقان ادا فهم نوشته
پریشان عندلیبی را که محروم از چمن باشد که چون بلبل تصویر پروای سخن باشد
اگرچه دست شحنه فراق مهر خاموشی بر لب عندلیب نوایان گلشن اشتیاق
نهاده تا سودای حبیب وصال بهر سویی صحرا نوردان دشت حیرت راز با نیاز گاه

شعر هر ذره پیکرم ز شکر تو پر است * هر موی زبانی بود از شکوه هنی شرح شدت

فراق و اظهار حدت اشتیاق چگونه نمایم از آب دیده هجران دیده کاغذ شسته

میشود و از آتش سینه فراق کشیده قلم سوخته میگردد بیت نایدز طرف قلم اظهار

اشتیاق * هم دل که پیش تو ست یک یک بیان کند * آه آتشبار شاهد گفتار است

که تا از شرف وصالت که فرح فزای اصحاب صدق و صفا و غم زدای ارباب مهر و وفاست

دور افتاده ام در هر قدم قاصد اشک و طومار آهی فرستاده ام بیت تا دور گشته ام

ز برت گه ام روان * هر گام قاصدی دل از لعش یار * تا سرو خرامان قد دلجوت

از جویبار چشم اشکبارم دور گردیده مرغ روح در حدیقه جسم نحیف از گلبن

قامت گوئی پیک بیار رسیده و تا نظر حسرت اثر از گلزار رخسارت محروم مانده

عندلیب زبانم از ترنم تکرار نام جندا دارد است باز مانده شعر در رد

زبان و مونس جان است نامت * یکدم نبود که مکرر نشود * هرگاه بیاد گر بیهار

ان شمع شبستان دلجوی میخوانم شمع وار سیلاب چشم از دیده میکشایم شعر

یاد گرمیهای او چون شمع رگهای تنم شام هجران شعله سوزان کند در زیر پوست

و هرگاه تخیل کرشمهای ان نرگس فتان میکنم حباب اسا خرمن هستی بر باد فنا میدهم

شعر هلاک عشوه شوخی چشم میگونش * بیک کرشمه بباده دهد حباب آسا

و از ارتشار قامت همچو نی بند بندم همدم ناله و فغان است و هم آواز

عندلیب دل ناتوان شعر در فراق از ناله کیش بد دلم * بند بندم همچو نی دربند

اوست * گیسوی عنبرین بویت که از رشته جان عاشقان بافته کمند تسلیم در گلوی

جانم انداخته و مژگان خنجر نشانت که از زهر چشم پر چین اب یافته بنوک سنان

سینه ام مجمرسان مشبک ساخته یاقوت ابدارت از آتش عشوه لعل پاره

جگر مرا در تاوه دوری سوخته و بند دلی کام نداده است کبینه نگ عمره غنچه دلبرا

پیکان وار بر بهانه ناصبوری دوخته آهوی شیر شکارت دشت بیدای صحرای

جنونم گشته و خوی آتش شرارت جگر خسبی ازجهان خرم برآورده شعر فغان

که تاب جگر کاوی فراق ندارم * دوای درد دل آشوب ابشب نیز رفت ندارم * بمعشوقان دلنواز ارسید

كتبت الخط والعبرات تجري على الخدين دما بعد دم

وكنا باجتماع كالثريا فصيرنا الآن مثل بنات نعش بادم بشکر
وزبادم عنبر وش بادت بحیر یار فراموش کار رفتی اگر از مژگان خون چکان
خامه وار رخسار زعفران زار کاغذ وار جوی دماغ و دل مداد سازم و برشمع
درد جاری و رنج مهجوری پردازم روا است واگر از پیک اشک جهان پیما
قاصد وار مرغ اشتیاق شعله کردار سیل خون سازم که در زاویهٔ بیت الحزن
در آمد و شد بر اصحاب تردد بسته ام و با چشم اشکبار کنش بر آواز نشسته
امیدوارم که شام سیه بختم را صبح سفید روزی شود و دل وحشت نصیب رمیده ام
از نافه گشایی وصید از ماندان غزال دل آرام رام گردد شعر فراقش
مانند سیلاب خون از دیده بگشاید بگیرم تا در آغوشش جای تنگم نباشد
مکتوبیکه نام چندین غلام در آن مندرج است بسیم چون صباح دلکش
نسیم بهجت افزار گلزار محبت و وفا وزید که غنچه پژمرده جانان متعلق و جملهٔ

گرامی

موافق شگفت و عصری چون عمر شباب غمزدای مطرب خوش آواز مجلس الفت
و صفا رسید که از نغمات موزون گرد کدورت و ملال از مرآت خیال بندگان
پریشان حال رفت یعنی در ساعتی مبارک و همایون وقتی فیروز و میمون کرد قبل
اوراق امید بر آمد و بشیر خوش قدم چمن مشعر خرم از در در آمد یعنی سعادت روی
نمود و نقاب حجاب از رخ فرخ فرح فزای شاهد کشود و بجوش نفس خلوت خانهٔ
دماغ سودازدگان پریشان را عنبرآلود فرمود حقا که از خاطر مخدومان لطف مقبول
طبایع مقبلان و مطبوع ضمایر مدرکان نه آنقدر مسرت و خوشحالی دست داد
که شرح آن قلم در مضمار اظهار آن قدم تواند نهاد لله الحمد که دیگر بار رخت بار شده
یوسف طالع از چاه رذالت بر آمده در مصر عزت و بختیاری بر تخت عزت
و کامکاری متمکن گردید و گرگ صفتان ربا و سیرت پا شعور در زندان خجلت
بزنجیر غرور گرفتار گردیدند ادراک ملازمت الخبر و شیرین کلامان که مطلوب
بهروزی طالبان و مقصود بهبودی ستابه زدگانست از حضرت سبحان مسئلت میرود

که همیشه توفیق همدم و رفیق و دولت یار و شفیق باد **معشوقان نویسند**

اشتیاقیکه این مستمند مشتاق و خسته داغ فراق جرعه نوش جام جدائی

مصیبت زده بیدای تنهائی این شکسته زاویه ناکامی بدان شاید دل باور دنه

در اینمقام که حدیث ان ایام پذیرد با هیچ بیان تحلی جان ان مرام کند شعر

قلم ار خون کند در صفت سوز فراق همه از جهل مرکب بود و سوداش **در تعریف**

بهار رقمی شده است در ایام نوروز که دایه طبیعت به پرورش و آرایش دوشیزگان

بستان پرداخته و بدستیاری مشاطهای بهاری نوعروسان چمن را قامت از جامه

زیب گلی رنگ رنگ مطرز و عارض دلفریب به حنای گلگون مکلل ساخته بعضی چادر

کافوری شکوفه بر سر و برخی را جامه زنگاری برگ در بر همگی را از آب روان

ابستره در کنار و ثنا مبرا از شبنم عقد مروارید بر عذار هر یک بر تکار درخور ارایش

و هر کدام بشیوه دلربائی چشم خمار الوده نرگس از سرمه دان لاله سرمه سای و عارض

افروخته لاله از سفیداب شکوفه طراوت افزای کف دست گل رعنا از رنگ

شقایق

شقایق رنگ حنا گرفته و پشت پای سرو سهی از رنگ بنفشه نگار پذیرفته دست

ارغوان گلگونه بخش عارض گل پنجه بید مشک شانه کش کاکل سنبل سمن را زورق

افشان عذار لاله حمرا ریحان مرغوله تاب جعد بنفشه مطرز تر دماغی زنبق زمزمه

آموز زبان سوسن خشک مغزی گل آتشین خنده زیر لب یاسمن شکوفه عنبر شمیم

نعمارنی شسته چتری زعفران سار دونق بازار مفرح سازان بشکسته گل سوری را غازه

فروشی اندیشه و گل عنبر بوی را عبیر پاشی پیشه بهبهی نسترن بچتر داری علم دیرکت

قمیران بوسه پای محترم نسرین را با نرگس در کنار باغ مناظره هم چشمی در میان

و برگ بید را با سوسن بر لب جوی مکالمه هم زبانی بر زبان گل قدح چمن ساقیان

سیم اندام بقدح پیمائی و نسیم صبا چمن مستانه صبوح از گریبان غنچه به تکمه

کشائی سرو چمان بخوش رفتاری انگشت نما و صیقل موج هموار از ائینه دلها

زنگ زدا عشاق از بیقراری دل پروانه شمع بستان افروز و قمری از آتش

بیقراری در مجمر سر و دعود سوز چمن پیرای نو بهار در دیده بلبل ان گلهزار بیادی بیدلی

از غار مینکی کشیده و بر رخسار لاله زار بدفع گزند چشم زخم از برگ نیلوفر نیل

شعر چه دولت موسوی اطراف دشت بیضا خیزد چمن چو طور دل عارفان تجلی زار

عریضه در اظهار شوق فرستاده است عرضه داشت کمترین بندگان بذروه عرش عالی میرساند که چمن

ابتدای برابری و فاقه بنهایت رسیده و فقیری و تنگدستی بانتها انجامیده قدرت

و توان کالبد نحیف را وداع گفته و عسرت و عناست تصحیف پذیرفته شعر شده م

بدان سان کوکبی چه سایه کاهش فراکشند نیابد کسی بران اثر و تحمل استهلاک و استغراق

این فلک زده مشتاق بران یگانه آفاق چند اینه مخفی نباشد مصرع جام جهان

نماست ضمیر منیر حضرت توقع کلا از محاسن شیم آن قبله ارباب همم و قدوه اصحاب

کرم آنکه چنین این گرفتار رکن عیالمند را از نخجیر بیر بها و فقیر بها علاقه محنت کشته

و این خاک ره مفقد ارباب برلت ها وناتوانیها از سر گذشته طریقه ذره

پروری رعایت نموده شیوه مخلص نوازی مبذول فرمایند بموجب که سرگشته ذات

اهل صفات و حیله ارباب سماحت نظر مرحمت برین بیچاره پریشان نگارند

[illegible]

و این شکسته پرستار مازاو در مضیق غیله و احتیاج نگذارند عریضه در خواهی کعبه معظمه

بذروه عرش عالی میرساند که اگرچه ماننده کاه افراستن که در جان از طوق بنده که

قبله عالمیان ارایش پذیرفته و سودا هوای استرضای کعبه جهانیان در سر جا

گرفته پروانه صفت همه روزه برگرد شمع جمعی و خورشید جوش قد آن قائم

مقام حج اکبر است و اقبال مثال همه عمر طواف کعبه ذات قدسی صفاتش

نایب مناب حج تمتع در خاطر اخلاص مظاهر چنین خطور مینماید که اگر بهدایت

مبر جاج هادی توفیق احرام طواف بیت الله الحرام بسته شود و دیده حجرات

تعلقات ابواب فتوحات گشاده گردد و از لباس تن پروری در گذشته

و از کسوت گران جانی عریان گشته احرام سبکروحی پوشیده بزلال زمزم صفات

اعتقاد در سعی صفای دل کوشیده دران مقام لازم الاحترام روی نیاز بسوی

حجر الاسود آورده دست امید در عروة الوثقی حلقه کعبه محکم کرده نزاید و لقاء عهد

مدارج جاه و جلال و توافر و تکاثر عمر و دولت و اقبال لایزال از درگاه واهب متعال

رزوری عمر و ابتهال مسئلت نماید اگر چنانچه بتشریف درجات اجابت مشرف و بخلعت

رخصت مخلع گشته میتواند بود شنجنی طبیب که انار و سیب فرستاده بود نوشته است

بعرض میرساند که بوسیله ادای تحفه ولا بر عشاق که بهر سرایان انجمن روزگار

در نهفت و اشکار بزرگ و کوچک عرب و عجم بر انهای شوق انگیز و صوبهار

طرب امیز رطب اللسان و عذب البیان عندلیب اسا خوش را در گلشن خاطر فیض

مظاهر ان نیر ارزه بند قانون شفای علیلان و ان طبیب مرضای جهان عنوان طراز

صحایف نسخه نولب ن دار الشفای قضا و قدر یک نه کو هر یکه دیده غواص کار زرفکار

وهم و گمان در ته طبق اسمان نظیر در یکی نجعو سعو او ندیده و تا گوش جاناسب

کسی اندیشه دُر حبه جهان بلند اوازه شده شبیه ذات قدسی صفاتش

نشنیده قبله گاها بتهنیت منکران و تفقدات بی پایان سلسله جنبان تجوید

عبودیت گردیده و تسبیع طبع خسارت پیشه را به ارتکاب گستاخیها جرات

بخشیده قدری انار و سیب ارسال خدمت عالی گشت توقع از مکارم الاخلاق

م ظاهر

ان یکانه افاق چنانست که قلم عفو و اغماض بر صحیفه بی ادبیها کشیده و گلم کفنه

الفقیر حقیر مشمول التفات گردیده بمضمون هم مشرف باید ش کردن به تشریف قبول

مور اگر پای ملخ نزد سلیمان اورد و در معرض قبول در آورند طلق عالیت لایزال باد

8

صورت نکاح نامه الحمد لله الذي احل التزويج والنكا

ح وحرم الزنا والسفاح والصلوة والسلام على صفيه محمد مبين

قواعد الحلال والحرام والمباح واله الطاهرين قدوة اهل

الفلاح ما تن ادت المساء والصباح وبعد غرض از نگارش این

سطور میمنت دستور انست که چون نظام عالم و بقای نسل بنی ادم بمزاوجت منوط

و بمناکحت مربوط است و ارتکاب ازدواج متضمن وسعت و غنا و مستکفل رفع

فقر و عنا است کما قال الله تعالى وانكحوا الايامى منكم والصالحين

من عبادكم وامائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله

والله واسع عليم وامر تزویج در طبایع مرغوب است و در شرایع مندوب

دوا عقل بنو اولی الالباب مقبول است و محبوب و تارکش در نظر ارباب آداب

مخذول و منکوب کما قال النبی صلی الله علیه و آله اَلنِّکاحُ سُنَّتی فَمَن رَغِبَ

عَنْ سُنَّتی فَلَیسَ مِنّی و منازل متاهلان از مراتب مناقب منفردان بجیدین

و صله افضل و احسن است و درجات عبادات متزوجان از شرفات غرفات

عزبان بمراتب شتی ارفع و اعلی کما قال امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب رکعتان

یُصَلّیهِما مُتَزَوِّجٌ خَیرٌ مِن سَبعینَ رَکعَةٍ یُصَلّیهِما عزب بنا بر این

بمبارکی و فیروزی در اسعد ساعات و اشرف اوقات عقد نکاح دائمی صحیح

و سالم معتبر شرعی تحقق پذیرفت فیما بین عالیحضرت فلان و علیاجناب عصمت

و عفت انتساب طهارت و عذارت اکتساب بالغه رشیده و هی المسمات

به فلان بنت فلان بصداق فلان مبلغ تبریزی از سفید نصفه توضیحا له و مبلغ فلان

موصوف لا غیر منا که صحیحه شرعیه و مزاوجه مرعیه و عقیده مشتمله بر جمیع شرایط

و ضوابط دینیه و محتویه بر کافه لوازم و مراسم ملیه از ایجاب و قبول و خلو

بجا

زوجه مذکوره از موانع نکاح و رضاعه و توکیل و غیر ذالک من الامور المتعلقه بها

و عالیحضرت زوج مذکور بوجهی از وجوه شرعی بر خود لازم ساخت که یکنفر غلام گرجی

و یکنفر کنیزک گرجیه که قیمه هر دو تخمینا فلان مبلغ بعد باشد از عین المال حقه

تملیک عصمت پناه زوجه مزبوره نماید و قد وقع ذالک فی یوم فلان

صورت توبه نامه اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی هَدانا سَبیلَ الرَّشادِ

وَارشَدَنا طَریقَ السَّدادِ وَالصَّلوةُ وَالسَّلامُ عَلی افضَلِ

الاَصفِیاءِ وَاکمَلِ الاَنبِیاءِ مُحَمَّدٍ شَفیعِ المُذنِبینَ فی یَومِ المَعادِ

وَعَلی خَیرِ الاَوصِیاءِ عَلِیٍّ الَّذی هُوَ لِکُلِّ قَومٍ هادٍ وَاَولادِهِ

المَعصومینَ المُختارینَ مِنَ العِبادِ و بعد چون بهدایت هادی توفیق

ربانی و عنایت قاید تائید سبحانی مرکز دایره سلطنت و جهانبانی مالک رقاب

عرصه شهنشاهی و صاحبقرانی مهبط سلاله خاقان گیتی ستانی زینت افزای اورنگ

سلیمانی در عنفوان جوانی باب توبه و انابت ریاض سلطنت را طراوتی تازه

ونظارتی بی اندازه بخشید و حدایق آمال و امانی کافهٔ برایا و قاطبهٔ رعایا را

از جویبار عدالت شاهانه و رشحات سحاب اتمالت خسروانه رشک گلستان

ارم گردانید و ندای فرح فزای یا أیها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة

نصوحا بسمع اقاصی و ادانی رسانید ساکنین اقطار و قاطنین امصار

فمان واجب الاذعان پادشاهی را که برطبق حکم لازم الانقیاد الهی عز صدور یافت

بگوش هوش اذعان نمخه هوای و هوس شاه فریبنده بنت العنب سلا

که مقتضی زلات صوری و معنویست از سر بدر کرده روی نیاز بهم آغوشی عروس

صدقت مآل نفس عفاف که مستلزم لذات دنیوی و اخرویست آوردند

لهذا بنده درگاه خلایق پناه فلان نیز بحکم التائب من الذنب کمن لا ذنب له

لوح معاصی را باب استغفار شست و شو داده سر عجز و انکسار بر خاک مذلت

و افتقار نهاده از خلوص نیت و رسوخ عقیدت بدست نیاز قرع باب توبه

و انابت نمود و بپای اخلاص طریق سالکان مسالک نیاز مندی و سر افکندگی

بمود

یمود تقبل الله تعالی منه و فتح علیه ابواب الرحمة و المغفرة فانه یحب التوابین

و یحب المتطهرین **صورت توبه نامه** الحمد لله الذی جعل التوبة و الندامة

وسیلة لصفح الخطیئات و رفع الدرجات و صیر التضرع

و الانابة ذریعة لمحو السیئات و تثبیت الحسنات و الصلوة

و السلام علی من ارسله هادیا للضالین الی سبیل النجات

و شفیعا فی العرصات و آله المعصومین عن الذلات الشافعین

للتائبین و التائبات و بعد مطلب ازین نور این زبور حقیقت مزبور کاشف

بر تسطیر این سطور هدایت مسطور آنست که چون سوابق آلای الهی و لواحق نعمای نامتناهی

که پادشاه روی زمین و قهرمان الماء و الطین فریدون شکوه جمشید سیما سکندر نشان

دارا دربان سلیمان جاه فلک بارگاه شهنشاه ملایک سپاه شهریار دین پرور

خسرو عدالت گستر ثمرهٔ شجرهٔ بوستان عصمت و امامت درة التاج افسر سلطنت

و خلافت در ابتدای بهار گلشن شباب و آغاز انفتاح غنچه جوانی بمنطوقهٔ آیهٔ

واغ هدایه یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عنان
سمند خوشخرام هوس را از جولان فضای خوش هوای باده پیمایی العطاف
والانحراف کشیده و رخش جهان پیمای همت عالیه را مرتب بر ستام وگستوان
توبه و انابت در عرصه کشورستانی در مضمار جهان کبری جهانیده و لبان الطف
خواهش و آرزو را از آلایش لبن پستان ام الخبائث بزلال ان الله
یحب التوابین و یحب المتطهرین تطهیر ما و پروانه رنگین خون سرخ
مینا باطراف بلاد فرستاد امتثالا للامر الاعلی و بامضا و اجرای فرمان لازم
الاذعان فتوبوا الی بارئکم شرف صدور یافته احقر عباد الله الغنی فلان
که یکی از بندگان درگاه عرش اشتباه است کمیت کج رفتار را در میدان خجالت
باب توبه و انابت پا لنگ و به گلگون اشک ندامت و کشید بزه حسرت بادیه
یاس را طی نموده روی امید از ولوی ضلالت بکعبه هدایت و من دخله کان
آمنا آورده و قاید توفیق من هدی الله فهو المهتد عنان ابرش طبیعتش را

بعهود

بعهود باصواب الیه المرجع والمآب پیچیده از صمیم قلب عزم
کرد که تا نقره خنگ سبک وحیات در رباط تن به شکل عناصر بسته و مربوط باشد
اشهب مراتب دل را در زیر زین انقیاد و اوامر الهی کشیده و به لجام احتراز
معاصی و مناهی ملجم دارد و عنان داری توسن نفس سرکش را بدست رایض هوا
و هوس نسپارد ان النفس لامارة بالسوء تقبل الله منه و تاب
علیه انه هو التواب الرحیم **صورت توبه نامه** سپاس بافرایش ۹
و ستایش بیکرانه را سزاست که ذات بیمانندش از شایبه تشبیه و تقلید مبراست
که لیس کمثله شیء رهنمایی که از بیم رهزنان بغی و عصیان و خوف گمراهی
راه یافتگان قافله سالار عنایت خود بدرقه کاروان ورع و تقوی ساخته
که ان الله مع المتقین و بجهة پاس عزت مسلمانان و حفظ حرمت مومنان
لوای مساوات و رایات مواخات بر سر ایشان افراخته که انما المومنون
اخوة و برای استحکام ارتباط برادران و استدامت اختلاط ایشان

باصلاح ذات البین امر فرموده که فاصلحوا بین اخویکم واز امریکه مستلزم
منافرت ومتضمن مجانبت است نهی فرموده که ولا تنابزوا بالالقاب
ولا یغتب بعضکم بعضا وورود نامحدود وثنای پادشاه بر روان
شفاعت گستریکه منطوقه وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
وجود فایض الجودش رحمت عالمیانست وبمدلول انک لعلی خلق عظیم
احسانش چراغ هدایت عاصیانست امت پروریکه بحکم الغیبة اشد
من الزنا دهان امتان را از بدگویی همگنان بسته وبفرموده المسلم من سلم
المسلمون من یده ولسانه پنجه دلیری موذیان وبازوی جرات مردم
آزاران درهم شکسته وبر عترت اطهار وذریت اخیارش که تقلید وتابعت
باطوار واوضاع ایشان محض هدایت ونجاتست وتکلف وتجنب از شرایع
وقواعد ایشان عین ضلالت وخسرانست وبعد چون از جمله حقوق سبعه
که بر ذمت همت مومنان واجب ولازم است رعایت حفظ الغیب

برادران

برادران داشتن یکدیگر بنص حدیث الا خلال فی غیبة وموافق حدیث
اذل الناس من اهان الناس خوارترین مردمان آنانند که مردم را
خوار میشمارند ومطابق حدیث الا ومن استخف بحق مسلم استخف
بحق الله والله یستخف به یوم القیامة الا ان یتوب
استخفاف مسلمانان استخفاف خداست وخدا در روز جزا او را خفیف
میگرداند مگر آنکه ظلمات رکود را در السبیل مغفرت توبه رسانند چه هرگاه بعنوان توبه از آزار مومنین
دل بر دیده ودهقان استغفار را از جویبار چشم اشکبارش بآب ندامت بپرورانند
هر آینه ثمر اجابت میچیند بنابر این فلان از جمیع مناهی وکافه معاصی قولا وفعلا
خصوصا استهزا وغیبت مسلمانان واستخفاف وتقلید مومنان نادم وپشیمان گشت
واز حرکات شورش انگیز وکلمات رنجش آمیز درگذشت بنابر آن رخفه
هرگز دلی را از من ترسم ودران جاری تو باشد واز صمیم قلب عزم نمود وقرار داد
زبان بسخریت واستهزا نگرداند ولب بتقلید وتشبیه نجنباند وآشنایان

بجرگه تائبان را از ورطه ودهمه وبد گمانی برهاند بحکم آیه کریمه اِنّی اَعُوذُ
بِالرَّحمنِ مِنکَ اِن کُنتَ تَقِیًّا پرده گیان عصمت خانه عفاف از
مباشرتش مجتنب واز موانستش محترز نبوده باشند تَقَبَّلَ اللّهُ مِنهُ بِلُطفِهِ
العَمیمِ اِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحیمِ **صورت توبه نامه** اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی
یُحِبُّ التَّوّابینَ وَاَمَرَنا بِالتَّوبَةِ وَهُوَ قَولُهُ جَلَّ وَجَلالُهُ وَعَمَّ
نَوالُهُ یا اَیُّها الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوبَةً نَصُوحًا وَلا
یُحِبُّ القانِطینَ وَنَهانا عَنِ القُنُوطِ مِنَ الرَّحمَةِ کَما قالَ عَزَّ
شانُهُ وَعَظُمَ بُرهانُهُ قُل یا عِبادِیَ الَّذینَ اَسرَفُوا عَلی اَنفُسِهِم
لا تَقنَطُوا مِن رَحمَةِ اللّهِ اِنَّ اللّهَ یَغفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعًا اِنَّهُ
هُوَ الغَفُورُ الرَّحیمُ وَالصَّلوةُ وَالسَّلامُ عَلی اَفضَلِ المُرسَلینَ
وَشَفیعِ المُذنِبینَ مُحَمَّدٍ الَّذی فَرَّحَنا بِحَدیثِ التّائِبُ مِنَ الذَّنبِ
کَمَن لا ذَنبَ لَهُ وَعَلی آلِهِ المَعصُومینَ وَعِترَتِهِ الطّاهِرینَ

الذین

الَّذینَ بِیَدِهِم مَقالیدُ الشَّفاعَةِ اِلی یَومِ الدّینِ وبعد
غرض از تحریر این صحیفه شریفه وباعث بر تسطیر این کتاب خالی از ارتیاب
آنکه چون بسیلاب سبیل اشک حسرت منطفی نایره غضب الهی است وزبان
شعواء ندامت ترانه مفتاح خزاین نامتناهی وبمنطوقه آیه کریمه
اَلا تَیأَسُوا مِن رَوحِ اللّهِ اِنَّهُ لا یَیأَسُ مِن رَوحِ اللّهِ اِلّا القَومُ
الکافِرُونَ نومیدی از رحمت ایزدی کفر محض است لهذا خاطر شد فلان
به رضا ورغبت واختیار بلا شایبة الاکراه والاجبار از صمیم قلب متلقی
بصبغه توبه شده از جمیع افعال قبیحه واعمال شنیعه وسایر منهیات
ومحرمات نادم وسادم ومتاسف وپشیمان گشت به تخصیص از شرب
الخمر واکل البنج وفعل القمار از همه قسمی لاسیما النرد والشطرنج واز قول
کذب وبهتان وغیبت مسلمانان وعزم نمود ونیت جزم نموده که بعد
مرتکب کبایر نشود ومصر بر صغایر نگردد وقربة الی الله سبحانه وطلبا لمرضاته

تقبل الله تعالى منه بلطفه العميم واثبت قدمه على صراط المستقيم

انه هو الغفور الرحيم فعلى ذلك باید که مومنان و مسلمانان

تائب مشار الیه را از جمله صالحان و از زمره تائبان شمرده و از مدلول

ان بعض الظن اثم احتراز نموده در حق وی گمان فاسد نبرند و همچنین

تائب موی الیه باید که بمنطوق اتقوا مواضع التهم از مجالست

و موانست فاسقان و بدکاران و اجتناب و احتراز واجب شمارند

و با فسقه و فجره و شیاطین الانس و اشرار صحبت ندارد و حرره فی فلان

صورت وصیت نامه الحمد لله الذی حث عباده على الوصیة

كما قال فی محكم كتابه الكريم وفرقان العظیم كتب علیکم

اذا حضر احدكم الموت ان ترك خیرا الوصیة والصلوة

والسلام على افضل البریة واكمل الكرام بالسخیة محمد

الذی اوصى امته بحدیث من مات بغیر وصیة مات

مبتنه

مبنیه جاهلیة وعلى اوصیائه المرضیة ارباب الدرجات

العلیة واصحاب المقامات السنیة علیهم السلام والتحیة

وبعد غرض از تنمیق این سطور حقیقت مسطور و باعث بر تنمیق این زبور

شریعت مسطور آنکه چون بنا بر نص کلام ملک علام که کل نفس ذائقة الموت

كافه مخلوقات را از شربت وفات چشیدنی است و بمدلول كل من علیها

فان قاطبه موجودات را شربت ممات کشیدنی و نفس لا یبقى الا

وجهه ولا یدوم الا ملكه كل شیء هالك الا وجهه

احدی را از احاد عالمیان و فردی از افراد آدمیان را خلود درین جهان

پر آشوب و دنیای نامرغوب ممکن و متصور نیست و بمدلول کلام محبت فرجام

حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین اسد الله الغالب

علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام که انما الدنیا فناء لیس

فی الدنیا ثبوت انما الدنیا كبیت نسجته العنكبوت

برین چند روزه زندگانی مستعار عالم فانی اعتمادی نیست لهذا در حین
صحت و اقتدار و عین قدرت و اختیار وصی شرعی و نایب مناب خود
گردانید فلان ابن فلان را و را انکه بعد از ارتحال و انتقال موصی مذکور
از دار فانی بسرای جاودانی وصی مزبور تصرف در متروکات و مخلفات
وی نماید و انچه باید فروخت بقیمتیکه اهل خبره و ارباب بصیرت قیمت نمایند
از امبیع نموده از ثلث قیمه ان ده ساله صلوة واجب یومیه و ده ساله صوم
روزه از شخصی متدین که عالم بمسایل واجبه صلوة و صوم باشد استیجار نمایند
و مبلغ فلان بجهة رد مظالم و وجه البر بمصارف رسانند و انچه ازین وجه
باز ماند بر سایر ورثه کما فرض الله منقسم گرداند هر کس خلاف او مذکور
نماید بلعنت خالق و نفرین خلایق گرفتار شود فمن بدله بعد ما سمعه
فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم

صورت ازادنامه

الحمد لله الذی جعل الاعتاق وسیلة النجات لاعناق
وصیر التحریر سلبا لرفع التقصیر والصلوة والسلام علی
سید ولد ادم مالك رقاب الامم مولی العرب والعجم
محمد مقیل المؤمنین من العثرات وشفیع المذنبین فی العرصات
واله المعصومین الذی استلزم عبودیتهم فکاك الرقاب
من ربقات المذلات وبعد چون نص صریح بر که وما ادراك
ما العقبة فك رقبة وخبر صحیح بر که من اعتق مؤمنا اعتق الله
لکل عضو عضوا له من النار وکلام صدق ارکام ولیه که من اعتق
مؤمنا کان اعتق من جهنم فك رقبات المؤمنین والمؤمنات
متضمن رفع درجات و مستلزم نجات از درکات است لهذا ازاد نموده
و در سلك احرار در اورد فلانه کس همگی و تمامی یکنفر غلام سفیدفام ضعیف اندام
فلان نام میانه بالا گشاده ابروی فراخ چشم سیاه پلك گرجی در سن
فللن قربة الی الله تعالی و طلبا لمرضاته تقبل الله تعالی منه بلطفه العمیم و جعله

سلبا النجاة من عذاب الاليم فعلى هذا الاعتاق الشرعي فلان مذکور
عتیق و آزاد است و ربقه اش خالی از ربقهٔ انقیاد عنان اختیارش در قبضه
اقتدارش فارس نفسش هر کجا بشیبش هر جا خواهد و اراده نماید رود و اید
کسی را الاعتاق والاحرار بهیچ وجه من الوجوه احدی را برا و دعوی رقیت و ادعای
عبودیت نمانده و نیست پس اگر احیانا معتق مذکور که در سلک آزادان
منتظم و در زمرهٔ احرار منسلک است بنفسه یا احدی وکالة عنه دعوی
رقیت کند دعویش لغو و باطل و از درجهٔ استماع ساقط و نخشش سهوا لا
طایل و از پایهٔ اعتبار ساقط خواهد بود و حرره والک فی ... صورت صلح نامه

الحمد لله الرؤف الرحیم جعل المصالحة وسیلة المؤالفة
الاقران وصیر الموافقة ذریعة المصادقة الاخوان
وامرنا بالاصلاح بین العباد لانقطاع النزاع وارتفاع
الفساد والصلوة والسلام علی سید المرسلین وافضل النبیین

الذی

الذی ارسله رحمة للعالمین وجعله سببا لموافقة المسلمین
وعلی آله الطاهرین وعترته المعصومین الذی حصل
ارتباط اهل الدین واختلاط اصحاب الیقین وبعد
از شموع سطور این صحیفه صلح بنیان و عهدنامه الفت وصداقت نشان
پرتو انجمن بیشک، خاطر ارباب عرفان مبین باد که چون بکر بنا و جان فشانی
و سرباری و صوفیگری بیتر زبان نسبت بدودمان ولایت نشان سلسله علیه
علویه صفویه لازالت مبانی خلافتهم وعدلهم بین البریة الی اخر الزمان نواب
کیتی ستان شاه عباس ماضی اسکنه الله فی روضات الجنان بجهة ایشان
در دار السلطنه اصفهان شهری که بخصوصهم احداث نموده و باسم سامی خود مسمی
فرموده و کروهی از ایشان را از دار القرار مواطن خود کوچ کشانیده در عباس
آباد بهشت بنیان متوطن و متمکن کرده اند و ابواب عنایات شاهانه بر روی
ایشان کشاده و بانواع نوازشات خسروانه از سایر مردمان هر دیار را ... ممتاز فرمود

بناءً علیه قاطبه کدخدایان و ریش سفیدان و کافه نام آوران و نوجوانان
محلات عباس آباد دارخانه رفعت و معالی پناه نجابت و عدالت دستگاه
فضایل و کمالات اکتساب میرزا محمد شفیع کلانتر خود اجماع و اتفاق نموده
بحکم فاصلحوا بین اخویکم با یکدیگر صلح کلی نموده و مصالحه را بعهد
و یمین مؤکد نموده که من بعد با هم منازعه و مناقشه ننمایند و ابواب سرکشی
و خصومت بر روی هم نگشایند و بحکم آنکه مصراع بلند لازا کهکشان افلاک
نتواند شکست * همگی در جمیع موارد اتفاق که از هم نگسلند و در کل وقایع و حوادث
هم پشت یکدیگر از عهده شرط اتفاق و یگانگی برآیند و اظهار رضا و کمال
و اتفاق نمایند خلاف کننده شرط مذکور و عهد مزبور به لعنت ابدی و سخط
و نفرین سرمدی گرفتار و از شفاعت حضرت رسالت پناهی و ائمه اطهار
بیزار باد تحریرا فی ... قباله نامچه بیع و شرای ملک حمدیکه معتکفان صوامع ملکوت
بزبان تقویم تقدیس او نمایند و سپاسیکه متعبدان جوامع جبروت

بسان تعظیم تسبیح او فرمایند ثابت مالک الملکیست که بحکم و لله ملک السموات
والارض در راسته بازار شهرستان قدرتش گلشن افلاک و کاینات
گل فروشی و در چهارسوق معموره حکمتش مخزن خاک و کوه است جواهر فروشی
له الملک و له الحمد رعیتکه عندلیب نوایان گلشن سخنوری بنغمه سازی ان
رطب اللسان شوند و در ره دیگر طوطی منشان شکرستان زبان آوری بزمزمه
پردازی ان عذب البیان گویند مالک رقاب الانام است و طغرای غرای
و ما ارسلناک الا کافة للناس مملکت با وسعت رسالت را باقطاع
تملیک مالک شده و در دار القضای ولکن رسول الله و خاتم النبیین
قباله رسالتش بختم خاتمیت مسجل گردیده محمد شهسوار رقاب و دوشین
کلاه گلشنش گلزار کونین و عترت هدایت فطرتش که انتظام رونق بازار
کاینات از اهتمام اصحاب طریقت ایشانست و انعقاد ابقاعات بی فتور
شریعت غرای ایشان در معرض حضرت و بطلان علیهم صلوات الله الرحمن اما بعد

مضمون این قباله متضمن العداله و مکنون این رساله مبین الدلاله مشعر و مجزاست
بر آنکه در علیا محکمه علیه عالیه اسلامیه دار السلطنه اصفهان جنت مکان حفت بالامن
والامان از روی رضا و اختیار بلا شائبه اکراه و اجبار فروخت فلان ابن فلان
بمبایعه صحیحه شرعیه به سرکار فلان ثم و بمبلغ فلان صورت نظیر نوشته سلطان کبیر
سپاس معرا از کسوت قیاس قادر توانا سزاست که قهرمان بیهمالش بسلطنه
لمن الملک درفش جبه جهان انداخته و سپهدار بیمثالش لوای رب
المشرقین و رب المغربین در عرصه کونین بر افراخته ز زور بازوی غیرتش
سرافرازان کلاه گوشه را تاج غرور و افسر از طوق ذلت و کهسار مبدل بمفقه
و قوت سرپنجه نقوتش افتادگان خاک نهار را در معرکه خاکساری قوت
میدانداری ارزانی فرموده که تعز من تشاء و تذل من تشاء بیت
عزیزی و خواری تو بخشی و بس عزیز تو خواری نبیند ز کس و ثنای مبرا از ...
انتها صاحب قوتی را شاید که بکلم بعثت الی الاسود و الاحمر صلای عرب و عجم در داده
الکشان

سرکشان آتش نهاد خیره و هواپیمایان خاک اساس انس و جان را بالهنگ
انقیاد بر گردن تسلیم نهاده با وصف پیش خبری پس خبران میدان نبوت را
پیش کشیده و با رتبه پس خبری پیش خبران معرکه رسالت را کسوت تصدیق
زور آوری بخشیده سید الکونین و رسول الثقلین . محمد کافرینش همت خاکش
هزاران آفرین بر جان پاکش و بر آل هدایت مآل و اهل بیت از ارشاد استحقاقش
که از جامه خانه عالم بالا قامت قابلیت ایشان بکسوت کسا و خلعت عبا مطول

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
مشرف و مخلع گردیده سپاس شهسوار مضمار لافتی و دارا و گیر عرصه انما فتی بازویکه
سرپنجه قدرتش از در خیبر سپر ساختی و اگر کره زمین را حلقه بودی چنگ گیتی خورشیدش
بر فلک انداختی سیط قهرش پهلوانان نطعی پوش ادیم زمین را ردای
مذلت بر فلک خواری مالیده و صدمه صولتش زور رزم آزمایان رستم توان را
دست جرات بر پشت جلادت تابیده و بیکهای سینه پر دلان از آتش

تیغ ابدارش در جوش و شعلهای خشم مبارزان از آب تیغ آتشبارش خموش
نعم ما قال شعر از زمان که در پوشد از بهر ابر شکر٭ آفتاب نور اینه طیلسان ظلمانیش٭
که کند هژبران را دامن سپر چلیپی٭ که کند نهنگان را جلیب درع رمانی٭ لیک زآله
پیکان زر هوا شود باران٭ خود پر دلان گردد چمن گلها باران نیز٭ از دم یلان اید نعره
هوا ابابیق٭ وز دل حصان خیزد ناله انا الفانی٭ تیغش از میان خیزد همچو سرکشی گرد٭
پای تا سر جوهر در لباس عریانی٭ هر گرا زند فتحی گوئیش به چند سر٭ هر گرا به چند سر
تن دهد کند لا نیه٭ قاتل الکفره امیر البرره المسمی بحیدر اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و بعد چون بر ضمیر کلام حقیقت ارکام فاستعینوا
فی کل صنعة بارباها بر ذمت همت هر فردی از افراد انسان لازم و متحتم است
که در تمشیت امور خود دست ارادت در دامن مرشدی کامل [illegible] با معاونت پا بمرور
او از فریب و فسون و مکر و فن نفس اماره که فی الحقیقه کهنه کشتی گیر است مکاره
و زبردستیست که بفن غیر مکرر هر لحظه حریف را زیر دست می نماید و خاکمالش میفرماید

رهانید باید بنا برین شجاعت آثار فلان بعد از فیروزی معارک مصارعت بکشتی کبریا
و زبردست گردانیدن زبردستان این فن در نظر فیروزی اثر پادشاه ملک سپاه
فلک بارگاه جمشید حشمت فریدون شوکت کیخسرو ابهت آفتاب عالم آرای سپهر
شعر
جلالت و عدالت گوهر افسر پیرای دریای امامت و خلافت شعر دارای کیان شان و
منوچهر حشم کیش٭ جمشید کام بخش و فریدون کامگار٭ اسکندر زمانه و نوشیروان عهد٭
طهمورث جهان و سلیمان روزگار٭ و مرخص شدن از جانب آن سلیمان نشان
پوشیدن نطعی سعادت خدمت شیخ و تعلیم و فرزندان ارباب طریق در بارگاه
اکثر مت اهل احتساب و درویشان دیار شناخته همه را در تکیه فیض دار السلطنه
اصفهان صانها الله عن طوارق الحدثان جمع کنند لوازم فقر و درویشی بجای آورد
و دست ارادت بر دامن شجاعت آثار پهلوان فلان زده و [illegible] را الیه او را بپیر
ارشاد و ش شجاعت آثار پهلوان فلان پیر و مومی الیه او را به تسبیحان نطعی بگانه
بند انعام منحه حکام سعی و [illegible] رعایت فرمودند و به بر نظر شش سیادت

ونجابت مآب طریقت انتساب فصاحت وبلاغت اکتساب عندلیب گلشن

مدح گستری وسخن پردازی میرزا ابراهیم شیرازی سپرد وسیادت مآب فرمود

اورا بخدمت نواب مستطاب معلی القاب سیادت ونجابت پناه هدایت

ونقابت دستگاه قطب فلک سیادت ونجابت اختر برج هدایت ونقابت

مرتضی ممالک اسلام مقتدای طوایف انام نور حدقه سید المرسلین نور حدیقه

آل طه ویس نقاوه الخلف کانا لسیاده والنجابه والهدایه والنقابه والعرفان

میر میران ابن غفران ورضوان دستگاه ابوالحسن میرزا بجهه تشرف تاج وکمر وانک

کشتی سرافراز فرموده ودر سلک مریدان راسخ الاعتقاد انسلاک پذیرفت تحریرا فی

برحم ملافیل بزار حربی که در زیارت مشهد مقدس بشرف رسیده بیوسته خوان فضیلت

وو فا لبریز مائده سماویه صدق وصفا ابوبه کنوز کناح داربین وابواب جنان

سعادت نشاتین بمفتاح تایید سبحانی بر چهره جهانیان مخزن اسرار ربانی

مفتوح باد ابراز ترصیب حاشیه قدیم محبت فطریه وتهذیب قواعد عقاید

جنبه

قبسته بر مرآت الصفای رای حقایق ارا که بدایع انوار هدایه وارشاد وجوامع

آثار فضل وارشاد دلیل صورت شاهد مدعا را منطبع میسازد که در این اوان

که لوامع انوار منقبت خبر انصراف خدام کرام از طواف روضه رضویه کرده

احتشام سامعه افروز حوزه نشینان مدرس انتظار گردید از این رهگذر که

بحمدالله تعالی بهدایت فاید تفضلات سبحانی منهج توفیق بهجه با دراک روضه

مقدسه وحدیقه مرام فایز وبازلو معاد سعادت معاودت فرموده اند رفع

هموم واحزان اخوان الصفا شده زهت رواج حاصل وگلستان خاطر

افسرده احبه را آب ورنگ بهارستان فردوس در حاصل نکو برلگین

از آنجا که در این مدت بنا بر دعده خدام در کنج خطیره بی مطالعه کشف الغمه

صحبت روحانیه قیام وبمذاکره مسائل وجدانیه خیال ان معدم المثال

اقدام داشته مترصد میبود که کام مرام از خوان فضیل صحبت خاطرانه کامیاب

مواهب جلیه وبهره مند فواید جلیله شود وآن مالیناب کتاب محکم الالباب

عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته سالک مسالک وحدت و خلایق شدند

سراج المنیر تمنا بصرصر یاس افسرده و گلشن خاطر شوق منشد از دم سرد یر

این خبر پژمرده گشت اگر انصاف ملاحظه می کرد باشد انسب مخالف شرع شریف

حفظ میثاق و منافی همت منیف حسن رفاق است انشاء الله تعالی

ثواب اعمال در عرصهٔ محشر جلوه گر و مشام باطن فیض مواطن از استشمام

نفحات مشکینة الفتوحات فیوض یزدانی معطر بادا انگاه که رشحات کلک

بیان شعار دراوان مباعدت صوری در بهار پیرایی بوستان قلوب محبان

جاری مجرای آب حیات دانند باین معنی همواره خاطر شوق مظاهر بوسایل

ذرایع طالب ترقیمات مصادقت سمات می باشد لهذا در هنگام یابی ذریعه

الفت و دیعه بندگان خلاصه از مدارج دوستی و شرذمه از مناهج شوقمندی پرداخت

و قلم را نغز و روانه خدمت سامی ساخت که هم بشرایط خدمت گذاری قوانین

سنن واداب مهمانداری قیام و اقدام نماید و هم شمه از مفصل شوق و مجمل

از مطول

از مطول و فور خواهشمندی را مشافهه بمعرض عرض در آورده از هر منزل که بر صحبت

انصراف یابد معاودت نماید و مشتاقان را باخبار صحیحه صحت ذات شریف

و روایات احادیث حالات منیف مسرور سازد از ترقیع از خصایص قدسیه

انکه پیوسته بکل انجاه هر سوله مدلول شاید علل عمیق احبا به مهمات را الطف نگرد

در آورند که بعنایت الهی بدرای شیرازه انجام فقط **نامه که از جانب فتحعلی خان**

پناه موسی خان والی اودرنگ فرستاده فوایح دعوات و افیات و روایح کتابات

زاکیات که از گلستان مصافات و شرابستان موالات در اهتزاز

آمده ترویح بزم الفت و تعطیر انجمن خلت نماید بجناب تکلیف عالیحضرت رفیع منزلت

سلطنت و شوکت پناه ابهت و شهامت دستگاه نصفت و بسالت انتساب

فخامت و مناعت اکتساء و عالیجاه رفیع قدر سامی مکان سلیل سلسله جلیل

چنگیز خان ابلاغ و ارسال داشته مکشوف رای مهر ارتکا میداند و مرفوع

ضمیر منیر احباب اقتضا میگرداند که اخلاص نامه مصادقت انجام که در این ایام

سعادت فرجام بدرگاه کیوان غلام فرستاده بعد از نظر افتاب اثر نواب
کامیاب سپهر رکاب مالک رقاب اشرف اقدس ارفع امجد اطلع همایون
که جان ماندگان فدای نامش باد رسانیده مراتب یکجهتی و اخلاص مندی ان سلاله
خاندان چنگیز خان را بعبارات شایان عرضه داشت پیشگاه جلالت
و جلوه نمای رای خورشید اصابت گردانید و درجات توجهات شاهانه
درباره ان سلطنت و جلالت پناه تواند یافته خلاع فاخره و اسب و یراق
با تعالی منزلت شفقت و مکرمت و مقرر فرمودند که عالیجاه امیر الامراء العظام
بیگلربیگی جلیل القدر دار المؤمنین استراباد

نامه که از زبان شاه طهماسب پادشاه هندوستان نوشته شده است

نامه که اراسته چنین جان بود
حمد خدا زینت عنوان بود * نسخه که در زیب خرد زایدش * فاتحه از نام
خدا بایدش * چاره گر کار فرو ماندگان * ان قطعه
موجب هر ذره که گیرد وجود * بر در او نه فلک اندر سجود * ابتدای مراتب

فروزان

فروزان اثر حمد و سپاس مالک الملکی است که کوس لمن الملک الیوم لله
الواحد القهار در عرصه جهان بلند آوازه ساخته و افتتاح مناشیر
فتح و ظفر ستایش کبریای لایزالیست که لوای ولله ملک السموات
والارض را در وسعتگاه آسمان برافراخته منشور باهر النور سلطنت
و جهانداری پادشاهان روی زمین را بطغرای غرای تؤتی الملک من تشاء
مزین و محلی گردانیده صمصام خون آشام فرماندهان ذوی الاحترام را بابرام
تعز من تشاء بجوهر جهانگشایی آراسته و اعلام نکبت فرجام گردنکشان
پر اکام را بمصداق صدق سیاق تذل من تشاء بر خاک مذلت
و خواری منکوس انداخته تعالی الله زهی بی مثل و مانند که خوانندش خداوند
خداوندی که عالم نام ازو یافت * فلک جنبش زمین آرام ازو یافت
بلندی بخش هر همت بلندی * به پستی افکن هر خود پسندی * بیت المعمور سپاسی
الهی از آن برتر است که طبع بلند پرواز بپایه رسالم نظم و نثر

صاعد مدارج آن تواند شد و بدستیاری کمیت لفظ و معنی بر شرف غرف
آن راه تواند یافت ای دریغ و لیکن تو زاغاز عنقای نظر بلند پرواز
فکر تو برین خیال بگداخت اوج تو ز مرغ بال بگداخت و درود نامعدود و سلام
و صلوات متعاقب الورود تحفه بارگاه و نثار درگاه باز یافته حریم قاب قوسین
او ادنی که تازه عرصه سبحان الذی اسری معرز بکلام وما ارسلناك
الا رحمة للعالمین متکلم بمقتضی کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین
شاهنشاه انبیا محمد ماه افسر آفتاب مسند عنوان صحیفه الهی سرخیل سفیدار سپاهر
آن مجمل آخرین مفصل خورشید پسین و صبح اول آن سایه رحمت اله
پرورده تمکین ملک و شاهی بر اولاد و امجاد عبید مکان و اصحاب و خادمان
او که هر یک مهر سپهر امامت و در صدف کرامت‌اند خصوصا تاجدار سریر
هدایت فاتح ابواب انا مدینة العلم و علی بابها غالب کل غالب
مطلوب کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین

صلوات

صلوات الله علیهم اجمعین که دو پاره جگر ذو الفقار جدا از هم و با همه استوار
زنگ قبضه ظاهر دو شمشیر دین و دستند بیرون زنگ آستین جدائی
میان ایشان بهم اندکیست و لیکن دم هر دو با هم با هم یکیست معراج نعت حضرت
مصطفوی و منقبت جناب مرتضوی از آن معلی تر است که بدرقه براق لفظ
و رفرف معنی باقصای آن بار سیده و بسدرة المنتهی آن منتهی تواند شد لبراز حمد و ثنا
ملک علام و پس از نعت و درود سید انام و لام بهمام عذرای اثبات شاهد
مدعا از چهره خفا جلوه نما گردیده بدین گونه در آیینه ضمیر مهر تنویر اعلیحضرت سپهر رفعت
آسمان شوکت دارا درایت مربع نشین وسادهٔ سلطنت و جهانداری مسندآرای
ابهت و کامکاری قدر قدر عالی همت کیوان شکوه عادل والا نهمت انجم گروه اختر
فروزان آسمان حکم رانی آفتاب تابان فلک جهانبانی نور حدیقه عظمت
و اقبال نور حدقه شوکت و اجلال شمع پر نور محفل شهریاری چراغ ضیا
بخش انجمن نامداری شهنشاه افلاک خیم کیوان حشم برجیس شیم مریخ حشم

خورشید علم ناهید نغم خدیو عطارد رقم قمر خدم سلاله شاهان جهانبانی

نقاده خاندان گورکانی زینت افروز تخت عظمت و اجلال پیرایه بخش اورنگ

و اقبال درة التاج افسر شاهی زیبنده اورنگ پادشاهی کوه شکوه

و قار و تمکین برازنده تاج و تخت و نگین برازنده چمن آرای بوستان دولت

و والا نکهت افزای گلستان دولت و صفا آب و رنگ گلزار جهانداری اختر

فروزان آسمان شهریاری خسرو قمر منیر هلال رکاب پادشاه ثریا فلک

جناب طرازنده سریر بنگ اختری رای عالم آرای خجسته برج شیدالله

ارکان سلطنته الی یوم الآخر و جعل الله لوا دولته رافعة الی ذروة القمر

شهنشاه عادل دل هوشیار رشید بر پدر شاه عالم تبار شه با فلاک شاهی

چو رخشنده ماه شه برازنده تاج و تخت و کلاه نگین خود نقش بر نام او قبا بیت

دولت بر اندام او ز عدلش چنان دان که در الغ هر شه بچه کبه را او دید بریز شیر

نهند چنبر کلاه شهی بر سرش با فلاک ساید سر افسرش خود مند و با دانش و

بزرگ

نیک بخت خداوند تاج و خداوند تخت شهنشاهی از جبهه اوعیان طرازنده

تخت هندوستان جهانش بکام و فلک یار او جهان آفرینش نگهدار او

بر گنه سنجان صاحب هوش و روشن ضمیران حقیقت نیوش در درای

حجاب نخواهد بود که از بدو تکوین جهان و آغاز آنکار آفرینشیان جناب

قادر بیچون این عالم بوقلمون را دار بلاد محن و محل فتور و فتن گردانیده که هر فرد

از افراد بشر را بر حسب قضا و قدر در مقام امتحان خیر و شر داشته گاهی

جبهه نگین غبار طلای دست افشار و جود مخلوقات بندگان را در بوته

امتحان میگذارد و گاهی جهة تفقط و آگاهی افریدگان را با نواع شداید

گرفتار میسازد چنین است کردار این چرخ پیر که هی بر زبر دارد و

گاه زیر یکی را در ادبه مسکنه تیز یکی را بگوید ز مسکنه خیز لهذا این

تغایر این روزگار و تقالیب و اقضا رایف فلک بکج رفتار که در هر عصر

از اعصار سلاطین کامکار و خواقین نامدار را و ماله هم چنان که گفتی نفح

آن شهریار فلک اقتدار شده چنین در ایام بندگان جنت آرامگاه شاه
بابام جعل الله فرادیس الجنان مثواه بجهات چند که ذکر آن موجب
ملال خاطر حق پسند است در مقام ترتیب و آراستگی قزلباش
ظفر تلاش اهمال نموده بالکلیه آن گروه اخلاص پژوه را که باعث رواج
دین مبین و منشاء استحکام دولت ابد قرین شده‌اند از زلال عدم قدر
دانی از آبشخور دولت عظمی درگاه معلا مایوس ساخته بودند جماعت
ضاله افغان از یاس قزلباش تهمتن توان فرصت جو شده بمضمون
چو عرصه تهی گشت از نره شیر شغال اندر آید بمیدان دلیر از راه شیطنت
و دشمنی بجرات کاری کارکنان گشته و در خدمت شاه جنت آرامگاه بوده
بحیله و تزویر دست تطاول دراز کرده و الآن جماعت یاغی قبیح را
ه خروج که در قزلباش بود نه چه حد و یارای آن بود که بدین
خیره در راز کار افتاده بدینگونه قدم جرات پیش گذارند

بعد از آنکه

بعد از آنکه این نیازمند درگاه الٰه از آن شاه جنت آرامگاه بولیعهدی سرافراز
گردیده بعنایت قادر معبود جنود مسعود قزلباش را فراهم آورده و نایره طغیان
افغان را از آب تیغ انطفا دهد هم نابسبب کوته اندیشی ناتجربه‌دانان چند که
همزن دین و دولت و مخرب کاخ این آستان رسالت بودند عزم این نیازمند
در عهده تعویق و قصور افتاده تا اینکه تمامی ولایات ایران در حیطه تغلب برات
اسلان یاس و حرمان قزلباش و فوجی از آن طایفه عقیدت تلاش که در آن ولایت
بودند از حوزه تصرف اولیای ابد مبان بیرون رفته از آذربایجان متوجه
خراسان گردیدیم بعد از ورود موکب همایون بان ولایت ارم مثمن در مقام دلجوئی
و تربیت طایفه جلیله قزلباش و فوجی از آن طایفه عقیدت تلاش که در آن ولایت
بودند از اسماع سیوف ارباب مصاف که لسان لاله احمر در پوست غلاف
بعد از استشمام نسیم نصرت شگفتگی آغاز نموده و شهباز شهامت منش آن
بال پرواز گشوده بحسن اخلاص و صوفیگری و سعی و اهتمام چاکری جان نثار

اخلاص شعار عالیجناب علیخان افشار که در میدان جلادت و مردانگی ثابت قدم
و در طریقهٔ صف‌شکنی راسخ دم طوطی شکر رقم را از ذکر توصیف او الکن و لال
و تحریر و تسطیر شمه از حسن عقیدت او بیان و در زبان خامهٔ مشکین ختامه ممتنع
و محال است همگی از روی غیرت و حمیت در موکب نصرت آیین جمعیت
کاملاً منعقد بعد از استمداد از بواطن قدسی مواطن امام الانس و الجان برگزیدهٔ
خالق منان خورشید فلک امامت عنوان صحیفهٔ هدایت نوباوهٔ بوستان [illegible]
و مظهر رحمت جناب اقدس الهی علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا گردیده هم
شکاری بر میان بسته از آن راه که خالق اکبر آن گروه اخلاص سیر را منظور نظر مرحمت
گستر خود ساخته است با وجود آنکه خراسان نیز در تصرف باغیان بود در اندک
زمانی از ید مخالفین انتزاع و قرین انتظام عزیمت دار السلطنه هرات و قمع
افاغنه ابدالی بعد از تنبیه و تادیب و قتل و غارت مطیع ساخته دار السلطنه
مرو را تسخیر و پس از فراغ از مهام بعون عنایت داور منان با جیوش بحر
امواج

خروش قزلباش اخلاص نهاد که بحدی جمعیت و استعداد یافته که عرصهٔ جهان
و فضای آسمان برایشان تنگ میدان می‌نمود از راه یورش عراق و تسخیر دار السلطنه
اصفهان و تنبیه طاغیان پر نفاق افغان فرصه بعد از ورود بولایت دامغان
که فیمابین عراق و خراسان است اشرف روسیاه و افاغنه نکبت انتما که سفاین
طالعشان بنحوی در کار رعب بسواحل زوال موصول گردیده که کجا یله از تهی مغزی
پهلوی دریای دولت نعمان میروند با استعدادی تمام و آیین تمام بمقابلهٔ عساکر فیروزی
مآثر ظفر توامان و مجادلهٔ غازیان بهمن توان شتافته بعد از جنگهای نمایان و مبارزات
شایان آخر الامر تاب ضرب شمشیر غازیان ظفر تلاش قزلباش و شعلهٔ تیغ آتشبار
آن گروه جلادت شعار برق خرمن سوز وجود نابود اعدا و گرز البرز مثال
فتنه رستم خصال سرکوب مهر و ماه و از بیم خنجر سینه شکاف آن دلیران معرکهٔ
مصاف هلال ماه بر فلک گریزان و از خوف صمصام خونخوار آن نظام الطایفه بهرام
انتقام مریخ احتشام کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره لسان روباه

ازان نره شیران دلیر راهی بگریز نهاده غازیان شیر شکار نیز همه جا تعاقب
الجماعت نموده روزگار رمقه بدمار از کشتها پشته بسیار بعنایت الله الملک الجبار را افراد ام
در ولایت فارس بقیة السیف الجماعت مقهور را از اناث و ذکور و صغیر
و کبیر و برنا و پیر قید بند کوبیده بر مرآت رای مهر انجلای ارباب ذکا و هوش
و اصحاب فهم و بینش صورت این مدعا عکس پذیر خواهد بود که هرچند وقوع
خیر و شر وابسته احکام قضا و قدر است نهایت اختلال اوضاع ایران از انشا
مایوس بودن قزلباش و عدم قدردانی اگرچه اخلاص تولان بعد درین ایام
این نیازمند درگاه ملک خلایق در مقام دلجویی و تربیت ایشان برآمده لله الحمد
در اندک زمانی به همسویی فاید توفیقات لاریبی و جنود غیبی بی معاونت غیر
بنحوی عرصه ایران از لوث وجود مخالفان پاک و مصفا و بنوعی گلدار همیشه بهار
این مملکت وسعت نشان را از خار و خس جنود معاندان خالی و با صفا ساخته
که اهتزاز نسیم فتح و نصرت و چمن آرای عنایت ربیع افزای نهضت خواهیم ساخت

فتح نامه

فتح نامه

اکه عالیجاه فلان بالقابه بداند که چون بیامن تائیدات بلانهایات قادر ذوالکمال و دادک الملک
لم یزل و لایزال همواره توسن دولت رام چاکران عتبه اقبال و ابواب حصول مامول
چهره کشای شواهد امال مستظلان ظلال اجلال و حدیقه همیشه بهار ابد دولت
پایدار بابیاری تیغ درخشان بهادران غضنفر توان غیرت ریاض جنان و از شکفتن
گلهای رنگارنگ مقصود روایح رشک روضه رضوان و بمضمون صداقت مقرون
و لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة فتوحات غیبی قبل از شکفتن ازاهیر
اعلام نصرت فرجام در گلبن مرام بارور و رؤس منحوس اعادی خیره سر در جلوه گاه
اشهب خوشخرام همت ولا مقام معدلت گستر رهبر رهگذر برگذار و در گذرات
نظر نقوای و ینصرک الله نصرا عزیزا هریک از تیره روزان خذلان شعار را
که هوای دام فشانیه شموع ضیا لموع ابد دولت پرفروغ برسر افتاده پروانه وار
خرمن هستی باتش فنا در زوال سوخته و نهال حیات بیثبات هریک از خشک
مغزان تیره روزگار که از فرزدی غفلت و بخبر لگر برافراختن سر خودسری افتاده

(شرار)
مانند خفاش از شرارت کمونات خاطر خود افروخته اند قبس اشتعال نشاید چه
فذلان مال فلان خان نابکار ضلالت شعار است که خفاش وار از اشعهٔ
انوار مرحمت خدیوانه نوره گردی و پیغوله نوردی اختیار و از راه شک مغز
و خام طمعی هوای خود را باد و مردم آزاری در کانون دماغ خود قرار و اذیت و اضرار
مسلمانان را شعار و شیمهٔ بی جرات از حد گلیم خود دراز نهاده دست تطاول و پنجه جبر
به یغمای اموال سکنه و متوطنین فلان جا گشاده بنحوی که اهالی آنجا بار از صغیر و کبیر و برنا
و پیر از صدمات تعدیات آن گروه شقاوت پژوه بجان و امان آمده همه روزه
عرایض متوالیه از اعالی و ادانی آن سامان بدرگاه جهان پناه معدلت توامان میرسید
و مراتب بی‌اعتنائی و ضعیف آزاری آن جماعت بعاقبت مسموع سمع سمیع قریب
بانگشان محفل والا میگردید از آنجا که پیوسته همت والا نهمت معطوف بآرام و رفاه
خلایق که منوط برضاجوئی جناب خالق میباشد مصروف و عنان گران عزیمت
بتنبیه و تادیب مفسده جویان زیاده سر و دفع مکاره طلبان شوم اختر از میان (بندگان)

براولی

مرام و ارمعطوف میباشد و قلع و قمع مادهٔ شور و شر آن طایفه بی پا و سرا منظور
نظر حقایق مظهر و تحریک لوای نصرت انتمای فلک فرسا بعزیمت انتظام امور
آن الکا و رفع تسلط و استیلای آن طایفهٔ دغا نصب العین ضمیر معدلت گستر گردیده
لهذا فلان خان را با فوجی کثیر و جمعی غفیر از غازیان جرار و بهادران خونخوار معرکهٔ
کارزار مقدمة الجیش سپاه نصرت شعار نموده پیشتر روانه اند یار و رایات نصرت
آیات حشمت و اقتدار بعون عنایت حضرت آفریدگار از فلان جا متعاقب کوچ بکوچ
حرکت و نهضت و بعد از آنکه ساحت فلان جا مضرب سرادقات عز و شان گردید
جمعی دیگر را از افواج بحر امواج قاهره و دلاوران جلادت توامان وافره رکابیه را
ضمیمهٔ غازیان مامورهٔ آن سامان و روانه نمود که محاربت را لیه که در فلان جا که اول
خاک آن محال است بنصب خیام اقامت نموده منتظر امر و اشارهٔ مجدد از جانب
معتمدان ابد دولت ابد مدت میبوده باشند از سمت فلان جا مامور و از افواج ممالک شده
فیروزمند نیز دستهٔ دیگر را از شوارع دیگر تعیین و از آنجمله جمعی کثیر از مبارزان

معرکه دار و گیر و دلاوران دلیر را از فلان سمت باطفای نایرهٔ شر و شور انگیخت
مغرور را مامور و همچنین از فلان سمت نیز افواج قاهره جلادت نشان ماموره
دو دستهٔ دیگر را روانه انسامان و مامور بدفع مواد فتنه و فساد انجماعت خذلان
توامان فرمودیم از قضایا ی فلک مثان و تقدیرات ایزد سبحان فلان خان پلید بنیاد
و غدار برگشته روزگار با معادل ده پانزده هزار نفر از اعوان و انصار خود از فلان
طوایف بمقابله بلایاء فلان شتافته وارد منزل فلان و چون آنمکان نزا السبب مضیق
شوارع بجبال فاسده خود محکمه محکم و سد سدید را باعبور غازیان منصوره میدانسته
بنای سنگر و سنگر گذارده فرار ابهنگ جنگ با غازیان فیروز جنگ را با خود
نهاده مستعد داده ده ایستاده بود هر که لعن غنایت ایزد منان غازیان نصرت
نشان چون نسیم دمان و اجل بی امان وارد آنمکان و در طرفة العین تلاقی جانبین
و تقارب فریقین اتفاق افتاده بمحض تسویه صفوف بهادران صف شکن
و دلیران شیر افکن که روز هیجا را بر شب وصل شاهدان رعنا ترجیح میدادند

الغزابان

دست جرأت از آستین جلادت برآورده بدان فرقه بیوجوه حمله آوردار حملات
اول بقوای تیزار عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یخلفکم فی الارض
فینظر کیف یعملون ان گروه خذلان پژوه چون حیدر زاغان شاهین
دیده با گله گوران رمیده با کمال عجز و اضطرار رو بر آن و هراسان فرار بر قرار
اختیار و مرحله پیمای وادی ادبار گردیده جمعی کثیر از آن اشرار طعمهٔ غازیان
شیرشکار و بقیة السیف ملحق بغازیان جلادت آثار معسکر بجای هشت الیه
و اغروق بسیار و کسب بیشمار نصیب غازیان نصرت مدار گردید و از طرف
بهادران شیر کمین و دلاوران جلادت قرین ماموره از سمت فلان نیز فلان
قدم فرسای وادی مقابله و در حوالی فلان مکان در مقابل مبارزان هنر شکار
و دلاوران جرار رو بر چیده اعلام نصرت را خوشتر از طرهٔ طرار شاهدان
چین و تتار در راکه دیار دشمن را بهتر از نکهت نسیم بهاری شمارند نعمت
ثلاثة وارقع و درساعت الطایفه خیره سرهم کانهم جراد منتشر

جمعی بضرب شمشیر آبدار روانه دار البوار و بقیة السیف چون بخت سیاه
خود با وفور حیرت و حسرت ناامید از حصول مأمول گشته صحرانورد بیابان
فرار و بهزار مشقت نیم جانی از دست غازیان معرکه کارزار بیرون برده از
دو جانب دلیران متعاقب اگرچه ناگهان را ایلغار و هر دو لشکر از دو جانب
ملحق بیکدیگر دو داده نحو عالیجاه را به متعاقب انجا عت نافلانکه که محل توطن
و مسکن و محکمه عالی بنیان القوم دغا به ایلغار و در در دوان برگشته بخت فرجه
یا معدودی از جنود خاشاک نمود بان صدود قلعه گیان ابواب قلعه را چون الواد
حصول مأمول بر چهره آن طایفه مخذول مسدود یابد و ناچار در کمال وحشت
و اضطرار از آن دیار فراری و در دیار گمنامی و پا سرانجامی متواری گردیده
و بعد از وقوع این فتح نمایان و تسخیر آن مملکت تمامی اعزه و اعیان و کدخدایان
کل آن مملکت با اسرانها که بعنوان یورغه مال از سامان فلانکه بعهد بعد از [illegible]
روقات موهبت استخلاص یافته وارد آستان معدلت بنیان و فراخور

در

حال هریک مورد نوازش و احسان گردیده مملکت مذکوره ضمیمه ممالک
محروسه سلطانی گردید چون اخبار مسرت آثار این محققه فتح نامدار که مسکن ازان
و دولتخواهان لازم بود لهذا فلان کس را مأمور برسانیدن این رقم قضا
شیم و مرحمت دستور فرمودیم باید در حصول مفاخرت شکرانه این موهبت
نقاره های شادمانی بنوازش در آورده مضمون مرحمت مقرون رقم مطاع را
گوشزد خاص و عام و شکرگذاری این موهبت عظمی قیام و اقدام نموده
و در عهده شناسند **رقم فتح نامه** آنکه عالیجاه فلان بتوفیقات یزدانی موفق
بوده بداند که چون فلان و اهالی فلانکه باغوا و وساوس شیطانی و تسویلات
نفسانی باستظهار متانت قلعه و حصار طریق غلط کاری و تمرد اختیار
نموده هرچند در مقام پند و نصیحت آنها در آمده سعی و زبان اطاعت و عصیان را
بر ایشان حالی و خاطر نشان ساختیم مفید نیفتاده در جهالت خود اصرار
داشته بودند که لازم بود از ورود به فلانکه عالیجاه فلان را بجهت اتمام

جمعیة با موازی یکهزار نفر سواره و پیاده روانه فلان جا فرموده‌ایم که شاید به وعید
و وعید و بیم و امید انهار را تابع و مطیع ساخته ابواب انتظام بمفاتیح
سازکاری مفتوح و بدون تضییع نفوس و سفک دماء کامیابی میورزند
از آنجا که آن طایفه را دست نکبت دامنگیر و برگشته بختی ایشان نگاشته
کلک تقدیر شده بود کناره از وادی اطاعت گردیده در اطراف قلعهٔ بروج
متعدده ترتیب و رباطیکه در جنب قلعه واقع بود محل سقناق تفنگچی و جمعیت
خود ساخته مهیای مجادله و بنای کار را بخیره گی گذارده چنین تسخیر بروج و قلعه
و گوشمال سالکان طریق جهالت و غلط کاری بر ذمت همت وکلای عالیه
لازم آمده بود لهذا از فلان جا عنان عزیمت را بصوب فلان جا معطوف ساخته
بعد از ورود در پای حصار و قلعه مذکوره بلا توقف فوجی از دلیران بهرتیر
توانا بعزم یورش و تسخیر بروج و رباط تعیین و مقرر فرمودیم از آنجا که
بمیامن تفضلات حضرت داور عساکر فیروزی مآثر را در تسخیر بلاد و قلاع

دلی

دستی دیگر است متوکلا علی الله بر بروج و رباط هجوم آور و طرفین از اول شب
الی طلوع صبح بانداختن جزایر و تفنگ هنگامه آرای معرکه جنگ گردیدند دلیران
بر آنها غلبه و استیلا یافته سلک جمعیت شان را پراکنده و پریشان و تمامی
بروج را با انضمام رباط متصرف و قلعه را نیز مرکزوار در میان گرفته محیط
سپاه منصوره ساختند چون قلعگیان خود را غریق بحر فنا و زوال دیدند
بجز اطاعت و انقیاد چاره ندیده از در استیمان در آمده شیخ الاسلام و قضات
باتفاق فلان شرفیاب حضور و مستدعی عفو تقصیرات خود گشته وکلای عالیه
مسئول ایشان را بحصول موصول و باجابت مقرون و رخصت انصراف
حاصل روز دیگر بمرافقت فلان خان و عموم کدخدایان آنجا وارد
رکاب نصرت انتساب عالی شده بعد از ورود بحضور عالی عموم ایشان را
بعواطف بیکران امیدوار بخشیده اطمینان حاصل نموده همگی خاطر
جمع بمراسم خدمتگذاری و جان فشانی قیام و اقدام دارند و لله الحمد

تسخیر فلان قلعه با حسن وجهی معقود و روجه سر وا امور بر وفق تمنای دولتخواهان و فلان مهم صورت انجام یافته باید انچه چه از دور و نزدیک و ترک و تاجیک را از این اشارت فیض بشارت مطلع ساخته لوازم مسرت و سرور و شادی و حبور معمول و شفقت و کلماء عالی را درباره خود بسر حد کمال دانسته و در عهده شناسند صورت نوشته که مرحوم

میرزا صادق نامی نوشته‌اند ای اقای من امیرزادی من امیرزا فلان من ای از خدا و خلق خدا نا رضای من ای با یکی نه و اشنا نا اشنای من ای بدرد نا خوشی دماغ مبتلای من ای چاره لزازت نماید خدای من ای سزاوار هزار گونه جفای من انشاءالله تعالی معقد زعقل و جنون از غفلت نصیبی لایق و بدرد جنونت حاذق مقدر داده و امید دارد در هیچ ازین افزون در ضلالت نگذارد و از غایت فراغت باز آرد و از برای طالبان مسخره تکی همت دارد مخدوم بنده مخلص را با ملازمان ادعا بهد در کمال محرومی دانسته عاقل شوکه باید بحکمه شرع شریف ملت حنیف قدم رکیه فرخنده انمعنی بدماغ خلقان حوزده و دانش زابه سرجوش و خروش آورده

درگوشه

درگوشه وکنار و در کوچه و بازار در پیش اقوام و اغیار نسبت باین ذره بمقدار دستاری چند ره خود با نهالایق و سزاوار زند فرخنده زبان بهرزه درائی و یاوه پردازی ولب به بدگوی و عیب جوی گشوده خویشتن را برسم عادت دیرینه مخزه و ناظم معرکه نموده اند وغافل بوده اند که قطع دعوای شرعی ورد سخن حسابی و بغایت بیهده گفتن و خود بخود برآشفتن واز ارباب عقول در ترک این حرکات نامعقول نصیحت نشنفتن و از غایت جهل و پندار و نهایت استیلای جنون حرف دستوار نپذیرفتن امکان ندارد و کسی باین گفتگو ها و هایهو ها حقوق خود را محل و ادعای حق را مجهل نمیگذارد و ملاحان که باینگونه هرزه درائی و یاوه پر وائی عادت نموده واندلیری و معرکه گیری را شعار خود فرخنده مرکز ارض از خود سخت تر در برابر ندیده و مرارت حرف تلخ نچشیده و از ملیار مموشی زبان زبان سخت کمان معنی افرین پرخمار باده عبارات پر حرارات نکشیده و بهدف سهام ملامت توبیخ و تشنیع سخت کمانان نگفیره و بدرد دیده و ار

سخنان درد ناک نرسیده و معنی حرف سرد تر از برف حریفان شگرف را
نفهمیده اند بنده که نسبت بملازمان سمت غلامی دارم تیغ خونریز زبانم
و از میدان هموار نمایم چه زبان آوران که گرگرفته گزلک
بر امین قاطع سلسله انتظام چه کلام مسلسل را که گسیخته و بازوی با نیرو را
خامه آتش بارم چه فاکها که بر سر پرباد حریفان پخته زبان آوران نکته
سرا را چه یارا که در پیش تقریر خاطر دلپذیرم لب از هم بگشایند و معنی
پردازان عبارت آرا را چه زهره که با وجود زبان الهام بیانم به سخن گفتن
جسارت نمایند تا از نهیب گویان عامی صفت چه آید و از ژاژخایان
بی‌معرفت چه گشاید ز نامت ملازمان را در برابر درهای گران بهای عبارات
پاکیزه‌ام چه آب و رنگ و سنگ ریزه‌های مزخرفات ایشان را در پیش
جواهر زواهر کنایاتم از هم چه شمار و حساب در هنگام ضرورت
سخن مربوط زبان نکته پرداز سحبان و حسان را بسته‌ام و در حال

احتیاج بحرف نامربوط خاطر مزخرف ساز استاد و تقریر بیان راحت
ملازمان اگر بد رید کی و بی پردگی مفاخرت می‌نمایند و بلوطیگری و اجلافی مباهات
میفرمایند در شیوه لوطیگری بنده یک هزار بار در فن غلامت ابوالله داشته
و حاجوها صد مرتبه در پیش گفت دست بر زمین گذاشته و در دریدگی
کفن بابا و ولیکی را دریده و در بیحیایی ریش ملا و دیگر رنده و در بی‌چشمی
مهدی بیگ را کلاه گذاشته‌ام میرزا عرض التماس دارم که دست و پا برنا و زبان
از غلبت ملامت کوتاه دارند و خود را بیهوده بیازارند و خویش را تبعیت
در معرض فضیحت روا ندارند که بکمال قدرت الهی و بجناب رسالت پناهی سوگند
که کمترین یاد دشمن و کوچکترین خردشی ملازمان خواهد رسید و اقل مرتبت
سزائی که خواهند دید اینست که اسم سامی و لقب گرامی ما قبیح و بهی مذکور
و در میان خواص و عوام که طالبان وصال شاهدان زیبا جمال نبات
افکار این بستهام میباشند متهم می‌سازم و ملازمان را بزبان صدا گر

نفر خواهشمند استکتاب این کتاب وراغب استنساخ این نسخه سعادت
انتساب بندی می اندازم حال حیات الی حین ممات ملاعنان آن داستان موجب
تفریح دلها واز روز ممات تا صبح عرصات این حکایت پر شکایت زینت
افزای مجالس خود سال و اولاد و اعقاب ایشان آهنگ نوای انام وزبان فرسای
خواص وعوام باشند اگر خوب تامل فرمایند ملاعنان در سخن گفتن با مخلص خود حریف
ودر جواهر معنی سفتن با بنده خویش ردیف نخواهند بود و در میدان سخن وری بار
ومضمار عبارت پروری با این غلام برابری نخواهند فرمود پس بهتر آنکه از عیب جویی
وضیت گویی بنده بحیف چشم پوشیده در اصلاح کار خویش کوشند و معایب
ایشان بجهة هزار سلسله یکی واینه و مناقص ایشان بجهة سر افکنده یکی کل اصفهان
کا قلیت اگر انصاف دهند باشد ملازمان نمیرسد که عیب دیگران جویند
وضیت دیگران گویند لیکن غلط گفتم ملاعنان اختیار زبان خود را ندارند و خبث
خدا و خلق خدا را با رادهٔ خود بر زبان نمی آورند خباثت نفس خبیثه و خباثت

ذات خبیثه اختیاری نیست ودر احوال صاحب چنین خلقی نمی باید گریست
زیرا که این آب وگل ناقابل را دیگر جا سرشته واین نهال بدخصال را بطینت
دیگر کشته واین رشتهٔ پرعقده واین پیوند پرگره را دیگر جا رشته اند اگر نیک و
بدی پیش برزن دم که هم ابلیس میباید هم آدم خباثت این ذات و خساست این
صفات از بغض و عداوت ملاعنان نسبت با جمیع عالمیان حتی با برادران
معلوم کل آشنا و بیگانه و همسایه و هم خانه و مفهوم جمهور میان قاطبهٔ این بوم
وبر است محتاج با ظهار و فرور تنکر از نیت مخدوم مزاحم بید وکلمه تیر رقم ملاعنان
مرقوم خامهٔ گوهر فشان و نقد را دراک ایشان رقم زده کلک بلاغت نشان
گردیده است رانه الملک الغفور ارباب دانش و اصحاب بینش معذور خواهند
داشت واین رقعهٔ عامیانه را کالک سخن گذاری این نیاز مند درگاه بار
نخواهند پنداشت آنچه میگویم تیر رقم نیست مخدوم اندر حرث فهم درست

نامه که از جانب شاه طهماسب بخواندکار روم قلمی شده است محب اخلاصمند

این خالص الجنان تعین شده‌اند ان شاء الله تعالی باتفاق بقلع وقمع القوم پرنفاق
پردازیم که بعد از دفع ورفع افغان بعون وعنایت داور سبحان ولطف ومحبت
ان جنت مکان در کل ممالک ایران متمکن گشته قلمی نموده بود مراتب مزبوره یاد در ازدیاد کوشد
والتفات وتفقد وتوجهات ان اعظم خواقین دوزگار وبرادری که فیمابین
ان زبده سلاطین نامدار ووالد بزرگوار این عقیدت شعار مستحکم بود میدلو
این محب جانبین در اول کار که از خدمت والد عالی تبار بزرگوار خود بعهد
دمرخص شده مامور باظهار وقایع احوال بخدمت ثریا منزلت ان عم کامکار
عالیمقدار وشهریار گردون وقار سپهر اقتدار و استمداد و استعانت
از کارکنان ان سلطنت ابد توامان وبهمین جهت حرکت بولایت ازربایجان
ودر قرب جوار ان خسرو جم اقتدار بود نموده ایلچی بدربار فلک مدار سلطانی
روانه نموده مشرف نشده بود ان بشرف تقبیل استان آسمان سان ان خدیو
جهانیان بجز مقتضیات فلکی مدار رهی نداشت حال که الحمدلله خاطر فیض مظاهر

بعد از ادای دعای بیریا و تحیات اجابت انتما بسبب ضمیر منیر مهر تنویر عالمگیر را
از صور مدعا و مکنون خاطر اخلاص اقتضا عکس پذیر میسازد که بشرح حالات واختلال
اوضاع واحوال ایران وسلوک دوستان ودشمنان والبته حقیقت لن گوش
زد معتکفان حریم دولت واقبال وسامعه افروز مقیمان بارگاه عز و جلال شده
خواهد بود بپرداختن و مرات خاطر دریا مقاطر را از غبار اظهار ان الوده زنگ
کدورت ساختن بیصورت است وچون درین وقت عالیجاه صدر معظم محترم و دستور
مکرم ومفخم وزیر اعظم ان سرور سلاطین جهان وافسر تارک خواقین دوران فاتح
ابواب بسته مهر وولا وشیرازه بند سررشته گسسته صدق وصفا گردید مشتمل
بر تصمیم همت علیای سلطانی و نهضت والای خاقانی بتنبیه افغان خذلان نشان
وتسخیر اصفهان و تمکن این محبان در ممالک موروثی ابا واجداد جنت مکان و حرکت
این نیاز مند درگاه الٰهیه از حرکت و اعلام مجدد از سرعسکران ظفر نشان
با سپاه بیکران نصرت هم عنان که از دربار عظمت مدار خلافت مکان باعانت

ایلچی

که مهبط الهامات غیبی و مطلع اشعهٔ انوار لاریبی است بدون وساطت غیر متوجه
این امر خیر شده انچه دلم در طلبش می شتافت در پس این پرده نهان بود یافت
لهذا برقیم و تحریر این ذریعهٔ مخالصت تقشیر پرداخته در پیشگاه مرآت رای
جهان آرا که جلوه گاه حقایق و سیاست صورت نمای شاهد مدعای فقیر که در صدور تسلیم
مثل انعم همنال پادشاهی صاحب شوکت و اجلال متوجه استقرار و استقلال
این فرزند حضرات خود شوند شایان شان و کامرانی و مقتضای ابوت و محبت
و مهربانی ان تاج بخش پادشاهان روزگار و مهر تابان اوج فرمان روائی
واقعند در آنست که از تفویض زیاده بر ملک موروثی و دولتخواهان خود را
قرین امتنان سازند و ازان حسن پایان نمایان خود را مذکور السنه
و افواه جهانیان فرمایند و کل ممالک ایران از سرحد ولایت و الکای فرس
الارجای سلطانی شمرند چون در مکتوب دستور ارسطو شعور سفور و مرقوم
و مذکور بود که چندی تا اعلام مجدد توقف نمایند لهذا ایالت و شوکت پناه

تمّ

حشمت و جلالت دستگاه و پناه، منوچهر بیک قدیم خاندان ولایت نشان دولتخواهان
بیکدلباشی که از زمرهٔ غلام زادگان و بندگان اخلاص آیین دولت است بسفارت
و رسانیدن ذریعهٔ المخالصه دوستان عمیم الاحسان سلطانی تعیین و باستعجال
روانه دربار ملک مدار خاقانی و درگاه سپهر اثار عثمانیه و سفارشات
ربانیه سفیر مزبور مزبور منفعه بجز از استفاده در حضرت بعرض معتکفان سده
سنیه والا رسانیده، لوازم سفارشات ربانیه و خدمت و سپاسگذاری احسان
بی نهایت والطاف و ملاطفت ان عم ثریا منزلت بجا اورده و بعنایت
حضرت کردگار جل شانه ان عم بلند مکان بقلع و قمع اعادی شقاوت
توأمان قیام خواهد خواهد نمود ازان خسرو کیوان غلام و خدیو سپهر احتشام
مدعا و مرام است که لازمهٔ بزرگی و پدری و پادشاهی و خسروی را در این خصوص
معمول و سعی و جهد مبذول و خود را عند الخالق و الخلایق مرضی و مستحق و مختص
باعث ارامش ولایت پر شور و فتن و آسایش جمعی گرفتار بلا و محن شوند

زیاده اطناب را باعث کلال و سوء ادب دید بدعا اختتام کرد ادام الله ایام
با بقای ایام فلک **رقعه که نصیرای همدانی در طلب اسطرلاب بیکی از دوستان نوشته است**
ارتفاع کوکب مسعود آن مرکز دایرهٔ جود و سر حلقهٔ کرسی نشینان مقنطرات
وجود عروة الوثقای ارباب معانی زبدهٔ نتایج سعود آسمانی بهره‌مند سعادت
دنیا و دین خلاصهٔ ساکنان هذا البلد الامین بدرجه باد بعد از تبلیغ
ادعیهٔ مستجابه در تسبیل اثنیهٔ مستطابه بر ضمیر منیر که تتق چهرهٔ زینت و زیب
از چهرهٔ مخدرهٔ غیب بانامل رای صایب میگشاید و وقایع یوم و غد سود در آیینه
حس بچشم فکرت و عدسی روشن بیند و نقش بین دیدهای دوربین مخطط
کشایان رصدگزین بدستیاری خطوط شعاعی ادراک و دانش دست‌آویز
اسطرلاب بینش از ضبط آن عاجز آید بعد از طی طول و عرض دعا بر صفحهٔ ضمیر
دقیقه پذیر که از فال اسطرلاب جبینها استنباط سرگذشت هر کس توانند
نمود و از رهی تقویم سینها استخراج احکام ثبت دلها توانند فرمود پوشیده مباد

که درین وقت داعی را باسطرلابی احتیاج افتاده چه اسطرلابی که خود داشت از درجهٔ
انتفاع ساقط شده علاقهٔ آن از تار عنکبوت سست‌تر گشته و حلقهٔ آن بکفه
زلف سلسله مویان شکسته و ام ولد حجرهٔ آن مانند حجرهٔ طالب‌علمان کنج مدرسه
مندرس مانده و مصداق مقال ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت
آمده و صفایح آن چون فلک اطلس از خال و خط ساده افتاده و عضادهٔ آن چون
بازوی ضعیفان بیقوت گشته و دو لبنهٔ آن چون دو خشت خام از هم ریخته
بشیزهٔ آن بفلیسی نیرزد و فرس آن باسب چوبین نرسد دیده از مشاهدهٔ آن
مانند صفحهٔ عنکبوت مشبک گردیده و دل پر رخنه از ملاحظهٔ آن دفتان سوراخ
سوراخ گشته مجملا اگر درین باب بیست باب نویسم هنوز شرح [illegible] باشم
مترصد آنکه محرک سلسلهٔ التفات شده چند روزی اسطرلاب خود را نزد
فدائی کرام مرکز عناصر و اجرام اعظم دوایر صفحات لیالی و ایام محور فلک
مجد و معالی ثالث قطبین جنوبی و شمالی کرسی کرهٔ آسمان عمدهٔ اشکال هود

عبد الرحمن امین الامانت لطف فرمایند و این مخلص را اسطرلاب وار حلقه بگوش
احسان خود سازند دیگر چه نویسد حق تعالی حافظ و حفیظ و ناصر و نصیر یار رب العباد

قباله مزرعه فلان حمد بیحد و سپاس فزون از حساب و عدد سزاوار جناب
مالک الملکی تواند بود که دهکدهٔ عالم ابداع را بیک امر کن زیباترین وضعی اساس
نهاده و املاک بسیط خاک و اراضی این تیره مغاک را بتملیک و اقطاع
فرزندان آدم و تصرف اهالی عالم واگذاشته و انهار رحمت احیای اراضی موات
در منهل عنایتش بهر طرف جاریست و ابهای خوشگوار و میوهٔ سازگار بمقتضی
وجعلنا من الماء کل شیء حی بطون اشجار و عروق اثمار از منبع
رحمتش جاری آتش و خاک و باد و آب و انجم و افلاک و ماه و آفتاب
مصالح الاملاک قدرت اویند تا دانه از دل خاک و میوه از تن و تاک
سر بر زده رابطهٔ خواران خوان نعمتش به نیکوترین وجهی نمایند و انواع فواکه
شیرین را از اصلاب شاخسار و اقسام ثمار رنگین از بطون اشجار در باغ رزاقیت

بباغبانی

بباغبانی قدرتش رسیده تا مهمانان مهمانخانهٔ اختراعش خوان امل را بدانها
بیارایند هر قطرهٔ باران که از ابر احسانش بر اراضی این تیره خاکدان بر نمو
موجب ظهور انواع نبات و هر رشحهٔ مطر که از سحاب لطف بیکرانش بصحاری
این وسیع بیابان میچکد اصناف حیوانات و انواع جاندار و بیجان را سرمایه
حیات و باعث قرار و ثبات است مزرعهٔ دایرهٔ امکان کشتزار بذر
صنعت اوست و دهکدهٔ عرصهٔ کن و مکان بذرافشان تخم قدرت او
دهقان ابداعش بذور نطفه را در اراضی ارحام پرورده بعد از انقضای
مدت موعود فسیلی زیبا از آن بظهور می آورد که دهقان آرایش بخش
محفل صنعت و باغبان اختراعش نوباوگان جنین را در ریاض بطن
بنشو آورده پس از انتهای ایام معهود نهالی زیبا و دوحهٔ دل آرا در جویبار
بروز میرساند که قامت رعنایش زیب افزای ریاض قدرت همچو از تخم
افشانی ز رشحهٔ نیسان دانهٔ گوهر خوشاب را در زمین صدف می پرورد و از

افتاب تابان لعل بدخشان را از مزرع کان بظهور می‌آورد حاصل مزرعهٔ
قدرت آلای بیهمتای او و محصول کشت زار فکرت حمد و ثنای نعمای او زرع
زرد عشکاه دلهای پاکان و حاصل اراضی سینهای دردناکان نعت رسول
مختار و منقبت حیدر کرار و مدح سایر ائمهٔ اطهار علیه وعلیهم صلوات الله
العزیز الجبار است که مقصود کلی دهقان تقدیر و غرض زارع علی کل شیء قدیر
از ایجاد مزرعهٔ عوالم اخشیجان و بنیاد معمورهٔ جهان امکان زرع بذر وجود
مسعود ایشان و ظهور محصول ذوات کریمهٔ الفرقه ایشان است که بهین حاصل
مزرعه ایجاد و مهین میوهٔ باغ عالم کن فیکون اند اگر بطفیل پرورش پدر
وجود ذیجود ایشان نبود نبات وجود مخلوقات از زراعت احیوات نمیرست
واگر فیض ذوات مسعود انها تربیت نمی‌نمود هیچ موجود در مزرعهٔ هستی نمی‌بالیدی
سلام الله علیهم اجمعین مراسله یکی از فضلا قلمی شده است پیوسته ابر بهجت
دوا قمع دبیرستان ن والقلم وما یسطرون درات فضایل شیحون
نوافل

نوافل مقرون غنچهٔ مقدمتین کاف و نون قرات زلال مقال عینا یشرب
بها المقربون لازال فی فلک الفضائل شمس و ماجده یومئه فی افق الکمال
اما از عروض عوایق دوران محفوظ و مامون داشته اذیال جلالش از غبار
مانع الخیال اصدلو مصئون و محروس بار باالنعم والفضائل انکه یاد من بیدل الضمیر
نکذشت سالها شد که زیادش دل من غافل نیست نرسد قربت ما را خلل
از بعد مکان که میان من و او کم مکان حایل نیست توقع از ان کان کرم و بحر علم
چنانست که بر سبیل تواتر و توالی باشراق اعلام سلامی سپهر معالی چهره دلرا
روشن سازند و قلب احدارا در بوتهٔ حسد بگدازند زیاده برین قلم تر زبان را
ترجمان خوان نحت و ساحت عبارترا بسط لب ملاکنایت و استعارات
ترد خت چمن تاب بیهمال کیهان آرا موشح بار برب العباد بیادر دوستان
خورش اواز نغمهٔ لذت عشاق نوایان مجلس صدق و صفا که آهنگ چنگ
بر قانون شوق زنند و سرود سرایان محافل مهر و وفا که مضراب کمش رباب

ذوق را تا دهند اگرچه از دم مطربی نفس ان بزم طرب شکر نغمه مامور بکام نفی
رسیده و از نفس داود سرودان بساطش طرغنچه ناله نشابور از گلبن
جبان دمیده تا غنچک نوازان زابل فراق و نغمه پردازان راسوی اشتیاق
از وطن مالوف صفاهان بنیریز غربت افتاده و در معاشرت اتراک بیات
زنده رود حسرت از دیده گشاده گاه از رقار آه طنبور ناله را تار زند
وگاه بمضراب زمزمه ارغنون فغان را بفریاد ارند سبحان الله اوازه زیر
عندلیبان گلشن حرمان که زنگوله بند ناقه حجاز محبت است از اندازه کام
وزبان بیرون و ناله مرغان چمن هجران که بهار نوروز عراق مصوت است
از احصار صوت و بیان افزون است در هر شعبه از اوج و حضیض ناله
مهجوران هزار بلبل محیر در اواز و در هر گوشه از مقامات صدای محرومان
صد صبا و شمال بهار پرواز اگرچه حجاب وصال ببرقع مفارقت
ورخسار دلدار محجوب بحجاب مهاجرت است رجا واثق و امل صادق است

که بدعای غزال سرودان نغمه اخلاص وعشیران سرایان اهنگ اختصاص
که رخنه تاثیر بر دل خارا کند وزخم اجابت بر جگر اثر زند شب هجران بصباح
وصل شود فرع مطلب قرین اصل شود حقا وبعزت الله تعالی که منزویان حصار
غربت ومعلوبان سپاه حیرت از کمال صفای طویت در نحگاه اوقات عبادات
دوگاه مسا وصباح جهان دوحال وسه گاه ماضی وحال واستقبال در صوامع
چارگاه ارکان عناصر وجوامع خانقاه ایوان حواریه باهنگ راست نغمه ارکب
وششهناز وصدای بوسلیک استجابت طراز ذات همایون ان حسینی نسب موکب حب
در نهفت واشکار واعلان واسرار در زنشر بزرگ وکوچک مخالفان وفرار
عرب وعجم معاندان در حفظ حفیظ حافظ حقیقی مصون ومحروس بالعشی والابکار
عجب دلیست که فراقش خسته دارد ومهاجرتش شکسته وطرفه خاطریست
که وحشت پراکنده اش دارد ودر کوری نعمتش اگنده الحمد لله خوش انوقتیکه
ایام فراق گذشته وروزگار وصلت در امده شب هجران بپایان رسیده

صبح وصال دمیده و دلها بمهر و وفا آراسته غبار عداوت از خاطرها
برخواسته اگر چه راه دور است و منزل مخوف و صبح ناپدید و هول عاقبت
نامعلوم عمر ناپایدار سپهر غدار ستمکار یار با اغیار گردون جگرخوار
دست پر آزار الله اکبر با این همه ستم از عنایت ذو الجلال بعید نیست
که من حیث لا یحتسب حادثهٔ واقع شود و من حیث لا ینتظر دلبستگی گشودن
این عقده منعقد گردیده بخت این بیچاره نومید را بجای جهان آرای
دوستان یکدل و عزیزان یکجهت و یاران موافق و کریمان مشفق بعضی صاحبان
بعضی سرگران بصورت مهربان روشن گردانند و صبح مراد این تیره سرانجام
و کوکب مرام این مستهام را از افق مقصود بکام طالع سازد یا رب
دعای خسته دلان مستجاب کن باتمام سعادت فرجام بکامها یا رب العباد

صورت قباله نکاح مرحوم رحیم خان ولد کریم خان که میرزا اصلاق نامی نوشته

سرو مه رخ رنگ عذار معانی و الفاظ دلفریب و حلیه گرانبهای عروسان

بالادم

زیبا روی و حوروشان مشکین موی صفوف حروف خاطر شکیب که طراز زندگان
خلوات صفحات و حجله نشینان شبستان اوراقند حمد و ثنای جناب کبریائیست
که بمشاطگی آثار صنعت و چهره پردازی انوار عظمتش صهبای رخسار شاهدان
ماه و مهر و فروغ عذار دلارای عروسان حجله خانه سپهر زینت افزای
هفت کشور روساخت آرای عرصه خاور و باختر است و لالی متلالی سپاس
بیقیاس که زیور گردن و گوش لیلای صفحه تواند بود و جواهر زواهر تحیات
فزون از حد ادراک حواس که بر دوش سلمای صحیفه را آرایش تواند نمود
سزاوار نثار در بار رحمت آثار نبیست که چهره پردازی صنعت شامله و آرایش گری
قدرت کامله اش در حجله خانه باغ و چمن و خلوت سرای گلزار و گلشن تازه ریحان
سوری و سمن و تازه نهالان ارغوان و نسترن را با رخسار خاطر فریب بهزار گونه
زینت و زیب جلوه گر ساخته است و قامت رعنای رعنا قامتان سرو و شمشاد
و نهال بالای زیبا قدان صنوبر و آزاد آسا با زنار زیبای خضرا و گلهای رنگارنگ

دل ارا در صحن گلزار و طرف جویبار بدلبری و دلربایی برافراخته مبدعی که از نتایج
حکمت بالغه ابای علوی و امهات سفلی را با یکدیگر عقد ازدواج بسته که از ارتباط
ایشان فرشته طینتان پری پیکر و قدسی سیرتان روح منظر و شیرین طبعان
شکر ریز و لیلی وشان شور انگیز از مشیمه عدم تولد نموده و از زلف و خال و غنج و دلال
دل از کف اهل حال ربوده از کرشمهای دل اویز چشم جادو و اشارتهای خونریز تیغ
ابرو رخنه در بنیان طاقت و توان نظاره گیان نماینده مخترعی که از آثار صنعت
شامله ازدواج عناصر را با هم پیوند امتزاج داده است که از اتصال آنها
سروقدان بنفشه موی و گلنار خدان زیبا روی و نازک نهالان سیمین تن و رعنا
غزالان شیر افکن از مکامن بطون بعرصه ظهور خرامیده و از شکنج سنبل مشکین و جعد
گیسوی عنبرین کمند افکن گردن دلها گردیده و بناوک اندازی بازوی ناز و فتنه
پردازی غمزه غماز رخنه در دل ارباب نیاز برگشاینده از لطف کاملش دایه ابر
زراری در ضیعه سمای بهار اطفال رضیع گلستان را شیر خوارگان خاندان بستانرا

بشیر نیسان پرورده و از فضل کاملش قابله قوت نامیه بنات و بنین چمن
باغ را در مهد جویبار به نشو و نما آورده و هر یک را با کفاء خود پیوند کرده است
که از اتصال انها ثمرة الفواد فواکه شیرین تواند نموده چاشنی بخش ایام فراق
و حلاوت افزای کام خواص و عوام گردند نیکو با رخسار خوبرویان ثوابت و سیار
که بچه گیان غرفات منازل بروج افلاکند از غازه کاری عنایت سعادت اوست
در بنایه زیبا عذاران گلهای گلزار که نوباوه خاندان خاکند از مشاطگی لطف بی نهایت
دو از قضد شامل حبین بنین فواکه شیرین در بطون اشجار و ارحام شاخسار
نهانست و از تاثیر آفتاب حکمت کاملش نبات کرمات از لالی ثمین بجواهر
رنگین در اصلاب بحر و کان نهان و لقد خلقنا الانسان من طین
ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة و
جعلنا العلقة مضغة و خلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام
لحما ثم انشاناه خلقا اخر فتبارک الله احسن الخالقین

وچهره پردازی مشاطه خامه بدایع نگار و آرایشگری مشاطه قلم مشکبار
رخسار عرایس تحیات زاکیات وعذار ابکار صلوات نامیات بجهة ذکر جمیل
جناب قریشی نسب رسالت منصبی است که عروسان زیبا منظر شمس وقمر در حجله
نشینان برج اخضر بکنیزان حرم سرای جلال او نیند و شاهدان بدیع پیکر انجم
ودختران پرده‌گیان خلوات این نه منظر بدجوار حریم عز و اقبال او بهترین فرزندان
خاندان ابداع و غرض اصلی از پیوند افرجه و عناصر تولید وجود مسعود اوست و گرامی
گوهر بحر اختراع که علت غائی از خلقت اصداف نه آسمان در بحر ژرف وجود باری
شگرف قدرت پرورش یافتن ذات فرخنده صفات او اگر مقصود کارخانه
تقدیر میلاد با اسعاد آن سلاله جهان ایجاد نبود آدم و حوا را با یکدیگر عقد مزاوجت
که می‌بست و اگر منظور ناخدای دریای انک علی کل شیء قدیر غوص در یتیم
شخص واجب التعظیم او نمی‌بود سفینه نوح از چهار موجه طوفان حرمان چگونه
می‌رست محمد شمع فلک کاه معراج مهر برسر پیغمبران تاج و درود نامعدود و تسلیمات

ممدود

نامعدود بر منبر آسمان ولایت و دری سپهر هدایت و واسطه نجم امامت و شمع انجمن
کرامت زوج بتول و ابن عم رسول اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب و اولاد
نامدار و اصحاب عالیمقدار او باد که اغصان شجره رسالت‌اند و اثمار اغصان جلالت
مشید مبانی موجودات و مؤسس اساس وجود قصر مقصود هستی از فیض وجود ایشان
برپاست و ذوات مقدسشان از نقش بندی صور زیبای سلاله جلیله بنی آدم مانند
مناب نقاش هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء
علیهم سلام الله الملک الجبار و علیهم صلوات الله العزیز الغفار اما بعد فلان

نامه که از جانب مرحوم کریم خان بخواندکار روم نوشته‌اند مشتمل بر تعزیه و تهنیت

جواهر زواهر دعائی که جوهریان کارخانه ملکوت گردون و کمش حسناً اجابت
ور دوش عذرای استجابت را بدان بیارایند و لآلی متلالی ثنائی که صیرفیان
عوالم جبروت بگران ترین بهای خریداری نمایند و در رغز نجا تیکه طرازند کی معقد
والا و رتبت کبری بزم معلی و رهنشینان اورنگ سلطنت و مسند ارایان پرگ

شوکت را شایسته تحفه اعلی مجلس عرش تمثال و دبدبه معلا محفل مینو مثال مربع نشین
سریر دولت عثمانیه انتظام بخش ملک مسلمانیه زینت افزای دیهیم سلطانیه مسند آرای
اورنگ خاقانیه دره التاج اکلیل حکمرانیه رایت افراز عرصه کشورگیری و گیتی ستانیه
شمع بزم افروز انجمن جهانبانیه مهر منیر آسمان فیروزی و بختیاری اختر تابنده سپهر نصرت
و کامکاری بدر عالم افروز اوج معدلت مداری طرازنده وساده جهانداری برازنده
افسر شهریاری منظور انظار الطاف حضرت باری رونق افزای تخت فیروزبخت
سلطنت ساحت آرای ایوان فلک نشان دولت مسند ارکان راسخ البنیان
معدلت بکمال زمضمار شوکت و صولت فدلو فدار قدرت قضا توان جهانبانان کشور
کشای گیتی ستان داور انجم لشکر فلک پاسبان سرور قیصر چاکر سکندر دربان
المؤید بتاییدات الملک المستعان السلطان عبدالحمید خان ادام الله زمان دولته
الی دوام الزمان ساخته صورت بدیع المثال حرا و شان مدعا را بچهره پردازی
کلک سعادت سلک بر صفحه بیان مینگاشت که در هنگامیکه ابواب فتوحات الکبری

بر چهره خاطر مصادقت مظاهر از شش جهت باز و نسیم سعادات نامتناهی از مهب
عنایات الهی بر وجنات احوال خصوصیت منوال وزیدن آغاز و طایر گردون مطار همت
در فضای شوق اطلاع بر کیفیت فیوضات و حقیقت حالات مولت آیات آن مسند
نشین اورنگ وجعلناك خليفة في الارض و فرمان فرمای معموره
جهان بالطول والعرض در پرواز بود همای همایون فال اوج سلطنت و پروار
و شاهباز فرخ پرواز عرصه دولت و برتری یعنی همایون نامه نامدار و فرخنده صحیفه
بلاغت نگار از طرف قرین الشرف آن زبده خواقین روزگار و بهین نتیجه دودمان
هفت و چهار بشرف ورود یافته ظلال رأفت بر ساحت آمال صداقت مآل انداخته
اولا واقعه بهجت قرین و قصه غم فزای نظارستن سلطان اعظم و خاقان معظم
سلطان مصطفی خان از جهان فانیه و رشته علایق گسستن لیز صدرنشین قصور
بقصور بهشت جاودانیه از تمتعات عمر و زندگانیه زبان نوک کلک فصاحت سلک
گردیده خامه مشکبار و قلم وحی نگار در رالفاظ و معانیرا در شفوف رشته اظهار

کشیده و در سرابستان عوالم تکوین و ارکان کدام تازه گل از شاخ زلیل و نهال
بر دمید که تندباد اجل شیرازهٔ اوراق او را از یکدیگر نگسیخت و در گلشن سرای
جهان کهن و فنا کدام تازه نهال از جویبار ماء و طین سر بر کشید که صرصر حوادث
چون برگ و بارش را از یکدیگر نریخت و در نشیمن خانهٔ روزگار و جهان سرای دور
بمقدار که مهمان کده ایست که خوان سالار قضا زهر کل نفس ذائقة الموت بشهد
زندگانی و شربت عمر و جوانی او نیامیخت پس بناچار شیرازهٔ زورق هیکل هیولانی
از هم ریختنی است و پیوند ارتباط قالب عنصری گسیختنی و جمیع راه نوردان
مراحل زندگانی را بمقتضای کل شیء هالک این راه دور در پیش است و جمهور
سکان منزلچه جهان را بمصداق کل شیء یرجع الی اصله رجوع باصل خویش
هر فردی از افراد انسانی را چشیدن این شربت ناگوار ناگزیر و ناچار است
و ساغرکشان مصطبهٔ زندگانی را کشیدن این بادهٔ پرخمار از لوازمات
حیات بمقدار انا لله و انا الیه راجعون و ثانیا بعد خوش خبر

والانامه

والانامهٔ فرح افزا که یک تحفه او را اعلا صحیفه سعادت انتما خبر روح پرور جلوس
آن سلالهٔ جهان سروری را با اورنگ قیصری و تحفهٔ مسرت اثر تمکن آن نوباوهٔ
خاندان برتری را بر سریر عدالت گستری بگوش هوش رسانیده از شراب خوشگوار
و بادهٔ بی خمار این نوید سراسر امید کام خاطر را قرین حلاوت و گلزار باطن
و ظاهر را از رشحات زلال روح پرور این تحفهٔ سعادت اثر مغرق نضارت
گردانید مبارک منزلگان خانه را ماهی چنین باشد همیشه محفل کامرانی عرصه را
شاهی چنین باشد امید که جلوس همیشه بر چار بالش دولت روزافزون
بمبارکی مقرون و استقرار ذات سعادت تمکن بر سریر سلطنت ابد مقرون بفرخندگی
متحقق بود تا خسرو خاور عرصه طراز محفل این وسیع کشور است وجود عدالت گستر
دارای لشکر بزم دولت و حکمرانی و چندانکه مهر انور از خطوط شعاعی رایت افراز
سپهر اخضر است ذات معدلت پرور در وسعتگاه خلود و دوام فرازندهٔ اعلام
گیتی ستانی باد در حضور مصالحه امنای دولت ابد مدت با سلطان روس سطوران

نگاشته قلم بلاغت مانوس گردیده بود از انجا که استحکام بنیان صلح و صفا فیمابین
سلاطین کامکار و خواقین نامدار موجب ترفیه احوال عباد و انتظام ارکان مهر و وفا
میانه پادشاهان هوا اقتدار باعث تنظیم بلاد و اطفای نوایر فتنه و فساد و مورث
ارامش و اسایش گزینان ظلال رافت و سایه نشینان کاخ دولت خواقین با عدل
و داد است از وقوع این امر خیر اثر خاطر موالفت مظاهر قرین بهجت و نشاط و ضمیر
مصادقت ماثر مقرون بمسرت و انبساط گردید امید که تا زمان جاوید اساس این
مصالحه منتظم و بنیان این مصادقت مستحکم باشد و در کتابت مستطاب و ملاطفه
سعادت انتساب اظهار بر در خصوص بسط بساط صحیح قویم فیمابین این دو دولت
قدیم و تشیید قواعد مصادقت و موالفت و تمهید رسوم محبت و مودت و افتتاح
ابواب مصادقت و مساعدت و تسدید دروب کلفت و مغایرت کرده بود بحمد الله العزیز
المتعال تاکنون از جانبین بمفاتیح دولتخواهی امنای دولتین علیتین پیوسته
ابواب صدق و صفا گشاده و فیمابین اهالی مملکتین همواره اسباب مهر و وفا
اماده

اماده بود امری که منافی دستور و رسمی که از رسوم مصالحه جاری باشد روی ننموده اگر بعضی
از حافظان سرحدات ممالک روم و برخی از اهالی این مرز و بوم برخلاف عهود قدیم
و تغییر رسوم مصالحه قویم در انحراف از صراط مستقیم جسارت نموده و اسباب
عدم موافقت و مصادقت بمیان آورند بهم اجتهاد ان رتبه بخش وساده
سلطنت غبار کلفت را مرتفع خواهند نمود مرحوم میرزا جلالی بمیرزا صادق طبیب نوشته اند
مهربان ملاذا مخلصان استظهارا امروز پنج روز است که از قدم عیادت
خستگان آلام مهجوری را فراموش و لب مسیحا دم را از مداوای رنجوران ایام
دوری خاموش و دردمند ازار شراب پرخمار شوقمندی مدهوش فرموده قدوم
فرخنده متم مرا به پرسش حال و زبان وحی ترجمان را باستفسار احوال بیماران
رنج وفا و وفاق نگشوده و طریق عیادت گرفتاران درد اشتیاق را بپای ایتلاف
و اتفاق نه پیموده و درین چند روز یک لحظه بکام خاطر و فضای مرض ازار دمندار
بنوعی اذکار عیادت خالی از حق القدم ابعرف اطبای عصر مذموم و معاکه

بدون حق العلاج بمذهب حکمای شهر میشوم می‌شمارند و ترک شیوهٔ مألوف و تجاوز
از رسم معهود را تجویز نمیکنند از نرگس که گلفشان در اوراق ترین ته کیسه ثروت و گنج کالای
مخزن تکلیف اگر بمبالغه نماید و قفل صندوق ذخیره را بمقالید استمام نگشاید دانگی
حاصل و شخص ارز دست هرهٔ ایشان به مخصوص و اصل چه باصطلاح عرفه و بازار در اول دشت
دشت ما زمان کور همگیه و بان علت دامن از دریافتن رنجوران در کشیده کاهی مریض
خویش را مبتدی می باشند و اگر ترک استعلاج بعلت مرض عدیم العلاج و فساد کلی
طبیعت و مزاج و یاس خاطر دافزا الابتهاج و یقین به بودن ضمیر و بمانع تقضا و زوال
و تحویل و انتقال روح پاک از محنت سرای بسیط خاک بکلوبکاه و تیره مغاک انا
لله وانا الیه راجعون جمعی بر رشتهٔ ارتباط و سلسلهٔ اختلاط جسم و جان گسیختنی است
و شراب خوشگوار روح از مینای مصفای کالبد ریختنی و به مرجان گرانی اجل بر شربت
خوشگوار زندگانی دیده تجار عمر و جوانی انخبنی و در نیصورت تو داری ملامان باین علت
دیا وجود این حال شرمنده که ایشان از کثرت باری اگر دهند کار بیمار از معالجه گذشته

بیماران

و زمان حیات منقرض گشته چرا اقدام به تشییع مسافرین شاهراه عدم نمیکنند و از
واز چه جهه صید بسمل شده خود را از خاک هلاکت بر نمی‌دارند و از وحوش هداوا و ثام غذا
ددوا به زبان نمی‌آرند و از القای کلمهٔ طیبه چه مضایقه دارند اگر نظر بقوت وقت
و ثبات و ظهور کار رجوان تعقیبه نمی‌نمایند چرا تعقیبه باب شهادت نمی‌نمایند با مکن
فضیحیح جانداری با چه کشتی تمام کش باری معذورند اگر که زبان قلم چنین دل قلم از آن
شکسته و از رطوبت کاغذ را تار و پود چون نسج عنکبوت از هم گسسته باعث و سلکه
شرحی که میرزا صادق منورشاه قلمی نموده است که ... در نیوقت مذکور شد که مکرر له
از روی نهایت استکمال در مراتب درویشی و وصول بمقصود و درجه سیر و سلوک
و حصول اعلا مرتبه صلح کل که شیوهٔ کریمهٔ درویشان و طریقهٔ حمیدهٔ ایشانست ربائی
در مدح محب فرحصه و زبان به بهای انجاب گشوده‌اند چندانکه تامل می‌نمایم و ابواب
تفکر بر روی خاطر می‌گشایند و بولوی بولوی را سنگ ... این مسئله را بقدوم
تعمق می‌پیماید بخاطر می‌آید که غرض ایشان از این شناعت چه و محرکت ایشان از این قباحت

که بعد و این خیال سه مال و این فکر مغاصد منوال را به چه وجه و بکدام علت نموده اند عجب را
با ایشان هیچگونه سابقه و ربطی نبوده با عدم ارتباط و فقدان اختلاط نسبت بان
جناب خلاف قاعده نموده و بجز از یکبار ایشان در غایت اختصار و نهایت حجاب
بکمال ایشان را دیده ظاهر نگشته و هیچگاه با ایشان در محفلی نغنوده است حقیقت
جناب بجو و هر با تهمت جنابی بر خویشتن نهد جناب ایشان مستور و طفل خورد سالی
و غافل از فکر مال و بیخبر از فتنه انگیزی دوران بد خصال اند و هنوز چاشنی الم و شربت
سم نچشیده و در بوته حرمان و در غدار و کوره حوادث روزگار مهذب نگردیده
و سبزه خط از چمن ایشان ندمیده و برتبه مغفل نرسیده است که مردان مرد نبرد با ایشان
و در مضمار خصومت با دلیران خصم افکن بارزو مبارزت کشایند و در مدح و هجو چنین
مغلق کسی طبع آزمائی نمایند هنوز نوبت شاعری بایشان نرسیده و هنگام سخن سرائی
و وقت عبارت آرائی ایشان نگردیده و هنگام آنست که جناب ایشان در محفل نکته
پردازان سراپا گوش و از جمله عبارت گذاران سخن نیوش باشند کسیکه اهل معنی

هنوز در مدح او سخن میگویند و در وصف او نکتها میجویند زبان به هجو شاعران نمیکشاید
و از مال این دلبری اندیشه می نماید شعر ای پسر از من بشنو هوش دار ✽ پند تو گویم بسخن
گوش دار ✽ طفلی و کم تجربه فانی مکن ✽ عرض هنر در بر نامی مکن ✽ غره که عندلیب سوی عمان بود ✽
جانب بنگاه نهنگان مرو ✽ پای تو لنگ و ره منزل دراز ✽ از ره این مرحله باز آی باز ✽
شست بسی رای تو کار تو سخت ✽ دست تو کوتاه و ثمر بر درخت ✽ باز کجا صعوه لاغر کجا ✽
ذره کجا خسرو خاور کجا ✽ پرتو خورشید کجا و سها ✽ مسند جمشید کجا و گدا ✽ بگدا سوگند
که انبد لیری چه گفته و چون فرزه این رباعی که در سلک نظم آورده که زهره و عرغایر
و جرات بهرامی میخواهد و فکر شیر و دل ببر دلیر از وی همه اینگونه جسارت در نبید
میکاهد زیرا که از نهیب تیغ بیدریغ خامه ام پور دستان سام زهره شکافد و دیو
باطل جمهور سخن سازان در برابر فیض بخشی طبع جادو گمم گم لاف و سخن پیشه
معشر عبارت پردازان با وجود کلک سخن سازم علی کراف در میدان سخن بکهربه
السر و العلن امرو زیم او در دم گیت و در برابر انوار افتاب عالمتاب ضمیر منیرم سهار

بصفا و ذرهٔ بی سر و پا چگونه می‌تواند زیست و بکمال ساده دلی در خور سلامتی بجهت زبان
کلک خونریز رم اندازد و بدین موجب خویشتن را موجب این فضیحت ساخته میباید گریست
مخلصان حاشا از لطف خدا و عنایت قادر بیهمتا هر گوهری که بدستیاری سر انگشت
قلم در رشتهٔ نظم یا در سلک نثر میکشیم در روز نخست زینت صد بازار و پیرایه
صد دستار است و در ساعت اول در صد سفینه ضبط و در صد دفتر ثبت میگردید
و ماهی هزار مجلس و محفل خوش و شکر ارلش می‌آرایند و در صد هزار بزم آنرا در کیسهٔ
بربط و عود بنوای رود و سرود می‌آرایند اگر بلایق و تدارک این زیاعیرا بهمین گمشده اکتفا
نمایم نهایت درویشی کرده خواهم بود و اگر باین قدر اکتفا ننمایم اسم سامی و لقب گرامی ایشانرا
داخل کتاب درج گوهر سازم و در مدح ایشان داستانی پردازم بایشان چه
خواهد رسید و بمکافات این عمل چه و اعقاب ایشان چه خواهند کشید تمت الکلام و هو
قباله چه بلا نویسند همواره تا سراج المنیر الجسم و اختر مصباح الهدی آیه
مهر انور زینة المجالس طبقات سپهر اخضر است مجمع الانوار وجود مسعود نورگستر محفل

سعادت

سعادت و عزت و مفتاح الفلاح ذات فیض نمود ضیا اندوز جمعیت
و کرامت بار بهره از اشارات و دعای سرپا که قائل مخلصان ارادت قرین است
جمهور انام عالم آرا امید الله که شفای خستگان الام و اسقام ظاهری و گوهر مراد
معنوی و صوری یعنی نهج البلاغهٔ مراسلهٔ سامی و قاموس مفاوضهٔ گرامی
که مخزن الاسرار درر غرر معانی دلپذیر و مطلع الانوار اشراقات الفاظ بی نظیر
و جامع الحکایات حکایات رنگین و نقل عشاق کنات شیرین بهجه در زمانی
مسرت سرشت و مکانی خوشتر از هشت بهشت بچهره از رخسار عرائس ورود
گشته در هنگامیکه جمهٔ حواس اخلاص اساس در تسبعهٔ ایام مترصد ورود تحفهٔ
سلامتی ذات فرخنده صفات بود از مطالعهٔ کشاف مضمر بهجت مقرون
و ملاحظهٔ بهجهٔ معانی مسرت مشحونش که از مختصر تلخیص آن مطول احوالات
و تفسیر سلامتی مزاج میمنت امتزاج بمدارک مخلصان میرسید موجب
نهایت مسرت و بهجت گردید اگرچه پیکر میرلایی بدوری صوری گرفتار و جان

پاسامان ازآزردهی نزهت الارواح محفل عالی و شوق گلشن راز مجلس متعالی
پیوسته در ازدیاد است لیکن بحمد لله الملک الاکبر قرب باطنی از ارتباط هیولا
و صورت بیشتر و الفت معنوی از اختلاط لفظ و معنی افزون تر است امیدوار
از فیض فضل حضرت باری است که عنقریب مس وجود بی بود از اکسیر کیمیای
سعادت ملازمت حضور باهر النور فیض نمود رشک طلای احمر و ذره بی مقدار
جسم خاکی از پرتو التفات که فنی از نفایس الفنون ضمیر سعادت تخمیر است
غیرت مهر انور و گلستان امال و بوستان خاطر اخلاص سگال از ترشح رشحات
ابر مطر شفقت و مرحمت خاطر دریا مقاطر قرین خلد برین و از برین سپهر اخضر گردد
استدعای این سالک مسالک اخلاص و ارادت انست که اکثر اوقات
لمعات مهر منیر مراسلات کرامیر از مطالع التفات طلوع بخشیده و از عین
عین الحیوة رشحات اقلام بلاغت فرجام جان بی سامان را حیات تازه
و بهجت بی اندازه بخشند و از اعلان خدمات مسرت افزای ضمیر عقیدت تاثیر گردند

لم ان ۱

که از او خیره امیدواری ساخته مخلصانه بتقدیم ان پردازد بانه قامت قابلیت
بکلیه لطف الهی مطرز و ذات با برکات در بدایت و نهایت صفت بیکر منعزا باد

مراسلات از منشات رحمت و غفران پناه میرزا صادق نامی تحقیق غفرانه

چندانکه سرور انجم با حشر و حشم کواکب لشکر مهر انور روساده طراز اورنگ
سپهر اخضر و داور زرین افسر بدر از بهر زینت افزایی محافل این وسیع کشور
و لمعات مصابیح انجم و اختر نور بخش شبستان خاور و باختر است وجود
میمنت اشتمال متکا چار بالش دولت و کوکب و اقبال و ذات مکارم خصایل
ضیا افزای مجالس عظمت و مناعت و جلال باد بیدار نشاط ارای بزم نظم
دعاوی طرا افزای بساط با انبساط تنا مشهود سالی مهرانجلا و مکشوف ضمیر منیر
اعتلا مید لکو که غنچه شگفته ابر بوستان مودت و محبت که رنگ و بوی بهار
در هر ورق لن مضمر بود و گوهر ناسفته بحر ژرف موالفت و صداقت که اب
و رنگ هزار بحر و کان و صفا و جلای صد هزار کوکب درخشان در طبع منیر ان

مستنیر یعنی مراسله محبت انجام مودت اغاز ومفاوضه مودت پرداز جبین طراز

دوزمانیه مسرت انباز وادایه غم پرداز سعادت ورود وفیض وصول بخشیده

عطرسای مشام مودت ومحلات وطراز اکلیل مودت ومصافات گردید چگونه

زبان اظهار کشاید وچه‌سان به شرح مطلب گراید که از ریاحین مضامین [illegible]

این لمحه که از مهب طبع وقاد منشیان عطاء ونثار در اهتزاز آمده رود مشام

مصلحت اشتمام مراحم مامعطر ومعنبر گردیده وچه نوع در مقام تحریر وتقریر درآید

که از رشحات سحاب معانی مسرت قرین وقطرات غمام الفاظ دلنشین آن لمحه که از بحر ژرف

ودریای شگرف ذهن نقاد کتاب سعادت کتب بتقاطر [illegible] کام متعطشان زلال

فیض اتصال مودت ومواصلت راچه مقدار آب حیات نشاط وانبساط بخشیده

وچه نوع باطلاع مرعا مبادرت نماید که تماشای چمن گل وسمن وگلگشت نسرین ونسترن

که حروف ونقاط رنگین آن لمحه که از بهار سیراب خامه عنبرین شمامه وگلشن آرایه

دهقان کلک نزهت ختامه محرران فضایل بنیان پرورش یافته بنوعی خاطر

محبت ذخایر وضمیر از لوث مظاهر ساخته که بسان از قید محنت وغم وکینه ودرد والم

رهانیده چمن از فحاوی شرح پرفتوح ومطاوی عبارات مفتوح روح‌بخش علامات

فراغ وابتهاج واثار استقامت ذات سعادت امتزاج مستفاد بود به صیقل

مسرت وبهجت زنگ کدورت وغبار کلفت از آیینه خاطر ملالت دثار

ومرات باطن مصافات مظاهر زدود اگر خواهد که شرح تشوق ملاقات صوری

وبیان کثرت الام مهجوری واظهار تحسر از خدمات حضوری وتعیین حد مرارت شربت

ناخوشگوار صبوری نماید از اطناب وتطویل لمحه که ملال افزای خاطر عاطر فقهوانیشه

منده وبهبود غاپیانه که بجهر انه الملک الکوفین بدون وحشت وتشویش فیمابین ظهور

داده خرم وخورسند میباشد از فیض فضل حضرت داور دادار وارواح مطهرات

رسول مختار وجد بزرگوار وبالاخره ائمه هشت وچهار علیهم صلوات الله الملک الجبار

امیدوار است وبغنیمت مواصلت وکامیابی ادراک صحبت وانتهاج وصال

شاهد زیبا عذار الفت که منتهای آمال واهم مرام مافی البال است

باحسن اکمال صورت پذیرد و ترصد از التفات باطن و ظاهر و توجه خاطر حضرت
مظاهر است که اکثر اوقات بشیوه مرضیه تسبیل رسل را مراعات فرموده و اغلب
ساعات به تسالک مسالک طریق رشاد بیاد آوری دوستان بتحفه و بمقالید قلم
بلاغت رقم و بمفاتیح بنان سعادت توام ابواب بهجت و نشاط و دروب مسرت
و انبساط بر روی خاطر ارادت ذخایر گشوده از اطلاق کیفیت احوال فرخنده فال
و اعلام صحت ذات مکارم خصال منت گذار محبان صداقت اشتمال گردد چون
غرض اصلی اظهار اشتیاق و ابراز مراسم وفا و وفاق بود بر زواید اطناب رخصت
انشاء الله العزیز الوهاب تا سرادقات حجره طناب و خیام زرین قباب افلاک
ظل ظلیل بر مفارق بندگان رب جلیل افراخته و رایت بلند آیت آفتاب عالمتاب
افراشته و افراخته است جام کامکاری بجام دولت و عزت بعمود خلود و اطناب الطناب
و اوتاد ابد الاباد بر پا و علم میمنت بر چرم مناصب شهامت تا قیام قیامت
۲ فلک سا باد **انتهاء مراسله** تا رخسار زیبای شاهد لطیف حسن تماشا ملکی قادر ذو المنن

بغازه

بغازه دلبری گلگون و قامت رعنای سهی قدان خاندان گلشن از جامه خانه عنایت
خالق سرور و مخزن بلاغ خضرای دلربائی مشحون است عذار عذارای دولت و عزت
بغازه جلوه گلگون و خلعت زیبای مجدت و کرامت زیب بخش قامت سعادت معروف
باد چون از آرایش خیابر زیبا عذار الحق دعا و مدت ملکی عذار شاهد لطف مودت و ولا
مهجوری مودت پیرا امیدلو که از اوان دوری و زمان مهجوری از تماشای گلشن
پیرای حضور موفور السرور و اوقات مفارقت از گلگشت چمن فیض گلزار صحبت بهجت
دستور ما بکمال که هر روز نش در نظر منتظران دولت وصال افزون از نهایت
اعدی از منصوب رای عزیمت بکتابت سعادت جواب آن نوباوه سرابستان
کرامت نهاده است که این بنده دیرینه حبیب و کفار شرار از گلهای مراسلات
غیرت جنت دوام گلچین ساز و فردی از آینده سعادت منوبهای حرکت بر سوار
آن تازه گل حدیقه مجدت نگشاده در این گلشن مسرت قرین از طاس رنگ رنگ
شوق تا صبحات قلعتی بر دوش او فکنده از دو از طرف قرین الشرف کلمه مخدوم

هرگز نسیمی نوزیده است که از گلزار همیشه بهار لطف ملتان لعنی گلهای مضامین التفات
نامجات بمشام اخلاص استشمام رسد و از صوب سعادت لوب ان ملاذ
هرگز پیکی نرسیده که این مرارت دیده حنظل حرمان را از انگبین مفاوضات
اشفاق ابیات جرعهٔ بخشد خدا آگاه حال و حضرت خالق البرایا شاهد احوال
و ضمیر منیر صفا تخمیر مخبر از ما فی البال است شوقمندی مرا مافت اشفاق نامجات
ملتان زیاده از حد تقریر و فزون از مرتبهٔ تحریر و از زمین ملاحظهٔ مفاوضات
و اطلاع بر سلامتی حالات بیرون از حد اظهار خامه از لوت حریرات رقب
و ترصد آنکه اکثر اوقات از ازبار گلهای رنگین ملاطفات زینت بخش دستار
و از انظار ریاحین مسرت قرین مراسلات زیب افزای گوشهٔ کلاه افتخار مخلصان گردد

ایضا مراسله تا دوشیزه کان خاندان گلشن و بنات دهقان چمن در مهد شاخسار
و حجله خانهٔ گلزار از قابلهٔ صنعت و تربیت یافته مشاطهٔ قدرت و گلشن آرای الحلیه تمیند
دوشیزگان دولت و سعادت و بنات سحرگاه شهامت و جلالت زیب تحشی حجله خانهٔ آیه

الله

و امال و زیب افزای مهد احوال فرخنده فال باشند بعد از جمله یکی از دوشیزگان
دعا معروض رای موالفت پیرا آنکه که از ایام مفارقت از خدمت سراپا سعادت
و هنگام مهاجرت از حضور با مسرت هرچند حجله سرای دیدهٔ هجران دیده را حجله
نزول زیبا عروسان مراسلات سامی گوناگون تاب دل و لخت جگر آرایش میسر
به هیچ وجه وصال شاهد مقصود بکوچه حصول نمی آید و چون آنکه در های آیینه خانه چشم را
بامید ورود دوشیزه کان مفاوضات گرامی براه ارزو میکشاید مطلقا جمال
عذرای مطلوب از پردهٔ غیب بجلوه نمی آید بر یکبار نام ما غلط بر زبان نراند مار الکتابت
از قلم مشکبار نیست بر پارهٔ کاغذی دوسه حرفی نتوان کشید و شمام دماغ همت
عرض باد کار نیست القصه از شرح شداید دوری چه نویسد و از تلخی جانگزای
مهجوری چگوید که دوستکام عمری هم آغوش عروسان مواصلت بوالکلمنی بر دل
و چشمیکه روزگاری از رخ زیبای شاهدان ملاقات کسب نور مینمود اکنون
غرق گریه پر حاصل دلی که حلاوت یاب شربت خوشگوار وفاق والتفات بود

مرارت سنج زهر ملال است **ایضا مراسله** تا غرهٔ صبح صادق از افق سعادت
روی گیتی فروز منعقد و سیمای روشان در عالم نور خورشید درخشان از شرق صباحت
برقع از رخسار دلفریب گشوده میکشاید صبح دولت و اقبال از مشرق لایق
وا آمال طالع و نیر شوکت و اجلال از مطلع مرام خاطر فرخنده خصال لامع باد
بعد از لمعان کواکب فروزندهٔ دعا و پس از فیضان صبح درخشندهٔ ثنا مشهود ضمیر
صباحت پیرا و مرفوع ضمیر منیر مهر اکتلا میدارد که صبح نورانی مفاوضهٔ گرامی
که کوکب درخشندهٔ معانی دلفریب در جلباب الفاظ مستور و خورشید سعادت مبانی
ملاطفهٔ نامی که انوار مضامین خاطر شکیب از بارقهٔ آن در جبین ظهور و در هنگامی صبح که در
صباحت رشک رخسار زیبای حور او شان بود طالع وصحیفه وصال و کمال در دو گیسو
چین از خط و خال دلکش در روی و موی مهوش لیلی شاهد دلفریب و عروس فرخنده نشاط
حسن سلامتی ذات مرحمت صفات منظر نظارهٔ گیان میرسید موجب حصول مسرت و
ومورث وصول شگفتگی و انبساط قدیم تا سر اوقات مجرهٔ اطناب چرخ اخضر

وخیام

وخیام زرین آفتاب مهرانور و بدر از زبر نقره فام فرمان ده قضا و قدر بر بساط
ارض غبرا و فضای وسیع این کشور سایه گستر است سرادقات کرهٔ حشمت
دولت و اجلال و خیام سعادت انجام عظمت و اقبال در ساحت احوال خیریت
منوال بعمود خلود و طناب اطناب و اوتاد رستمه لو بر پا و شاد در و لها سعادت
در عرصه لایق و آمال شقه گشا باد بعد از نصب خیام رنگارنگ دعا و رفع خرگاه
عالم پناه ثنا مشهود دلی موالفت اقتضا و مرفوع ضمیر مصادقت پیرا که رخسارهٔ طراز
شاهدان مهر و ولا ثابت میدارد که غنچهٔ شکفتهٔ سرابستان مودت و محبت و گوهر
ناسفتهٔ بحر ژرف خلت و صداقت یعنی مراسلهٔ مصادقت انجام موالفت
آغاز و ملاطفهٔ محبت طراز یکجهتی ابنار که بیاد آوری دوستان خلوص نشان نگاشته
بنان بلاغت اقران گلچین و مصحوب فلان عز انفاذ و ارسال پذیرفته بود در زمانی
مسعود و اوانی محمود سعادت وصول ورود بخشیده چمن از نسایم ریاحین مضامین
بلاغت فرهنش شمایم سلامتی ذات حمیده صفات بمشام محبت اشتمام میرسید

و از شعشعه درر معانی فصاحت آئینش انوار استقامت مراسم سعادت دین جمع

ظاهر میگردد بر موجب اخلاص ظاهر موالفت منظاهر مورث امتزاج صداقت باطن

و ظاهر گردید اظهار و اشعار در تحقیق استحکام بنیان مهر و ولا و انتظام ارکان

صدق و صفا فرموده بودند باعث ازدیاد روابط دوستی و وداد و مشید

قواعد یکجهتی و دلگامی شد بحمد الله که ما فی الکونین ابواب موالات فیما بین گشاده

و اسباب مصافات و موافات بدون وحشت و تشویش از طرفین آماده

و توده و خانه از حد اعتدال زیاده است طریقه انیقه موالات و مودت و تشیید

رضیه مصادقت و محبت مقتضی و مستلزم آنست که اکثر اوقات مفتح ابواب

ملاطفات و تشیید قواعد موالات و مؤکد مبانی مصافات و باعلان سلامتی

حالات و ارجاع هرگونه مهمات مومی الیه موافقات بعمل آید و دوست

یکرنگ را در باب تقدیم مهام اتفاقیه در شیوه دوستی و یکجهتی ثابت و راسخ دانند

ایضا مراسله همواره وجود مسعود از ساغر فیض پرور ایقان و از شراب

مواللّه

خوشگوار عرفان نوشیده فوائد کمالات معنوی از جام مینا مرشد کامل معرفت کسوت

معنی پوشیده سالک صراط المستقیم وحدت و صدرنشین محفل کرامت باشند

بر ارشیح مراسم و تمامی مهر و سالک حقانیت اقتضا مینمود که کشف الحقایق مرآت

سامی و کنز الدقایق عاطفه کرامی که انوار فضل و عرفان از مشرق آن طالع و لوامع علم

و ایقان از افق آن لامع بود در هنگامیکه از شدت آلام فرقت خروش شاخ نفیر

سوز و حسرت باوج اثیر رسانیده و از صیحه عاشقانه مخلصان بذروه چرخ پیر میرسید شرف

ورود یافته تاج تارک ارادت و زیب کلاه گوشه عقیدت شد چون از نسیم بهار

دانه سطورش ذکر مباحث مراتب و مدارج بگوش حقایق نیوش رسیده و سامعه ادراک

از فحوای آن زمزمه سلامتی ذات مکارم صفات شنیده موجب کمال مسرت

و مورث نهایت بهجت گردید طریقه انیقه ارشاد و شیوه رضیه دوستی و اتحاد اقتضا

آن میکند که اکثر اوقات باعلام سلامتی حالات خاطر محبت و مودت گزینان زاویه اخلاص

و گوشه نشینان خلوت خانه اختصاص بهجه و دل محزون حاصل نعمت مواصل را از لذت بخشش باشند

اطلاع مرجوعات خورسند نموده از ظهور اینگونه عواطف موجب مزید مؤالفت و باعث
ازدیاد خلوص عقیدت گردد **ایضا مراسله** تا لیلای دلارای سهیل و شاهدان زیبای
شعرا و سهیل در حجله خانهٔ ارض غبرا و شبستان چرخ خضرا موی مشکین و گیسوی عنبرین گشوده
و روی زیبا و رخ دلارا نموده اند لیلای زیبای دولت و عزت و شاهدان رعنای
شهامت و جلالت حجله آرای خلوت سرای آمال و امال و ساحت طراز عرصهٔ دلگشای
خاطر حمیده خصال باد بعد از چهره آرائی حسنای حسن الصبح دعا مشهود سالک موالات
پیرامید لکوکه دلبر [illegible] وش مراسلهٔ سامی که از سطور دلکش گیسوی مشکین گشوده
و شاهد عاشق کش مفاوضهٔ گرامی که از لفظ و معنی چون کوکب پرنور در شب دیجور
رخسار درخشنده نموده بود در هنگام صبحی که در صباحت رشک صبح عید بود شرف
درود ارزانی داشته چمن از حسنای معانی و عذار عذرای خطوط فیض مبانی
آثار سلامتی مزاج وهاج و انوار استقامت طبع صحابت امتزاج ظاهر و لایح بود
موجب کمال مسرت و سعادت گردید بر طریقهٔ انیقهٔ التفات مقتضی نهفت و اکثر اوقات
بنهج

شیوهٔ حمیدهٔ مخلصان پرور بر اعراضات فرموده و گره از رخسار دلفریب شاهدان
نگارستان اقلام زیبا خرام گشوده خاطر ارادت مظاهر را از ملاحظهٔ خطوط خطای
دلربا و شاهدهٔ رخ و مخی غمزه‌ای عروسان حروف و شاهدان سطور قرین ابتهاج
و سرور فرمایند **ایضا مراسله** تا رایة العزیز الفتاح تا سفینهٔ ملایک
ملاح مهر از اهتزاز ریاح نفحات فالق الاصباح هر صباح از سطح این ازرق
دریای اخضر دولات این [illegible] بجز پیما و در در ظهور و هنگام ز دلیع لنگر افگن بندر
باختر میکرد سفینهٔ قرینهٔ وجود مسعود و فلک فلک مخزن ذات مشحون نا خدای
فضل خدای چهره از اطلاعات حوادث مصئون و از چار موجهٔ سوانح چرخ بوقلمون ایمن باد
بعد از معلمی چهار ارباب ضلت و ودلو و ناخدای سفاین محبت و اتکال مشهود سالک طریق
معاد میدارد که سفینه بقرینه مراسلهٔ محبت طراز و فلک مشحون ملاطفه احتسابی اکام
بکهتی آغاز که مملو از متاع گرانبهای بلاغت و مشحون بکالای باز [illegible] و بهار فصاحت بود
بیاد پایهٔ کلک در سلک و معنی قلم مودت رقم از بحر ژرف طبع سلیم و دریای گرف

ذهن مستقیم ظهور ولنگر افکن نبذ رمقصود وکناره کیر ساحل ورود کردید چنین از مطالع

کران قدر مضمن فیض شمول ان انتفاع اطلاع بر سلامتی ذات حمیده صفات وسُعود

استفسار بر کیفیت صحت مزاج میمنت ایات الظهور رسیده معجب نهایت مسرت

وبهجت نو کردید مترقب ومترصد است که اکثر اوان این شیوهٔ حمیده را مرعی وملحوظ

وملتفت نزار از تحفهٔ سلامتی احوال فرخنده منوال وارجاع مرجوعات بهره مند و محظوظ

فرمایند **ایضاً مراسله** نثر رابعة ما نگاری صورت نگار صنایع اثار قدرت نقاش

طین وماء وقلم چهره پرداز مصور یصورکم فی الارحام کیف یشاء در صورتخانه جهان امکان

وچهره سرای عالم احسان صور بدیع پیکر قاطبهٔ مخلوقات ونقوش غریب منظر جمادات ونباتات را

به نیکوترین صورتی نقش بسته است صور لوحش وعرش کارنامهٔ قدرت خداوند لایزال

بر صفحات لانهایه وامال نگاشته وبدست خلقت صانع لم یزل حجاب احتجاب زنگار خانهٔ

شوکت وجلالت بر داشته بار لیبر از چهره پردازی صورو دعا ولیس لیرز صورت نگاری

نقش تمنا صحیفه نگار رمز دعا میگردد که مرتبت مزید وعهدیت لعبیه که چشم دورانها انتظار

بلند

سفینه وار ملاحظهٔ نقوش ورشحات بکهتی انجام روشن نکته وعلم لیت که کمتر

از لوس نوش جرجش نقر بکلک سحاب سلک رانشنیده شیوهٔ وضیهٔ اشفاق

وشیمهٔ کریمهٔ وفا ووفاق اقتضای ان میشاید ده فرامش دوستان را فرامش

وملتفت زاباشاهدان مسرت وسعادت هم اغوش منهٔ از چهره پردازی کلک فیض طراز

وصفحه نگاری قلم قرین الاعجاز واعلان سلامتی احوال فرخنده اغاز مسرت افزای

ضمیر اخلاص اثار میکردیده باشند **ایضاً مراسله** زبان خوش بیان کلک را از کجا

چه یارای ان که شرذمهٔ از الام اسقام مفارقت را ومداوای ان بجز از مفرح

ربیع افزای ملاقات بابرکات صورت امکان نمیکیرد بر صفحهٔ بیان توان نگاشت

وبیان فصاحت ترجمان قلم داتی توام راچه طاقت وتوان که شمهٔ از صعوبت

محن نائرهٔ مباعدت را که بغیر از ادراک حقیقه مواصلت بهیچگونه پذیری چاره نمیکند

بوسیلهٔ این مختصرات چگونه معروض توان داشت وبیان عقیدت اقتران سلام

چه امکان وخامهٔ تیغ شدت مرارت کام ارزو راکه جز از حلاوت بخشی شربت

خوشگوار عارضت بهزار شکر بیان شیرین که بصفحه بیان توان گذاشت حقا
و بعزت الله که شداید الام دوری و نوایب زمان مهجوری افزون تر از آن است
که بتوسط مداد خامه و بوسیله قاصد و نامه یکی از هزار و اندکی از بسیار را بحیطه
اظهار تواند شد و حدت شوق تیمم مواصلت و شدت تحسر از الم مفارقت نه
بمرتبه ایست که بدستیاری سبابه و ابهام عقده از رشته شرح مختصری از مفصل
آن تواند گشود از آوان محرومی از مطالعه جمال سعادت اتصال الی حال که هر روزی
در نظر منتظران دولت وصال افزون از سالیست طایری که بجانب خیریت
جواب بال پرواز گشوده است که این زندانی دام آرزو و شوق نامه
بر بال و پرش بسته و روزی نبوده است که این سرگشته بیدای جستجو از صباح
تا رواح بر رهگذر قوافل آن دیار سعادت بار چشم در راه وصول التفات
نامجات انمذوم فراموش کار نشسته که بلکه بمصداق الکتابات
نصف الملاقات خاطر آرزومند از مشاهده تعلیقجات و اطلاع
والسلام

بر سلامتی حالات سعادت آیات خرم و خورسند گشته معهذا هرگز این مطلب حاصل
و هیچگاه حصول این مقصود بهجت بخش دل ارادت اهل شکیبه و در این مدت مدید خاطر
مؤالفت ذخایر بوصال این مطلوب نرسیده تا در این اوان فیض ابنا زمان یعنی لطف و شفقت
از مهب طبع گوهر طراز در اهتزاز و عندلیب خوش نوای صریر خامه محبت انجام محبت آغاز
با هزار گونه دستان آواز همای همایون فال ملاطفه لازم الاعزاز از طرف قرین الشرف
به پرواز آمده مشام جان از شمایم جانفزای ریاحین مسرت قرین تلطیفه رقیمه معطر
گشته و گوش جان از نغمات هوش ربای معانی بهجت آیین هزار دستان رقیمه کریمه
آواز وفا و وفاق شنیده ظهور این موهبت کبری و وقوع این عطیه عظمی بهر بر روی
التفاتهای سابقه کشیده طریقه انیقه اتحاد و شیوه کریمه حسنی و دوام مقتضی است
که اکثر اوقات محرک سلسله حسنی و مؤسس قواعد یکجهتی بوده شیوه فراموشی را فراموش
و مجانبان را از ارسال مفاوضات بشاشت مشتمل بر مسرت و سعادت هم آغوش نمایند
مراسله در خصوص فتحنامه جشن اکمال در کر مسرات هنگام شدند لو و حدت هوا و ایام ۲

استیلای لشکر جهانسوز گرما و آغاز افروختگی کوه و صحرا است البته بهار روح پرور ربط
خرمی و خضارت ازان نواحی برچیده و سبزه تر فروش محل طراوت و نضارت را
ازان مرز و بوم در نوردیده و فراش باد سموم خیمهای رنگارنگ و سراپردهای گلزار را
سبزه و گل را درهم پیچیده و سرو و صنوبر از شدت حرارت بر جمله که دیده بیداران
تعیش جواب در نمیدهد و امکان نخواهد داشت و ازان گذشته آن نوباوه جهان
رخش و دلدل و آن مشکین بال عنبرین کاکل را پیاده براین بر مرتع ضیافت بیمنون آن
گذاشت اگر کمیت تیزگام قلم سالها در میدان صحیفه جولان نماید شمه از شرح جو قمندار
خاطر را ابتلاءات آن دیو مشکین پری پیکر نمی تواند نگاشت و اگر او هم خوشخرام خامه
عمرها در مضمار ورق تک و پو نماید شمه از چگونگی ارزش دل را ابتلا حفظ خطوط و جمال
وصال و شب هندو سنبل مو و بنفشه بال آن زرفرف کردار براق خصال معروض نمی تواند داشت
چمن الحمن اوقات طراوت آئیده و اکنون ایام نزاهت و مسرت انبعر صفه بهشت
نموده است و ابتدای ثمار ربیع افزا و آغاز شکفتگی گلها و هنگام انبساط بساط خضرا

دالحق

و ساحت کوه و صحرا و نوبت خضارت و نضارت انبعر صفه ولکن و زینت سرسبزی
زمینهای این ولایات اگر مرحمت فرموده آن مبارک روی مشکین موی و آن مجعد طره
مسلسل گیسوی و آن عقرب طاقت فرشته خوی را بمطلوب معتمدی روانه نمایند و بیسطیل
کاشانه مجلس را از وجود او رشک نگارخانه چین فرمایند هر آینه عیش مجلس پرواز
و کمال مرحمت گستری خواهد بود **ایضا مراسله** که مراسله سامی که مشتمل بر طعن و توبیخ
و ملاطفه گرامی که مبنی بر لوازم تعییر و تشنیع بود رسید و حسب الواقع ابواب تفرقه
بر روی خاطر گشوده دوال ارلوت مزلرا به نشتر الفاظ درشت و ضرب سیلا وحشت
بغایت آزرده نمود از فقرات فصاحت سمات تلقیه رفیعه بجواب معروضه قبل
ازین این ارلوت مند کدمت با رفعت التفات داشته بود نسبت اغتشاش و تعقید داده
و یکباره بیره از زمین استهزا گشاده بعبارات اشعار نموده بودند در جواب مطابق سئوال
عرض نشده بوده است در تخصیص این اخلاص مخصوص سمت تقصیر نمی‌شناسم زیرا که معروضه
مرسوله مزبوره بخط فلان بوده که از رقم قلم معجز توامش در دود لباب لو ماثاته نعبان موسی

و دست فیض قرش مظهر واضح بدک ال جنا حکت تحریج پضیا کلک سعادتش

سلکش چوب طریق بر فرق عطارد شکسته و بنیان فیض اقترانش دست دبیر فلک را

به پشت بسته طبع خیز رشش مهبط وحی و الهام است و ضمیر الهام پذیرش

در حل مشکلات بغایت مرجع خواص و عوام ابکار زیبا عذار حجله معانی فکرش

بکرشمهای دلا ویز دلهای نکته سنجان را شیدا ساخته سواد زلف و خال نمخه و کواعب

اتراب خلوت سرای صحیفه تحریرش خضر از چشم نظر باز لن کشیده باغبان خامه اش

گلها از صفحه رنگین ایشان رنگ ریز الفاظ و معانی غیرت فردوس برین ساخته و قهرمان

قلم مسکین رقمش در مضمار ورق رایت جهانگیری افراخته دم عیسی بیان وحی ترجمانش

افسرده کان دل مرده را و حیات مرده کان افسرده راحیات جاودانی داده و مقالید

اقلام زیبا خرامش ابواب فتوحات بر رخ نکته سنجان گشاده از نهیب نیزه

خطی کلکش دستان سام زهره شکاف و در برابر حسام با انتقام خامه اش

قاطعیه که تا زان میدان بلاغت شمشیر طلاوت در غلاف و با صعود آیات بینات

افادتش

افادتش دعاوی نکته پردازان لاف و گزاف اگر طلبان انمند و مراد در حصص مراسله

مذکوره گفتگوئی با کاتب لن بعیر باشر انگشت میدان و انگشت مصاف کجا طلبان انمدوم

از مضامین مراسله سامی که ابنیه فقه ابلاغ فرموده اند فرامشش کنند که در تعقیبه زنگ

کاکل معقد و در پیچیده که مضمن غیرت زلف مجعد بود در ادراک فقرات غامضه اش

اقلیدس عاجز و در دریافت معضلات مضامینش مدرکه مخطی و زبان قاصر هر چند

این احقر صمند بجهة ادراک مطالب لن بجمع عالمیان هر نفسی تردد نمود مجموع بعجز خویشتن

معترف بود هر چند آنکه در رساله حل مشکلات مسائل ان بپای آمده در فرصت مجلس

نکته دانان کشود همگی موشکافان رموز هر صناعت زبان در کام خاموشی کشیدند

غرض تا کجا ادراک آن در عقده تعویق و حل آن در معرض تعطیل مانده اگر چه ازین

انشا رکه الملک العلام از معانی مبهم آن رفع ابهام شود و مطلبی از آن مفهوم گردد

جواب مطابق سؤال قلمی و ارسال حضور خواهد شد **ایضا مراسله** بر نیان

دعائیکه طراز قامت رعنای حوراوشان الفت و ودادتواند بود و نیاز گرانبهار

ثنا ناکه بالای زیبا عروسان دوستی و داتکار را حلیه گران تواند مجو بخدمت با موهبت این
انتظام بخش کارخانه مودت و محبت و طراح دیبای رنگارنگ صداقت و الفت
و دلال کالای والای یکجهتی و یگانگی و نقشبند منشور خردمندی و فرزانگی قافله سالار
راه روان کعبه مرام و سرخیل زایران بیت الله الکرام * بعد از ادای هدایای دعا
مشهود رای فلک اقتضا و مرفوع ضمیر منیر مهر انجلا میدارد که پرند مشکین نامه سعادت ختامه
که بتار و پود معانی بهجت قرین بافته و پرنیان رنگین مراسله عنبرین شمامه که برشتهای
مضامین مسرت آیین نسج یافته بود در زمانی مرغوب و اوانی مطلوب پرتو وصول
افکنده طراز دوش و بر شاهدان مصادقت و موالات و حلیه گوش قان موالفت
و مصافات گردید چه نویسم از شدت زمان محرومی از فیض خدمت با مسرت که شرح
یکی از هزار آن به دستیاری خامه ممکن و میسور نیست و چه گویم از زحمت اوان ناکامی
از سعادت صحبت فیض موهبت که اظهار اندکی از بسیار آن بیان برد نامه میسر و مقدور
از سموم جانگزای ایام هجران گلستان امیدم نه چنان از طراوت افتاده است

ابدالمنت

که برشحات سحاب اقلام زیبا خرام آن دولت با مقام حضرت پذیرد و از آفت
خشک سالی اولین حیات سرابستان خاطرم نه چندان پژمردگی یافته است که از قطرات
امطار قاصد و پیام تازگی و رونق گیرد شبستان دلم به جز از تابش مهر منیر وصال
روشنی نمیگیرد و دوحه خاطر از لوث متوالم بغیر از فیض بخشی جویبار حضور سعادت اشتمال
ثمر حصول مراد نمی پذیرد امیدواری از تفضلات حضرت ذوالجلال چنانست که مراتب
انعام و افضال نقاب دوری از رخسار زیبای شاهد وصال برافکنده قامت
اخلاص کیش بطراز دیبای مواصلت مطرز و بر دوش عقیدت اندیش بحلیه گرانبهار
ملاقات محلی و بین الاقران معزز گرداند مختصر کلام بعزت الله الملک العلام که شوق
دریافت سعادت خدمت از آن بیشتر است که بتوسط نامه و توسل بخامه شرح آن
میسر و مقدور باشد اعلام سلامتی حالات و ارجاع خدمات امر صوابست باقی ایام بکام باد

ایضا مراسله چندانکه بانظم دار السلطنه سپهر اخضر و ساده طراز ارایک این وسیع
کشور و لمعات مصابیح انجم و اختر شعله افروز شبستان خاور و باختر است دست

میمنت اشتمال متکی چار بالش دولت و عزت و اقبال و وجود مکارم خصال ضیا
افزای محافل مناعت و مکنت و اجلال باد بعد از بساط آرایی بزم با نظم دعا
نشاط افزای بساط با انبساط ثنا مشهود سالکی سعادت انتما و مکشوف ضمیر منیر
مهر اعتلا که مطلع انوار مصادقت و موالفت و بحر پرکنار گوهرهای موانست
و الفت است میدارد که مرارت شربت جان گدازی دوری و شدت الم غم
فرسای مهجوری از سعادت قرب صوری نه چندانست که سطری از آن در این محررات
اظهار و اشعار توان نمود و محنت باشدت مفارقت از فیض خدمت لازم المسرت
زیاده بر آنست که بمفاتیح اقلام ارادت فرجام و مقالید مصادقت التیام
عقده‌ای از رشتهٔ شرح اندکی از بسیار آن توان گشود کلفت کدورت مرارت
دل اخلاص منزل از غبار مهاجرت نه چنان است که جز بمصقل فیض ملاقات
لازم البرکات تواند زدود بکمال الله تعالی و منتهای خاطر ارادت منوال آن
و اقصی مطالب ما فی البال آنکه بوده مدت الحیات فیض یاب حضور موفور السرور
باد

بوده از رشحات سحاب مکرمت و مرحمت و زلال جویبار التفات و عاطفت
آن مخدوم حمیده خصال گلزار احوال اخلاص اشتمال را قرین طراوت و نضارت
و گلشن خاطر ارادت ذخایر را رشک فضای باغ جنت توانند ساخت لیکن
از آنجا که دوران سپهر پیوسته بر خلاف مدعا و کج روش است و مهر همواره مخالف
رضا و رجاست بآن محکمه اختصار می‌نماید که بعزت الله تعالی و جاری شریف بسیار
و دل اخلاص منزل از آلام مفارقت و اسقام مهاجرت در عین شکستگی است
از تفضلات حضرت رب العزت امیدوار است که سعادت خدمت لازم المسرت
با خوشی و بهی میسر گردد ایضاً مراسله بعرض می‌رساند که تعلیقهٔ رفیعهٔ عالیه و رقیمهٔ کریمهٔ متعالیه
در این اوان سعادت اقتران سر افرازی ارقام اخلاص کیشان نگاشتهٔ کلک
سعادت سلک کعبه عز انفاذ پذیرفته بود در زمانی مسعود و اوانی محمود زینت بخشای
رخسار شاهد وصول دور ده کعبه تعویذ بازوی عقیدت و ارادت شده چشم از نبایم
مضامین مسرت قرین بشر شام صحت مرابع بهجت امتزاج مشام اخلاص اشتمام رسید

ودماغ جان ارادت بنیان از ریاحین معانیش بهجت انگیز نکهت التفات خاطر
فیض مظاهر رسانیده مطالعه‌اش موجب شگفتگی حال اخلاص منزل وباعث انبساط
ضمیر عقیدت مایل گردید رسعد عا از مرحمت جبلی وشفقت ذاتی انکه پیوسته شیوهٔ مرضیهٔ
مخلصان پروری را مراعات واکثر اوقات باصدار تعلیقات واعلان مسلمات ذروت
مسرت سمات موجب مزید مسرت وانبساط خاطر اخلاص ذخایر میگردیده‌اند التفات نموده
مقرر میفرموده باشند که در تقدیم آن شرائط اخلاص لطفی دریغ ندارند مراسله

چندانکه دست صنعت خالق ارض وسما ویدِ قدرت یفعل الله ما یشاء
از قلم زرنگار خطوط شعاعی مهر صفحه نگار اوراق نه سپهر است دست معجز نگار
سامی وخامهٔ سحرکار گرامی نگارندهٔ صفحات دولت وسعد اوراق عزت وسعادت بار
براز صفحه نگاری قطعات دعای پر با جوشو قصه‌های از بیر میباید وصحیفهٔ شریفه ومراسله
محبتی مقاله که نگاشته قلم معجز رقم ودرقمزد خامهٔ سحر توام گردیده بیار اورای مسرت اعزاز نقاد
پذیرفته بود در زمانی مسعود وادانی محمود دولت وصول ورود گسترده چون از الفاظ دلپذیر

دلپذیرش

وعبارات خوشش تقریرانش معاینه وقتی مبارک دوستان بی‌کسید موجب نهایت
بهجت ونشاط وموروث لوازم مسرت وانبساط گردید قطعه که بخط دلفریب ونگارشات
کلک سحر زیب القاء وارسال شده بود رسیده الحق خط نسخ بر نگارشات جمهور کشیده بود زنان
کشیده بود تماشای رخ زیبای عروسان دلربای الفاظش نور بخش دیدهٔ حیرت
گزین ومشاهدهٔ عارض مسرت پیرای حوراوشان حروف ونقاطش روشنی افزای چشم
عکس بین گردید در مراسلهٔ شریفه اشعاری درخصوص ناخوشی چشم فرموده بودند
از چشم بدت گزند یارب مرساد از الطاف حضرت رب العزت چشم داشت چنانست
که از دارو وفانهٔ عنایت شفای عاجل کرامت شود طریقهٔ انیقهٔ دوستی اقتضای آن مینماید
واکثر اوقات از نوبهار قلم نگارشات اقلام زیبا خرام نور افزای باصرهٔ دوستی
وروشنی بخش چشم محبتی گردید ایضا مراسله بعرض میرساند که جاطفهٔ سامی وسوادآتش
طعنه زن چشم جادو وسویدای مداوش رشک فزای شکلی جعد گیسوی سلسله
سطورش عنبرین تسلسل طرهٔ مشکبو وتناسب حروفش ناسخ خط وخال معقول مو

و بیاض‌اش نکهت افزای گوی نسیمین برلین کلبرگ رو بود در زمانیکه مرغوب داوانع
مطلوب برنع کشای چهره وره وقعه چیز از فاوی مضامین مسرت قرینش سلامتی احوال
فرخنده فال هویدا بود موجب نهایت مسرت و کمال بهجت کردید طریقه انیقه
مخلصان پروری اقتضای ان میسازد که اکثر اوقات این شیوه مرضیه را مراعات
فرموده از ارسال مفاوضات و اعلان سلامتی حالات سعادت آیات و ارجاع خدمات
و مرجوعات فرحت بخش خاطر ارادت مظاهر میکرده باشند چه مطلب عرض اخلاص بنیاد
بود بر دوام اطناب زحمت **مراسله** بعرض میرساند که تازه بهار پر رنگ و بو و رباحین
قبا و دلجو که از صنوف کلهای رنگین رنگ گلستان چمن دراز و فور ریاحین عنبرین
غیرت جیب و دامن گلچین و چمن نسرین بود یعنی لفافه رقیمه رقیمه کریمه در زمانیکه مرغوب
داوانع مطلوب دولت قصدی ورود بخشیده عطرسای دماغ اخلاص و غالیه افزای
مشام ارادت و اختصاص گردیده و هر یک از ریاحین مضامین مسرت قرینش زینت
عذار عذرای ارادت و هر کدام از گلهای معانیا بهجت آمیزش رنگ رخسار شاهد عقیدت شد
اظهار

اظهار و اشعار گردیده بود که از جانب خیریت جواب بعلت سوء مزاج و ناخوشی
ذات سعادت امتزاج از تحریر رقیمات و یادآوری مخلصان اخلاص صفات کما هو حقه
این ارادتمند را چه بهره است و در تحریر و ترسیل عرایض و تسطیر ذرایع تقصیر نموده مخلصان
استظهار را تفت بنار طپیدن نیاز مند مباد هیچ نازکی از زده گزند مباد
بحمدالله العزیز رشید سوء مزاج سراسر ابتهاج قرین صحت گردید و بسلامت که زهی بلکه
اقبال از انعام هوای که بجز ترتیب خوشگوار مجالست مجلس عالی بود و اری دیگر درمان نزدیکی
ولا از شدت بیماری مهجوری مجلس متعالیه و تا زمان ادراک فیض حضور موفور السرور که دوای
درد مزبور است چه باید از شدت تاب و تب در نوایب رنج و تعب بسته‌اند
از قدیم است که اکثر اوقات با رسال نوشداری مفاوضات صحت بخش بکار برند
و معالج درد مهجوران میکرده باشند باقی الایام **مراسله** بعرض میرساند که عذار
دلارای شیرین زبان و لیلای جان اسای صبح اللسان که از تماشای جمالش دیده ابل نظر
پر نور و از مشاهده زلف و خالش دلهای مخلصان مهجور قرین هزار گونه مسرت و سرور گردید یعنی

مراسلهٔ مودت طراز و مکاتبهٔ محبت آغاز که در زمانی بهجت انباز و اوانی غم پرداز نقاب
حجاب از رخسار دلدار گشوده و بهزار گونه شیرین کاری دل از کف شیدا ربوده
چنین از فحاوی عبارات لذت شاهد زیبا و مطاوی کنایات آن معشوق دلربا سلامتی
مزاج وهاج و استقامت ذات سعادت امتزاج مستفاد بود بهجت بر بهجت افزود
قاصد رسید و آنکه مکتوب جان فزا را بهر حضرت آشنایان مجموعه وغار اشرح مرات
دوری و اظهار رشد اید الام مهجوری و اعلان مرارت شربت ناخوشگوار مهجوری خندان نمست
که درین مختصر یکی از هزار و اندکی از بسیار را زانشرح دادن و بمقالید خامهٔ مقفلات خزانه
قفل از گنجینهٔ اظهار و اشعار آن کشودن ممکن و میسور و میسر و مقدور باشد از الطاف
حضرت رب المنن امیدوار چنانست که سعادت خدمت فیض موهبت عما قریب
با احسن وجهی صورت پذیرد و طریقهٔ انیقهٔ مخلصان نوازی و شیوهٔ حمیدهٔ ذره پروری اقتضای آن
مینماید که اکثر اوقات این شیوهٔ رضیه را مرعی و ملحوظ و مخبار از فواید کما کمن
کلک رشحات اقلام زیبا خرام بهره مند و محفوظ فرمایند **ایضا مراسله** بعرض میدارد

۱۹۵|۱۴۰۵

که دوای خاطرهای خسته و مومیایی دلهای شکسته مرهم سینهای مجروح و روان
تنهای پر جروح کام بخش محرومان ناکام رافع غمهای ایام یعنی مراسلهٔ محبت اغاز تزئین
انجام و مکاتبهٔ بهجت پرور کلفت انجام در زمانی مرغوب و اوانی مطلوب وقت
وصول ورود بخشیده از مطالعهٔ مضامین دلنشین و ملاحظهٔ نکات شیرین
آن کمال بهجت و نهایت مسرت حاصل شد نهایت افغان از تمادی ایام فراق
واه از [illegible] دل روزگار [illegible] فریاد از اشتداد لوا اسقام دوری و دلوا ازا متداله
زمان مهجوری خروش از انقضاء محض مباعدت و نفیر از تألم الام مهاجرت
دریغ از تهاجم لشکر غموم و افسوس از تلاطم بحار هموم ٭ دور از برت
ای تازه گل باغ مرادم ٭ چون غنچهٔ چیده خنده ام رفته زیادم ٭ گریان چو چراغ صبحم
در کف صبا ٭ نالان چو سبحی خالیم در ره بادم ٭ دستیکه در دامن وصالت
محکم بود اکنون از غم هجرانت بر دل و پایی که همیشه طواف کویت مینمود اکنون سط
در ورطهٔ هجرانت در گل ماند چشمی که عمری رهین دولت میدید در حسرت دیدار

از گریه سفید و دلی که عهدی از خوی نیکو بیت شادمان میکرد بیر از جان نا امید گشته
در محفل مراد هر گل وصال که بر دامن داشتم هزار خار حسرت بر دلم خلید
و در بزم اتصال هر ساغر نشاط که بر لب گذاشتم صد هزار قطره خون دل
بر دامنم چکید شبی نمیگذرد که از حسرت دوریت از چشم اشک خونین نگریم
و روزی نمیرود که از محنت مهجوریت از دیده خون فشان از شب افزون نگریم
هر روز مرا ز غمت زاری میکند نو هر شب بمن از مهر فزون میکند زد ان روز
شبی که با تو خوش بود مرا بازای و ببین که بی تو چون میگذرد از فیض فضل
حضرت واهب العطایا امید وارم و از عنایت خالق بی همتا چشم آن دارم
که فراق تلخ نیش زهر جان گزای مفارقت را از حلاوت شربت خوشگوار
مواصلت شیرین و آلام جان فرسای مباعدت را از اثر داروی دلجوی منادمت
تسکین نماید و بمقالید لطف و کرم و مفاتیح احسان و نعم ابواب
وصال و درهای اتصال را بر چهره احوال این گوشه نشین زاویه فراق و متواری

خانه

خلوتخانه اشتیاق گشاید خدا مرا بوصال تو دلربا برساند هوای وصل تو دارد
دلم خدا برساند بر رای شریف آن مهر سپهر ملاحت و اختر برج صباحت و گل
گلشن خوبی و طاوس نهال چمن محبوبی و شمع محفل طراز انجمن مطلوبی لیلی وش
شیرین شمایل سیمین بر آهنین دل رنج افزای مجلس و محفل آرایش بخش
مهد و محمل مخفی و مستور نماند که اگر این سرگشته وادی فراق دلسوخته آتش
اشتیاق و ره نورد خرمن وفا و وفاق خواهد که یک از هزار و اندکی از بسیار
شداید آلام دوری و حسرت ایام مهجوری و مرارت حنظل صبور را عرض نماید
این مختصر را گنجایش تحریر و این مجمل را تحمل تقریر آن نیست و اگر کسی را
ترحمی باشد که این زار ابتر بغارت زده متاع صبر و قرار مسپاید که بیت
آرزوی دریافت فیض وصال آن پریوش حور جمال و شوق ادراک حصول آن
ملک فرشته خصال نه بمرتبه ایست که بدستیاری قلم و زبان و توسط
خامه و تبیین بیان شمه آن در حیز امکان آید و بسر انگشت کلک مؤالفت

سلک عقد از رشته اظهار و مجملی از مفصل آن کشیده زبان خامه نداده
سر بیان فراق وگرنه شرح و بیم با تو داستان فراق التماس از آن سرو جویبار
لطافت داشته‌ام از آن گل گلزار نظافت و امید از آن نور آفتاب ظرافت
چنانست که بعضی اوقات در های مواصلت را بدست لطف و شفقت مفتوح فرموده
و ببالین این بیمار درد دوری و ناتوان بستر مهجوری قدم رنجه فرموده از زلال وصال
آبی باتش این سوخته اخگر هجران نفقه باشند و از کمال مروت و مرحمت
گاهی بنور حضور مسرت موفور روشن بخش ظلمتکدهٔ کاشانهٔ این بندی زندان
مهر و محبت باشند و یقین دانند که اگر شفقت را نسبت باین سرگشتهٔ بیدای
غم و گرفتار رفیقان الم نمایند و بعضی اوقات بزاویهٔ این مقیم بیت الاحزان
هم قدم لطف و عنایت کشیده از الطاف پندیدهٔ کمالشان نقصان — خوب
و زین طرف شرف روزگار ما باشد رساله رساله است ایضاً مراسله
که رقیمهٔ کریمهٔ سامی و ملاطفهٔ اشفاق رسالهٔ گرامی که از زلال بندهٔ پروری

دامحت

دامحت گستری قلمی و از راه شفقت ظاهری و دوستی نمایانید بسرافرازی این کشته
ولوی برکرد اباعز ارسال داشته بعضی دور نمایید که جمیع حواس اخلاص اساس
در اندیشه جهة انهدام بنیان محبت و فاطر معوث ذخایر در فکر سبب از جار
طبع شریف از الفت و مودت بود رسیده و از فحوای آن و اشعر بر صحت مزاج و با تمام
بو کمال بهجت و نشاط و نهایت مسرت و انبساط حاصل تقریر لیکن از علت
ترک آشنایان و جهة زلال نوردی مراحل بیوفایی که بدون موجبی از آن دوست زیبا
ظاهر شده چیزی بخاطر فاتر نرسید الحق هر چند تامل میرود و تفکر می‌شود معلوم نیست
و آن آتش جانسوز محبت و آن سست وفا از التهاب این شب و روز شکایت
می‌نمود باب کدام تقصیر فرونشست و عهد محبتی که آن دوست بارها روز و شب
از استحکام این حکایت میفرمود بزور کدام گناه در هم شکست ترک دوستان جانی
نمودن و راه جدایی بپای بیوفایی پیمودن چگونه بکیش ملتان این درچه مذهب روا است
که کسی بخبر از دوستان درین آهنگ سفر نماید و این درچه ملت سزا است که یاری

به اطلاع یاران پیشین پای راه رفتن کشا بر فرار از یار تا کجا در هیچ آیین
روا نیفته و هر نیست از غم کسار را الا الان در هیچ متن نشنفته کمثقال نقره را اینقدر
قابلیت نخفه که ملتان نام نیوفاید بر خود گذارند و لیکن قلیلی چند لئن مالیت نه داشت
که ان مهر جهان افروز بسبب لئن روی به راه مفارقت آرند بهر حال این بنده
هنوز دل با لطاف زبانیه ایشان بسته و بهر صورت این کمینه با ارادت هنوز چشم
در راه اشفاق سابق نشسته امیدوار است که گاهی از ابر گوهربار اقلام زیبا خرام
جمز اماییه و امال این اخلاص خصال را فرین خضارت و نظارت فرمایند با جلال سلامتی
حالات خیریت آیات تسلی بخش خاطر مهجور گردند مراسله انشاء الله تعالی
تا دو هم شب واشهب روز در مضمار عوالم کن فکان در جولان و جولوه خرام مهر ٩
عالم فروز در میدان سپهر قیصر سیار گرم عنانست کمیت سعادت و خنگ کرامت
ذات سعادت صفات را در زیر ران و جولوه لاینفک ساخته همواره در ساحت حصول
متمنیات در جولان باد بعد از جولان گری توسن دعا جهود سلکی مهر ضیا پیکر

٩

و گیسوی سیاه در اصطبل تعلق اسبی بود شکین کاکل عنبرین دم خیزران قلم
اهمین سم در جلوه طویله عروس رفتار روی و در میان قبیله لیلا وش و بجولی و در هنگام
جلوه پری زادی عفریت حجبی در مضمار پویه دری از برق خاطف جهنده تر و در میدان
جولان گری از ریح عاصف رونده تر آهوان خطا یه در پیش خط و خالش خجل
و عنبرین مویان ختن و تغار ارزنگ دم و یالش خونین دل کاسه سمش فلک
در کاسه سنگ خارا مغفه و هر شکنج دمش دامی در راه دلها کشیده لیکن پری زاد دیو
پیکر و لیکن پری پیکر دیو منظر منظور نظر فلان شده بود و پیوسته عکس صوری از آدم
بود ناگاه بر از ورود نقصان مکان دست اجل عنان گیرش گشته رایض قضای مستعجل نام
او را بجانب سفر عدم کشید در پی اسب فلان که صاحب صفات رزیله و باران عروس
حمیله هم طویله بود بند از سر و برش گسسته و لیکن پای بند قید حق همسری اکنون ابا به بند
افسار و پای بند محکم بسته بود لکد کوب جور و جفا نموده از رفیق کال غالب حریفی و ستم ظریفی
تاب آن بیچاره بگمند استسلام بسته را در راه شکسته بنوعی که راهی وقوف از معالجه آن

زبان باعتراف گشوده و در هواداری آن بقصور انصاف داده در دلش پرورده

در طویله رنگ جلوه ناز و لنز خود که بصد هزار اعزاز را بهوای سر و سامانه

سر دله بذ چمن گلهای سنبل بعلت کمال عجز در پیاده یک نگاه داشتن ایشان احتیاج هست

در این صدد هایی که اوقات صرف تربیت لنز تولش نموده از ابعر نشده دل السکنا توانش

آورده موجود نمی شود و آن سمت مکان کرّه های خوب و معدن اسبان مرغوب است

و هنا نها را از حال ملکی استفسار میباشند چنانکه محب فرحه کرّه در مرتبه سه

سه و قابل ترقی و لایق تربیت تواند بود و را پرستاری او را القدوم شوق

تولش همه را اکنده کتب شود از انعام و انعام محب فرحه روانه شیراز نمایند

هر دسته از مراتب دوستی بعید نخواهد بود **الیقام سه** با خیمه زرین قباب سپهر

مینا لعبه صنع قادر یکتا بر فراز این وسیع صحرا برپا و سرادق مجرّه طناب چرخ

والا سایه افکن مفارق سکان ارض غبرا است شادر و لنز عزو اقبال لنز قدیم اهل کمال

از ... وجای بهار و خزان و دی و تموز با طناب اطناب وا و تاد استدلال و عمود

ملو

ملود بر پا و شقه کشیده بر از کلدوزی شب و انا فراق که شیعه دیرینه را نورد

طی قلمند زیب معروض سالی رحمت اقتضا میدارد که این مسافر کشور اخلاص که

مدت در ظل خیام اشفاق مخادیم استظلال جسته مصدع بود عازم مسافرت و شوق

بر حرکت قضیه چمن در نمود افراش قضا در فراز کوه و صحرا سایبان پرنیان ابر بهار را

در هم نورد دیده و خیام صنع قادر یکتا از فوق بسیط غبرا خیمهای والای سحاب ازار را بر آ

بهم پیچیده مزاج هوا از شدت گرما چنبر کرّه اثیر در تاب و کوه خاسار از حدت آفتاب

رنگ صدیر هواب و فلک پای مضا از تابش خورشید بیقرار تر از سحاب آب

از آنجا که سرادق جسم زار از شده باد علل و امراض در یکدیگر شکسته و اطناب

خیمه کالبد زار از صرصر سوانح و اعراض از هم گسسته طاقت مصابرت بر شدت

مصادمت حدت هوا و قوت تحمل سمیت گرما نمانده درین چند منزل محتاج سایه

باید مختصره مانع نزول آب و حایل تابش آفتاب تواند شد مستدعی از تحریر این فقرات

پریشان و تصدیع ملازمان ذیشان آنست و چنانکه در کارخانهای سرکار یک باب چادر در... بار

مکنفری موجود باشد بعنوان عاریت باین مستظل ظلال عنایت شفقت فرمایند
که درین چند منزل هم اینزارا تمنه در ظل عاطفت علیا عالی عنعه وار از آسیب حدث
هوا محفوظ بعهدث الحالی در مراجعت ایفر آشان بکار بسیار موجب منت خواهد بود
واقدام بر طی شاهرلا این وساطت با قرام شفقت و مرحمت از رشید بهای فطانت
مستبعد نخواهد بود باقی ظل ظلیل اشفاق عالی لایزال باد **مراسله** چنیز ور العیون
در هنگام حضور از محب مهجور خواهشمند لیلی و مجنون مکتبی فقعه بود و بعلت
تقارب زمان و ضعف حواس پریشان الی الآن تحریر کتاب مزبور معوق
مانده درین وقت که فلان شهر سیر گاه اند رست قضا گریبان این ناهار ما را
باین حدود کشید میرزا محمد صادق منشی که منشی طبیع سحر پرورش در هنگام تحریر
دست دبیر فلک سالها به پشت بسته و بنان معجز پرورش از عصای قلم بدایع رقم
چوب طرق بر فرق عطارد شکسته و ضمیر نظم آورش در حل نظم از فرط غیرت نظم
درر کواکب درهم کسسته مکتبی در دبستان تعلیم شعرش طفل سبق خوان و نظامی

دابلی

درمکتب خانه با نظم افادات نظمش از جمله شاگردان و هر طفلی نوآموز دارالارشاد
فکرش معلم هزار دبستان خوان و بحر باکنار طبعش در هنگام غوص درر معانی
رشک هزار قلزم و غیرت صد هزار عمان در شبستان ضمیر روشنش چراغ انوری کور
و در وقت شعله افروزی مصابیح معانی در برابر طبع اعجاز فنش مصباح سنائی
بی نور کلیم در پیش کلام معجز نظامش لال و هلال بی وجود ملالی در مقابل آفتاب عالمتاب
طبع انورش در عین فنا و زوال در ملک نظم معرفت عرفی با وجود مغز فرقش تاراج
رفته و بی حرمی دیوان شرر از شرار افگنی اشعار پر سوزش از آتش غیرت تفته
۹ ولیلی و مجنون تازه نظم نموده که از عشق لیلی وشان زیبانگارش تمنه نمود **عریضه که**
میرزا محمد صادق مجهور بسید میرزا سلیمان پاشای نوشته عریضة الاخلاص خدمت ذی سعادت جناب
معلی القاب شوکت و عظمت نصاب حمیت و مجهرت مآب شهامت و بسالت دوران
وزیر کرم معظم و دستور مفخم محتشم ناظم مهام الامم منتظم قوانین العالم رکن السلطنة
البهیة السلطانیة عضد الدولة العلیة العثمانیة فدام والا مقام سلیمان پاشا

والی والاشان دارالسلام قبرلو بقی زمان شوکته الی یوم المعاد بعرض مقربان عالی‌شان

که از آنجا که فشاء اخلاص این مخدوم ملاطفت اختصاص در عروق و اعصاب این عقیدت

مآب پیوسته جاری و جذبه ارادت در مجاری حال صداقت منزل ساریست همواره

وسیله جوست که بروابط حسنه و وسایط مستحسنه زبان کشائی عندلیب خوش

نوای کلک ذریعه تکرار و بنوای دلکش خامه در انجمن دلکشای نامه تقاضای محاسبت

وارغنون مصادقت نغمات راحت ارادتمندی را اظهار ره بمکین یابی و واسطه نقاب

حجاب از چهره عذرا عذار این اشتغاق نامجات گشاده و بانیز رابطه از سلسله

خطوط رکابیه رقیمجات ملاطفت بنیات ید ارادت و موالات بجذوب حریف تمنا

نهنیده و بارعنا عذار این رقیمجات در مجلس الفت و با پریچهره کان التفات

نامجات در محفل مودت دست و گریبان فقه انجمن فیض کمن الفت و اشکار را مصادقه

طوطی سخن سرای گرم هنگامه و بزم آرام نظم و نثر دولاء بعطر فشانی خامه قلمی ختامه

مشکین شمامه میبانو ر در این اوان خجسته و زمان فرخنده که عالیجناب سیادت الکمال

فضایل و کمالات اکتساب افادت و افاضت مآب اعلم العلماء العلام و افضل الفضلاء

الکرام مخدوم ذوی الاحترام شیخ محمد جعفر کفی سلمه الله تعالی از طواف روضه ملک

مطاف مربع نشین صفه ولایت و ارتضا علی ابن موسی الرضا علیه الالف من التحیة

والثنا معاودت بدار السلطنه اصفهان و فیض ملاقات کثیر البرکات جناب شریف این

عقیدت منش حاصل گردید مذکور فرمود که فیلچیکه آصف الدوله هندوستان بجهة

حضرت نهر کف اشرف ارسال داشته بود تمام و نهر مزبور را با فیلچه با نجام نرسید

بنابرین این مصادقت بنیان پیشنهاد خاطر اخلاص مظاهر و قرار دلخواه ضمیر عقیدت

مآثر ساخته و هرگاه واقعی بچه مزبور تمام شده باشد علاوه تنخواه کفیل و تنخواه

وکیل بنا هرکه آمده بیاری جناب باری دین آفتاب بی‌زوال خدیو کشور تاجداری

زیده الله فی ملکه و سلطانه و مددکاری این والیه ولایت ملاطفت شعاری امر مزبور

بانجام رسانیده و بنابرین شرح بعالیجناب قدسی القاب فضیلت و کمالات مآب

حقایق و معارف اکتساب عمدة العلماء الکرام و زبدة الفضلاء العظام مخدوم عالی‌مقام

میرزا محمد مهدی در جناب الیه و کماشتگان خود قلمی و ملاحظه اخراجات از انجمله
محقق شود اعلام که بعد از ظهور خاطر حمیدی در مقام تدارک اسباب لشکر برآید و مایحتاج
مستدعی توقف جانب معظم الیه باشد و قهوه که از دست الرحمن بعد از حصول جبر
روانه لشکر ارض فیض اثر شود از آنجا که ادلاء الولایت محل اختیار ایشان و ذوی
الاقتدار است او لا اذن از ایشان ضرور و در کار ثانیا اعانت و امداد کارگذاران
سرکار شوکت مدار به کماشتگان این صداقت شعار مستلزم و ناچار است
مستدعی میشود که از مصدر دولت و وزارت چند نفر صاحب وقوف تعیین شود که
در ملاحظه نهر مزبور و برآورد اخراجات از انجمله کیفیت احوال را منقش و اعلام
که از انقرار معمول و اسباب و تدارک لشکر مرسول شود باقی ظلال عمر و دولت و جاه و نزلت پاینده
و مستدام باد برب العباد **مراسله** شوقیه ملاقات مسرت علامات ٭ ورق نگار صفحه
یکجهتی میشود که در زمانی چنین عبارات سحر آیات مراسله گرامی شیرین و اوانه مانند
مضامین بلاغت سمات نامه نامی دلنشین شمع بزم اخوت و چراغ محفل مودت

طوطی شکر خای شکرستان و داد و هزار دستان خوش الحان بستان اتحاد
با امراء القیس فصاحت توامان با سحبان بلاغت نشان بلکه تنزیل احسان
با تأثیر نحو مشابه اعنی مراسله بلاغت رساله و مفاوضه فصاحت مواصله چون لیلای
زیبای دلارای و عذرای رعنای دلکش هم آغوش مجنون و لیلی مساعدت
و وامق بادیه مهاجرت شده از آنجا که موسی آسا در وادی ایمن بیخبری از استقامت
مراتع حسن امتزاج بود همینکه درشب دیجور خطوطش مشاهده تجلی انوار صفا آثار معانی
حاصل زبان بمقال إِنِّي آنَسْتُ نَارًا گویا گفته خود قدم ارتقاء و کام عروج بر طور
سینای استطلاع نهاده از انوار ساطع ذات مهر صفات بعد جرعه بخش پیمانه نشاط
و مشام شراب انبساط و دیده شادمان آسا از غم و الم مبرا گردید خط شریف دلنواز
از دوست ادعیه من الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي قَدْ اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ است ازآنکه
چند لکه چراغ جهان افروز صفا، فروغ بخش ساحت عبرات محبس اخوت
و محفل الفت به پیوستگی ارسال شموع مراسلات و مکاتبات روشن باد برب العباد

صورت سنگ نامچه که مولانا شمس الدین محمد تجه خواجه نظام الملک اش واریائی گمکرده است

قال الله تعالی واقرضوا الله قرضا حسنا مقصود ازین حکم آنست

که خداوندان نعم وارباب علو همم از انعام عام تمام اهل الله سلاو دستگیری کنند ازا

در وزمنه فیض فضل الهی قرض شمرند بنا برین قرض دل خزانه دار جود وعطا وسخا

مخدوم اعظم سلطان الافاضل والوزراء فی العالم اشرف اصحاب الوزارة

الطف ارباب اللاة صدر الحق والدین المخصص بعنایت رب العالمین نظام الملک حید

اعز الله انصار دولته القاهرة واعوان حضرته الزاهرة از نقره رایج عز فضه واکواب

بکاتب حروف نامالوف بنده مهوف شمس طبیری داده بدین مبلغ مذکور

مدیون گشت هرچند عوض این مبلغ بحکم آیه کریمه فلهٔ عشر امثالها بر کردگار

عز شانه است اما رهن کرد مقر مزبور مستقرض مسطر عوض از انحو مقر له

عز نصره واید عمره جمله باغ کجنة قطوفها دانیة واقعه در شهرستان بلده طیبه

درب عقفور در محله محکه والذین اوتوا العلم درجات مزارع لنگر کنند اکثر

اشجار

اشجار آن شجره مبارکه زیتونه لا شرقیة ولا غربیة موصوف باصلها ثابت

وفرعها فی السماء نبات لنه انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة هر یک

از حبات سنابل لنه کانها کوکب دری شرب لنه از بحر وکاسا دهاقا مملکتی

فادخلوها بسلام آمنین بمساحت عرضها کعرض السموات والارض واین باغ را

چهار حد است حد اول بدر بستان عقل حد دوم بحجره خیال حد سیم بشارع

فکر حد چهارم بکوچه وهم رهن صحیح شرعی و بعد ازان راهن مهوف باغ معهود را

از مرتهن مذکور باجاره گرفت تا بوقت استماع ندای یا ایتها النفس المطمئنة

ارجعی الی ربک راضیة مرضیة ویحکم لهم اجر عظیم هر ساله به بهای

عقد گهر سلک نظم که هر عقد آن معادل عقود همین باغ معهود محدود باشد و هر عقد

عبارت است از یک قصیده متین غرا که اگر بر کوه خواند لرأیته خاشعا

متصدعا من خشیة الله ومستاجر مزبور ملتزم و متکفل شد که مال الاجاره

بدا بهای واجهاف ... از عهده برآید بشهادت وکفی بالله شهیدا

بوخولصه مذکوره هزار دینار طلا صله این تمسک همواره شمس الدین گاه و شاکه روز

با قباله چندین ضیاع و املاک الله یعلم بحقایق الامور رقم وزارت فتحعلی خان زنگنه

حکم جهان مطاع شد آنکه چون از روزی که صاحب اختیار دولت قضا و قدر

کشور فسیح الفضای وسیع الارجای فعال لما یشاء منشور جهانبانی و جهانگشائی

و نشان رعیت پروری و ملک آرائی نواب کامیاب همایون ما را بتوقیع رفیع خلود

و دوام موشح و مزین ساخته همگی همت والا و جملگی نیت علیا مصروف و معطوف بر آن

میباشد که جمعی از کاردانان دولت خیراندیش و یکجهتان اخلاص کیش را که حسن اخلاص

و خدمات و کاردانی ایشان ابا عن جد در این دولت والا و حکام معظم منصبه ظهور

رسیده باشد از اکفاء و اقران شرف امتیاز بخشیده بنوعی مشمول انوار نشر

و احسان و مورد الطاف بی پایان فرمائیم که مزید بر آن متصور نبوده باشد مصداق

این مقال صورت احوال فرخنده مآل وزارت و شوکت و اقبال پناه حشمت

و عظمت و اجلال دستگاه شهامت و ابهت پناه عالیجاه زبدة الوزراء العظام و الشوکة و الحشمة و العظمة

و الکماله

و الکماله و العزة و الاقبال اعتماد الدولة العلیة العالیة و اعتضاد السلطنة البهیة

السلطانیة شیخ علیخان زنگنه است که حسن اخلاص و کاردانی عالیجاه مشار الیه

در مرآت ضمیر منیر بیضا نظیر جلوه نما گشته لهذا از ابتدای [illegible] ماهه تخاقوی ئیل وزارت

و شوکت پناه عالیجاه مزبور را برتبه علیه و مرتبه ارجمند وزارت اعظم ممتاز و سر

افراز فرموده و آنچه بصیغه رسوم و حق القرار بر اسم و رسم در وجه اعتماد الدوله

سابق مقرر بود بوزارت و اقبال پناه موما الیه شفقت و مرحمت فرموده ارزانی

داشتیم که من حیث الاستقلال و الانفراد بامر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام

نموده در نسق امور و تمشیت مهام جز سعی خود را بیشتر از پیشتر بر نواب همایون ما

ظاهر سازد مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم این عطیه را در دفاتر

خلود ثبت نموده از شوایب تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند و مهرداران کتاب

عالیجاه مزبور را در هر امری از امور معتبر دانسته بدون مهر و نوشته عالیجاه موما الیه

نقد و ستد ننمایند و در عهده شناسند شرح حاشیه رقم مزبور بخط اشرف چون شوکت و عظمت

وجلالت دستگاه عالیجاه مومی الیه رکن اعظم دولت ابد توامان و اعتماد
سلطنت راسخه البنیان و منظور نظر تربیت بنده نواز و شایسته لباس
اعزاز و اطراز و امتیاز است میباید که ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت
باهره و امرا عظام و سایر بندگان از خواص و عوام از سخن و صلاح عظمت و شوکت
پناه عالیجاه مشارالیه که هر آینه مقرون بصلاح دولت روزافزون و لصلاح امور
سلطنت همایون خواهد بود بهیچ وجه من الوجوه بیرون نرفته درین باب قدغن عظیم
لازم دانسته و لشرح متن کلیات جزئیات امور ساله مهر و نوشته عالیجاه
مشارالیه معتبر دانسته در عهده شناسند رقم حکیم باشی گری آنکه چون
حکیم علی الاطلاق که مدبر امزجه انفس و آفاق و شافی امراض مهلکه
خلایق باستحقاق است بمقتضای حکمت بالغه و محض مصلحت شامله ذات
همایون سعادت مقرون ما را که نسخه شافیه وافیه و اصلاح تدابیر جهان
امکان و دستور العمل صلاح و فساد ایران و ایرانیان است از نزول

بلایا و محن و عروض اسقام و علل و حدوث سوانح و فتن آخر الزمان در حفظ
امان خود مصون و از تطرق زوال و انتقال سالم که در این محروس و مأمن
داشته و در دار الشفاء محوطه ایران که اهالی آن همگی به بلا و اسقام صوری
و معنوی مبتلا بودند بنام سلطنت و جهانداری و شغل خلافت و شهریاری
و جلوس بر مسند دولت صفوی که موروثی بندگان اقدس است تعین فرموده
که بحکمت عملی و اشفاق موروثی که جبلی این سلسله جلیله حفت مضاجعهم
با الا نواد القدسیه است واجدلو کرام نواب فلک احتشام
مابعد از زهر بلاهای جانگداز سالها که از کثرت ظلم و طغیان موکب جبابره
و عدوان و تعدیات و صدمات و وفور مصادرات و جور ایشان و امرا
ستم پیشه ضلالت اندیشان در امزجه علیله قاطبه سکان بلاد ایران مرفوع
فعلیه بتریاق اشفاق بیکران شاهی و فاد زهر اعطاف بی پایان ظل اللهی
از عروق بیماران زدایای احزان اخراج و بمعالجه و تدابیر صائبه و نوش دارو

عطایا و مواهب لازمه و بخششهای لایقه جان و خان لئن تا توانا را تقویت
فرمائیم ما نیز بازاء این آلاء و الا بر ذمت همت فلک فرسا واجب و متحتم دانسته ایم
که هران طبیب حاذق و حکیم صادق که از بدو فطرت بمدارسه مطالعه موجز
عبودیت و اخلاص کیشی اشتغال داشته و لبراز شمیم صبی الی یومنا هذا
قانون دعاگوئی و صداقت اندیشی این خاندان ابد توامان را از دست نگذاشته
پیوسته صیت صداقتش عالم گیر و اولاً ذهن صایب و حدس ثاقب و ح
معالجاتش قرع سمع هر صغیر و کبیر و برنا و پیر فقیه پیوسته در مطلب
خداشناسی زبان عجز و نیز بانیه و اثارات اجابت صغیر دلپذیرش
در خصوص استدعای شفای مؤمنین و مؤمنات بگوش طایران عرش برین
رسیده باشد دماغ و جنانش بلا بگوارش عودی و معمول لؤلؤی تقعدات
شاهی و مفرح یاقوتیه توجهات ظل اللهی تقویت فرمائیم مرات انفعال
چهره گشت جمال انکو مال حکمت و حذاقت دستگاه جالینوس الزمانی

بقراط

بقراط الدورانی فلان است لهذا شمه از اشفاق بیکران شاهی و قطره
از بحر مواج عواطف نمایان شاهنشاهی شامل حال و کافل احوالات الیه
فرموده و از ابتداء فلان او را به رتبه حکیم باشیگری سرافراز فرمودیم رقم
منجم باشی گری چون منجم عالم کون و مکان در صدد بندهای امکان
منطوقه کریمه و لقد راه بالافق المبین را که طالع ضیا مطالع لوائح
بمانیرها سواکه نمونه انی رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر
رایتهم لی ساجدین میباشد در اوج افلاک درخشان و نمودار
وهو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر
و البحر قد فصلنا الایات لقوم یعلمون نیر ساطع و دری لوامع
افرس اعلا را که نشانه ام لکم سلطان مبین است در برج عظمت
و قطب جلالت لامع و درخشان دیده پیوسته از اشعه انوار لاهوتیه که مطالع
لمعات فیوضات غیبی و مظهر عنایات لاریبیست منطوقه انا زینا السماء

الدنیا بزینة الکواکب کوکب ثاقب دعوی مترسل در آسمان عظمت و شهریاری
تابان و مصدوق والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره اختر سعادت
نواب اقدس والا کالشمس فی وسط السماء در سپهر عظمت و کامکاری فروزنده
بمعاضدت بخت عالی قرین و مساعدت طالع فرخنده آیین بر اریکه خلافت
مرور و تمکن و ذرات عالم امکان از فیض آفتاب جهانتاب معدلت گستری منور
و گلشن فرح فزا و چمن دلگشای ایران از شکفتن گلهای شادمانی تازه و معطر و رشک افزای
جنات جاودان فقیر نواب همایون ما نیز در ازای این نعمت عظمی و موهبت کبری
بر ذمت همت ملوکیت بر الازم فرموده ایم که هر کس بنده اخلاص کیش که چنین زر طالع
در کهکشان جاده اخلاص ثابت قدم و مخالصت کردار باشد قامت قابلیت
او را به تشریف مناصب مناسب مشرف و مزین فرماییم کوکب درخشنده
انتقال ارتفاع را که احوال ملک المنجمین بطلمیوس الزمانی فلان که منعقد
افلاک گستری مشتری محاسن اولیای ابد دولت روز افزون و از نیک اختر
[illegible]

شبستان ما به نجوم ارتفاع کوکب تابنده آن خورشید برج داری ولقد
خلقنا الانسان فی احسن تقویم باسطرلاب دل اخلاص منزل
در ارباع دولتخواهی سنجیده بنا علیه لمعه از لمعات آفتاب شاهانه و بارقه از بوارق
الطاف بیغایات پادشاهانه شامل حال و کافل احوال مشار الیه فرموده از ابتداء
فلان او را به رتبه منجم باشیگری سرافراز فرمودیم مکتوبیکه باامام قلیخان در باب تحصیل نوشته
تا ساعت لیل و نهار در زیر قبه چرخ دوار برج آفتاب و عقرب ماه معلق و برقرار است
کوکب بخت بلند جلالت و سروری و اقتدار و دری طالع ارجمند ایالت و بزرگی
و خجسته اختر هم طالع گلها اجلال عالی یار بیداز ترکیب آلات و ادوات
ساعات صفای باطن که وقت شناسان مقام مصافات بدعاگستان خلقت
تو آنان بآن تقرب جویند و پس از ترتیب بمقیاس زبان رسوخ ایقان
که دقیقه یابان آینه شناپوارزی بمامه محبان محبت اقتران بآن توسل کرده
تا قبس مه عاطر از برادر رزفه کاخ صماخ لظهار بنوازش در می آمده که نامه

نامی و مکاتبهٔ گرامی در ساعتی که دل حوالی منزل از فرط تعلق باستطلاع احوال
خیر مآل برنگ زنگ در سینه می طپید و زمانی که شخص خیال باستطلاع چگونگی
حالات بهجت سمات در انجمن باطن خاص لبان رقاص با تردد خاطر مشکک در قیقی
ورود داد رل داشته زنگ زدای لوح ضمیر گردید از آهنگ نغمات سطور خصوصیت
دستور بشش دماغ سازکاری طبیع کوک و از ترانه صحت نامه مقال یکتا مسلک
و شخص مخالف طبیعت ناچیز و مفلوک گشته خبوط خطوط شعاعی نیز معاینه
دوستی مباینش مانند بنقار یکی رسوخ موالات بچید و سیم محلول مضامین مؤالفت
انگیزش لبان زنجیره جمع بر بنرا مسند لو زمان مصافات متعبد از ابداء ساعت
رمزی خاطرنشان جان و دل او اقرار گردید که سر رشتهٔ محبت را در سیع وقت
و ساعت بل دقیقه از دست نخواهد گذاشت و از رسیدن این مادهٔ نکته حالی خاطر
فلک مظاهر گردید که در سیع تا نبه ادراک جزئیات دقایق و استادی رسا
مجلی نخواهد داشت انشاءالله وقت ساعت محبت و ولا تا یوم الساعة در کوشش

دعای

و ساعات زند کاینه دلآرام کامرانیان بر وفق خواهش درافزایش لیله شمار عمر گرام
از ریک رشتهٔ ساعت پیش رود دقایق الطاف یزدانی قرین اوقات شبانه روز
اقبال پناه مهر پرور باد والسلام نامه که از جانب عزیزی بوالی بخارا در جواب نوشته شد
کتاب کریم و خطاب لازم التعظیم که از مقر جلالت و منالت بندگان ثابت منیع المکان
و عالی حضرت والا رتبت رفیع منزلت متعالی منقبت مشتری سعادت ناهید بهجت مهر
سپهر سلطنت و شهریاری اختر برج عظمت و کامکاری نوجههٔ برومند حدیقهٔ
دولت و اقبال و ثمر نهال ریاض شوکت و اجلال زیبندهٔ سریر خلافت قاآنی
زبدهٔ جهان رفیع مکان چنگیز خانی المختص بعواطف الملک المنان خاقان بلند مکانی
عالیشان قاآن کثیر الاحسان افراسیاب شان شرف صدور یافته با عنوان
بندهٔ درگاه آسمان جاه شده بود در اسعد اوقات و ایمن ساعات سعادت عظمی و برکت
بی منتها بخشنود رسید که سرادق دولت و اقبال و خیام شوکت و اجلال با وتار خلود و ابد مشید
و مستحکم باد ایضا بوالی بخارا المرسله عارفهٔ عظمی و منقبهٔ کبری اعنی مفاوضهٔ والا و لطیفهٔ منیعهٔ ربیع افزا

که از کمال عظمت و نهایت فخامت رقم زد خامهٔ مشکبار عطارد نشان اعلیحضرت
آسمان بسطت سپهر منزلت خورشید خاصیت ثریا مرتبت سلطان سریر ابهت و جلالت
وزیر برج شهامت و بسالت گوهر صدف بختیاری درة التاج افسر تاجداری داور
بهرام صولت مشتری مقام دارای کیوان جهاه کواکب احتشام خسرو زرین وقار
کیوان شکوه خدیو صاحب اقتدار انجم گروه شهریار عالی تبار زمان قرات شهسوار مضمار
جلادت و شجاعت مورد الطاف الهی نور افزای اورنگ چنگیزخانی شده بود در روز مسعود
و زمانیهٔ محمود بواسطت رسول نخبه لقن عمدة الاماثل و الاقران فلان عز وصول ارزانی داشته
باعث وفور شادمانی و وسیله کامرانی بندهٔ این درگاه با عز و جاه گشته بدعای دوام استدامت
دولت و اقبال و افزونی مراتب جاه و جلال قیام و اقدام نمود مشار الیه بسعادت
باب حضور مجلس پر فیض و فور نواب کامیاب سپهر رکاب مالک رقاب گردون جناب
موتس القاب اشرف امجد امنع همایون اعلی که تن و جان ما بندگان فدای اقدام مبارکش باد رسانیده
ایصال نامهٔ نامی و رقیمهٔ گرامی بمقام ارفع اعلی نمود و نوازشات خدیوانه شامل حال مشار الیه

و جواب نامهٔ والا در کمال درستی و دولا مرقوم قلم دررفشان و تسلیم لقن عمدة الاماثل
والاقران گشته بدار الحکومه کامرانی از انعام و احسان خاقانیه اجازت مراجعت یافت
زهی آنکه گلدار اخلاص و یکجهتی سرابر شمامات اقلام عنبر بار تازه و ریان معطر مشام شده
۹ **بود اما در کنج نشسته سده** فواتح دعوات وافیات و روایح تحیات زاکیات
که از گلستان مصافات و ریاحین بستان موالات در اهتزاز است که ترویج بزم الفت
و تعطیر انجمن خلت نماید بجناب کیمی عالیحضرت رفیع منزلت سلطنت و شوکت پناه
ابهت و شهامت دستگاه نصفت و بسالت دستگاه فخامت و مناعت اکتنا
عالیجاه رفیع جایگاه سامی مکان سلیل سلسله جلیله چنگیزخانیه ابلاغ و ارسال داشته مکشوف
ساحت مهر آیکان و ضمیر منیر لطایف اقتضا میکرد که اخلاص نامه مصادقت انجام
که در این ایام سعادت فرجام بدرگاه کیوان غلام فرستاده بود بنظر آفتاب اثر نواب
کامیاب مالک رقاب اشرف اقدس ارفع امجد امنع همایون اعلی که جان ما بندگان
فدای نام مبارکش باد رسانیده مراتب یکجهتی و اخلاص مندی آن سلاله خاندان چنگیزخانی

بعبارات شایان عرضه داشت پیشگاه جلالت پناه و جلیله نمای سلطنت خسروانیت
نمایند و درجات توجهات شاهانه درباره آن سلطنت و ایالت پناه زاید یافته خلاع
فاخره و اسب و یراق بان عالی منزلت شفقت و مکرمت و منقر فرخنده علی
امیر الامراء العظام بیگلربیگی جلیل القدر دار المؤمنین استرآباد هر گونه سعی در جهاد
در متمکن ساختن افغان تبار در ولایت او در کنج لازم و در کار روانه نمودن آنکه خود
معاف ندارد الحال که به الطاف و اعطاف خسروانه منجمر بر ذوی نحو شد لی کامرانی
روانه ولایت عزبور شود بعد از آنکه بعنایت حضرت پروردگار بر مسند حکمرانی ایالت
استقرار یابد شیر غازی مرحوم را گرفته به آستان آسمان بنیان ارسال و سایر
سرکشان آن ولایت را تنبیه و گوشمال نماید که موجب عبرت دیگران گشته
مرتکب حرکت ناشایست نگردند و دائماً لله الحمد هر گاه آن خان ذیشان اینگونه خدمت
شایان تقدیم رساند با هتمام این شیوه درگاه آسمان جاه مشمول الطاف گوناگون شاهانه
و مورد توجهات از حد افزون پادشاهانه خواهند شد یقین که درین باب بمقتضای عقل

چهار

صائب و ذهن ثاقب اهتمام تام و با ارسال مراسلات تحریک سلسله الفت والسلام
خواهند نمود باقی ایام سلطنت و جلالت و جهانبانی لایزال باد **در عهد شاه سلطان حسین** ۹
از جانب فتحعلی خان بوالی اورگنج قلمی رقیمه والا و صحیفه علیای عالیحضرت متعالی منزلت
سامی منقبت سلطنت و جلالت و جهانبانی پناه ابهت و حشمت و اجلال دستگاه
فخامت و نبالت انتسابا مجدت و مناعت اکتسابا شهامت و بسالت آثار شجاعت
و جلادت دثار رفیع مقدار والا تبار رحوی الاقتدار سلاله خاقان چنگیز خان محفوف
صنوف عواطف حضرت سبحانی رفع شانه در کمال عطوفت گستری در عرصه شهود
جلوه گری نموده صفا بخشای گلزار وداد و نزاهت افزای حدیقه اتحاد گشته سفارش فرخنده
بود در که عمدة الاماثل والاقران الیشس محمد بیگ سفیر حواری تقریرات سامی بندگان
بمجلس ارم آئین نواب کامیاب سپهر رکاب مالک رقاب اشرف اقدس ارفع اعلی
که جان ما بندگان فدای نامش باد بعد از ایصال اطلاع نامه مصادقت مضمون
منظر آفتاب اثر همایون اهتمام نماید که بدستور آبا و اجداد گرام والا نژاد ایشان

نظر عطوفت از ایشان دریغ نداشته موافق ضابطهٔ قدیم همیشه ابواب دوستی
مفتوح داشته و شیوهٔ ایلچیان مستمر و متداول باشد از آنجا که بندهٔ این آستان آسمان
نشان در هر باب مراعات جانب سلاطین و والیان بلند مکان و آبای کرام
و اسلاف عظام ایشان که اخلاص و اختصاص باین خاندان ولایت نشان داشته‌اند
منظور و اهتمام تمام در تخصیص دارد لهذا بخدمت ثریا منزلت اقدس عرض نمود
که اگرچه بعضی امور از آن سلالهٔ خاقان چنگیز خانی بظهور رسیده که سزاوار اخلاص قدیم
نیست لیکن این خاندان ولایت نشان منشعب از شجرهٔ مبارکهٔ طیبهٔ نبوت و ولایت
و عفو و اغماض شیمهٔ کریمه و عادت قدیمهٔ این دودهٔ ستوده کرامت است معروض داشت
متمادی متقربات لایقه از این مقوله سخنان عرض و تمهید در ازالهٔ غبار نقار از آیینهٔ
خاطر عاطر خدیو سعی نموده تا اینکه الحمد لله تعالی چنانکه خواهش بندهٔ این دربار عز و جلال
بود مرآت خاطر عاطر اقدس از کدورت مصفا گشته چون عمدة الاقران مشار الیه در این
ایام نوشته از آن عالیشان در باب مقرری و ارسال ایلچی معتبر مشتمل بر اهتمام انتظام در تقدیم لوازم

بیکجهتی

بیکجهتی و اخلاص و ترسیم مراسم عقیدت و اختصاص ابراز و عمدة الاقران مزبور
خود نیز تعهدات لازمه در این باب نموده بندهٔ این درگاه با عز و جاه از زاد
ایلچی مزبور آثار صدق و راستی استنباط کرده نوشتهٔ مزبور را وسیلهٔ استدعای
مطالب مذکور ساخته در این باب بالتماس پرداخته الحمد لله مطالب مزبوره نیز
قرین اجابت گشته مبلغ تومان تبریزی در وجه آن عالیشان مقرر و رفعت و معالی
پناه شمس الرفعة والمعالی محمد رحیم بیک که از بندگان معتمد و قاعده
دان و از غلامان قدیم آستان با عز و شوکت مأمور امر لازم الاذعان
گردید که بعنوان سفارت روانهٔ آن صوب شده خاطر نیکو سیر آن عالیشان
عالی منزلت را از تلطف شاهانه مسرور و مجبور گردانیده و بتقدیم لوازم
دوستی و دولتخواهی قدیم پرداخته چون عمدة الاقران ایشیک آقاسی مومی الیه التماس
نمود که امری اضافه بر مراتب مزبوره از طرف قرین الشرف اقدس اعلی نسبت
بآن برگزیدهٔ دودمان عز و علا بعمل آید که علامت لطف خاص نسبت بآن خاندان

بلند مکان بهم به سبب ظهور اشمعی ممتاز شوند لهذا فلان دیباچه بملا نوشته

همواره تا سراج المنیر الجسم واختر مصباح الهدایه مهر انور زینة المجالس طبقات

سپهر اخضر است مجمع الانوار صحو مسعود نوربخش محفل سعادت و عزت و مفتاح

الفلاح ذات فیض بخش ضیا اندوز مجد و کرامت بار بجا از ان رات

دعای بی ریا که قائد محفل ان در اوقات اقتضات مهو سالی عالم آرا امید لاوکه

شغای خستگان الام و اشفاق دوری و گوهر مراد معنی و صوری اعنی نهج البلاغه

مراسلات سامی و قاموس مفاوضه گرامی که مخزن الاسرار در رغز معانیه دلپذیر

و مطلع الانوار اشراقات الفاظ بی نظیر و جامع الحکایات رنگین و نقد عشاق

کنایات شیرین بهم دارد از مایا مسرت رشت و مکاتبات خوشتر از هشت بهشت پیغام ارزخیار

عرایس و رده کشوه در ایامیکه خمسه حواس اخلاص اساس در سبعه ایام مترصد ورود

تحفه اسلامی ذات فرخنده صفات بود از مطالعه کشف مضمون بهجت مقرون

و ملاحظه پرده معانی مسرت مشحونش که از مختصر تلخیص آن مطول احوالات و تفسیر

سامی مزاج میمنت امتزاج بمدارک مخلصان میرسید موجب نهایت مسرت

و بهجت گردید اگرچه پیکر هیولانیه بدور صوری گرفتار و جان بی سامان از ازل

نزهت الارواح محفل عالی و شوق گلشن راز مجلس متعالی پیوسته در ازارلست

لیکن بجز ائمه الملک الاکبر قرب باطنی از ارتباط هیولا و صورت بیشتر والفت

معنوی از اختلاط لفظ و معنی افزون تر است امیدواری از فیض فضل حضرت باری آنست

که عنقریب مس وجود بی بود از اکسیر کیمیای سعادت ملازمت حضور باهر النور غیرت فرما

رشک طلای احمر و ذره بی مقدار جسم خاکی از پرتو التفات که فنی از نفائس الفنون

ضمیر سالات تخمیرات غیرت مهر انور و گلستان امال و بوستان خاطر اخلاص

شکال از ترشح رشحات ابر مطر شفقت و مرحمت خاطر دریا مقاطر قرین خلد

برین و ارم سپهر اخضر گستد عای این سالک مسالک اخلاص و ارادت آنست

که اکثر اوقات لمعات مهر منیر مراسلات گرامی از مطالع التفات طلوع بخشیده

و از عین بحین الحیوة رشحات اقلام بلاغت فرجام جان بی سامان را حیات تازه و بهجت

ابرا
به اندازه بخشند و از اعلان خدمات منت افزای ضمیر عبودیت تا ثمر گوهر که
ذخیرهٔ امیدواری ساخته مخلصانه بتقدیم لئن بر در آلنو با تو قامت قابلیت کلیهٔ
لطف الهی مطرز و ذات بابرکات در بدایت و نهایت همت پیکر معزز باد

جواب مراسله بعرض میرساند که گل نسرین صحیفهٔ مؤالفت و اتحاد و سنبل مشکین مشام
فیض آثار محبت و وداد اعنی مراسلهٔ عنبرین مراد و مفاوضهٔ خرمی سواد که طوطی سبزه زار
کلامش از بیضهٔ دوات چینی و آشیانهٔ نهال خامهٔ بدایع نگار آغاز پر افشانی نموده
گلستان صفحه سواد از رنگ شهپر خضرت نگار رشک جلوه گاه خضر بهار گردانیده بود از سعد
اولین بهجت نشان پیرایهٔ وصول پذیرفته تماشای نسرین در گیاه سواد دیده
حسرت آموز شبابه مهر گیاه اندوه طراوت پذیری و خرمی افروزی نمود و در طراوت
نثر جمله مشتمل بر اظهار شکایت دوستانه و گله مندیهای یکتانه [illegible]
پاشیدن اوراق گلبرگ مهر و ولای محبت دیگر باره [illegible] بنابر عدم
رقیم مراسلات اخلاص انتما بخدمت مسرت افزا پذیرای کلک شامه گشته بود

از

حضرت ذوالجلال خبیر و علیم است که درین عرض مدت جاری صوری [illegible] عندلیب
دستان سرای قلم مخالصت شیم تحریر زبان بکام خموشی کشیده و همواره نغمه سنجی بهارستان
مکاتیب متوالیه متواتره بوده درستی صداقت و وداد و پیشتر [illegible] اظهار هجر
کار آنکه درین باب خواهد معاف و مرفوع القلم داشته با وصف این مراتب
نظر باستحکام روابط سلسلهٔ الفت والتیام در بیشترها ز محبت صداقت آئین
البته در مراسلات گفتن از القلب بهدی الی القلب خلوت آرای
ظهور را کمالا کفیه خواهد بود درین صورت چهرهٔ صدق این مدعا را مجدد البرا انگشت
کلک صداقت پیرا برقع کشای صفحهٔ ظهور گردانیدن پسندیده قاعدهٔ شناسان
رموز آشناییت متوقع است که همواره با هدای شمایم ریاحین محبت باتحاد
و ارجاع هرگونه خدمات عطر اساس مشام مصادقت و مصافات معطر میساخته باشند

جواب مراسله بعرض میرساند که سراج وهاج مراسلهٔ گرامی در اشرف اوقات
و اعز زمان روشنی افزای محفل دوستی و ساحت آرای بزم یکجهتی گردید چنین ازانوار

مضامین موالات قرین ان زبور الثار سلامتی ذات سعادت آیات ظاهر و تابان
و از فروغ ضیا بخش لمعۀ صحت مراتع ممنیت امتراع عیان و نمایان بود نور
افزای باصرۀ سرور وجود رقعۀ کریمه جواب مراسله بعرض میرساند که در هنگامیکه گلزار
خاطر فاطر از سموم غموم مفارقت پژمرده و بهار عیش و مسرت از هبوب
باد خزان مباعدت افسرده شده بود زلال الطاف و انشفاق اعنی رقیمۀ
شریفۀ بلاغت آیات و وثیقۀ بهجت نمیقۀ خلت سمات مصدوقۀ هذا
عذب فرات بود به تسکین التهاب نایرۀ فراق جلوه گر عرصۀ ظهور و مصداق
یحی الارض بعد موتها گشته ذار انبساط جمهور از اخضرار
و نظارت بی اندازه بخشید چه از ترشح اشارت تبیین الفاظ ابدارش
سرسبزی وجود شریف و خرمی بهار باغ عنصر لطیف معاطر بود از موج انگیز
زلال بشارت صحت ذات سامی آب رفته بجوی جان روان نمود و از شمیم
نسیم تحفۀ کاشف عافیت وجود گرامی غنچه های رنگ رنگ نشاط دمانید بر شاخسار

امال

آمال و امانی و مسیر طریقۀ رضیه و شیمۀ مرضیۀ خلت و ودادست که همواره
باستعلام صحت ذات گرامی مسرت بخش خاطر دوستی و خبر رفعیه مهمات
مشفقیات دوست نواز باشند جواب مراسله باطبا و حکما نوشته بعرض میرساند
که در هنگامیکه از ناسازگاری هوای دوری و سوء المزاج اختلاط جمهوری مولد
الام ناکامی بجسم ضمیر مودت تخمیر بیماری و سقام انعام یاس و حرمان بر مزاج
تحمل خاطر طاری شده بود که مفرح غم زدای بهجت آرا و جوارش دلگشای
مسرت بخشا اعنی رقیمۀ شریفۀ موالفت پیرا و وثیقۀ بهجت نمونۀ خلت اراکه بدستیار
طبیب حذاقت نصیب کلک مسیحا اعجاز از سنبل الطیب الفاظ نسرین سمات
و بنفشۀ در بیان خطوط عبارات و اجزای مرکب القوای لفظ و معنی واردۀ
قلبیۀ نکات دلنشین و لالی معانی و جواهر بیان رنگین برای تفریح دل دوستان
ترتیب نموده ارسال داشته بود رسیده طباشیر بیاض عنوانش مادۀ خرمی
در مزاج خاطر برانگیخت و حلاوت انگبین مضامین دلنشینش حرارت فراق شد

درکام تلخکامان حنظل هجران شربت خوشگوار کامجوئی شیرین کامی بخشید و دماغ

جان دهجران از تاثیر نشئه سرشار مفرح فرح بخش مژده سلامتی ذات معلی صفات

نخبدان اثر انتعاش یافت که بموجزی از کلیات ان تشریح تواند نمود امید که حکیم

علی الاطلاق از دار الشفای توفیقات غیبی و تاییدات لاریبی نشاط مفرحات

دریافت خدمت وافی بهجت که شفابخشای بیماردلان عوارض روحانیه و جسمانیه مبنیت

دردمندان الام هجران سرگرمی باده مدام حاصل و لذت انبیه صحبت کثیر الموهبت کرامی

لذت اندوز شهد مسرت و کامیابی گرداند توقع آنکه گاهی بسر انگشت خامه عطوفت

ختامه که نبض شناس تعلقات شوقمندان مکالمات روحانیت تفقدات

واعلان حالات مسرت سمات دل اخلاص منزل دوستار زاد کوی نه بیمه نار جاع

مهمات فیض مضامات خاطر ناکام را مسرور فرمایند جواب مرسله نعرفی بهار

که رقیمه افتاب طلیعه سامی و مفاوضه معلی منقبه گرامی که از جانب سامی جواب

القبله گاهی بسرافرازی اینمخلص تلخکام دهر مهجوری قلمی و بصحابت فلان ارسال فرموده

بهوا

بر ونه ورز مایه که ذایقه این جرعه نفس باده اخلاص از شدت الام مفارقت

الکنده ام و الامعاملم چنین زهر هلاهل واز کثرت صفرای الام مهاجرت کام تمنا مانند

خرزل تلخی می بود شرف ورود ارزانیه و بدم عیسی انفاس سیما اعجاز امراض صفراویه

مزاج مخالصت امتزاج را بسار بتقریب هموم مهاجرت بهم رسیده بود بیکبارگی زایل گشت

الفاظ بهجت اثار رحمتی بر صحت ذات معلی صفات مینمود رفع مالیخولیای مضامین

عطوفت آئین آکنده مشتمل بر سلامتی مزاج وهاج رست دفع و شربت اقیمونیه

استطلاع احوال خیر مال الطفا بخشند امید که حکیم علی الاطلاق امراض ظاهر

و باطن آنکه ذات الکای را شربت به لیمون رافت و عطوفت حفظ قلع و قمع و هرگز اثار

الام و اسقام بر احوال وجود شریف مرسل قبله گاها آنکه در رقیمه مرسوله مرقوم فرموده بودند

وقبل ازین در معروضه جات عرض کرده شده نارنگ و ابلیمو شسته و از قوه بفعل نیامده مخفی

چنین عرض خلاف انگیزی گفته و هرگاه بخاطر خطور این مطلب میشد که طبع القبله گاهی

بمیل فرمودن نارنگ و ابلیمو مایل است نارنگ حیات را خوشتر بنزهره شجره زندگانی

خواهش منظور بود بر خوشوقت داشته پیشکش و مرسول خدمت می‌نمود و مانند لیمو رنگ

رزردی بیکی شسته است الله تعالی من بعد ارسال خدمت خواهد شد مترصد است که تا اولین

شرفیابی حضور سعادت دستور همواره با ارسال تعلیقجات عالی و ارجاع هرگونه خدمات تمکین

فایز دانند اعلام فرمایند که بجان و دل منت داشته در تقدیم آن لازمهٔ جان‌فشانی

بعمل آمده بعنایت الله حسب الامکان فروگذاشت نخواهد شد **جواب** بعرض میرساند

که گلدستهٔ بهارستان یکتایی والتیام و شمامهٔ جامعهٔ روایح حسن آغاز و انجام اعنی

عالیمراسلهٔ لازم الاحترام و متعالی مکاتبهٔ مشکینهٔ الاختتام که رقمزدهٔ کلک

عنبرسلک منشیان بلاغت نشان سرکار دوستی مدار و بمصحوب فرستادهٔ فرستند که

سمت ارسال پذیرفته در هنگامیکه بوستان خاطر مخالصت مظاهر از عدم اهتزاز

نسیم النفحات و فقدان رشحات سحاب تفقد دوستان افسرده گشته بود شرف

ورود ارزانی فرموده مضامین موالات تضمین آن من البدایه الی النهایه پیرایه‌بخش مرزع هنگام

خاطر فقیر از آنجا که حاکی از طرادات کلی و موجب سعادت اندوزی و مشعر از اصالت عواطف

الوثق

ارادت فریضه منظر کیمیا اثر بندگان سکندرشان مهر گستر والا و تفهیم مضامین محبت

تضمین برادرانه عزیزه کشت و اظهار توجهات لاتعد و لاتحصی مشحون کمال مسرت و ولدادت

وامیدواری حاصل و باعث مزید ارادت وامیدواری گردید بزرگ راالله تعالی

در عالم دولت فرمانروا سرافراز و با شاهباز عزت و سعادت و کامرانی هم‌پرواز

باشند در بدو اوقات میمنت آیات که حاجیان فلان فرستادهٔ ایلچی ازیشفقت مدار

والاروانه دربار معلیت مدار معلی و مستدار نیز عالیقدر فلان را به مرافقت مشارالیه

روانه می‌نمود از لوازم موالفت و دوستی شمرده به تحریر ذریعهٔ المخالصه مبادرت و در ضمن

تفقدات طبع عالی به اظهار این مطلب می‌پردازد که محبت کامل را اکمل و الطف

شامل اشمل فرموده من بعد گاه گاهی که دل موالفت منزل بدیدن دوستان صادق

الجنان مایل گردد و مستدار رسالهٔ خارج تصور تفرجه بنویسید صحت ذات کثیرالبرکات

عالی و انضمام هرگونه خدمات و مرجوعات اتفاقیه این ولا بدون شایبهٔ مغایرت مرضات

وجدانیه بطی اظهار و تحریر داراد و رنده که انشاالله الملک القدیر در طی تقدیم آن شرایط

و دوستی بعمل آورده فیض صحبت پذیر خواهد گشت و بر بادهٔ حجم جلالت و شوکت و قصب ارا افزار ربانی
فرزندان ارکان باد **جواب مراسله** بعرض میرساند که هنگامیکه خاطر حقیقت اساس متعلق باستفسار
کیفیت حالات خجسته دلالات عالیجاه بود مراسلهٔ محبت طراز و مفاوضهٔ مودت
نواز لازم الاعزاز در اصحاب فلان با نقام کتاب جادو رقم کار سرکار قلمی و ارسال داشته بود
کالوحی المنزل من السماء عز نزول و شرف وصول پذیرفته فرح بخش خاطر موالات ذخایر گردید
و از غنچهٔ لب بستهٔ فقرات عنبر آمیزش شامهٔ هوش حقیقت نیوش را برموز ضوابط
و روابط صوری و معنوی نوخط غباد که از ورود خجسته نامه هجران برآئینهٔ خاطر فاطر نشسته
بود به نسیم مؤالفت شمیم مراتب ضمیر سلاله ازالت پرداخت اشعار رفته که بخصوص مکان کنده اشتن
جا در منزله بوده حسب الخواهش در میان قلعه بمکان مطبوعی که داشته شده بهمه جهات
خاطر شریف جمع دارند امید که الی هنگام دریافت ملاقات بهجت علامات همواره از کیفیت حالات
خجسته دلالات و انهای مهمات اتفاقیه محبت سلاله مسرور فرمایند که در انجام آن لازمهٔ
دوله و یکجهتی بظهور خواهد آمد **جواب** بعرض میرساند که مودت نامچهٔ نامی و مفاوضهٔ گرامی

یاد دارم

که درین اوان بهجت افزا آن زبان زد خامهٔ مشکین ختامهٔ مخزن عنایات فرستادهٔ خود
ارسال بزم دوستی و موالات شده بود در اشرف زمان سعادت ورود ارزانی جهت
گنجینهٔ صحیفه منشی مرقع و بهاج بود بکمال انبساط و سرور حاصل گردید و سفارشیکه در باب
فلان فرموده بوده بهمه جهت خاطر شریف را جمع دارند که انشاء الله تعالی آنچه حسب الخواهش
عالیجاه ان مشار الیهما بوده باشد در هر باب لازمهٔ دوستی را مراعات خواهد نمود طریقه
اینقدر مصادقت و ولا مقتضی اینست که الی اوان دریافت ملاقات لازم المسرات
همواره حقایق نگار حالات خجسته اخبارات و اولارا بانفام هرگونه مهمات و مرجوعات
بمقام اعلام در آورند که انشاء الله تعالی در تقدیم آن شرایط ولا بعمل خواهد آمد **وعده گرفتن**
بعرض میرساند که چمن نزهت انداز از تماشای بهارستان حدایق الحقایق فیض حدیث بیان
و لذت پذیر آیات از اقتطاف اثمار ریاض الانس علاقت گرامی مشتاقان هرگاه
فیض انگیز دوستان را که گوشهٔ از مجالس المؤمنین است مطالع مصابیح حضور
شریف و اشراقات مشکوة الضیاء وجوه منیف منور روشنم ارزو اراز نفحات

روضه بهیه صحبت والا معطر فرمایند از مجلس حضور رکینه و مکارم اخلاق قدسیه
بعید نخواهد بود **ایضا وعده گرفتن** جدا از شمع رخت تیره گشت بزم طرب اشتیاکه مجلس
پر ز تو نور بندا انبود چنین بزم خلاص از اغیار خالی و محفل اختصاص از یاران وفا
دار خالی اگر بنور حضور کلبه تاریک مخلصان را روشن سازند و بقدوم بهجت لزوم
محبت الاخوان متخصصان را گلشن ارم نمایند باعث وفور محبت و مزید روابط
مودت خواهد بود ~~شعر~~ اگر کاشانه جا بهشت از غمش ویرانست ~~شعر~~ قدمی رنجه کنند کاش
بکاشانه ما امید که کثرت شوق و انتظار باعث حصول اراده خاطر امیدوار گردد

در باب وعده گرفتن بعروسی بعرض میرساند که چون بنا بر نص آیه وافیه هدایه وانکحوا
الایامی منکم و مدلول حدیث صحیح النکاح سنتی فمن رغب
عن سنتی فلیس منی تناکح و تناسل امریست قریب الوجوب لهذا
اراده چنان است در این شب ان شاء الله تعالی فلان کس را متاهل نماید چنین شب شمع و حضور مسرت
لزوم [illegible] مجلس سور [illegible] نور و [illegible] از گلشن وصال [illegible] کرام مرغ

دل از [illegible] شکسته بال [illegible] چنانکه [illegible] وقت بقدوم مسرت توام مجلس سور
مخلصان را مزین و منور فرمایند مرابسته باعث مزید ارادتمندی خواهد بود

جواب عذر خواستن در وعده بعرض میرساند که از انوار مطالع و دقایق لطیفه
طبع حقایق شناس [illegible] کلبه خاطر التفات مناظر صفا افروز
و بها [illegible] اگر [illegible] وعده بعضی از رفقا [illegible] مخلص [illegible] سر قدم ساخته دامن
آب و گل منزل [illegible] اخلاصمندی [illegible] صحبت گرامی مزین
و دامن دل را از چیدن گلشن دوستان مشحون بانواع بهجت و سرور می‌نمود از انجا
که هر امری مقتضای الامور مرهونة باوقاتها میباشد ان شاء الله تعالی فرصت سعادت
خدمت خواهد شد **عریضه تهنیت تفویض دارایی خراسان** [illegible] عرض میرساند
که درین عهد خجسته و زمان فرخنده از تحفه تفویض دارایی و حکمرانی ممالک
خراسان به بندگان صاحب [illegible] شگفتگی در حدیقه خاطرها شکفت و گردش
[illegible] دیده منتظران ظهور [illegible] روشنی گفت امید از کرم [illegible] حقیقی

وشفقت تحقیق انکه عنقریب یمن فتح کامی در کام اقبال وساغر ظفر ایاغ عجبی

بزم امال بهر از جنس حلاوت و ماحصه مار بلاد عرب وار سیف هندی زنگی زدای آینه ملک و ملت

واز حصن حصین خانه برانداز خطا کاران و بزور بازوی عزم اباه کن کشور قلوب امید

واران باشند **در تهنیت تفویض شغل و عمل** بعرض میرساند که چون درین اوان سعادت نشان

بارادت ازلی و مشیت لم یزلی سریر خلافت و مسند ابهت و عظمت بوجود مسعود

لازم الجود ذوات قدسی صفات فائض البرکات آن زینت بخش دیهیم حشمت و سربلندی

و آن رونق ده اورنگ شوکت و اقبال مندی آن رونق افزای گوهر شاهوار نصفت

و داد گستری و آن ملک آرای کشور پایدار عدالت و رعیت پروری خان عظیم الشان

امیر الامرا آراسته گردید حقا که طوطی شکر شکن قلم از اظهار شکر این مواهب

کبری کار آراست و عندلیب هزار دستان زبان از بیان تهنیت این عطیه عظمی

فاصر الحمدلله که تیر دعای سحر پای حلقه نشینان کمان قامت افلاک شعشع گوشه گیران

بدانشان صدق اندیش هدف اجابت رسید و شاهباز عرش پرواز همت

اگر مطابق

کرسی مقامان فقر و تفرید و مسند آرایان ایوان تجرید بصید مطلب در مخلب شکار اعتبار

در منقار بر شاخسار سدرة المنتهای ارزو نشیمن گزید شکر خدا که انچه طلب کردم از خدا

بر منتهای مطلب خود کامران شدم امید واری از درگاه باری چنان است که رایات

بلند ایت صبح افاق گیر برپاست و رسم تیغ کشی افتاب عالم تاب بر جاست علم ظفر

پرچم صبح اسا سقف دولت بر افاق گسترانده و خیام نصرت بنام خورشید وار

جهان را در سایه پرتو خود پرورانده **در تهنیت ولادت فرزند ارجمند** الحمدلله والمنة از افق

عزت و اقبال این هلال فرخنده طالع همایون طلوع منصه وار سپهر رفعت و اجلال

این اختر خجسته اثر سعادت منظر روز افزون ظهور فرخ و اگر به تهنیت این مولود جان را

ایثار کند می شاید و هرگاه بمژدگانی این ولادت موفور السعادة حاصل گردد کان نثار نمایند

میباید امید که مقدم گرامیش بر میمنت میمون و قدوم بهجت لزومش بر خجسته گی

و برکت مشحون باد **در تهنیت مولود فرزند** درین وقت که بتاثیر قران مسعود اسمانی

و تائید اتصال نجوم شادمانی از برج عزت و جلال اختری طلوع نموده و از درج سعادت

واقبال گوهری ظهور فرخنده صدور محلصان و قلوب مخلصان را سرور و استبشار و وثوق
و استظهاری حاصل گشته که تحریر بیان و تقریر زبان شمّه ازان در حیز عبارت
نگنجد امید چنان است که روز بروز ناصیه سعادت از احکام طالع این کوکب جهانتاب
فرخنده بال گیتی و جهان پر از مقدم این جوان بخت سعادت مآثر رونق جوانی پذیرد
در تهنیت مولود نویسند شبی از روز وصل یار خوشتر بمساعدت طالع همایون و معاونت
بخت میمون مسیحا نفسی بر این خستگان زاویه هجران عبور نموده از انفاس روان بخش
بیماران بستر حرمان را که دل از جان شیرین بر داشته بود حیات تازه در تن بکور دمید
و خضر وشی بر تشنه لبان بیابان مفارقت گذشته از آب حیات التفات خاکساران
بادیه مهاجرت را که از آتش محبت سوزان در قطع امید از زندگانی نموده بودند قطره چند
از زلال مکرمت در کام جان چکانیده یعنی سروشی بصورت لیث غنچه سان لب
گوهر فشان باین معنی گشوده که تازه نهالی از حدیقه اقبال سر کشیده و نو گلی از گلشن
اجلال بر دمیده و محدث شد یارب مبارک باد بر سرو و سمن جهان که از نسیم عنبر شمیم گلهای اعتاب الکبری

دامن

و کرامت نامتناهی چمن چمن گل شکفتگی و نشاط و حدیقه حدیقه بستان فرح
و انبساط در صحن ضمیر محبان به نظر رسید و عالم عالم اندوه و ملال و جهان جهان
غبار حزن و کلال بر مفارق معاندان بر گشته احوال بنجا مورد اسرد جویبار روان
پیوسته از رشحات سحاب العزة تر و سبز بود از خزان عین الکمال افسرده نگردد چند
و باغبان این دوحه ارجمند در سایه آن نونهال با پای اشرار ز غم روزگار از او نشنید
بمشتاقان نویسند تا در ایام فراق چشم این مشتاق را از لباس شکیبائی
عریان ساخته و لوای الام اشتیاق بمقراض اضطراب فلک در صحن اصطبار
افراخته امید که عنقریب استادکارخانه قضا و قدر قبای مواصلت را بر قد ارزو
بمقراض مفارقت را مرتفع نموده اند به تهنیت دارالخلافه نویسند چنانکه خازنان گنجینه سپهر
زر جدید کار نقود شاهی و اشرفی ثوابت و سیار و نقره کامل عیار قرص ماه کثیر الانوار
گویی همچو لیالی ظلمت آثار کرده اند همواره اشرفی شرف آفتاب سعادت و اعتبار
بر سکه طلای دست افشار در رفتن سر پنجه اختیار طلاها بهم نسیم و زر گلبرگ

تمنا و کام خرمی بخش بهارستان مدعا و مرام باد لیزال از زرفشانی نجوم دعوات

وافیات بلاغت لایات قصر ابتهاج مدعا را بهمین بهیه بزم حضور خرمی توام می سازد

در تهنیت عروسی نویسند مسرت بخش زمان با خوشی خبر مخدره اسا بنیاد رسیده و سبب

زاید انبساط و تضاعف شگفتگی و نشاط فدوی گردید کازار دو لج ابا و علوی و امهات

سفلی و تولد موالید بر واقفان رموز حکمت مبرهن است که تزویج مهام انام متعلق

بر تزویج و تنظیم امور انام وابسته تولید است و امریکه در ایه کریمه وانکحوا

الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقرا

یغنهم الله من فضله والله واسع علیم و حدیث صحیح جناب نبی صلعم

تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم ولو بالسقط واقع شده برین معنی تاکید

پس باید که مؤمنان پاکیزه کیش و مهین پیشان عاقبت اندیش اعناق از لهو و لعب

از هم اغوش سردی قمری و از تطوق گرفتاری جار رانید و بفرموده لا رهبانیة فی الاسلام

تزویج بر تفرید و تعقیب بر تجرید اختیار نمایند تا در سلسله نظام کل الشار از حیز

دفن

ر خلا به باشد و بوجود اولاد نامی و احفاد گرامی که فی الحقیقه شیرازه بند صحیفه هستی

اینکس اند اوراق مجموعه وجود شان از هم نپاشد امید واری از درگاه باری

چنان است که این مناکحت میمنت آیین مصداق مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان

منطوقه یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان گوهرهای شایسته و دره التاج

افسر روز کار را ساید و رونق بازار اعتبار لالی عالیه تبار را افزاید بتموج بحر عنایات

الهی تمنا راید در تهنیت صحت مزاج و کفی به شهیدا و بر واسطه چند روزه

عارضه الحیات دلهای مخلصان از تراکم هموم اضطراب و تلاطم محن واکتئاب

در التهاب بود که اگر در باب شروع رود هرگز این قصه پر غصه به پایان نرسد

منت خدا را که ذات بهاء این کامیاب از عقده کسوف بیرون آمد فحمد الله ثم حمد الله

ایزد تعالی مزاج محروس را بر مرکز اعتدال لایزال ثابت و مستقیم بالله تعزیت نامه

گلشن خاطر فیض مآثر طرازان عالی از اسیب صرصر حوادث روزگار و سموم نوائب

لیل و نهار پر مهر که نیافته آئینه ضمیر صفا شوربختش از تطاول زنگ کدورت تهی

.

غبار حالت مصیبت و ماتم بار نشسته اند بچه زبان این بیگانه زمانرا پرسش نماید و قلم که ترجمان
مشتاقان مهجور است ازین مصیبت هایله گریبان شکیبایی چاک نموده در لباس
ماتمیان با دیده گریان در زاویه شکسته بالی نشسته و بدستور دهان دوات
لب از گفتگو بسته مداد شاید حال و گواه مقال است که از استماع این خبر وحشت اثر
تا این قدر حزن و ملال و اندوه و کلال روی نمود که لب باظهار آن نتوان گشود با چنین
تبدل کل من علیها فان فاطبه مخلوقات را خلعت فنا باید پوشید و بمقتضای
کل نفس ذائقة الموت کافه موجودات را شربت ممات می باید نوشید
انسب آنست که خورسند کامل در دار السرور رضا مقام نموده ابواب شکیبایی
بر چهره خاطر گشاید و بصیقل کلمه استرجاع زنگ پریشانی از مرآت خاطر
بزداید چه اجر صابرین از حیطه حصر بیرون و از حوصله حساب افزون است
کما قال تعالی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب تعزیت نامه
قلم بلاغت شیم با وجود زبان از بیان این واقعه کبری بعجز و بکسکت معترف

ولسا

ولسان فصاحت نشان با همه قدرت بیان از اظهار این حادثه عظمی بکنت
و انکسار قایل است بنابرین ظاهر است که اگر چه تحمل این قسم بلاها
امریست دشوار و صبر برین نوع قضایا شربتیست ناگوار اما ازین جهت که صعوبت
این بار گران نکشیده و تلخی شربت مرارت این زهر بلا نچشیده هر آنکه زاد
بناچار بایدش نوشید ز جام مرگ می کل من علیها فان پس طریقه آنست که بتدریج زنگار
شکر کار رضا بقضا و لقاء و چین ملال از جبین تسلیم گشاده از طریقه مستقیم صبر
و جاده قویم شکر انحراف نورزند تا در سلک صابرین منسلک و در زمره بشارات
یافتگان مندرج باشند و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم
مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون صبر تلخست و لیکن بر
شیرین دارد تعزیت نامه چنین بموجب فرموده کل من علیها فان پیش همگنان
مقرر و محقق است که ساکنان ربع مسکون و متوطنان طلال و دمن حیطه گیر حدود
ارکان و معرض زوال اند و هر مولودیکه از کتم عدم قدم در دایره وجود نهاده ناچار بکم

کل نفس ذائقة الموت خنجر اجل بر حنجر آمال او نهند **تعزیت نامه**

ستیزه گر فلک از جفا و جور تو داد و نفاق پیشه سپهر از کینه ات فریاد این چه آتش بود

که از خرمن حیات خاک بر سر مهجوران بر باد فنا برد و این چه بوالعجب چهره بود

که شعبده قضا از حقهٔ سپهر کشاد این چه خبر وحشت انگیز بود که مرغ روح مرزوبان

قفس جسم را زار بانید و این چه حدیث طوفان خیز بود که اطفال سرشک را از دیده

بهامون دوانید چه مستیست ندانم که رو بما آورد که بود ساقی و این باده از کجا آمد

حقا که شحنهٔ قضا دست دل این بیچاره کار از نوعی بسته که بگریبان جان برسد و چون

در پای زبان این مستمند از اطراقی شکسته که در بیابان فغان قدمی کشد امید

که حضرت غفور رحیم او را شکور و مصیبت زدگان پریشان را شاب و ماجور گرداند

و این شعلهٔ جانسوز را باب صبوری فرونشاند **تعزیت نامه** از این واقعهٔ هائلهٔ عقبی بار

که فی الواقع سموم مزرعهٔ آمال سوخته جانان شکسته بال است چه پرسش توان نمود

و چه پیش این قضیه نشر راست که فی الحقیقه آفت خرمن صبر و شکیب مصیبت زدگان حیرت

بدان

نصیب است چگونه لب تواند گشود نه دهان مقال را لب سؤال و نه سؤال را

مجال مقال نه زبان ناطقه را قوت گفتار و نه ناطقه زبان را قدرت اظهار

نه پای قلم را یارای افغان و نه پای رقم را جرأت جولان خامهٔ مشکین

علامه دور او به شکسته زبانی با سینهٔ چاکدار سر بجیب کشیده و نامهٔ عنبرین

ختامه بر در کلبهٔ پریشان بیابانی با جبین پرچین پا بدامن پیچیده چکامه صفیر

سعیر این خبر وحشت اثر طایران برج دماغ را پرانیده و وحشیان دشت

خیال را رمانیده بجه گیان سرا بچه دیده بکام مه دریدن و خلوتیان حرم

سرای دل بدشت نوردیدن در این معنی جمعی کثیر با این شکسته ضمیر شرکت

و سهیم و چنین اطفال سرشک این مشوش البال بیکس و یتیم رجا واثق

که ایزد لول انه من عبادنا الصالحین روح مطهرش را با ارواح

مقدسهٔ صلحا و ائمهٔ هدی مقرون و محشور سازد و بمضمون ان الله لا یضیع

اجر المحسنین رایت برکت کرامی کو بر افرازنده اش در عرصهٔ جلالت

برافرازند **تعزیت نامه** تا قلم شکایت گردون حرون کند باخود حدیث
گریه سوز در میان کند حکام را از استماع این عبیه جگرسوز واین قضیه غم اندوز
نه انقدر اشفته دلی و پریشان خاطری این مشوش احوال مکدر البال را
دست دهد که باستظهار زبان قلم باظهار لختی لب تواند گشاد زین مصیبت
ان دلکوهر چشم افتاب در هم گرهی زاشک خونش الاید تخمینا تاخیر بدل
اید و اخذ بدایه کل نفس ذائقة الموت و بمنطوقه کریمه کل شیء
هالک الا وجهه جملهٔ موجودات را شربت ناگوار وفات می باید چشید
و قاطبهٔ مخلوقات را رخت زندگانی ازین سرای فانی بمنزل جاودانی میباید
کشید تا قدر کامی باید بکم من لم یرض بقضائی فلیطلب ربا
سوائی تن بقضای نزول در داده بموجب انکه تقدیر تبدیر نباید تغییر
دل بر تقدیر سبحانی نهاده و بمفتاح کلمهٔ استرجاع و کلید کلام یجرع القلب
فی الصبر ابواب صبر و تحمل و شکیب بر روی خاطر اند و هناک می گشاید

وبصدق

و بصدق شکر گذاری حضرت باری زنگ کدورت از مرآت ضمیر گشیر مینزداید
و بفحوای فاعتبروا یا اولی الابصار بنظر اعتبار در بنیان دنیای نا پایدار
مینگرد که کدام دوحه اقبال سر کشیده که صرصر اجلش عاقبت زبیخ نکند
که ریخته تخم تا یابه کشت زار جهان که برق حادثه آتش بخرمنش نفکند پس
هرگاه محقق شد که قرار درین بادیه خونخوار متعذر است وترک دل درین منزل
پر غول متعسر خوشا حال با کو سبک پیری که دل ازین و بر کن برای خود رخت
رحل اقامت در و نفکند اخته بزدی بهر چه تمام تر خود را ازین منزل مخوف
بامن ماوف رساند و اقمشه ثانی و امتعه عاریتی را با خود آگه از تاراج
رهزنان و غارت غولان برهاند **در پرسش اقوام نوشته** تا که فلک بلوگر ٧
از جهولی باشد این مجمر جگرسوز دجوعه ماسوا منقار زاغ فسرده دم قلم
شکسته بار زمزمه والسور غراب البین در میان نهند از دهان شباهنگ
سیاه زبان خامه بر پره بار نغمهٔ جانگداز هذا فراق بینی و بینک نیز ادا

این چه دم قیامت زایی بود که از رقیب قضا در صور قلم وحشت رقم میدمید
واین چه نالهٔ غم افزایی بود که از نای خامهٔ دبیر قدر رگوش هوش رسید این چه کمند
اهنین پیوند بود که شحنهٔ روزگار جفاکار با شدت قهر بر تن بر بست واین چه مطرقهٔ خارا
شکن بود که قهرمان سپهر ستمکار بر آن پشت طاقتم شکست شعلهٔ آتش دل اخبار زبان
در پیچ وتاب افکنده و یارای تحریر عشری از اعشار تاثیر این بلیهٔ جانسوز نداده وجهه
شعلهٔ آه ینبوع زبان قلم را از جهان سخن گذاری احراق نموده و حرقه از جگر کاوی این
قضیهٔ غم اندوز بر ینبوع بیان نی نگارد وطوماری بیت نیاورد که از ابر چشم طوفان
خیز تر نکردم وصحیفه بر نگرفتم که از مژگان اشکبار در شرر نگرفتم دهم چنین شرح سوز
دل ز مژگان شرربارم شد چنین صفحهٔ افشان که دهن پر شرر کاغذ حاکه تا این جهن
وحشت اثر استماع افتاده صحرای فلک پیمای حزم صبر وقرار به باد فنا داده
وسیل اشک ما چنین بوزد دریاها از چشمه چشمها گشاده ولیکن هر ساعت
یکی از عزیزان از برای تخفیف دیدهٔ گریان ودل بریان از زلال موعظه ونصیحت

بر

لب میگشایند تا کی خاطر پریشان از نصیحت عزیزان تسکین می پذیرد ویا سینهٔ
چاکدار از نار موعظه و اعظان رفو میگردد بروزگار خود ای واعظ این چه فریاد است
مرا افتاده دل از کف تو را چه افتاده است از آشفته گو بهار بطا سلسلهٔ تقریر از هم
گسیخته واز پریشان تو نسبتها تار و پود حریر تحریرم از یکدیگر ریخته مگر عنایت الهی
سببی سازد وگشتی شکسته دل را از گرداب اضطراب بساحل آرام اندازد
امیدواری از درگاه باری چنان است که روح پاکش را بمدلول آیهٔ کریمهٔ
فادخلی فی عبادی در زمرهٔ ارواح مطهر ائمهٔ اطهار محشور کرده اند و بمضمون
وادخلی جنتی در روضهٔ رضوان مکان داده بفرموده علی الارائک متکئین
بر سریر خوشنودی داضیة مرضیة بنشاند فقط وعنایته ورحمته در اظهار
تعزیت به شخصی نوشته اند چه شرح دهم از بیمروتیهای روزگار غدار وچه نویسم
از سنگین دلیهای چرخ ستمگر کار این چه آتش حسرت بود دست قضا در گریبان
جان این سوخته دل ناتوان ریخت واین چه خاک مذلت بود پنجهٔ تقدیر بر سر این کداخته بیکر

شکسته ضمیر بخت خاکه اگر شمه از سوز آتش درون تحریر نمایم آتش اندر تیغ
و قلم گیرد و اگر حرفی از گرانی بار دل تقریر کنم قامت نه سپهر خم گردد از شوریده گیها
نمیدانم چه میگویم و از پریشانیها نمیفهمم چه مینویسم میروم هر در بار و در کلبه از در
می آیم برون و از پریشانی نمیدانم و کلبه بارهست روزی دارم از بخت
تیره روز لیلی سیاه تر و شبی از روز قیامت پر ناله و لاتر بر و رفیق ستاره بر شمار
به بخت من کس از مادر نزاده ابواب تفرقه و اضطراب بر روی حال گشاده
و صبر و شکیبائی رخت از کلبه هجو بصحرای عدم نهاده اگر لطف الهی شامل حال این پریشان
احوال نشود وای بروزگار من باری شعبده بازیهای فلک کج رفتار چنین مصیبتی
ظاهر ساخت و باتش چنین قضیه ابتر سوخته شعله تحیر و تکدر رسا در بوته اضطراب
گداخت ایزد تعالی صبری کرامت فرماید و دوری از تسلی و تسکین بر خاطر حزین گشاید
در انتظار رفات عزیزی میدوختی نشسته زنند دست من بهیچ بند ورنه نکشادمی پیش
بند از بند مصیبت رسیده گان چنانا نمیدانم که زبان ریاضت و مشقت خواشتر

ابرام

بر شمارم و یکدام بیان تعدی و تطاول سپهر گنبد گردش نقش بنمیکه کلک زبان اگر
سوزن سان بدوزبان در صدد شده کار و معرض اظهار رسم و تنهای خمیع حیله سازد کم
فرصتیهای سپهر شعبده باز در ادیه هرامیه بمعاونت و یاری مظاهرت و مددگاری
خامه ها زبان بدیع البیان از عهده شمه از این پریشان نیاید نمیدانم از زمین آسمان
گل شگفتگی نمیروید با مشام آشفته دماغان پریشان خاطر با چنین سرور و انبساط نمیوزد
و غنچه همیشه چنین حال مهوشان بر سر آتش وطن دارم و چنین زلف مه جبینان عمر عزیز در
پریشانی میگذارم گهی در بوته عشق لاله رویان با دل داغدار میگدازم و گاهی در باد دید
هجر بنفشه مویان با مژگان اشکبار به تشنه لبی هجران میسازم نفس نفس خود کام سیاه نامه
ام بهوای خویش طریق بیهوده دوی سبز سینه سکینه ام چون آتشکده مغان از آتش سوزان
فراق بهر حسم نزارم ربستر عافیت واسعه کی زمانی با سایش نخفته و غنچه دل
بیقرارم در گلشن جهان از نسیم بهجت و شگفتگی لحظه نشگفته همیشه جگر را بخونم از زخم
پیکان تیر فراق مانند فاق شکاف هست و هرگز از مرهم خانه طبیب روزگار مرهم و قبالی نیافته

در هیچ حال این شکسته بال از نوایای جفای روزگار و تعاقب خطای چرخ ستمکار
سپر سان پا پیچ پنجه و پیوسته کمان ابرو لیز این پریشان از تواتر خدنگ
پیتاب و تکاثر سهام حادثات در زره بیعه دیده خونبار در ایام مفارقت لاله رخان
گلعذار روی نشاط و چهره انبساط ندیده و گوش نصیحت نیوش در مدت مهاجرت
شیرین لبان شکر فروش نوای طرب و آوای فرح نشنیده، دست امید از دامن آرزو
نگرفته و پای هوس در شارع کام مراینه قدمی نرفته اه از این طالع شوریده که هر روز مرا
ره بکایه بنماید و بلا بیشتر است یکی از جمله رنج و عنا و محن و بلا واقعه جانسوز و قضیه
غم اندوز فلان است که بتاریخ فلان دعوت حق را بکلم اجیبوا داعی الله اجابت نموده
وداع دوستان و عزیزان فرموده و رخت زندگانی بر بسته بر مرکب اجل نشسته
نیت احرام طواف بیت الله المعمور از میقات وجود خالی از سر در لبیک گویان عزیمت
وقوف در عرفات جوار دوست گفته و در مشعر این جهان فانی توقف ننموده به سعی تمام
وجهد مالاکلام رمی توجه از مروه دنیا بصفای عقبی آورده چنین از سودای منا و آرزو کار

عذار

عذار مسدود و منتهی نموده و از قران قرین دهر ناپایدار بجز تقصیر نیافت و بغیر از
تصدیع نکشید لهذا قصد افراد کرده رمی جمرات علایق کما آنکه اسمعیل وار در مقام
رضا قربان رنا خلیل کرده بر خاکه از سموم این حرم قیامت اثر اساس شادمانی
باز ماندگان منهدم و روز روشن ایشان بر مثال الحجر الاسود مظلم گشت و دیده زمزم
روان بخش وصال این جمیله چشمان سیلاب خون از جبین دیده ماتم زدگان محزون بر آب
سان روان گشته فرش سر در رب [illegible] حضور معتکفان بیت الاحزان را در نوشت
امید که بمدلول ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم
و بمضمون کتب علی نفسه الرحمة لوای مغفرت و علم رحمت ایزدی در اهتزاز
آمده این محبوس زندان خاک را در زیر شقه عنایت خود به پرورانند و بکلم بشر الصابرین
الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
این مصیبت زدگان دردناک را از بند درد جانگداز برهانند و بنص اِنَّ مَعَ العُسرِ یُسرًا
از زاویه سوگواری و بیقراری بر آمده در ایوان شادمانی برسند کام را یافته باشند نعمت

بفضلا نویسند حضرت فیاض وجود فیض فایض الجود ولتن یگانه گوهر دریابار
فضل و حکمت ولتن یکتا اختر سپهر دین و ملت آنکه ایمایه از اشارات شافیه او کشف
غوامض قوانین حکمت را از خجسته کاینه و حرفی از ادوات کامله او بیان معاینه
قواعد و ارشاد و هدایت را کلامیست وافیه نکته از بدایع افکار حقایق آثارش
کنز العرفان طالبان گنجینه یقین را مفتاح و پرتوی از اشعه مطالع انوار خورشید
اشتهارش مشاهدان عباد و کنانه دین سالک مصباح بد برده سار عقل دوراندیش از
نغمات متنوعه افلاطون را برگ باده مست و خراب در چله خانه خم اندیشه دربار بیان
پرواز مخو حوصله منیش از خیالات محرره ارسطو را مثال عکس در آیینه محبوس
زمزان حب جاه سکندری ساخته زلال رشحات نیسان معجز بیانش طراوت
زلف معانی و افضال نسایم شمایم خلایق خلق و احسانش زلال بند معز مشام
لالی و آمال مصدوقه کلام نظام انجام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
گم گشتگان فیافی جهالت را دلیل کعبهٔ دانش و هدایت مقتبسان از طرقه انبیای

وحلاوت دوران مصحف فاحض داشته و شاده افادت بذات ملکی صفات
ابد الاباد محلا بادا معتقدان و یکجهتان بنابا قلم شکسته زبان و دوات بسته دهان را
یارای تقریر عشر عشیر الام مهاجرت نیست از زبان و از دهان بسته چه گشاید بنا
علی ذلک اظهار اظهار درد دیده و زبان بیان در کام کشیده به ضمیر منیر نظیر
که هر آیینه آیینه حقیقت نمای اخلاص مخلصان راسخ الوداد صادق الاعتقادات
حواله مینماید رجا واثق است که سعادت ملازمت عنقریب روزی گردد
ایضا بفضلا نویسند بعرض میرساند که چون مدتیست که طوطی شکرخای کلک
عنبر بار در شکرستان ذره پروری جلوه گر نیامده و هزار دستان عذب اللسان
خامهٔ مشکین شمامه در گلستان بنده نوازی مترنم نشده سبب کم توجهی سیادت
از سید اغیبهای ملازمان تعالی و انداز مطالعهای خود شناسند یقین که مطالعها
باعث سید ماغیه اگشته پس انسب است که تقدیم استدعا ملتقا نمود و صحت
تضرع دردوان قبله جهان زنند تا آن کعبهٔ آمال بقرمحم لا بود سواء المقربین

بمفتاح دعا قفل وسواس از طالع شوریدهٔ این برگشتگان بیدل بگشاید

بفضلا قلمی نمایند حضرت ذوالجلال گواه حال و شاهد مقال است

که تا این مهجور پریشان احوال از سعادت ملازمت فایض البرکات الفضیله

ارباب فضل و کمال والی قدوهٔ اصحاب مجد و جلال این شیرازهٔ صحیفهٔ اشفاق

و احسان والی شاه بیت قصیده ائتلاف و امتنان این صبح افق صداقت

و سدلو ولی مهر اوج محبت و ودلو ادام الله افادته و افاضته و اقباله و برکاته

الی یوم القیامه دور افتاده یک نفس از یاد این منبع زلال فتوت و این

معدن گوهر مروت نیاسوده و همیشه با هزاران استکانت و افتقار از حضرت

پروردگار آناء اللیل و اطراف النهار استدعا می نماید که از گلشن غیب چهره کشا بر

شاید این جسم کثیف را ذره وار بان آفتاب اقتدار رساند امید از ... ور که

هرچه تمام تر تیر دعا بر هدف اجابت آمده عنقریب شرف پابوسی که اهم مقاصد

و مآرب و اقصد حوایج و مطالب است دست دهد و جان ناتوان از غرقاب

باجگلی

هجران باز رهد چنین عرض بنده که بعد بزرگان گستاخی نموده ایام افادت

و افاضت و رفعت و عزت و اقبال مستدام باد بفضلا قلمی نمایند

بنده مخلص چه نویسم که این توان شاید بجز نیاز که آئین شیوهٔ محبان است حقا و بعزت الله

که اشتیاق به دریافت ملازمت کثیر المسرت خدام عظام عالیحضرت افادت

و افاضت پناه حقایق و دقایق آگاه مخلصان و معتقدان امیدگاه علامی فهامی

مخدومی زبدت میامن افادته و افاضته و اقباله نه آن مرتبه دلالو که با مدلول خامه

بدیع البیان در حیز بیان در تواند آمد و درای حد تقریرات شرح آرزومندی درگه

ملازمت که ما ورای آن حاجتی و بر زبان جز این روا نیست عنقریب قرین باد

بفضلا قلمی نمایند چه خجسته صبحی که از این گل نورسم خبری رسید شعر نسیم صبح

معنبر شد مشام جان از این رسید شعر شب جدایی از ظلمات هجر تو تیره شد چه شود اگر

ز فروغ صبح جمالت این شب تیره را سحری رسد حضرت قادر بی چون و صانع

ذوالجلال عز شانه و جل برهانه رافت و طلعت عاطفت این همای اوج سعادت و این طایر

حدیقهٔ عزت آن ذری شمیم بحر حلم و وقار و لئن دری مغنی کلک مجد و اقتدار لئن
گلگونهٔ چهرهٔ زمان و لئن یگانهٔ عرصهٔ جهان آنکه صیت فخامت و شهامتش
چون ظنطنهٔ جود حاتم مسامع معتکفان اطراف عالم رسیده و خوان انعام و اکرامش
چون پرتو خورشید تابان بر اقطار و اکناف بلاد کشیده آنکه گویا حضرت عزت کلمه
انما المومنین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم در شان او گفته و بآیهٔ وافی
هدایهٔ ان اکرمکم عند الله اتقیکم درباره او عز نزول پذیرفته اعنی عالیحضرت
رفیع منزلت منیع مرتبت افادت و افاضت و هدایت پناه حقایق و دقایق
و معارف آگاه اشفاق و اعزاز و اکرام دستگاه قدوة العلماء العظام زبدة الفضلا
الکرام علامی فهامی مقتدی الانامی شمس الافادة والافاضة والهدایة والحقایق والدقایق
حرسه الله عن المکاید والمکاره بر مفارق معتقدین پاینده و مستدام باد امید کامل
میدارم که از دست برد شوق و اشتیاق آغاز نمایم بامر دفتر لقا و ل هجران و تعذر
فراق باز گشایم حقا که اگر سالها کلک عنبر سلک در معرض تقریر و تحریر در آید از عهده بر نخ

ازان

ازان بیرون نیامده قلم صحیفهٔ شوق از هزار باره نویسد هزار عذر ره تقصیر کناره
نویسد، اگر قرنها کمیت زبان بهزار دستان در صدد بیان در آمده خواهد که شمهٔ از لئن
معرض سازد از عجز و قصور غنچه سان مهر خواموشی بر لب بسته بنفشه زار در پیش
زانوی خجالت نشسته سر انفعال پیش انداخته اگر بعمر خضر جور دور بر شمرم با تنها
نرسد شمع عشری از اعشار چون زبان قلم از اظهار لئن کاسر و قلم زبان از بیان لئن قاصرات
لهذا از شروع در لئن محترز گشته و از خوض در لئن در گذشته بهمین یک بیت اختصار
مینماید **شعر** حدیث شوق همین بس که سوختم چو سخن نگیست دگر با عبارت از انشات
ادراک شرف خدمت لازم المسرت که اقصد مطالب و اهم مارب است بر وجه
احسن و طریق ابین محصل و میسر نگفو **با ضیکه از سفر حج معاودت نموده نوشته لند**
شوق شرف اکتحال تراب اقدام متعالیه لا زالت ایام افادته و عزته و مرحمته
دراقة الی ساعة القیامة نه در آن مرتبه است که با مداد و دوات دهان بسته و خامه
زبان شکسته در صدد تقریر لئن در تواند آمد و بجهرالله تا بتوفیق الهی و عنایت پادشاهی بر

یکباره به سعادت طواف بیت الله الحرام و زیارت حضرت خیر الانام و ائمه کرام علیهم السلام
مشرف گشته بصحت و سلامت متوجه مسکن مألوف و وطن مألوف خویشتن گردید
و منزبان کلبه مفارقت و منعطشان بادیه مهاجرت را از زلال وصال و سلسبیل
شهد از حضیض کدورت باوج مسرت رسانید **بیت** ز دوری او شبستان ما منور گشت
دماغ مجلس روحانیان معطر گشت **ش** از آنجا که وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق
تیزتر گردد تعشق و نیازمندی و تشوق و آرزومندی که بکمال رسیده و دست رنجوری
پیراهن صبوری دریده از آن جهت این معتکف بیت المقدس اخلاص لباس احرام طواف
آن کعبه مقصود بستن متعذر است و ذره سان بان آفتاب تابان پیوستن متعسر
چشم انتظار باز است و گوش امید بر آواز اگر علی التعالی تعطف و تلطف نموده زودی
هر چه تمام تر ظل رأفت بر سر از پا افتادگان تیه هجران انداخته و با نفاس مسیحا ساس
رنجوران بستر حرمان را صحیح و سالم سازند از لطف عمیم و کرم جسیم بعید نخواهد بود **بیت فصلا**
نوشته شده است حضرت کریم متعال و قدیم لایزال وجود شریف و عنصر لطیف آن مظهر جود

واحسان

واحسان و مظهر بر و امتنان آن سرو چمن افضال و آن شمع انجمن اقبال منبع انهار
السعادت مجمع الفضایل و الکمالات شجره حدیقه العز و التمکین ثمره شجرة الفضل و التحسین
در بحر الفتوت و جوهر معدن المروت اعنی شمس فلک الافادة و الافاضه
والدنا فائق والعز والتمکین متعنا الله بطول حیاته و ضاعف اجر حسناته از کافه
جنایات و قاطبه آفات در صیانت و حراست خویش محفوظ و محروس بالنبی و آله الامجاد
چه نویسم از تطاول مفارقت و چه شرح دهم از دست برد مهاجرت حقا که اگر بیان
سمند زبان در مضمار بیان جولان نماید از طی تشنه دماهی از آن عاجز آید و اگر صفحه
خامه سریع البیان با صد هزار زبان در معرض تحریر و تقریر در آید از عهده اظهار رقمی از روز
از روزهای آن کاسر **بیت** زبان ناطقه در وصف شوق ما لال است **ش** چه جای کلک
بریده زبان بیهده گوست **ش** وکفی به شهیدا که تا دست فلک کج رفتار دامن وصال آن
بزرگوار از چنگ این پسر و پای چای خاک برکشیده عنوان در هجر هجران بر آتش
حرمان از سوز و گداز نیار رسیده و در سیدم سیلاب روان از بحر دیدگان بر گلخه دلگشاده

باد صفت بامید عبور بر گلشن وصال از تک و پوی ایستاده و همیشه عندلیب

زبان در قفس دهان با باب بینوائی در بیچه صفحهان ساز داله بقالمن عشاق تبدیل

نغمه بیت سایه تا باز گرفتی ز چمن مرغ چمن ** اشیان در شکن طره شمشاد بکف

آغاز نهاده و پیوسته مرغ دل حزین و خاطر اندوهگین بر مثال ماهی سیماب بر کنار

ساحل انتظار نشسته زمزمه بیت تا رفت مرا از نظر آن چشم جهان بین **

کس واقف آن نیست که از دیده چها رفت ** در پیوسته القصه حال ضعیف در بادیه

فراق از تشنگی اشتیاق بجان آمده و جسم نحیف در بوته احتراق از آتش فراق

نفقان بیت ای رفته چو نور از نظر من بالای ** بگره چو خیال از در کاشانه در آی **

از آتش شوق در گدازم چه عجب ** از درد فراق در فغانم چه سزای ** و در هر حال متضرع

و ابتهال از حضرت ذو الجلال صحت ذات با برکات آن عدیم المثال استدعا می نماید

و علی الدوام از ملک علام منی سعادت ملازمت کثیر البهجه و درک شرف روی حسان **

مواصلت وافر المسرت مسئلت میکند بیت یا رب آن روز تا باز ببیند چشم چون

امید

امید که تیر دعای بقوت بازوی همت از کمان اخلاص گشوده بهدف اجابت مقارن بعنقه

وجود با وجود عاقبت محمود سداد از مکاید زمان و مکاره دوران آسیبی و ضرری نرسد و چهره

نماک این حزین غمناک بنور رخسار رایع الانوار آن عالمیقدار منور شود نظم تا نسیم

لعرض میبازد که بر از قرة مرباة و عهدی بعید که تنظاف بحت همایون و تظاهر طالع میمون

سهام دعوات بنم شبی بهدف اجابت رسیده و قفس های ز بر لبی رحمت بر حلقه

استجابت کشیده آن همای اوج سعادت سایه عاطفت و ظلّ رافت بر سر این صحرا

نشینان تیه مفارقت گستراند و بیچارگان آواره و در ماندگان بیچاره از حرارت

تموز مهاجرت رهانند و از آن سحاب بحر مکرمت قطره چند تشنه لبان بیدای حرمان

باریده و کشت زار امید نامرادان را که از هبوب سموم نامرادی پژمرده شده بعد

از سر و شاداب گردانیده و آن خضر فرخنده قدم بر این برگشتگان وادی غم عبور

نموده از پا فتادگان بوادی الم را دستگیری فرموده شربتی از زلال چشمه حیوان سزاوار

حیات ابدی ساخته و آن مسیح مبارک دم بر این بیماران بستر ناکامی و بینوائی

واسیران زندان ناتوانائی و شکیبائی گذشته بمبدلوا انفاسی عیسوی اساس

روح علم صحت ورایت عافیت برافراخت وان خورشید تابان فلک افاضت

وافادت برین معتکفان زاویه فراق ومنزویان کلبه اشتیاق از ظلمت عقبه

فراق روز از شب وشب از روز فرق نمیکرد نور پر تو انداخت یعنی بندگان عالیحضرت

رفیع منزلت منبع مرتبت افادت وافاضت پناهی رفعت ومعالی انتباهی

هدایت وارشاد دستگاهی حقایق ودقایق آگاهی جامع المعقول والمنقول حاوی

الفروع والاصول علامی فهامی مولانا فلان مدّ الله ظلال افادته عنان عزیمت بدین صوب

معطوف گردانیده مهجوران مرفت و شوقمندان آتش اشتیاق بلاد غربت را نور کاشانه

بر بام ناامیدی بر دل ایشان بعد خاک مذلت بر داشته ابیاری کار ایشان آورد نور

رقم نظارت بیوتات آنکه چون از روزیکه ناظر کارخانه ارکان و منظور

نظر پیش انس وجان بیوتات جهانگیری وجهانداری واقلیم گشائی و مسند آرائی

شاهنشین دولت والا وسلطنت عظمی نوّاب همایون ما منحصر پیوسته مطمح نظر والا

ومرکوز

ومرکوز خاطر معلی آنست که جمعی از بندگان را که متصف بصفات نیکو خدمتی

وکاردانی بوده حق خدمات ایشان لاعن عهد در مراتب وقوع وثبوت صورت

ظهور داشته باشند از امثال واقران ممتاز وسرافراز فرمائیم مصداق این مقال

شاید حال فلان بالقابه است که ایام عهد چراغ دولت خود را باتش گرمی خدمت

ابن اوجاق فروغ رواق روشن نموده وبمقالید نیکو بندگی ابواب مسرات

بر چهره آمال خود گشوده است لهذا شمه از شفقت شاهانه و مرحمت خسروانه شامل

حال او را ارزانی فرمودیم واز ابتدای فلان شغل نظارت بیوتات بکمال رفاهیت نفرا

با و عنایت و مفوض فرمودیم **رقم حکومت** آنکه از روزیکه سلطان تا نفخ

الغوان ممالک قضا وقدر و حاکم مطلق العنان دیوان محشر منشور دارائی جهان

آرائی ما را بمهر پایداری ودوام موشح ساخته بفحوای السلطان العادل ظل الله

همواره همت بالامعروف بر آنست که رعایا و برایا که ودایع حضرت آفریدگارند

در مهد رفاه حال و فراغبال غنوده دست تسلط ظلمه واقویا از گریبان ضعفا و فقرا

گاه وکشیده بهر باشر وجههای انمعنی ووقوع این متمنی موقوف بر آنست که شرح زیر
احوال هندی
که متصف بصفات حقانیت بهر باشر تعین قوائم مصدوق این مقال صورت
بالغایه است لهذا شمه از عنایت شاهانه و شرذمه از الطاف خسروانه سلالهٔ عالی
جاب وکافی لیاقت والا است را که منجمه از ابتداء فللتن اورا منصب جلیل القدر
ایالت فلان بلد سرافراز و مباهی ساخته ایم بعزیزی که از کیف طبیعت بهره داده کم فرستاده گنجشته
پیوسته طبع شریف شان باب کیفیت فیضات شان تبین بار کیف گری غرض جلیت
الکیفیه مقتضی لاقسمه له بدو بان شان رسیده بغلط گفتم برنگ تصور شان
بخاطر رسید مگر کمیت این کم عرض افتد شود تا اقتضاء قسمت نماید و با کم جبر شمرده
شود تا دلالت بر بسیاری کند والا این جوهر مجرد از ماده که ایشان فرستاده اند
اگر هستند بانمعنی شده اند که کیف است و هر کیف باید اقتضای قسمت نکند
و کم بهر هستند و کم را بمعنی خبری یا حملی نمایند مقتضی قسمت است و از نتیجه این
قضیه احسان خود سواد ایه و بر آن شاه بخشی دماغ محبان کافی داشتند تمواردیات

عقول مقبول است زیرا که معتاد شده کان عرش نمای عنایت خدام والا بساط
و مرکبات عالم سفلی را بدماغ در نیاورند لاالسلم که از نقص نشان ترکیبها یابند
کلیف که از اینهم باداری دلائل حکیمانه اکتفا شود نزد انم از جای لطافت اجزا
نظر در نیاید یا از خجلت قلت آب مستحیل بهوا شده بود که جز نسیانی ازلیتن و امید
نشکه زهی حکیم عالی همت مدابع فن که در ضمن ارسال معجونی اثبات جزء لا
یتجزی مینماید و هیچ را نیز از جمله مرکبات دانسته بعوض ترکیب عنزدا
بحجم میدبد بهر حال چنانچه این مکرمت را مضاعف و نشاء حسنات را بالا
سازند بمضمون فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ از اجر آن بی بهره نخواهند بود
شرح مغفوفه که در شمشیر رقم شد بر لوح مودت مسکالو که نرخی که موجب ملفوفه جات
عالیه در باب تسکین نایره فساد کفره و اصلاح امور آنجا و جهد در احکام مطاعه
موکده از طرف قرین الشرف والا در باب سرانجام کشتیها و عدم ضرورت
حضور عالیجاه سردار بسبب مهمات نگاشته قلم موالات رقم شده بود مضامین

دوستی قرین‌تیش پرتوافکن ساحت اطلاع گشته از انتظام ممالک قانیه که عمده
آمال و آرزوی دل خلت منزل مورد انواع مسرت و شادمانی گردید در این وقت از نگارش
بنا در غرایب رسیده که گشتیهائی که در بندر سورت صورت اتمام و انجام یافته
وارد شده است معلوم است که به نیروی اهتمام و برکت التفات لیاقت برادر والا گهر انجام
سمت حصول و وصول پذیرفته در بحر بیکران شناور شد و مهوار[?] هیچکه سابقا اعلام شده بود
فی الحقیقه بمقتضای افکار دوربین هنرپروران درگاه سپهر اشتباه می‌باشد هرگاه
امری رو و به بهبود داشته والا بانجام خدمت خواهد شتافت کام دل از فیض بندگی
اندولت خواهد یافت باقی ایام سلطنت و جهانداری باقی باد **بخواتین معظم نویسند**
علیا جناب گردون قباب خورشید احتجاب قمر رکاب بلقیس سباسی[?] عصمت مریم
مهد عفت زهرا سیرت زهره سریرت مسند آرای حجله الطهارت و خدارت[?]
زینت افزای سرو نزاهت نقاوه مخدرات عالم بنات حوا و آدم صنوف مخدرات
و معظمه زنان زبده مستورات و کریمه عهد و اوان در صدف نامداری شمسه فلک شهریار

ناموس عظمی و مهد علیا **نوع دیگر** علیا حضرت حوا منزلت بلقیس رفعت مریم احترام
زهرا احتشام گردون مجاب خورشید احتجاب قمر نقاب عفت دستگاه عصمت انتساب
قدسی ذات ملکیه الملکات حاویه انواع المیامن والبرکات خلاصه بنات حوا و آدم
مالک رقاب الامم صدف در سلطنت عظمی درج صدف خلافت کبری بارقه لوامع
الدوله الابدیه لامعه بوارق العصمه السرمدیه مطلع انوار التعظیم لا مرائه مظهر آثار
الشفقه علی خلق الله خدیجه الزمان بتول الله ورای الذی برتبت ذاتها المقدسه
بالصفات القدسیه والسمات الانسیه والملکات الملکیه خلاصه خواتین المعظمات
فی العالم زبده العفایف والمخدرات فی العرب والعجم مظهر کریمه طهرک
واصطفیک علی نساء العالمین مهر علیا ناموس العالمین عصمت الدنیا والدین
در القاب خواتین ترکیه مریم عصمت خانه صاحبقران بلقیس سلیمان فاطمه سیرت[?]
که اشعه انوار قبه سرادق عصمتش دیده خورشید را بازار خیره ساخته و چندی که
سر[?] شعشعه لمعات شمسه منظر عفتش آینه ماه رخسار را از نظر انداخته فراش حریم حرمت

زهت آمیزش کیسوی حور العین و قندیل محراب عبادت اجابت قرین شمس
فانوس نور فشان پروین فروزیه صنادید معظلات عالم ماه مجلس فضایل انواع
بی‌آلوم درج در سلطنت و شهریاری صدف گوهر خلافت و جلادی والدی ماجد منعطفه

در تعریف مرقع قلمی نموده کارنامه رنگین محمد مبدع صورت آفرینش نه اگر نه
دلنشین است و نیرنگ ساز خطه خط و سواد بدست او نیز خامه و مدادی نقش
برابر تواند افزود مرقع الوان هفت آسمان از خرقه هر خانقاه‌نشین یک رقعه و ایاغ
موزون چهار عنصر از دیوان صنعش یک قطعه کچه الفاظ همه پاک و معانیها خفت
هر که اندیشه کند وصف تو نا انصاف است ولوح خاتم کار حضرت خاتم و نبوت
عترت ستوده شیم نه این طور نگارخیست که شیرین رقمان صفحه کن حرفه بر آن
توانند نگاشت. فارک قلمان کتاب هیچ قلم بر آنجا توانند گذاشت کتابه
منطاق عرش سطری از سوره نور جمالش و سرخط تعلیم روشن دلان مکتب قدسی
سطری از مناقب اوش ای حسن خط از دفتر اخلاق تو بابی پیغمبری از دو صحف

توحریف رکتا با ارجمی تو در تاب شود آهوی مسکین تا باز کند از شکن زلف تو بابی

اما بعد از بن منشور چشم بدور که کارنامه ایست غریب و طلسمی جادو فریب
معوصیت مشکین نقاب که لیلی افشان نگر حسن و سلمی روشان منظر حجاب
از حق ارزد و از چهره بنماید و صنمکده ایست خورنق حجاب که فرنگ ژنگ و لبنی
خطابی از رشک نسبیده هر صورتش جبین ساید اگر صفحه عذار حور صورتش
لقب کنم و خط عنبرین دارد رواست و اگر نقش ارژنگ خطابش دهم
که صورت دلنشین دالو هم کاست دیباچه حسن خطان از هر قطعه‌اش سرمشق
گرفته و شاهد مرغوب بر طاوس از هر صورتش بوقلمون وار بصد رنگ بر آمده
هر صفحه او بزم ست گلزاری هر لوح چه لوح عارض دلداری هر حرف چو خط
چهره معشوق هر نقطه چو خال لب خوش گفتاری خط شناسان لوح پیشانی
و سواد خوانان خط سرنوشت ه از مضمون بصابع رسند و از نقش نقاش
گراینده ازین نقوش ایجادی لطایف ابداع به نقشبندی آسمان و زمین توانند رسید

واین صورتگری غرایب اختراع صورت آفرین را توانند فهمید فتبارک الله احسن

الخالقین والصلوة علی نبیه اشرف المرسلین **باطبا قلمی نموده‌لند** حکیم علی الاطلاق حکمت

حکمته وجوهر شریف وعنصر لطیف‌لن مسندآرای اورنگ حکمت وچمن پیرای گلشن حذاقت

آن بر فع کشای چهره گلبان حجله غوامض ودقایق وحلیه طراز نو عروسان نگارخانه معارف

وحقایق‌لن قبله حاجات بیمارلن بستر آفرینش وکعبه آمال رنجورلن زاویه دانش

وبینش انکه دولت بقراط خود از جس نبض شخص زهنش عاجز وپای هیچ اندیشه

از ادراک مادرولن مرا یچه معاشیش قاصر است جالینوس الزمانی فلمی از عوارض

ظاهری وکدورات باطنی مصون وما منی باد ازار ونوقع انکه اگر شمه از بحرلن حال زبان بر

خامه جریان یابد آتش اندر نی وقلم گیرد توقع انکه سواد این مهاجرت وصفرای این

مفارقت سوا از دار الشفای التفات بسکنجبین مکاتبات منبع وجگر سوختگان بادیه هجران را از

شربتخانه تفقدات بزلال عنایات مفرح مفرحه باشند تا مزاج امید روزگار سودا زاز انحراف

اخلاط اربعه وعناصر واحد استقرار بدلالو انفاس عیسوی اساس شفابخش علیلان

وار گوهای جهان بار **باطبا قلمی نمایند** نقالیس دعوات چون انفاس مسیح ازدم

روح القدس مزاج گرفته ولطایف تحیات چون چشمه حیات خضر از زلال کیفیت پذیرفته

برسم هدیه مبعوث لن مرضیه المستحبه میکردانند اکنون ما لین قدم که چشمه سار آب

زندگی از ظلمات قلم ومداد اش پنهان است ولن مسیح مبارکدم که روانبخشی

مجلسی از لب معجز بیانش عیان ودقیقه شناسی که بدستیاری سبابه حذاقت

حرکت هوشیاری نبض بفهم احساس تواند نمود وبکنج کاوی نشتر وقت موارد بثره

فیفای وباسلیق تواند کشود معین نشین طلای خورشید زرای انور صعوبت رطوبت

از جسم قمر بار د الطبیع بسوزاند وتدبیر تیر بد بیاشیر صبح اندیشه حکمت پیشه اش

حرارت حرارت از طبیع خشخشیه محوری مزاج بکرداند حال هزال از غالب تجربه

ابر دی خیال بر باید واند چه رنج بارنک از نهیب کم رطبان همی میان بستن نطاق

اتفاق گشت باید از رنگ دریای دلش دریا بنوعی درجوش که حرکت موجی بنقش

ماهیان سواد درگرداب اضطراب انداخته از سودای سحاب طبعش طرح سحاب

نحوی در خروش خفقان و محنت پرخاش کرد که بیان از راز مالش بعد کرشته بنفس

از پلهٔ جالینوس محو در سوء المزاج احتمام و حکمت های بقراط اندیشه در ضبط الزمام

راز دان رموز حکمت یونانیان معرفت اندوز رسوم معالجه ایا بنیان شیرازه عالم

شفاء و سیاحهٔ دولت دو افروده الحکماء فی عصره قبلة العرفاء فی عهده وحید الزمانی

حکیم الملکی لازال مقرونا بالانفاس الروحانیه والاخلاق المسیحیه پیوسته ترفع

و ترفع مدارج فضل و کمال و تزاید و تضاعف معارج مجد و جلال از درگاه واهب متعال

مسئلت می رود چون مسیحا باز رجوع اجابت کبر چنین عرض عرض رکوری ابد

زواید اطناب نمود ترقب از مکارم اخلاق آن یگانه آفاق که نسخهٔ بنده عطار خانه

دار الشفای انتخاب را مقرر فرمایند که گاهی فیض رسی دوار الملاک رنجینه قلم مصحف فرا

در کاغذ پیچیده بجهة تقویت ضعف دل مهجوران مهجور و مهجوران رنجور را ارسال فرمایند

هیئت الی همسس تو بعد ریخ از ارمولاین بر چیده شد از تو بستر رنجور ساختن شهد تحت

تربیت نزدیکان است مکتوب تو نسخهٔ شفای جان به شخصی که در کشف اشرف بود نوشته له

بوالی ایزدار

بعرض می‌رساند که همواره از رهی دل افکار امیدوار این ذره بمقدار است

و امید چهره اشکبار شب زنده دار این آتش نهاد خاکسار چنان که معاهدت

بخت بلند که از اعاظم مواهب الهیه و بمظاهرت طالع ارجمند که از اکرام جسیم

عطایای نامتناهی که از مراهم صحت رقم هوای فرح فزای آن فضای دلگشا بهره ور

و از جلای خورشید انجلای غبار مشکبار آن دیار فیض بار منور گردانند و در ضمن آن

عطیهٔ عظمی و موهبت کبری شرف خدمت مرتضی البهجه آن یگانه آفاق و مخدوم

علی الاطلاق رهی دهد و سعادت ملازمت مستلزم المسرت آن قبلهٔ حقیقی و قدوة الحقیقی میسر شود

التماس عامی بود که در آن اماکن شریفه و مواطن منیفه بنده مهجور را منظور داشته و از نظر

محروم نگذاشته بمفتاح دعای اجابت قرین ابواب اسباب طلیعه شحنه غم بر رهی دل افگار

بسته بگشایند و با ستین استغاثه اجابت آیین غبار آرزو که از کوشش روزگار بر آستان

دیده رهی رسیده نشسته بر دامنه شاید در این صورت معنی مطلوب دل نالان حاصل آید و شاهد

مقصود دیدهٔ گریان در آینه امید پیش چهره نماید تا مدة سنه علیه علویه مرفوع آن حضرت عتبه

سده، مرتبه بارگاه صنادید عالم تجربه باد **دیباچه‌جات که بسلاطین نویسند** تا مسند زبرجد

فام سپهر بر جهو زرین لوای مهر مزین و منور و زهیکا جهان امکان بشعشعه عدل

فرمانروایان والاشان رشک اخضر باشد لوامع رایات شوکت و جهانداری

و سواطع لمعات حشمت و بختیاری همیشه فریدون فرجم اقتدار خسرو دارا درایت

کسری شعار سکندر طالع جمشید سریر کیقباد و سر کیاست کیخسرو نظیر دیباچه فاتحه

مروت بدر آسمان فتوت طراوت بخش بوستان شهریاری زینت افزای گلشن کامگاری

برجیس مرتبت ثریا مقام والاقدر منوچهر احتشام مظهر آثار دولت ابدی و مظهر

انوار سعادت سرمدی زینت پیرای افسر و کلاه رونق افزای دولت و جاه و در بساط

بسیط کامکاری و سریر سلطنت و مداری متمکن و کوکب طالع فیروزی مطالع از افق

دوزده لفعت طالع و لامع باد **ایضا دیباچه** تا خسرو جهان آرای طارم چهارم را در اورنگ

عز و شرف قرار و بدر منیر ثریا سیر فلک را در عرصه گیتی مدار باشد همواره جهان صورت

و عالم معنی با نوار معدلت شهریار کامکار کامران و شعشعه نیر عالم افروز سلطنت خسرو

جهانگ

جهانگیری بستان روشن و تابان باد و بخوشدلی و دولت کامروای عمر و دولت ابد

و طراز نده بخت و سعادت سرمدی باشند **نوع دیگر** چندانکه خسرو انجم و سپه سالار اقلیم

چهارم برج حمل شعاع و تیغ کشیده ارتفاع و جنود ثوابت و سیار و چرخ دوار

در تسخیر دارالقرار هستی کارگذار و کفایت شعار رایات رمح مصقول و سیف مسلول

عساکر نصرت شعار و سپاه ظفر آثار صیقلی کینه بیوار تیره دلان شقاوت

انجام و شهاب عمر گداز و برق تفرقه ساز متمردان بدفرجام باد بدرازا اعزاز و حرز

پاینده عایشه جوهر دانه قواطع از اشارات صیقلش در معرکه ادراک فتح نجوز

الاعدل بر خاطر اعدا اثر بخش بشارت غیبی ان دابر هولاء مقطوع مصبحین نولنا شد

مکشوف ضمیر منیر مهر تنویر و جهود ساطع فیض تاثیر که مشرق خورشید رای فتوحات

غیبی و مطلع نور افزای فیوضات لاریبی است میکوانه که فلان **ایضا دیباچه**

همواره عرصه زمین موکب عالی و لب طا حضور حضین و حشم متعالی حط ارتعاب دولت

و مضرب سرادقات عظمت و جلال باد و اوراق صحف منشوره ایالت و حشمت مسکالملک

بشیرازه بندی تألیف الهی پیوسته مدوّن و رشته امتداد اوراق آن ابدیت و کون

ملاذ و الامکان به لآلی شاهوار فوازشات نواب کامیاب شاهنشاهی آراسته

و مزین باد **امر اسمه بارباب قلم نویسد** بعرض میرساند در حقایق فصاحت هجر این نسخه ارزان

یابیت است در مستوفی دیوان قضا جزوی ازان در دفتر کل ثبت تواند نمود و تفصیل

حرمان زیاده از این است که منشی قدرت سطری ازان در دیباچه امکان تواند نوشت

روزنامچه آرزومندی چندان بر روی یکدیگر ریخته است که نویسنده ارباب التماس

ایام سالها در تصحیح آن تواند عشری از عشر جمع و خرج از امیر آن نماید اینقدر رها دفتر دارد

شوق کشیده شده که سیاه‌تر از نامه اعمال تیره بختان گشته هر لحظه عامل درد و غم

سرگرم بر آغم ارباب صاحبجمعان الم می نویسد تا آنکه از حبس اندوه چه باقی کند اشته

مجملا صاحب دوران حرف حرمی از صفحه امید این تیره بخت وضع نموده است و ادا رسیم

نویس گردش مفرده حساب این سرگردان او در سررشته حرمان فرد تلک در آمده امید چنانست

که شاهد وصال چون هلال عید از مشرق مراد طالع گشته و بدین خسته را که مانند نهال خامه

از حسرت

از حسرت زلال اشتیاق خشک گشته برشحات سنی حضور سرسبز و ریان سازد متوقع است

که همواره مشام تمنای مخلصان صادق الولا را با بوی نسایم بهجت شمایم مراسلات

در رواج ارجاع خدمات را که امروز و عطر بیز مسکین اینده باشند **ایضا مراسله**

بعرض میرساند در حین نیست که بقلم فراموشی و نسیان رقم نسخ و بطلان بر صفحه اسامی

مخلصان کشیده و بکلو طارکان مودت نگار غبار آلام مفارقت و مباعدت را

از صفحات خاطر فاطر زدوده و بکلید خامه دلکشا ابواب شادمانی بر چهره آمال گمان

گشوده ام در هنوقت که فضلی معاوم صوب حضور رابو لازم دید که به تحریر و تنمیق این

سطور بر صاوقت تعلیق ارقام وفا را باوراق یاداوری نگاشته و بهر آیینه موکور

خاطر دهد که از جمله منسیان نیم از خاطر فیض مظاهر فسخ نکند متوقع است که

تا اولن وصل فرح انصاف بقطرات کلک جوهر سلک و مطرات سحاب خامه

ایکان شمامه حمیم آمال و بساتین احوال دوستان را سرسبز و شاداب کرد آید

ایضا بارباب قلم نویسند بعرض میرساند در حینی ضابطه نویس قضا و قدر

در لحن مفرده حیات این مخلص استهام در حرف اول انکه از جهت است در حشو نوشته
نهاده و محنت بسیار زاورده و در حرف ثانیه در دفعه اول حاصل مسیع اقات
ندامت و عصیان است بد و بایت کتابت منهم و لبراز المقر رندامت را منها
منهم بشرح انکه در دفعه ثانیه ابو الحسیع شود و از عصیانا که کجا لیس منها لعبا و هم لعبا
دارد چیزی وضع نمکه منفصلا در بدن نوشته ندامت را در دفعه ثانیه ابو الحسیع منهم
که امکان المقرر و المقرر ندلله و در ذلک بعد از مسیع حیات که حاصل ان
عصیان ندامت است و اتساع عصیان و در روز نامچه اعمالی ابو الحسیع
شده چیزی دیگر که منظور نداشته باوجود این مقدمات قلیله تمهیمات وجنس
هستی بپایه آورده این مبلا نویسند تعرفی میهر و شیع لوامع شوق والا
منزلت از الفن اطول است که منطق معانی و بیان تقریر فن بدایع ان تواند منوط معانی نقش
خامه راقم امکان بایه از مقاصد انی تواند کشود الحمد لله که مراتب الحقایق خاطر فیض
مظاهر که بناء الحقیقه ترجمه عوارف و معارف کشاف ابهمی و سند صحت احادیث اخلاص

لوح

بر لوح ضمیر منیر الهام پذیر مثبت است و عالم اسرار ضمایر شاهد حال و گواه احوالات
که اگر در ایام محرومی از فیض حضور کثیر السرور تحریر این مرتبه مخصع اقات حجسته ساعات
نشده لکن همیشه بتکرار درس خلاصة الاخلاص وند کار ذکر کامل الصفات که مجموعه
کمالات فایضه ایشانست اشتغال داشته و میدلله و در بین اوان سعادت
اقتران هرگاه بنا طر دوستی ذخایر میرسید مفتاح قلم مودت بایه برعرض نیاز
کشاید صف صف لطها ر شوق و ارز ومندی مضطرب و سراسیمه از منزل اهل
اخلاص حاصل بکوچه بند خامه دویده هر یک بر دیگری سبقت میگرفت
میرزا ابراهیم وزیر بانه نشین میرزا عبدالکریم ثانیه تعرض میهر که لعزت الله تعالی که از حرمان
ملازمت کثیر السعاده اکسیر خاصیت نواب مستطاب عالی خاطر حزین کدورت
قرین و باشد افسرده که هم نشین قصیده و ایما بذکر مناقب ذات بابرکات
رطب اللسان و فیض مکارم صفات موفور الحسنات عذب البیان لعجه و مبسوط شده
نباشم هیچ نفس خاموش از ذکر ثنای تو زبانم برگ بیوند است از گل دعای تو

عرض چند اکولا و از قلوب مخلصان اکاهست که فارغ نشسته ایم زیاد و تو تفتیش بالفته ایم
حرف عمت باشنیده ایم همان به که شمع شوق قند را رجوع بالتفات عمیم که دال است
بر اخلاص سینه و اقعی ناید و باطناب این مدعا مصدوع نکشته و کلیه کذارش مراتب
جا فایل فلان شد که از کد خدایان معتبر بلده سارلیست روانه شد که همه اوقات
در خدمت بنده کان عالی بهجه بنده باتکه مامور فرمایند بانجام آن اقدام نماید مستدعی است
که بنده خود شد کاهی در مجلس خاطر ارم مناظر بار لهه یاد آوری مخلصان نموده و هر قسم
خدمتیکه اتفاق افتد بارجاع آن مفتخر و ممنون سازند جواب که مشار الیه نوشته اند
همواره رب جلیل ظهیر و خلیل ان ظهیر الانام و مرجع خواص و عوام بعد از الطاف
تمیل کفیل جمله مهمات از کثیر و قلیل بار رب الفتن والصلاح بعد از کذارش مراسم
تشوق مصاحبت مخفی نماند وزارت پیر امید کلاه فراید فقرات شمین دعوات
مرضا مین که از بازار فروش جواهر معانی وارد که وصاحت سبک نظم سطا باری
سولو کو هر الفاظ رکین شده بجانب سار مودت نمونه بعد بر در اشرف اول آن اولی

امل را از فروغ نور رشحه صحت ذات خجسته صفات فرح افزا و هزار جهت کلهای
رنگارنگ خوشوقتی ساخت چمن جولو خامه سبک توان بپایان ظل رسانیدن و ظلافت
بپایان این مدحت لهذا عطف عنان از آن بجانب دعا و اولی امید مغفرت دار
احسن کما احسن الله الیک کافه انام را در ظل رافت مستظهر و دارت
شکوهت را مظهر کریمه ولقد اتینا ابراهیم رشده سازند تا خلایق کوهر
امنا بالله وما انزل الی ابراهیم را او نیزه کمش مقدسان عالم بالا کشته
ایشان نیز باتفاق مانند غنچه کل رعنا یکدل و یکزبان مخلصه سلام علی
ابراهیم انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المخلصین
در اسمان و زمین انداز نه ورباین این نیکو کاری در هنگام التهاب شعله جوکوشش
از گلزار بنداری فرح افزای یا نارکونی بردا و سلاما علی ابراهیم
چیند عالیقدر با فقره چند در مقام معذرت بعضی امور که فی الحقیقه درکفه تمیز
رجحانی ندارد در سلک تحریر کشته بود نظر بر والطاف اظهار مقتضیات انکه

آینه هرچه دیده فراخش میکند از صفحهٔ خاطر زنگار گرفته زدوده تا دانند همواره لطفا

ایضا میرزا عبد الکریم نوشته بعرض میرساند بنده بجادهٔ اخلاص مستقیم و مخالصه

واجب التعظیم و ملاطفه لازم التکریم بصدد وقه انی القی الی کتاب کریم و بفحوای

انک لعلی خلق عظیم در همه حال مکتوب التفات بر دوی صحیفهٔ جان خدمت این

کریم الاحسان فخیم الامتنان بوقوف ورود بخشید بمقتضای بردا و سلاما

علی ابراهیم و بفحوای ان الابرار لفی نعیم از شمیم گلهای مضامین التفات

نسیم و شمیم ریاحین عهد تبسم این گلهای خاطر نکهت زار از قبیل گلزار خلیل ساخته از مطالعه

عبارات شیرینش دیده امید روشن و از ادراک استعارات ساحت مدعا گلشن

گشته دامن دل پرگل و گریبان پرسنبل و جان گلچین تازه و جنان نکهت

قرین بهجت بی اندازه گردید از اشارات علیه خطوط شعاعی انوار فیض شامل

درر طی تحریر این کانهن الیاقوت والمرجان منظوم و بشارات ستنبه

قلم گوهربار معجزنشان و بشارت حصول مقصودات فی الختام در نظر این

مطالع

مکارم عنوان حقیقت منظر دیدهٔ شوقمند را مطلع الانوار صبح سرور و صحیفهٔ خاطر

اخلاص مند را مجمع الاسرار نور علی نور گردانیده از هر خطش صورت سعد

بر معنی ناز و از جودت تحریرش زبان خامه بر کاغذ دراز هر حرفش در تشدید

مبانی اتفاق و لیلا ساطع و هر لفظش در دیدهٔ مرتضای معجز نمای بربانی قاطع

شکسته خطش درستی بخش دلهای شکسته و شنبه سوادش طرهٔ حوران را در هم شکسته

از آنجا که غبار توتیا آثارش از کلک گهر سلک این مغتنم کعبهٔ دلها آراسته گردیده باری

جواهر سرمه بچشم کشیده زنامهٔ تو ام امروز چشم روشن شد بتوتیای قلم تو باد چشم

فرمحتاج در تعریف زبان بیان الکن و در توصیفش همه برابر کم است هرچند

در بحر تفکر غوطه ور قعیده گوهر گرانمایه که جواب خطاب مستطاب را

بر مایه تواند بود و غواص تواند نمود از حصول مامول عاجز و از ادراک این تمنا

عاجز گرده بجز از استمداد این جنس نفیس نخوان برابر قابلیت و استعداد

تحفهٔ لایق بخشیه از آخر خود جواهر شناسان از دست نمی گذارند و شوقمندان

وابا از روی تعظیم بر سر میگذارند و میکردانندش از شرف دست بدست چنین جلابی
دیه از جواهر خلعتش خاصی و تعویذ کامل از حرز ایانتش املی است حاشیه که ارزد
تواند دلو لهذا اظهور عجز و قصور رسول وسیله ساخته باهداء دعا که کهف لاالفیه همگنان است برپا
خود سود از کرانباری این همه عار برمی آورد امید که پیوسته در حمن رافت و الایف نواب جلیل
مملو کلهای مهدی الطاف سبحانی در ریاحین عنایات ربانیه و عطر سای مشام مسئول بندکان دعا
لهم بر وفق تمنای مخلصان عقیدت مند از مواهب واهب نعیم سربلند و بهره مند باشند
بمنه و جوده و لطفه **صورت استشهاد** مضمون این صحیفه مجرات از همعنی چنین
فلان بسبب انقلاب روزگار و نوایب لیل و نهار کارش بانجا رسیده که از خلایق
قوتیه بغیر از تاسف بدستش نمی افتد و از پوشیدنیه لباسی بجز لخت جگر چشمش
نمی بیند آتش مسکنت و عسرت متاع خانه نکبت و عشرتش را سوخته که دود از بام روز نکبت
دیده لخت واقباشش را دوخته سیاه پریشانیه لشکر حوادث ساحت استعطافش
قلعه بدنند متفرق دیه جیش شکستیها از قیر دستان قوی دو هنوز بر آمده هر کس
الرف

برصدق این مقال اطلاع داشته باشند و دانند که از عهده قلیل از آنچه بر وجه الله
نعمت سندی که بدو لان سیم بود و جب اینکه در بین سال عمل انصاف ادعا
استقلال نداند و چیزی عاید او نشده موجب حمد و مستشهدی در دست دارند
پر هیزی تواند اگر شهادت خود این زنور رسول زینت بخشند و از مدلول و لا
تکتموا الحق احتراز لازم و متحتم شناسند **دیگر استشهاد** حقیقت دستبرد اسباب فرقت
و کیفیت دست انداز فراق که چنین آرزوی هوس پیشه و هوسی آرزو اندیشه در کمین
خیال موازنه را نشاید کاشند طوارق حدثان و خیال محال اندیشی تهی دستان
بمنزلش قیاس سنجیده نیاید نه نگاشتنی است و نه پنهان داشتنی چه کمیت کلک
شبرنگ را در ساحت کمیت لنگ که از طول این نمونه ایست تکاپو دادن و شمارکیه
آنها چنین با شکوکب لخت هنرید طالعان اندیده آورده نیت بزرگ نون نماید
آب دریا و زن سبوی و باد در قفس پیمودنیست و لیکن پا بر جا نیاشت و بنیاد دلهای
مصابرت و بخیال زور بازوی حوصله وقتی دو کنید طاقت جوش افغان سلاف و خونان

وخروش ناله را در گلو گرفتن از مقوله شعله هم آغوش خاشاک کردن و تنبیه
بهمانی آتش کهنه است لاجرم قافله سالار ناطقه در چارسوی نظم و رسته بازار
نثار نقد پرند الفاظ و قیمت و بهای معانی لنگ میشناسد و سود هر متاع و زیان هر کالا
لابد در بیع درین سرزمین از نقصان فتور در آستین و راهزن عجز و قصور در کمین
دارد بار نمی گشاید و شیوه خموشی را بر رسوم عبارت فردوسی رجحان میدهد همیدانی
خرد با تیز هوشی در اینجا از سخن بهتر خموشی همواره با غم یگانه و با محنت آشنا بهم
کالای صورت و معنی باشند **قباله نامچه بیع و شرای ملکیه** حمدی که معتکفان صوامع
ملکوت بزبان تقدیس او نمایند و سپاسیکه متعبدان جوامع جبروت بسان
تعظیم ایشان فرمایند شایسته مالک الملکی است که بحکم ولله ملک السموات
والارض در رسته بازار شهرستان قرارش گلشن افلاک دکانیست گل فروشی
و در چهار سوق معموره حکمتش مخزن خاک دکه ایست جواهر فروشی له الملک
وله الحمد و نعتیکه عندلیبان نوآئین گلشن سخنوری بنغمه سازی آن رطب اللسان شوند

دور دیکه

دور و دیگه طوطی فشان شکرستان زبان اوری بزمزمه پردازی آن محدب البیان
گردند مالک رقاب را لایق است و طغرای غرای وما ارسلناك الا
کافة للناس مملکت با وسعت رسالت را با قطاع تملیک مالک شده و در
دار القضای ولکن رسول الله وخاتم النبیین قباله رتق و فتق احکام حضمت
مسجل گردیده محمد شهسوار قاب قوسین گلزار گلشنش گلعذار کونین و عترت
هدایت فطرتش را انتظام رونق بازار کائنات از اهتمام احتساب طریقت
پیمای ایشان است و انعقاد و انفساخ سیاست پادشاهی شریعت غرای ایشان از معرض
خسارت و بطلان ما علیهم صلوات الله الملک الرحمن اما بعد مضمون این قباله
منتظم العداله و تکفین این رساله مبین الدلاله مشعر بمجرات است بر آنکه در علیا محکمه
علیه عالیه اسلامیه دار السلطنه اصفهان صینت عن الحدثان حضرت بالا فلان از روی رضا
و اختیار بلا شائبه لا اکراه و لا اجبار فروخت فلان بن فلان بمبایعه صحیحه شرعیه
بر کار رفتن بتمن و میبیع فلان **بعزیزی نوشته اند** چندانکه اشهب زرین ستام

مهر در میدان سپهر گرم جولان و شبرنگ مشکین لگام ماه منزل نور ز عرصه آسمان است
عنان سمند رعنا خرام عمر در دست گاید ولی ام جولو سعادت رکاب دولت و کام مراد فی
در کف آمال و سرپنجه اقتدار این بادیه سهال بای بعد از طی مراحل اشتیاق که اول هم قدم
در نخستین مرحله وادی اظهارش لنگ و پهن دشت صفحه برای جولان خنگ خامه اش
تنگ است مشهود سالی موافقات پیر امید لاوه حین پیوسته توسن دل بیقرار در جولان
استجلای حقایق حالات سعادت دلالات آن عزیز غرق ریز شتاب و نعل اتشیب
خاطر از خدمت شوق ملاقات گرامی در آتش التهاب میباشد در ینوقت فلان

بعزیزی نوشته لند در نا امیدی بسی امید است * پایان شب سیه سفید است *

بحمد الله بعد عسر یسرا و ان مع العسر یسرا که الحمد که جذبه محبت اندوخت جانی
در سرپنجه توجه و مهربانی نواب مستطاب عالی خدایگانی دامن دل و گریبان خاطر
خواهی نخواهی بانصوب کشیده و به برکت حرکت قسری که در ینولا واقع گشته
بفیض خدمت شریف رسیده شد هر چند که فرستادن این مور ضعیف بکرمان

مثابه

مثابه بردن زیره بکرمان بود لیکن مصلحت متضمنه و خیریت مودعه در این ضمن
همین بود که کام مرام این مهجور مستهام که مدتها تلخ کام شرنگ هجران و الم
زهر ناکامیهای هجران میبود چاشنی یاب شهد صحبت و اغ بهجت شریف گشته
استیفاء حظ کامل از ادراک عمر رفته نماید هر گاه ملاذان سرکار سامی را تعیین
مکان و نشستن که قریب مستقر جلال نواب صاحبی ام بعد باشد مامور و باین تقریب
سراچه نتیجة الارکان دوستی دولا را معمور و در این خصوص رسم التفات مرعی و منظور دارد
از مکارم اخلاق موفور الاشفاق دور نخواهد بود **بدوستان قلمی شده است**

کیفیت قصه شوق و مدعی باکی * بیا که بیتو بجان آمدم ز غم تا کی * چه نویسد لذا شنیدله
مفارقت و چه شرح دهد از احتداد مهاجرت چون خامه سریع البیان با وجود زبان
از تحریر عشری از عشر آن شاکی و ناطقه طلیق اللسان با قدرت بیان از عجز تقریر
قلیلا از کثیر الکن و بغیر شرمنده یکی امید از کرم واهب العطایا که بر فوق حیه تا امر حجله
کبری مواصلت را در جنب امید منزویان ذا و به مهاجرت جای دهد تا مرغ شکسته بال

دل خسته جانان از تنگنای قفس تنهائی باز رهد بحق الحق والنبی المطلق **به دوستان قلمی نموده‌اند**

بعرض میرساند که لبتی که مرا وداع زین شیوه مرا هم دست نگار رفت و هم پای رفتار نه

دست که دامن تو گیرم و مرده نه پای که از پی تو آیم و بیاد محرم خلوتسرای دل بعنی

برابع السر خبیب شاهد حالست که چند روزه مفارقت آن یار حقیقت شعار روان و کاشانه

صدق اندیش آن ثمره حدیقه اخوت و آن ثمره شجره فتوت آن ما، او مهر پرور

وان مهر سپهر محبت گستری با آنکه در شیوه تودد و تفقد طاقت و در طریقه تلطف و تعطف

مشهور آفاق آنکه در اسرع حال جهو شکسته بابت از حاشیه خاطر خطیر محو نخته و همیشه

دماغ جان منزویان کلبه هجران را از شمیم گلدسته ملاطفت مرطب و مطیب ساخته آنکه

عالم همیشه طالب اوست نه مشابه در ضمیر اکسیر اگر با ستظهار خامه قف نه نسخ الظهار

عشری از معشار آن توان نمود و حقیقت مهاجرت نه سنبله هجوم آنکه در با ستعلای سیاه

تنگنای باب مقاومت بر اردشش توان گشود **به دوست شاعری قلمی شده** تا بچه سرائی سراچه

گلستان لعنت خوش الحان مفوض است همواره هزار دستان خامه سحر سازان

نغمه پرداز

نغمه پرداز گلشن راز با رقعه عنایت آمیز عطوفت قرین نگاشته خامه

عنبرین عمامه شده بود در الطف اوقات رسیده و نور بخش دیده و سرور افزای

دل گردید حقا که از نظم و نثر سلک جواهر منظوم تحف و از شرح فرح فراش

لالی جهور منقعد عبارات حلاوت اندوز شرر زهر خجلت درکام خورستان

انداخته و استعارات ملاحت اندوزش شور انفعال در مذاق نمک طرزان افکنده

از گلبن آن رقعه رفیعه که رشک فزای گلزار ارم است گلهای مطالب شکفته چمن آزار

گلشن سپهر از بار کوم ثاقب تابان بود امید که تا نسخه مطلوبه محمول حامل رقعه

شریفه بخدمت فرستاده شد و غزلهای موعوده اگر مصحوب رافع رقیمه الوداد اوراق

ارسال یافت **در طلب جنه قلمی شده** تا نقوذ در اسم نجوم رونق افزای عرصه

آسمان است همواره کف همت و دستور کیسه پرداز دریا و کان باد قبله گاها مکرما

علامه اگر چه پاکیزه بحر جود این حزینه معهود چنین گوهر در کنار

این خاک رقرار سفینه از گرداب ملال نجات یافته خوشنک لبان بادیه را

لب نشاط از بادیهٔ انبساط بر خواهد شد **صورت وقف نامچه** الحمد لله

الواقف علی ضمائر العباد العالم بسرائر العباد الموفق

للخیرات الجاریات لیوم المعاد والمفیض البرکات والنامات

الی یوم المیعاد والصلوة والسلام علی خاتم الانبیاء

وقدوة الاصفیاء النبی المکرم الرسول المعظم سید العرب

والعجم الذی استعبد کسری وحاتم بالعدل والکرم وآله

المعصومین وعترته الطاهرین الذی باحکامهم حصل نظام الملک

وبولایتهم ثبت قوام الدین اما بعد مضمون این سطور حقیقت مسطور و مکنون

این زبور شریعت مزبور مخبر و مشعر است از آنکه بعنایات الهی توفیق نامتناهی و سعادت

فیاضات تایید ربانی از روی صفای نیت و خلوص طویت وقف صحیح شرعی مخلد نمود و حبس

صریح مرعی مؤبد نمود فلان ابن فلان همگی و تمامی املاک معینه و رقبات مشخصه مفصله ذیل را

بر اولاد خود با آنکه نخرند و الا فروشند و مرهون نسازند و منافع و مداخل و بذل و اجاره

۵۱

وحاصل انهاء من الاولاد بالسویة للذکر مثل حظ الانثیین توضیع و تقسیم نمایند

و تولیت شرعی از آن نفس خود تفویض نمود مادام الحیات و بعد از آن با کبر و اصلح و اعلم

وارشد اولاد ذکور و همچنین نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن بشرط الاقربیة و اگر عیاذا بالله

اولاد ذکور منقرض شود تولیت مذکوره متعلق است با کبر ذکور اولاد اناث بشرط

الاوصاف المذبوره و اگر جمیع صفات مذکوره در یکی از اولاد اولاد ذکور و اناث

جمع نشده باشد علم و صلاح معتبر است و اگر واقف منقرض النسل شود تولیت مذکوره

تعلق با علم و اصلح و اتقی علمای عصر دارد که در معنیهٔ فلان و فلان با جمیع البر صرف نمایند

و همچنین فی الجمله حکام و عمال شرع و عرف را در آن دخل و تصرف نیست خلاف کننده

شروط مزبوره بلعنت و سخط الهی و نفرین و عدم شفاعت رسالت پناهی و حضرات

ائمه معصومین مقرون باد فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه

و حق التولیة آنچه مقرر شود باید نوشته شود وقفا صحیحا مؤبدا و حبسا صریحا

مخلدا الی ان یرث الله الارض کلها یقبل الله منه و نفعه به یوم لا ینفع

مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم **عریضه در باب تجهیز بزیارت**

عرضه داشت کمترین بندگان بذره عرض عالی میرساند که چون شعله آرزوی زیارت مرقد
منور و مشهد مطهر حضرت امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا از کانون
سینه اخلاص دفینه اشتعال پذیرفته و چون این صداقت نشان از بدو فطرت
و آغاز خلقت هم لوح دل آیینه اخلاص نمای بی رنگ و صورتگری امید دهان ولایت
و هم قلم زبان زمزمه پرداز دعای دولت ابد اقران و ادای مراسم دعوات بزبان حسینی
روضات هر آینه مثمر اجابت و منتج استجابت است اراده دارد که لوازم عبودیت
در آن روضه مقدسه بجای آورد و از سکنه آن عتبه سدره مرتبه جهة دوام دولت
و شوکت و جلال و قوام صولت و سلطنت و اجلال دعا استدعا نماید اگر چنانچه
بدین جرأت اجازت و تاج رخصت متوج و سرافراز فرمایند عین بنده نوازی است **به دوستان نویسند**
یارب آن آهوی مشکین بختن باز رسان ﴿ و آن سهی سرو روان را بچمن باز رسان ﴿ بخت
پژمرده ما را به نسیمی دریاب ﴿ یعنی آن جان ز تن رفته به تن باز رسان ﴿ چه گوید از شدت

مفارقت

مفارقت و چه نویسد از حدت مهاجرت اندوست جانانی و آن مایه شادمانی
آن گرامی گوهر درج احسان و اشفاق و آن فروزان اختر برج وفا و وفاق
آن معدن جواهر زواهر عطوفت و مهربانی و آن در رغزار ادا فهمی و نکته دانی و آن خال
رخسار شاهد فرزانگی و آن شیرازه بند صحیفه یگانگی **بیت** اگه یا شمع رخت در دیده من
نور نیست ﴿ حال که دست تطاول هجران گریبان جان این ناتوان گرفته و پیمانه
طاقت خلاصی متصور نشده و آتش اشتیاق در کانون سینه این سوخته بوته فراق
به نوعی شعله ور گشته که از اقطار امطار سرشک تسکین نپذیرد قطعه **شعر** ز دوریت همه روزم
باه و ناله گذشت ﴿ که روز هجر تو بر من هزار ساله گذشت ﴿ توقع آنکه بر دوری به پیچ ایام تو
عنان عزیمت بصوب معطوف ساخته از پا افتادگان وادی هجران را بشربتی از سرچشمه
زلال وصال که رشک آب حیاتست دستگیری نمایند **باهل طرب نویسند**
حکام تا از بزم مواصلت کناره گشته و از گلشن معاشرت مهجور مانده با آه و ناله دمساز و با غم و محن
صفت با نفیر و فغان هم آواز و از طپانچه های فراق تن زارم دایره وار سینه

برهی استخوان و از کثرت اشواق صحبت هر استخوانم موسیقار وار با جسم زار
بفریاد و فغان انشاء الله تعالی قریبا سریعا از استماع نغمات وصل و زمزمهای
اتصال محظوظ فهکه توقع انکه تا زمان حضور موفور الحبور پیوسته سر رشته دوام
با سکهام اوتار و اذکار کوشیده و قانون محبت را از چنک نکذارند بجوش نویسان نویسند
بعرض میرساند که انچه در مدت مهاجرت لبن توقیع نویس ارقام رافت
و عطوفت و طغرا کش امثله الفت و صداقت بر صفحه ضمیر کثیر نقش پذیر کشته
اکر تعلیق نویسان روزکار بر رقاع لیل و نهار بخط ریحان و غبار سبز بنا نهند
محقق است که از عهده ثلثی از ان بیرون نیایند قلم زبان شکایت کذار چمن
زبان قلم بهار نکار از شکار ایام وصل [illegible] و در لوح سینه مهر نشو بر چمن
صفحه مشق لبن [illegible] از ظلمت سحاب فراق تیره و تار رقم زنده دم از اصلاح
شنجرف لبن کلکونه بخش چهره شاهد بکر نکار میزند و حقه دل یار از جواهر مداد لبن
سرمه سای دیده عروسان حجله افکار میدهد استخوانهای اعضا از حدت کلک

افزون

وقت با نقطه لبن قطعه نویس ورق الفت همزبان و چشم نظار را زکه از آتش فراق
با مانی قلم ان لوح طراز صفحه وفاق نولان صفحه زعفرانیه رخسار را ز قطرات چشم خونبار
و اوراق چسبانده افشان لبن فرید قلم رو جهان مدعی مواجهه جرددان سینه
اجزای دل پاره پاره از قطعه دان ان وحید خطه دوران متمنی مقاطعه شعر
ای خط تو اسرار نهان کرده عیان ش ای آب حیات از ظلمت کشته روان ش مبر سید اکر هر
دوات ارند ش از مشک مداد و لیقه از زلف بتان ش القصه قطع نظر از شیادی نسخ
تعلیق کویا سراپای معصوم بسته زنجیر محنت و بلا و پیچیده کمند رنج و عنا است
در فراق از ناله بکشاید دلم بند بندم همچو نی در بند اوست چشم درشت از لبن مقله
خوش نویسان است تا هنکام سعادت مواصلت دیده [illegible] بکلک الجواهر
رشحه اقلام کهر انتظام کلک و منزر منیر جهه باشند به بوستان لبن بعرض میرساند
که چند از ساتکنی دست هجران لبن زهر هلاهل نوشیدن و تا کی در میدان حرمان با سپاه
بیکران دلبستکیها کوشیدن آخر چه شود [illegible] اعلام ظفر فرجام وصال از صفت تاک

بگوید درآید وچون نامه هم فزا از معرکه وجود رباید فراق یار یکباره هیچ صبر نگذاشته
نهاد و هیچ ندانم وی که بار آید قبله مشتاقان از جیرا نهاده نمیدانم چه میگویم
و از پریشانی نمیدانم چه می‌نویسم انچه در مدت هجر تو کشیده‌ام هیهات در یک نامه
محال است و تقریر کنم بنا برین سمند زبان را از جولان در مضمار بیان باز میدارد واین
ماجرا را بزمان حضور موفور السرور چه شود بیمار لبن بستر هجران را از نرگس وار دیده انتظار ان
بازآمدن وازشربت خانه وصال قدحی توقع دارند پیش ازین در علت فرقت یکبار چه دوستان
خوش آواز نوشینه شوق ملاقات لازم المسرات لبن عندلیب گلشن جان ولبن طوطی شکرستان
روان آن مرکز دایره [illegible] انگیزی نغمات شیرین ولبن نقطه پرگار پروردگار اصوات مسرت
آیین ان بزرگ منش [illegible] دل ولبن [illegible] سیر حجاز منزل لبن شیرازه رساله خوشنوایی
ولبن نمک خوان عذب اللسان طوطیان زاکره افتد بزبان هیچ نه چون برآید زبان
همچو شکر آوازش ازصد لطفها پرخن است وازحیطه گفتار افزون حتی که به زمزمه
روان بخشش چنگ از نالین افتاده وطنبور از تارها رود چنین برد گشت ره حلقه گوش ان

دایره

دایره سماع از ناله غم زدا چون دف درخروش شده وبربط نوازان بزم نشاط بشعله
صدای فرح فزا عودسان بر آتش حرمان در جوشش بمطرب چه صدای نوای مایه سرور
قالب نغمه از دف وچنگ ورباب شد توقع نواسنجان قفس هجران از گلزار
خیال محروم نسازند وگاهی به دستی غایبانه بنوازند در جواب شجاع شاعر خوش نویس
نقاش ادیب رئیس معجون [illegible] دانجیده دم که پیر کهنه منشی جوان مشرب صبح از کشیدن
چراغ زرین افتاب از دماغ قصبه بود و از ابتلاع مفرح یاقوتیه حبوب نجوم تشنگان
حرمان رسانیده پیک سریع السیر قدم خبر در عین طلوع کوکب نارنش وارد رسید
ونکات غذای جان لبالب از لعل مذاب ابدار ومرجان بسفینه معانی ابدار دماغ
جان افیونیان بادهٔ شوق را کیفیتی تازه ومسرتی افزون از اندازه بخشیده حقا
که مفرح نامیه معجونی بود مرکب از یواقیت [illegible] عبارات شیرین ولالی نورانی
استعارات رنگین که بقراط خود معاودت جالینوس اندیشه از بیم دل بخته
ولبن شیره جان برامیخته درحقه مهربانی بجای تقویت ضعف دل زهر هجر البن چشیدگان

ارسال داشته بودند صحیفه‌ای پر معنی از صور غریبه و شکل بازیچه بدایعه که با
خیال بمعاجدت بهزاد تصور از نوک خامه بدایع نگار و قلم غرایب آثار از برگ
جلای چهره دیده جهان کشیده کان بر صفحه که نگاشته دل و دیده را بهر یک
سطر نشسته منتظر بود از کیف و منور ساخت ترقب آنکه دیگر از این قبیل مبادرت
دیگر دارابی تکرار مسارعت مینموده باشند بدوستان قلمی نمایند حقا که تا غبار دیگر جران
حرمان از بار اشجار گلشن مواصلت را بتاراج سموم مفارقت داده بلبل هزار دستان
زبان در آشیان تنگ دهان از ناله و افغان استاره و تا ناله چه بخت زنبن
کاروان توفیق سعادت ملازمت را تا اکنون نموده پیوسته کبوتر دام درو دل در قفس
خاکدان سینه نالان بجهه همیشه نصب العین خاطر کار داشته و همت بر تحصیل امنیت گماشته
و قاید توفیق عنان گیر نگشته طالع گشته از بیابان حیرت و سرگشتگی براه مستقیم کعبه مقصود شتر
کشانیده و از بادیه گمراهی اورا که بصورت با صواب بیت المقدس مطلب عازم خضر توفیق مبعوث
بوادی حیرت تار نموده از ظلمات دشت سرگردانی بر سرچشمه آب زندگانی بهره

بغور ولن

بغور زندگانی قلمی نمایند چمن اساس باغ جان و گلشن پیرای حدیقه روان چون سینه
گلچین گلزار اعتبار و سیار چمن اقتدار باد وارسته با حوادث که ملال با سینه
ضمیر آتش حرمان داده تا این نور دیده از نظر غایب که بجهه دیده گریان غواصی
دارد در طلب آن گوهر شاهوار شنا در بحر ناپیدا کنار چشم اشکبار بجهه دل بیتاب
نالان لمحه از جستجوی آن آرام جان نیاسوده ۞ بچه مشغولی نسیم چو داد
دلبر او مدام ۞ دل نور از طلب دیده نور اینجو بد ۞ امید دارای
از درگاه باری حیات که نسایم دعوات سحرگاهی غنچه‌های آمال را در حدیقه
اقبال بشکفاند و این ثمرة الفؤاد و سلاله ما فاتماکم یا یوسف و ارباب معتکف
بیت الاحزان اهل اکبر را ز بدوستان قلمی نمایند بعرض میرساند که اگر چه هوای
گلشن قرب معنوی از چمن گلستان ارم بهجت افزاتر است صورت عدم از حدایق
وجود گلستان همیشه اورا که اظهار عشق از معاشرت تطاول فراق از حوصله
طول شکر فانی قلم مشکین رقم افزون است و بیان آن بیاری از بسیار استیلای

استسباق از حیطه دبستان سراپا عندلیب عذب البیان زبان بیرون
بنا علا ولک بهمین مبنی حالیا اختصار را افتاد چپ الخویش لنی ساعت داد عزم گرد
نرم دهست پیش جانان برشمارم یک بیک غمهای دل شب با ارباب قلم بنویسید
دیباچه دیوان محبت و فهرست دفتر الفت و کتاب دفترخانه مهر و وفا و ضابطه
نویسان روزنامه صدق و صفا بتوجه توجهات معجبه و تنقیح تفقدات منقح
ساخته در خط نویسان دبیرستان خلت و ودادند و صفحه یکرنگی صحیفه صداقت
داشته در کیفیت دوست پروری محقق و به کیفیت حنفی نوازی کمیف بعد اخته‌اند
بصحه مقابله نظر مصحح فکر برو بز باده و نقصان و فاصله و باقی لنی اطلاع یافته
با تصاف اوراق اوارجه مجلیه طرح صفحات دفعات تفصیل لنی شتافت
مفصلی این مجمل آنکه زیاده شدت مدت مهاجرت بر جمع صفحه روزگار ثبت
یافت و نقصان مسرت اول موافقت در بازار ز سمت رقوم پذیرفت
و فاصل الایام ایام فراق بتجویز الایام و دیعه محو و امحاق معین شد و باقی
عیش و

عیش و سرور زمان حضور به کیفیت ارباب التمامی بماز و اشتیاق مقرر گشت
امید واری چنانست که دفتر مکارم الاخلاق لنی بقرینه عدیم النظیر را محل تقریر
از اسباب فلک وار شوب غلط مبرا داشته کوکب سعود وش را رجوع دیده
سپهر مدار است از تیرگی زوال مصون و گوهر ذات مرضیه الصفات شریکش را گوشواره
گوش روزگار است از کدورت زنگ ملال مامون بدار اللو بمنه و جوده و کرمه
بفضلا قلم نموده اند بعرض میرساند چون در ینوقت شیرازه بند صحیفه استعداد
این را قم رقیمه الوداد ارقام مطالعه مطلع الانوار جناب فرخنده فال لنی
مجموعه فضل و کمال داشت و ابتدای ابجد خوان دبستان حرمان استطاعت حل
معانی بحران را داشت لهذا در کنج مدرسه فراق به شرح متن اشتیاق پرداخته و
به وسیله سواد از حاشیه نشینان بارگاه خاطر ملکوت ناظر ساخت استدعا
آنکه پرتو التفات خورشید وار از ین ذره بیمقدار باز نگیرند با ارباب قلم بنویسند
تا مستوفیان قضا و قدر به تنقیح محاسبات عامه ممکنات مقرر اند قلم عطارد رقم

در خط نویس روزنامهٔ امال نیاز میان است مستوفی خاصهٔ دفتر خانهٔ امکان باد
بعد از طی مراسم ثناگستری مکشوف آیینهٔ ضمیر ضیا نظیر میدارد چون هلال ماه از بساط اجلال
منزوی و کمر نکبش بنسبت بملاقات سنی المکان قد می است چون فلقه اکبر بهار و مهر جهر فرانه
عافیتش را از نقود عیش واقسته بر روی روان طایر در آینه در رهنگ امیر بهای جرخ تو حقیقتن
بیاض صبح عزتش بسواد شام عسرت مبدل ساخته از صدیق همه جا رفیق چشم امیدش
خوچین ابر جی ملامت و محانت نمی بیند و از خوابش چه کوش تو قعش تعبیر از
کفتگوی ملامت و معاطب نمی شنود نقش اظهار ایتکار روصورت مسکنت و از قیمت نارسی
از قلم مصور امکان نمی آید و چهره بیان اختلال احوالش در آیینهٔ خیال نکار می باید
احوال ساکنان دیار بلا مپرس از زده مشغولات احوال ما مپرس چند ساله
مواجبش در عقدهٔ تعویق افتاده و به سبب انقلاب روزگار نا پایدار سر رشته بهم نپذیرد
از دست و له اگر بالا ابروی التفات خداوندی و صیقل مرات زنگ بسته
قلوب خستهٔ جانان سهام فتنه و آشوب است ملال قلب این شکسته بال ارفاق

ادبار

ادبار بر آید و بحرکت خامهٔ علامه مفتاح خزاین اهالی بیچارکان پریشان کابیت
ابواب ابتهاج و انبساط بر رخ خاطر کدورت مآثرش بگشاید هر آیینه منتج انواع
ترقیات و معارج مراودات دارین و مثمر اثمار ترقیات مناهج سعادات نشاتین
خواهد بود **شرح حال میرزا مهدی خان در باب مرتبهٔ طبیب نوشته‌اند** حالی تحریر بقعهٔ قضه
بستان افروز مرقوم کلک شکرین بیان شده بود رسیده بیا شیرینی عنوانش
مادهٔ خرمی در مزارع خاطر انگیخت و حلاوت انگبین مضامین دلنشینش مرارت
فراق از کام تلخ کامان حنظل هجران شکسته فراق ناکامیرا انجامید کام جویاید دیگر کام
یا پیامیخت نکهت ورق گل کاغذی صفحهٔ کافور گونش مشک مشام دلریشان
و ماه پروین دوایر حروفش ضیا بخش دیدهٔ صبر کیشان بحیدی عنوانش اهل دل
ارزومندان ز ابشر های محبت پرورده و عبارات جانفزایش ارکان اساس
محبت را به کل حکمت رسوخ بر اعقه الحق مفرح معتدل دلکشائی بود و به طلب
کلک خلافت نصب از رشیق الطبیب الفاظ عنبرین نسمات و نفشه در کیان

خطوط و عبارات و اجزای مرکب القوای لفظ و معنی وارد و قلبیه نکات

دل‌نشین برای تفریح دل دوستان ترتیب نموده و نوشته‌اند لولوجان فزایند

و برنگ قلم عیسی دم از لالی معانی و جواهر بیان و لوامع کلمات رنگین و معانی

و مروارید استعارات بلاغت گزین تحفه قلب رنجوران بستر هجری ترکیب فرموده

در خصوص شخص زاری در فریق الفن فلاطون مقدار و بنابر ناسازکاری روزگار گرفتار

سوء المزاج ادبار و مرض عسیر العلاج احتیاج و افتقار گشته برای اصلاح مزاج

فاسد اوضاعش معجون غبطه و شربت اقبال و برای تنقیه حالش از اخلاط ردیه

افلاس فلوس در کار دیده بود بر حسب الاشاره مبلغ قلیلی در کیسه [illegible] به نظام

ادویه چند در خواهش فرموده بود بر کسب خدمت شریف نموده با [illegible]

الکلب [illegible]

السلام [illegible] عمر [illegible]

ماه خدمات زیاده [illegible] باشد [illegible] و داشته باشد [illegible]

حرره

عریضة الاخلاص خدمت با رفعت و سعادت عالی‌جناب [illegible] پناه دولت و شکوه دستگاه

عظمت و حشمت و اجلال و شوکت و شهامت و [illegible] اخوت و مناقب [illegible]

محبت و مروت و عطوفت پناه صداقت و خلت و رافت آگاه امیر الامراء العظام و

الخوانین الکرام مخدومی مطاعی [illegible] مراسلة الشوق عالی‌جناب [illegible] القاب فضایل

و کمالات اکتساب سیادت و سعادت انتساب فرید الدوران وحید العصر والزمان

مجتهد الشان مخدومی مطاعی [illegible]

در روز چهارشنبه قلمی شد

عبده عبد الحفیظ [illegible]

۱۱۹[illegible]



